تاریخ
عصر غیبت

نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم
(عجل الله تعالی فرجه الشریف)

مؤلفان
پور سید آقایی، جباری، عاشوری، حکیم


بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ

عصر غیبت

نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم

(عجل الله تعالی فرجه الشریف)

مؤلفان:

پور سیّد آقایی، جباری، عاشوری، حکیم

پور سید آقایی، مسعود، ۱۳۳۸ ـ
تاریخ عصر غیبت : نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم (عجل‌الله‌تعالی فرجه الشریف) / مؤلفان پورسید آقایی... [و دیگران]. ـ قم : مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حضور، ۱۳۷۹.
۴۶۰ ص.
ISBN 964-6272-46-0
۲۰۰۰۰ ریال.
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه.
۱. محمد بن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. ـ غیبت. ۲. مهدویت ـ انتظار. ۳. عباسیان ـ تاریخ. ۴. کشورهای اسلامی ـ تاریخ ـ ۱۳۲ ـ ۶۵۶ ق. ۵. نواب اربعه. ۶. شیعه ـ تاریخ. الف. پورسیدآقایی، مسعود، ۱۳۳۸ ـ . ب. عنوان. ج. عنوان : نگاهی‌تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم(عج).
BP ۲۲۴/۴/ت۲ ۲۹۷/۴۶۲
کتابخانهٔ ملی ایران ۷۹ ـ ۱۴۴۷۱ م

مؤسسه فرهنگی انتشاراتی حضور

تاریخ عصر غیبت

(نگاهی تحلیلی به عصر غیبت امام دوازدهم ـ عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف ـ)

مؤلفان : پورسید آقایی، جباری، عاشوری، حکیم
ویراستار : محمد حسین دهقان
ناشر : انتشارات حضور
حروفچینی : سجّاد
لیتوگرافی : المهدی
چاپخانه : شریعت
چاپ اول : ۱۳۷۹
تیراژ : ۳۰۰۰
قطع وزیری : ۴۶۰ صفحه

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

شابک : ۰ ـ ۴۶ ـ ۶۲۷۲ ـ ۹۶۴ ISBN 964-6272-46-0

۲۰۰۰ تومان

مراکز پخش :

* انتشارات حضور ـ قم / میدان شهدا / اول خیابان حجتیه / پلاک ۷۵
تلفن ۷۴۴۶۵۱ ـ فاکس ۷۴۳۷۵۶ (کد ۰۲۵۱)
* انتشارات مسجد مقدس جمکران ـ فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدس جمکران
تلفن : ۳۳۴۰ (کد ۰۲۵۲۳۲۵)

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۹

فصل ۱

معرفی و بررسی منابع تاریخ عصر غیبت ۲۱

بررسی منابع ۲۳

الف ـ کتاب‌هایی که در موضوع «غیبت» نوشته شده است ۲۴

ب ـ کتاب‌های رجالی ۲۶

ج ـ کتاب‌های تاریخی ۲۶

خلاصه ۲۸

پی‌نوشت‌های فصل اوّل ۲۹

فصل ۲

نگاهی کوتاه به زندگانی امام دوازدهم (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) ۳۵

۱ـ میلاد ۳۷

۲ـ نام ۳۷

۳ـ القاب ۳۸

۴ـ مادر ۳۸

۵ـ ولادت پنهانی ۴۲

۶ـ شمایل و خصوصیات ۴۲
۷ـ دوره‌های زندگی حضرت ۴۴
● دورهٔ اختفا ۴۴
● غیبت صغری ۴۵
● غیبت کبری ۴۶
خلاصه ۴۸
پی‌نوشت‌های فصل دوم ۵۰

فصل ۳

وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر عباسیان در آستانهٔ غیبت صغری ۵۵
الف ـ وضعیت سیاسی ۵۹
۱ـ انتقال مرکز خلافت از بغداد به سامرا ۵۹
۲ـ نفوذ و تسلّط ترکان ۶۱
۴ ـ ۳ـ عزل و نصب‌های پی در پی و نفوذ زنان ۶۳
۵ـ ستمگری وزرا و اُمرا ۶۳
۶ـ فتنه‌ها و آشوب‌های داخلی ۶۴
● آشوب‌های بغداد ۶۵
● آشوب‌های سامرا ۶۶
● فتنهٔ خوارج ۶۶
۷ـ شورش «صاحب زنج» (زنگیان) ۶۷
۸ـ قیام‌های علویان ۷۰
۹ـ خود مختاری مناطق تحت نفوذ ۷۹
● اندلس ۷۹
● شمال آفریقا (تونس و دیگر مناطق) ۷۹
● ایران ۸۰
● مصر ۸۱

● سوریه ۸۲
● موصل ۸۲
۱۰ـ تغییر ماهیت و اهداف فتوحات ۸۲
ب: وضعیت اجتماعی ۸۵
۱ـ عیاشی ۸۶
۲ـ قصرها ۸۷
۳ـ جشن‌ها ۸۷
۴ـ بزم‌ها ۹۰
۵ـ بخشش‌ها ۹۱
۶ـ طعام‌ها ۹۳
ج: وضعیت فکری ۱۰۱
خلاصه ۱۰۵
پی‌نوشت‌های فصل سوم ۱۰۶

فصل ۴

وضعیت فکری، سیاسی و اجتماعی شیعه در آستانهٔ غیبت صغری ۱۲۳
الف ـ وضعیت فکری ۱۲۷
ب ـ وضعیت سیاسی ۱۲۹
۱ـ انتقال عسکریین علیهما السلام از «مدینه» به «سامرا» و کنترل شدید آنان ۱۲۹
۲ـ شیوه‌های مبارزات سیاسی عسکریین علیهما السلام ۱۲۹
ج: وضعیت اجتماعی ۱۳۲
۱ـ وضعیت شیعیان ۱۳۲
● ارتباط حداقل با امام علیه السلام ۱۳۲
● فشار ۱۳۲
● اخراج از پُست‌ها ۱۳۳
● گرفتن امکانات اقتصادی ۱۳۳

۲ـ پایگاه اجتماعی و نفوذ رهبری شیعه ۱۳۴
الف ـ نفوذ امام هادی علیه‌السلام ۱۳۴
● در «دربار» ۱۳۴
● در میان «بزرگان» ۱۳۶
● در میان «علویان» و ۱۳۶
● در میان «مردم مدینه» ۱۳۷
● در میان «اهل کتاب» ۱۳۷
● نزد «شیعیان سامرا» ۱۳۸
ب ـ نفوذ امام عسکری علیه‌السلام ۱۳۸
● نزد «خلفا» ۱۳۸
● نزد «وزرا» ۱۳۹
● نزد «اُمرا» ۱۴۰
● نزد «طبیب متوکل» ۱۴۰
● نزد «علمای» آن عصر ۱۴۰
● در نزد «اهل کتاب» ۱۴۰
● نزد «مردم» ۱۴۱
● در نزد «شیعیان» ۱۴۱
خلاصه ۱۴۲
پی‌نوشت‌های فصل چهارم ۱۴۳

فصل ۵

زمینه‌سازی معصومین علیهم‌السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت ۱۴۹
الف ـ پیشگوئی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام نسبت به ولادت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) و غیبت آن حضرت ۱۵۳
۱ـ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۵۳
۲ـ امام علی علیه‌السلام ۱۵۴

۳ـ حضرت فاطمه علیها السلام ۱۵۵
۴ـ امام حسن مجتبی علیه السلام ۱۵۵
۵ـ امام حسین علیه السلام ۱۵۶
۶ـ امام سجّاد علیه السلام ۱۵۷
۷ـ امام باقر علیه السلام ۱۵۸
۸ـ امام صادق علیه السلام ۱۵۹
۹ـ امام کاظم علیه السلام ۱۶۱
۱۰ـ امام رضا علیه السلام ۱۶۱
۱۱ـ امام جواد علیه السلام ۱۶۲
ب ـ زمینه‌سازی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت ۱۶۴
۱ـ تبیین نزدیکی ولادت حضرت مهدی علیه السلام، آغاز غیبت و چگونگی آن ۱۶۵
۲ـ کاهش ارتباط مستقیم با شیعه ۱۶۸
۳ـ ساماندهی و تقویت سازمان وکالت ۱۶۹
خلاصه ۱۷۱
پی‌نوشت‌های فصل پنجم ۱۷۲

فصل ۶

پیشینهٔ سازمان وکالت و جایگاه آن در عصر غیبت صغری ۱۷۵
الف ـ بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژهٔ وکالت و معرفی اجمالی سازمان وکالت ... ۱۷۹
ب ـ علل تشکیل سازمان وکالت و استمرار و گسترش فعالیت آن تا پایان عصر غیبت ۱۸۲
۱ـ لزوم ارتباط بین رهبری و پیروان ۱۸۲
۲ـ جو خفقان عباسی و لزوم حفظ شیعیان و مکتب توسط امام علیه السلام ۱۸۳
۳ـ آماده سازی شیعه برای ورود به عصر غیبت ۱۸۴
۴ـ رفع بلاتکلیفی از شیعه در ایام حبس امامان علیهم السلام و در عصر غیبت ۱۸۴
ج ـ بررسی محدودهٔ زمانی و جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت ۱۸۵
۱ـ حجاز ۱۸۸

● مدینه ۱۸۸
● مکه ۱۸۹
● یمن ۱۸۹
۲ـ عراق ۱۹۰
● کوفه ۱۹۰
● بغداد ۱۹۰
● سامرا ۱۹۱
● واسط ۱۹۱
● بصره ۱۹۱
۳ـ ایران ۱۹۲
● خراسان بزرگ ۱۹۲
● قم و آوه ۱۹۲
● ری ۱۹۳
● قزوین ۱۹۴
● همدان ۱۹۴
● آذربایجان ۱۹۴
● قرمیسین ۱۹۵
● اهواز ۱۹۵
● سیستان ـ بُست ۱۹۵
۴ـ مصر ۱۹۵
د ـ وظایف و مسئولیت‌های سازمان وکالت ۱۹۷
۱ـ دریافت، تحویل و توزیع وجوه شرعی ۱۹۸
۲ـ رسیدگی به اوقاف ۲۰۰
۳ـ راهنمایی و ارشاد شیعیان، و مناظره با مخالفان ۲۰۱
۴ـ نقش سیاسی سازمان وکالت ۲۰۳
۵ـ نقش ارتباطی سازمان وکالت ۲۰۴

۶ـ کمک به نیازمندان، و حل مشکلات شیعیان ۲۰۵
هـ ـ ویژگی‌ها و شرایط لازم برای وکلای ائمه علیهم‌السلام ۲۰۶
۱ـ وثاقت یا عدالت ۲۰۶
۲ـ رازداری و پنهان کاری ۲۰۷
و ـ ساختار و شیوه‌های عملکرد سازمان وکالت ۲۰۹
۱ـ رهبری ۲۰۹
۲ـ وکیل ارشد یا سر وکیل ۲۰۹
۳ـ نماینده‌های سیار ۲۱۰
۴ـ بهره گیری از اصل تقیّه و پنهان‌کاری ۲۱۱
۵ـ بهره گیری از وسایل ارتباطی مناسب ۲۱۳
ز ـ معرفی مهم‌ترین وکلای ائمه علیهم‌السلام تا عصر غیبت صغری ۲۱۴
خلاصه ۲۲۲
پی‌نوشت‌های فصل ششم ۲۲۵

فصل ۷

عصر غیبت صغری ۲۳۵
۱ـ وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر غیبت صغری ۲۳۸
الف: وضعیت سیاسی ۲۳۸
● انتقال خلافت از سامراء به بغداد ۲۴۱
● ظهور قرامطه ۲۴۲
● کاهش قیام‌های علویان و پیدایش جو اختناق بیشتر نسبت به شیعه ۲۴۳
● ظهور مهدی در شمال آفریقا و تأسیس دولت فاطمی در مصر ۲۴۴
● ظهور دولت‌های مستقل و خودمختار ۲۴۵
● سه خلیفه در یک زمان ۲۴۷
ب: وضعیت اجتماعی ۲۴۸
● اختلافات مذهبی و فرقه‌ای ۲۴۸

● اختلافات قومی و قبیله‌ای ۲۴۸
● اختلافات طبقاتی ۲۴۹
□ عیاشی و خوش‌گذرانی ۲۴۹
● اسراف و تبذیرهای گسترده ۲۵۰
ج: وضعیت فکری ۲۵۲
● پیدایش مکتب اشعری ۲۵۲
● تدوین کتب روایی ۲۵۳
۲ـ تاریخ غیبت و چگونگی آغاز آن ۲۵۵
الف: آغاز غیبت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ۲۵۵
ب: شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام ۲۵۶
ج: تلاش حکومت برای یافتن امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ۲۶۰
د: اقدامات جعفر ۲۶۲
● نماز بر پیکر امام علیه‌السلام ۲۶۲
● ادعای امامت و جانشینی ۲۶۲
● ادعای ارث ۲۶۳
● تحریک حکومت برای دستگیری امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ۲۶۳
● توبهٔ جعفر ۲۶۴
ه: داستان سرداب ۲۶۴
● دو گزارش تاریخی دربارهٔ سرداب ۲۶۶
۳ـ فلسفهٔ غیبت ۲۶۷
● سرّی از اسرار الهی ۲۷۰
● آزمایش و غربال انسان‌های صالح ۲۷۱
● ستم پیشه بودن انسان‌ها ۲۷۲
● آمادگی جهانی ۲۷۲
● آزادی از یوغ بیعت با طاغوت‌های زمان ۲۷۴
● حفظ جان امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ۲۷۵

۴ـ ویژگی‌های دورهٔ غیبت صغری ۲۷۵
۵ـ اختلافات فرقه‌ای پس از رحلت امام عسکریﷺ ۲۷۷
زمینهٔ پیدایش فرقه‌های جدید شیعی بعد از رحلت امام عسکری**ﷺ** ۲۷۸
● اعتقاد به امامت جعفر، پسر امام هادی**ﷺ** ۲۷۹
● اعتقاد به امامت فرزند دیگری از امام عسکری**ﷺ** ۲۸۰
● اعتقاد به استمرار امامت امام حسن عسکری**ﷺ** ۲۸۱
● اعتقاد به امامت محمدبن علی، برادر امام حسن عسکری**ﷺ** ۲۸۱
● اعتقاد به توقف در امامت ۲۸۲
● اعتقاد به دورهٔ فترت ۲۸۲
۶ـ نواب اربعه ۲۸۴
الف: معرفی اجمالی نواب اربعه ۲۸۵
● ابو عَمْرو، عثمان‌بن سعید عَمْری ۲۸۵
□ دلایل سفارت عثمان بن سعید عَمْری ۲۹۰
□ تاریخ رحلت عثمان بن سعیدعمری ۲۹۰
● محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری ۲۹۱
□ قرائن و دلایل سفارت محمدبن عثمان عَمْری ۲۹۱
● ابوالقاسم، حسین‌بن روح نوبختی ۲۹۳
□ موقعیت مناسب ۲۹۷
● ابوالحسن علی‌بن محمد سَمَری ۲۹۸
□ آخرین توقیع ۲۹۹
□ نکاتی چند در آخرین توقیع ناحیهٔ مقدسه ۳۰۰
ب: ملاک‌های نصب نواب اربعه ۳۰۱
ج: چگونگی ارتباط نواب اربعه با شیعیان ۳۰۴
● دو نوع ارتباط ۳۰۴
د: وظایف و مسؤولیت‌های نواب اربعه ۳۰۶
● زدودن شک و حیرت مردم دربارهٔ وجود امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)... ۳۰۷

- حفظ امام(عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) از راه پنهان داشتن نام و مکان آن حضرت ۳۰۸
- سازماندهی و سرپرستی سازمان وکالت ۳۰۹
- پاسخگویی به پرسش‌های فقهی و مشکلات عقیدتی ۳۱۰
- اخذ و توزیع اموال متعلق به امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ۳۱۰
- مبارزه با «غلات» و مدّعیان دروغین نیابت و بابیّت، و..... ۳۱۱
- مبارزه با وکلای خائن ۳۱۲
- آماده سازی مردم برای پذیرش غیبت کبری ۳۱۳

۷ـ نصب وکلا برای نواحی شیعه‌نشین در عصر غیبت صغری ۳۱۵

- أبوالحسین، محمدبن جعفر الأسدی الکوفی الرازی ۳۱۶
- ابوعبدالله بن هارون‌بن عمران الهمدانی ۳۱۷
- محمدبن صالح‌بن محمدالهمدانی ۳۱۷
- ابو اسحاق، محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار الاهوازی ۳۱۸
- قاسم‌بن العلاء ۳۱۸
- حسن‌بن محمدبن قطاة صیدلانی ۳۱۸
- محمدبن شاذان‌بن نُعَیْم الشاذانی النیشابوری ۳۱۹
- عزیزبن زهیر ۳۱۹
- قاسم‌بن محمدبن علی‌بن ابراهیم همدانی ۳۱۹
- ابو علی بسطام‌بن علی ۳۲۰
- علی‌بن‌الحسین‌بن علی الطبری ۳۲۰
- ابوهاشم، داودبن‌القاسم الجعفری ۳۲۰
- حسن‌بن النضر القمی ۳۲۱
- حاجزبن یزید الوشّاء ۳۲۱

۸ـ وکلای خائن و مدعیان دروغین وکالت ۳۲۲

الف ـ خیانت و فساد در برخی از کارگزاران سازمان وکالت ۳۲۳

- واقفیّه ۳۲۳
- وکالت و جاسوسی علیه امام رضاعليه‌السلام ۳۲۵

- فارس بن حاتم‌بن ماهویهٔ قزوینی، وکیل خائن امام هادی‌علیه‌السلام ۳۲۶
- عروةبن یحیی، سوزاندن و دزدی اموال امام عسکری‌علیه‌السلام ۳۲۸
- انجام فعل شنیع توسط وکیل امام عسکری‌علیه‌السلام ۳۲۸

ب ـ مدعیان دروغین وکالت و بابیّت ۳۳۲

۹ـ وضعیت فکری و سیاسی ـ اجتماعی شیعه ۳۴۱

الف: وضعیت فکری ۳۴۱

ب: وضعیت سیاسی ۳۴۳

ج: وضعیت اجتماعی ۳۴۵

خلاصه ۳۴۶

پی‌نوشت‌های فصل هفتم ۳۵۰

فصل ۸

مروری بر برخی از مهم‌ترین مسائل عصر غیبت کبریٰ ۳۶۹

الف ـ تاریخ شیعه، نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبری ۳۷۲

۱ـ شیعه قبل از غیبت کبری (از قرن ۱ تا ۴ هـ) ۳۷۲

۲ـ شیعه در عصر غیبت کبری ۳۷۴

۳ـ نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبری ۳۷۶

ب ـ مبارزات فکری و سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری ۳۸۴

۱ـ مبارزهٔ فکری علمای شیعه در عصر غیبت ۳۸۶

۲ـ فقاهت شیعه و مراکز آن در عصر غیبت ۳۸۷

۳ـ مراحل تکامل فقه و فقاهت شیعه ۳۸۸

- فقه و فقاهت در دوران حضور ائمه‌علیهم‌السلام ۳۸۸
- فقه و فقاهت شیعه در دوران غیبت صغری ۳۹۰
- فقه و فقاهت شیعه در دوران غیبت کبری ۳۹۰

۴ـ حوزه‌های علمیه و مراکز فقاهت شیعه در دوران غیبت کبری ۳۹۱

۵ـ مبارزات سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری ۳۹۴

● زمینه‌های فعالیت سیاسی ۳۹۴
□ فعالیت‌های درون مرزی ۳۹۵
□ فعالیت‌های برون مرزی ۳۹۵
● مراحل فعالیت سیاسی و انواع آن در هر مرحله ۳۹۶
ج ـ دوره‌های مرجعیت دینی (علمی و سیاسی) شیعه در عصر غیبت کبری ۳۹۹
۱ ـ نهاد مرجعیّت و تداوم خط امامت و رسالت ۳۹۹
۲ ـ مراحل و دوره‌های مرجعیت ۴۰۱
● مراحل مرجعیت شیعه (از دیدگاه شهید صدر) ۴۰۲
د ـ مدعیان مهدویت و بابیّت ۴۰۵
خلاصه ۴۱۳
پی‌نوشت‌های فصل هشتم ۴۱۶

فصل ۹

سیرت و آثار امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه الشریف) ۴۲۱
ختامه مسک ۴۲۳
● **سیرت** ۴۲۳
الف ـ عصر غیبت ۴۲۳
۱ ـ آگاهی از وضعیت و احوال شیعیان ۴۲۴
۲ ـ حفظ و نجات شیعیان از گرفتاری‌ها و شر دشمنان ۴۲۵
۳ ـ حضور در میان مردم ۴۲۵
۴ ـ حضور همیشگی در مراسم حج ۴۲۶
۵، ۶ و... ـ دست‌گیری درماندگان، راهیابی گمشدگان، شفای بیماران لاعلاج و... ۴۲۶
ب: دوران ظهور ۴۲۶
۱ ـ سیرت تربیتی و اخلاقی ۴۲۶
۲ ـ سیرت اجتماعی ۴۲۸
۳ ـ سیرت سیاسی ۴۲۹

۴ـ سیرت اقتصادی ۴۳۱
۵ـ سیرت علمی ۴۳۲
۶ـ سیرت قضایی ۴۳۳
۷ـ سیرت احیاگری ۴۳۴
۸ـ سیرت نبوی و علوی ۴۳۵
۹ـ سیرت فردی ۴۳۵
۱۰ـ سیرت مدیریتی ۴۳۸

● آثار ۴۴۰
۱ـ روایات و احتجاج‌ها ۴۴۰
۲ـ دعاها و نمازها ۴۴۱
۳ـ زیارت‌نامه‌ها ۴۴۱
۴ـ توقیعات و بیانات ۴۴۱
خلاصه ۴۴۲
پی‌نوشت‌های فصل نهم ۴۴۳
فهرست منابع ۴۵۳

باسم ربّ المهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)

پیشگفتار

با شهادت امام عسکری‌ﷺ (۲۶۰ هـ) دورهٔ غیبت فرا می‌رسد. غیبت هنگامی است که طرح اساسی مذهب ریخته شده و احادیث در شکل «اصول اربعماة» و «جوامع» نگهداری شده‌اند و معیار شناسایی احادیث، و تهذیب آنها به دست آمده، و شاگردانی مبرّز و توانا برای دفاع از کیان اعتقادی و فقهی شیعه در برابر فرقه‌ها و گروه‌های مختلف به ویژه اهل سنت که از حمایت خلفا نیز برخوردار بودند، تربیت یافته‌اند و کارگشای حوادث هستند.

حضور «حجت» احتیاج به بلوغی دارد که هنوز حاصل نشده، و زمینه‌ای می‌خواهد که هنوز فراهم نگشته است، پس به طور طبیعی غیبت شروع می‌شود و تا هنگامی که زمینه‌های رهبری آن حضرت فراهم نشود در پردهٔ غیبت خواهد ماند. چون همان‌طور که می‌دانیم از وظایف امام، حفظ اسلام و رهبری مسلمانان است. طرح بنیادی مذهب، حفاظت و نگهداری آن تا زمان امام عسکری‌ﷺ انجام شده و اصول کلی آن القا گردیده است. می‌ماند رهبری مسلمانان که آن هم احتیاج به آمادگی بیشتر و زمینه‌ای گسترده و یاورانی مناسب دارد. هر گاه که این زمینه‌ها فراهم شد «غیبت» به «ظهور» می‌انجامد، وگرنه ادامهٔ غیبت طبیعی است.

رویداد غیبت امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) که بدون تردید از مهم‌ترین حوادث تاریخ تشیّع است، از دو دیدگاه اعتقادی و تاریخی قابل بررسی می‌باشد.

نوشتهٔ حاضر نگاهی است از منظر تاریخی، و تلاشی است در جهت بررسی تاریخ «غیبت صغری» و «غیبت کبرای» امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف).

در بررسی غیبت صغری (۲۶۰ـ۳۲۹ هـ) ابتدا مروری خواهیم داشت به بررسی منابع و شناخت وضعیت سیاسی ـ اجتماعی و فکری عصر امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در آستانهٔ غیبت و آشنایی با زمینه‌های تاریخی و تمهیدات ائمه، به ویژه عسکریین علیهما السلام برای ورود شیعه به این عصر، و بررسی سازمان مخفی وکالت، و تکوین و فرآیند تکاملی آن و نقش آن در زمان غیبت صغرای امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و سپس کیفیت آغاز غیبت، دلائل آن، شرح حال «نوّاب اربعه» و وظائف و نقش آنان در این عصر.

در بررسی غیبت کبری (۳۲۹ هـ) نیز اشاره‌ای خواهیم داشت به تاریخ شیعه، نهضت‌ها و دولت‌های آن به همراه حرکت‌های علمی و مبارزات علما و دوران‌های مرجعیت فقها و مدارس آنان، و در نهایت بررسی کوتاهی پیرامون آثار و سیرت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف). امید که توانسته باشیم گامی هرچند کوتاه در جهت آشنایی با تاریخ آن حضرت برداشته باشیم.[1]

۱ـ این نوشته، کاری گروهی است که در ابتدا به سفارش «مرکز جهانی علوم اسلامی» برای تدریس «تاریخ عصر غیبت» و تحت نظارت حجةالاسلام والمسلمین پورسیدآقایی در مدتی کوتاه به سرانجام رسیده است و طی سال‌های ۷۶ و ۷۷ در آن مرکز، تدریس شده است و از آن پس، خلاصه آن نوشتار با نام «درسنامهٔ تاریخ عصر غیبت» تدریس می‌شود. اکنون پس از گذشت چند سال متن کامل کتاب با اصلاحات و اضافاتی برای استفادهٔ عموم و نیز به عنوان کتاب کمک درسی منتشر می‌شود.

شایان ذکر است که فصل‌های ۱، ۲، ۳، ۴ و ۹ از حجةالاسلام والمسلمین مسعود پورسید آقایی، و فصل‌های ۵ و ۶ و بخش (۷ و ۸) از فصل ۷ از حجة الاسلام والمسلمین دکتر رضا جباری و فصل ۷ از حجة الاسلام والمسلمین حسن عاشوری، و فصل ۸ از حجةالاسلام والمسلمین سیدمنذر حکیم می‌باشد. آنچه که باعث تاخیر در انتشار این کتاب شد بررسی و تحقیق بیشتر در مورد فصل ۸ یعنی «عصر غیبت کبری» بود که متاسفانه میسور نشد. امید است که این فصل در چاپ‌های بعدی پر بارتر از این عرضه شود. ان‌شاءالله.



معرفی و بررسی منابع تاریخ عصر غیبت

رویداد غیبت امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از دو دیدگاه «اعتقادی» و «تاریخی» قابل بررسی است.

از نیمهٔ اول قرن چهارم هجری (دهم میلادی) بسیاری از دانشمندان، غیبت آن حضرت را تنها از دیدگاه «اعتقادی» بررسی کرده‌اند،[1] در حالی که بدون تردید این رویداد جنبهٔ «تاریخی» نیز دارد. ظاهراً ارتباط نزدیک بین غیبت و امامت باعث جای گرفتن این موضوع در مباحث کلامی شیعه و نادیده انگاشتن تدریجی جنبه های تاریخی آن شده است.

آنچه ما درصدد آن هستیم، دیدگاه تاریخی است. آشنایی با زمینه‌های تاریخی غیبت امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و بررسی سازمان مخفی وکالت، و تکوین و سیر تکاملی آن، و نقش آن در زمان غیبت صغری، از عمده‌ترین مباحث این دیدگاه است.

بررسی منابع

برای بررسی تاریخ امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و عصر غیبت، می‌توان از کتاب‌هایی که در خصوص موضوع «غیبت» نوشته شده و نیز برخی کتاب‌های «رجالی» و «تاریخی»، سودبرد. در ذیل به بررسی اجمالی هر سه خواهیم پرداخت.

الف ـ کتاب‌هایی که در موضوع «غیبت» نوشته شده است

در یک نگاه کلی می‌توان کتاب‌هایی را که در خصوص موضوع «غیبت» نگاشته شده به لحاظ تاریخ نگارش آنها، به سه گروه تقسیم کرد. اول آنچه که در طول زندگی یازده امام علیهم‌السلام تا هنگام شهادت امام عسکری علیه‌السلام (۲۶۰ هـ/۸۷۴م) نوشته شده و دو دیگر آنچه که در فاصلهٔ غیبت صغری و غیبت کبری (۲۶۰ـ۳۲۹ هـ/۸۷۴ـ۹۴۱م) و از آغاز غیبت کبری (بعد از ۳۲۹ هـ) تاکنون نگارش یافته است.

۱ـ کتاب‌هایی که در موضوع غیبت، قبل از (۲۶۰ هـ/۸۷۴م) نوشته شده است.

اصحاب و شاگردان ائمه علیهم‌السلام در طول زندگی یازده امام، در حدود ۴۰۰ کتاب نوشته‌اند که به «اصول چهارصدگانه» (الاصول الاربعمأة)[۲] مشهورند، این اصول و نوشته‌ها در قرون بعدی (چهارم و پنجم)، اساس جوامع روایی شیعه را تشکیل می‌دادند. در برخی از این آثار و نوشته‌ها، با نقل احادیثی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامان علیهم‌السلام پیرامون غیبت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بحث و گفت و گو شده است. به عنوان نمونه از کتاب‌های امامیه، می‌توان به دو کتاب «الملاحم» و «القائم» از «علی بن مهزیار»[۳] (وکیل امام نهم و دهم) و «المشیخة» از «حسن بن محبوب»[۴] (۲۲۴ هـ/۸۳۸م) و «الغیبة» اثر فضل بن شاذان[۵] (۲۶۰ هـ/۸۷۴م) اشاره نمود.[۶]

۲ـ کتاب‌هایی که در موضوع غیبت، در سال‌های «غیبت صغری» (۲۶۰ـ۳۲۹ هـ / ۸۷۴ـ۹۴۱م) نگارش یافته است.

آثار و نوشته‌های این دوره غالباً بر مبنای آثار قبل از سال (۲۶۰ هـ/۸۷۴م) نگارش یافته است. نویسندگان این آثار، از فقها یا مبلغینی بودند که در فعالیت‌های مخفی «نهاد وکالت» که توسط شخص امام دوازدهم (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) رهبری می‌شد شرکت داشتند. از این رو، اطلاعات مهمی را ثبت کرده‌اند که نمی‌توان آنها را در کتب تاریخی که در آن ایام گرد آوری شده، یافت. به عنوان نمونه می‌توان کتاب‌های «الغیبة» نوشتهٔ «ابراهیم بن اسحاق نهاوندی»[۷] و «الغیبة و الحیرة» از «عبدالله بن جعفر حمیری»[۸]، متوفای بعد از (۲۹۳ هـ/۹۰۵م) و «الامامة و التبصرة من الحیرة» اثر

«ابن بابویه» (۳۲۹هـ/۹۴۰م)، را نام برد.

«کلینی» (۲۳۹هـ/۹۴۰م) نیز، بخش قابل توجهی از کتاب «الکافی» را تحت عنوان «الحجة» به مسألهٔ غیبت اختصاص داده است. او این مطالعه را با تکیه بر اطلاعات مهمی در وضعیت کلی امامت، بین سال‌های (۲۶۰ـ۳۳۹هـ/۸۷۴ـ۹۴۰م)، با تأکید خاص بر نقش سفرای امام در این دوران انجام می‌دهد. «کلینی» احادیثی منسوب به امامان را دربارهٔ غیبت امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ثبت می‌کند. او این اطلاعات را از نویسندگان قدیمی «واقفیه» و «امامیه»؛ همچون «حسن بن محبوب» (۲۲۴هـ/۸۳۸م)، «عبدالله بن یعقوب عصفری» (۲۵۰هـ/۸۶۴م) و «حسن بن سماعة» (۲۶۳هـ/۸۷۷م) روایت می‌کند. گذشته از اینها وکلای امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مأخذ اصلی اطلاعات او در زمینهٔ فعالیت‌های مخفی امامیه بوده‌اند.[۹]

۳ـ کتاب‌هایی که در موضوع غیبت، بعد از (۳۲۹هـ/۹۴۱م) نوشته شده است.

رویداد «غیبت کبری» در سال (۳۲۹هـ/۹۴۱م) سرفصل جدیدی را در تاریخ امامیه پایه گذارد.

غیبت امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از یک سو به دلیل طولانی شدن و از سوی دیگر به دلیل پاسخگویی به شبهات جدید، آثار و نوشته‌های دیگری را می‌طلبید. از این رو، فقها و علمای شیعه به این مهم پرداختند و آثاری گرانسنگ از خود به یادگار گذاشتند؛ آثار این دوره را می‌توان اساس عقاید بعدی امامیه در موضوع غیبت دانست. پنج اثر این دوره عبارتند از: «الغیبة» اثر «نُعمانی»[۱۰] (۳۶۰هـ/۹۷۰م)، «کمال‌الدین و تمام‌النعمة» از «صدوق»[۱۱] (۳۸۱هـ/۹۹۱م)، «الفصول العشرة فی الغیبة» و «الارشاد» اثر «شیخ مفید»[۱۲] (۴۱۳هـ/۱۰۲۲م) و «الغیبة» تألیف «شیخ طوسی»[۱۳] (۴۶۰هـ/۱۰۶۷م).[۱۴]

ب ـ کتاب‌های رجالی

کتاب‌های رجالی، به لحاظ این‌که از زندگینامهٔ علمی راویان و گردآورندگان احادیث و گرایش‌های اعتقادی و سیاسی هریک از آنان را برای تعیین میزان وثاقت گفت‌وگو می‌کند یکی از منابع اصلی برای تحقیق در تاریخ سیاسی امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) می‌باشد؛ زیرا خواننده را قادر می‌سازد تا روابط بین امامان و پیروان و وکلای آنها به ویژه رابطهٔ امام با وکلا، و وکلا با علمای امامیه را، در عصر غیبت صغری کشف کند.

علمای امامیه چهار کتاب رجال مربوط به محدودهٔ بحث حاضر در قرون (۴ و ۵ه/۱۰ و ۱۱م) گردآوری کرده‌اند که عبارتند از: «معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین[۱۵]» تألیف «کشّی»، «الفهرست[۱۶]» و «الرجال[۱۷]» اثر «شیخ طوسی»، و «فهرست اسماء مصنفی الشیعة[۱۸]» اثر «نجاشی».

ج ـ کتاب‌های تاریخی

مقصود از کتاب‌های تاریخی، منابع تاریخ عمومی است که به برخی از نویسندگان و آثار آنان در این زمینه اشاره می‌گردد.

۱ـ «طبری» متوفای (۳۱۰ه/۹۲۲م) در دوران «غیبت صغری» می‌زیست. اثر او «تاریخ الرسل و الملوک» که به «تاریخ طبری» شهرت دارد، عاری از هرگونه اطلاعاتی دربارهٔ فعالیت‌های وکلای امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) است (که همین می‌تواند مشعر به پنهانی بودن فعالیت‌های آنان باشد)؛ در عین حال فعالیت‌های مبارزاتی دیگر گروه‌های شیعه؛ مانند «اسماعیلیه» را تا تشکیل حکومت آنان در سال (۲۹۶ه/۹۰۸م) دنبال می‌کند؛ وی همچنین کاربرد حدیث نبوی را دربارهٔ مهدی قائم به وسیلهٔ این گروه‌ها، در تلاش آنان برای دستیابی به قدرت در طول زمان «غیبت صغری» پیگیری می‌نماید.

۲ـ «مسعودی» متوفای (۳۴۶هـ/۹۵۷م) در دورهٔ «غیبت کبری» می‌زیست و اطلاعات مهمی را در رابطه با رفتار خشونت آمیز عباسیان نسبت به امامان و پیروان آنها و تأثیر این سیاست را بر وقوع غیبت به دست می‌دهد. این نکات را می‌توان از کتاب‌های او، موسوم به «مروج الذهب»، «التنبیه و الاشراف» و «اثبات الوصیة» (منسوب به او) دریافت.

۳ـ «ابن اثیر» متوفای (۶۳۰هـ/۱۲۳۲م) در اثر خود «الکامل فی التاریخ» گزارش مفیدی مربوط به شکاف و اختلافات میان وکلای امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و نقش «غلات» را در ایجاد اختلافات، به ویژه «شلمغانی» برمی‌شمارد.

از این منابع و مآخذ دست اول که بگذریم، در دوران معاصر و دهه‌های اخیر نیز کتاب‌های تحقیقی و در خور ستایشی پیرامون غیبت و تاریخ آن و زندگی سیاسی امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) نوشته شده که می‌تواند نقش به سزایی در روشن نمودن تاریخ سیاسی آن حضرت و سازمان مخفی وکلا و پرده برداشتن از حقایق تاریخی آن عصر، داشته باشد. در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

«منتخب‌الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام»، «آیة الله صافی گلپایگانی».

«تاریخ الغیبة الصغریٰ» و «تاریخ الغیبة الکبریٰ»، «سیّد محمد صدر».

«تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام»[۱۹]، «دکتر جاسم حسین».

«حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام»، «باقر شریف القرشی».

در نوشتهٔ حاضر، بسیاری دیگر از آثار تاریخی، کتب حدیث و ... به کار رفته است، به خصوص در مورد عصر غیبت کبری و وضعیت فکری و سیاسی ـ اجتماعی مسلمانان در آستانهٔ غیبت صغری که در زیر هر بحث به آنها اشاره شده است.

□ ■ □

خلاصه

غیبت امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از دو دیدگاه اعتقادی و تاریخی قابل بررسی است. برای بررسی زمینه‌های تاریخی این رویداد و نقش «نهاد وکالت» در ایام غیبت، در آغاز باید منابع و مآخذ بحث را مورد شناسایی و بررسی قرار داد. این منابع سه گروه هستند:

۱ـ کتاب‌های نوشته شده در موضوع غیبت

۲ـ کتاب‌های رجالی

۳ـ کتاب‌های تاریخی

از کتاب‌های خوبی که اخیراً نوشته شده، می‌توان نوشته‌های «دکتر جاسم حسین» و «سید محمد صدر» را نام برد.

پی‌نوشت‌های فصل اوّل

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۲۰.

۲. ر.ک: الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۲، ص ۱۲۵ـ۱۶۷؛ کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، ص ۴۶۵ـ۴۶۸، المبادی العامة للفقه الجعفری، هاشم معروف حسینی، ص ۷۲ـ۷۶.

۳. علی بن مهزیار اهوازی، دستیار نزدیک امام نهم علیه السلام بود. امام جواد علیه السلام او را به عنوان نمایندهٔ خود در اهواز منصوب کرد و در دوران امامت امام دهم علیه السلام همچنان این وظیفه را عهده‌دار بود. در دو کتاب او: «الملاحم» و «القائم»، غیبت امام و قیام او با شمشیر مورد بحث قرار می‌گیرد (ر.ک: رجال نجاشی، ص۱۹۱ و الفهرست، شیخ طوسی، ص۲۲۶). از این رو، بین سال‌های (۲۶۰ه‍/۸۷۴م) و (۳۲۹ه‍/۹۴۰م) دو پسرش: ابراهیم و محمد، وکلای امام دوازدهم در اهواز شدند. کلینی و صدوق به استناد نوشتهٔ آنها اطلاعات مهمی را دربارهٔ روش‌های ارتباطی مورد استفاده در فعالیت‌های مخفی امامیه به دست می‌دهند. (به نقل از: تاریخ سیاسی امام دوازدهم علیه السلام، ص۲۲).

۴. حسن بن محبوب سراد، در این اثر خود در موضوع غیبت، چندین حکایت را که اغلب به امامان منسوب است ثبت می‌کند. این اثر از بین رفته ولی نقل قول‌هایی از آن در مآخذ موجود امامیه در دست است. (همان، ص۲۳).

۵. فضل بن شاذان نیشابوری که یکی از علمای معروف امامیه بود مورد احترام و تکریم امام یازدهم علیه السلام قرار داشت، وی کتابی تحت عنوان «الغیبة» گردآوری نمود. (رجال نجاشی، ص۲۳۵) ولی به نظر می‌رسد بیشتر مطالب آن، از نوشتهٔ حسن بن محبوب نقل شده باشد. (ر.ک: منتخب الاثر، ص۴۶۷) از آنجا که «فضل» دو ماه قبل از رحلت امام عسکری علیه السلام در سال (۲۶۰ ه‍/۸۷۴م) در گذشته است، اهمیت اثر او در احادیثی که نقل می‌کند و امام دوازدهم را قائم می‌داند نهفته شده است.

بسیاری از نویسندگان بعدی؛ همچون شیخ طوسی در کتاب «الغیبة» بر کتاب «فضل» تکیه کرده‌اند. بهاءالدین تیلی (۷۹۰ه‍/۱۳۸۸م) نیز اثری تحت عنوان «الغیبة» با تلخیص اثر «فضل» گرد آوری کرده است. (ر.ک: الذریعة، ج۲۰، ص۲۰۱). علی رغم آن‌که اثر «فضل» از بین رفته است، لکن به نظر می‌رسد آثاری مانند «کفایة المهدی فی معرفة المهدی»، نوشتهٔ میرلوحی

متوفای قرن (۱۲ هـ/۱۸ م) و «کشف الاستار» از میرزا حسین نوری (۱۳۲۰ هـ/۱۹۰۲ م) رونویسی این اثر باشند (ر.ک: الذریعة، ج۱۶، ص۸۲ و منتخب الاثر، ص۴۶۷). (همان، ص۲۳).

۶. برای اطلاع بیشتر از کتاب‌هایی که توسط واقفیه و زیدیه، پیرامون مسألهٔ غیبت نوشته شده و به کارگیری و نقل آنها توسط علمای امامیه؛ مانند حسن صفار (۲۹۲ هـ/۹۰۴ م)، کلینی (۳۲۹ هـ/۹۴۱ م)، نعمانی (۳۶۰ هـ/۹۷۰ م)، صدوق (۳۸۰ هـ/۹۹۱ م)، و شیخ طوسی (۴۶۰ هـ/۱۰۶۷ م) بنگرید: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص۲۱ـ۲۲.

۷. ابراهیم بن اسحاق نهاوندی (۲۸۶ هـ/۸۹۹ م) در سال (۲۶۲ هـ/۸۷۶ م)، مدعی نیابت امام دوازدهم علیه السلام در بغداد شد (ر.ک: بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۰۰). وی کتابی در باب غیبت نوشت که دیدگاه غُلات را منعکس می‌کند. پس از آن نعمانی (۳۶۰ هـ/۹۷۰ م) اطلاعات نهاوندی را در کتاب معروف خود «الغیبة» به صورت گسترده‌ای درآورد. (همان، ص۲۴).

۸. اهمیت اثر او در این نکته نهفته شده که وی یکی از دستیاران نزدیک امام دهم و امام یازدهم علیهما السلام بود، و پس از آن کارگزار نواب اول و دوم امام دوازدهم شد. متأسفانه این اثر و نیز کتاب «الامامة و التبصرة من الحیرة» ابن بابویه (۳۲۹ هـ/۹۴۰ م) از بین رفته‌اند، در عین حال، صدوق (۳۸۲ هـ/۹۹۱ م) فرزند وی، و شیخ طوسی (۳۲۹ هـ/۹۴۰ م) از این آثار بهرهٔ وافی برده‌اند. (همان، ص۲۴).

۹. همان، ص۲۴.

۱۰. نعمانی، محمد بن ابراهیم بن جعفر، معروف به ابن ابی زینت، از اهالی شهر نعمانیه، یکی از قریه‌های واسط بود. وی به بغداد هجرت کرد و در آنجا نقل حدیث را تحت سرپرستی کلینی (۳۲۹ هـ/۹۴۰ م) و ابن عقده (۳۳۳ هـ/۹۴۴ م) آموخت. او سپس به سوریه رفت و در حدود سال (۳۶۰ هـ. ۹۷۰ م) در آنجا در گذشت.

چون پس از رحلت امام یازدهم، حضرت عسکری علیه السلام در سال (۲۶۰ هـ/۸۷۴ م) در میان شیعه هاله‌ای از حیرت و شگفتی مشهود بود، نعمانی کتابی تحت عنوان «الغیبة» نوشت. وی کوشید تا ضرورت غیبت امام دوازدهم را با روایت احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که غیبت آن بزرگوار را پیش‌بینی کرده‌اند اثبات کند. او اکثر اطلاعات خود را از نویسندگان قدیمی که در این باره کتاب نوشته‌اند، بدون در نظر گرفتن دیدگاههای عقیدتی و آئینی ایشان کسب نمود. در میان این نویسندگان قدیمی، حسن بن محبوب، امامی (۲۲۴ هـ/۸۳۸ م)، فضل بن شاذان، امامی (۲۶۰ هـ/۸۷۳ م)، حسن بن سماعه، واقفی (۲۶۳ هـ/۸۷۷ م)، ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، غالی

(۲۸۶ هـ/۸۹۹م)، کلینی، امامی (۳۲۹ هـ/۹۴۰م)، ابن عقده، فقیه مشهور زیدی (۳۳۳ هـ/۹۴۴م)، و مسعودی (۳۴۵ هـ/۹۵۶م) دیده می‌شوند. (ر.ک: الغیبة، ص ۸۲ـ ۸۶ و ۱۰۰).

سهم ارزندهٔ نعمانی در این است که، پس از مسعودی (۳۴۵ هـ/۹۵۶م) نخستین کسی بود که تفسیر احادیث منسوب به ائمه را از کلینی گردآوری کرد. احادیث مذکور بر این مهم دلالت دارد که قائم، دو غیبت در پی خواهد داشت؛ نخستین غیبت او کوتاه و غیبت بعدی او طولانی است. نعمانی این نکته را بیان می‌دارد که نخستین غیبت، دوران چهار نائب امام دوازدهم است، که از سال (۲۶۰ هـ/۸۷۴م) آغاز و تا سال (۳۲۹ هـ/۱ـ۹۴۰م) ادامه داشته است، و غیبت دوم پس از رحلت چهارمین سفیر در سال (۳۲۹ هـ/۹۴۱م) آغاز می‌شود. (ر.ک: الغیبة، ص۹۱ و ۹۲). تفسیر او اساس آثار بعدی امامیه در این موضوع قرار گرفت. (همان، ص ۲۵).

۱۱. محمد بن علی بن بابویه، معروف به صدوق (۳۸۱ هـ/۹۹۱م)، کتابی در مسأله غیبت تحت عنوان «کمال الدین و تمام النعمة» نوشت. محتوای کتاب ارزشمند بوده، زیرا بر مآخذ اصلی شیعه (الاصول) که قبل از سال (۲۶۰ هـ/۸۷۴م) گردآوری شده تکیه دارد (ر.ک: کمال الدین، ص۱۹). از این‌رو، درمی‌یابیم که وی اغلب، خواننده را به نویسندگانی چون حسن بن محبوب، فضل بن شاذان، حسن بن سماعه، صفار، حمیری، و ابن بابویه پدر خود که رابطهٔ نزدیکی با سومین و چهارمین سفیر امام دوازدهم داشته است ارجاع می‌دهد. صدوق به خاطر آن‌که پدرش از فقهای عالیقدر و وکیل امام در قم بوده، توانست اطلاعات موثقی را دربارهٔ ارتباطات پنهانی بین وکلا و امام به وسیلهٔ چهار سفیر ارائه دهد. در عین حال، مطالعهٔ سلسلهٔ روات (اسناد) بعضی از روایات او دزبارهٔ تولد امام دوازدهم این نکته را می‌رساند که، صدوق اطلاعات خود را از غلاتی چون؛ محمد بن بحر دریافت داشته است. لذا باید در به کارگیری این روایات دقت کافی مبذول داشت. (همان، ص۲۶ و ۲۷).

صدوق انگیزهٔ خود را از نوشتن این کتاب چنین اعلام می‌دارد: «آنچه مرا واداشت که به نگارش این کتاب بپردازم این بود که در هنگام بازگشت از زیارت امام رضاعليه‌السلام وقتی به نیشابور رسیدم، دیدم شیعیان آنجا دربارهٔ قائم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مسأله دار شده‌اند. سعی کردم، آنان را با بیان روایاتی که از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه‌علیهم‌السلام رسیده به راه درست، رهنمون گردم. در این ایام، یکی از بزرگان مشایخ دانش و تقوا، از اهالی قم، به نام نجم‌الدین ابوسعید محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی ـ ادام الله توفیقه ـ در بازگشت از سفر بخارا، برما وارد شد. روزی دربارهٔ آراء و باورهای برخی از فلاسفه و علمای منطق بخارا گفت: از آنان دربارهٔ حضرت قائم(عجل‌الله تعالی

فرجه‌الشریف) سخنانی شنیدم که مرا در مورد غیبت طولانی حضرت، دچار حیرت و تردید کرده است، من مطالبی در اثبات وجود حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) برای از بین بردن تردید او بیان کردم و روایاتی چند دربارهٔ غیبت، بر او خواندم، حیرت او برطرف شد و دلش آرام گرفت، از من خواست، کتابی پیرامون غیبت حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بنویسم، پذیرفتم و به او وعده دادم که ان شاء الله وقتی به وطن خود (ری) برگشتم آن را عملی خواهم ساخت، تا این که شبی در خواب دیدم خانهٔ کعبه را طواف می‌کنم و به حجرالاسواد رسیدم و آن را استلام کردم ناگاه دیدم، امام زمان(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، کنار در کعبه ایستاده است. سلام کردم، حضرت جواب دادند.

فرمود: چرا کتابی دربارهٔ «غیبت» نمی‌نویسی، تا ناراحتی‌ات برطرف شود؟

عرض کردم: یابن رسول الله ﷺ من کتاب‌ها دربارهٔ غیبت شما نوشته‌ام.

حضرت فرمود: «نه، آن موضوعات را نمی‌گویم، کتابی راجع به غیبت من بنویس و غیبت‌های پیامبران را در آن نقل کن». سپس از نظرم غایب شد. من با اضطراب از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به گریه و زاری پرداختم، چون صبح شد، به منظور انجام امر ولیّ الله و حجت خدا، آغاز به نوشتن این کتاب کردم.» (ر.ک: کمال الدین، مقدمه).

این کتاب یک دائرة المعارف روایی است بادسته‌بندی و تبویبی مناسب پیرامون موضوعات مربوط به امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف).

۱۲. محمد بن محمد بن نعمان، معروف به مفید (۴۱۳ هـ/۱۰۲۲ م) او مرجع تقلید شیعیان امامیه بود. در همان زمان بود که تعمق در مباحث کلامی غیبت آغاز شد. از این رو، وی پنج مقاله را در دفاع از غیبت امام دوازدهم نوشت و اثر جداگانه‌ای را تحت عنوان «الفصول العشرة فی الغیبة» گردآوری کرد. این اثر اطلاعات ارزشمندی را دربارهٔ شرایط تاریخی که بر زندگی پنهانی امام دوازدهم قبل از سال (۲۶۰ هـ/۸۷۴م) احاطه یافته بود به دست می‌دهد. مفید نیز تصویری مشابه نوبختی و سعد قمی را از ۱۵ دیدگاه مختلفی که در میان امامیه پس از درگذشت امام عسکری ﷺ (۲۶۰ هـ/۸۷۴م) رسوخ نموده بود ارائه می‌کند. او شواهدی در مورد از بین رفتن ۱۵ گروه، تا سال (۳۷۳ هـ/۹۸۳ م) می‌آورد، به جز شیعیان دوازده امامی که معتقدند رهبرشان امام دوازدهم است و در پردهٔ غیبت به سر می‌برد.

مفید در کتاب «الارشاد»، روش کلینی و نعمانی را در نقل حدیث دنبال می‌کرد. وی قبل از هرچیز وجود امام دوازدهم را اثبات می‌نماید و سپس طولانی بودن عمر آن حضرت را که از طول عمر

اشخاص معمولی فراتر رفته را توجیه می‌کند. (به نقل از: تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ص۲۶).

۱۳. عالم معروف شیعه، محمد بن حسن طوسی (۴۶۰ هـ/۱۰۶۷ م) مسألهٔ غیبت امام دوازدهمعليه‌السلام را در آثار خود مطرح می‌نمود، ولی مهم‌ترین آنها کتاب «الغیبة» می‌باشد که در آن، هم با استفاده از احادیث و هم با استدلال عقلی ثابت می‌کند که امام دوازدهم مهدی قائم است که باید در پردهٔ غیبت به سر برد. او ادعای دیگر گروه‌های شیعه که، علی بن ابیطالبعليه‌السلام، شهادت ۴۱ هـ/۶۶۱م) یا ابن حنفیه (۸۴هـ/۷۰۳م) یا امام صادقعليه‌السلام شهادت (۱۴۸ هـ/۷۶۵م) یا محمد بن اسماعیل و امام موسی کاظمعليه‌السلام شهادت (۱۸۳ هـ/۷۹۹م) را قائم می‌دانستند، رد می‌کند.

شیخ طوسی، اطلاعات تاریخی موثقی را در مورد فعالیت‌های مخفی چهار نمایندهٔ امام دوازدهم با نقل از کتاب مفقود شده‌ای تحت عنوان «اخبار الوکاء الاربعة»، نوشتهٔ احمد بن نوح بصری به دست می‌دهد. اثر شیخ طوسی ماخذ اصلی نویسندگان بعدی امامیه دربارهٔ غیبت امام دوازدهم، به ویژه مجلسی (۱۱۱۱ هـ/۱۶۹۹ م) در «بحارالانوار» شد. (ر.ک: تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ص۲۷).

۱۴. شایان ذکر است که پس از مفید، دو شاگرد برجستهٔ او سید مرتضیٰ علم الهدی (۴۳۶ هـ/۱۰۴۴ م) و محمد کراجکی (۴۴۹ هـ/۱۰۵۷ م)، دو کتاب به نام‌های «مسألة وجیزة فی الغیبة» و «البرهان علی صحة طول عمر الامام صاحب الزمان» نوشتند. اما از آنجاکه این دو کتاب به مسأله طول عمر امام دوازدهم به روش استدلالی پرداخته و فاقد هرگونه اطلاعات تاریخی مربوط به امام دوازدهم در سال‌های بین (۳۲۹ـ۲۶۰ هـ/۹۴۱ـ۸۷۴م) می‌باشند؛ از ذکر آنها خودداری شد. (ر.ک: همان، ص۲۶ـ۲۷).

۱۵. محمد بن عمر کشی، از اهالی کش در نزدیکی سمرقند می‌باشد. وی در همان‌جا تحت تعلیم و تربیت عالم امامیه محمد بن مسعود سمرقندی قرار گرفت و سراسر زندگی خود را در آن شهر سپری نمود. بنا به گفته شیخ طوسی، او در سال (۳۶۸ هـ/۹۷۸ م) درگذشت (رجال، نجاشی، ص۲۸۸، الرجال، ص۴۵۸). کشی اطلاعات خود را از پنجاه و سه نفر راوی نقل کرده، ولی مأخذ اصلی او علی بن محمد بن قتیبهٔ نیشابوری است (ر.ک: رجال نجاشی، ص۱۹۷). او معاصر با غیبت صغری بوده و رابطهٔ نزدیکی با وکلای امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در خراسان داشته است. ابن قتیبه اطلاعات مهمی را در رابطه با سیر تکاملی نهاد مخفی وکالت پس از امام صادقعليه‌السلام شهادت (۱۴۸ هـ/۷۶۵م) فراهم می‌آورد و فلسفهٔ قیام گروه‌های واقفیه را پس از امام هفتمعليه‌السلام در سال (۱۸۳ هـ/۷۹۹م) یادآور می‌شود.

اثر کشی مأخذ مهمی برای علمای بعدی امامیه؛ مانند شیخ طوسی (۴۶۰ هـ /۱۰۶۷ م) شد. شیخ آن را خلاصه کرد و عنوان «اختیار معرفة الرجال» به آن داد. (همان، ص۲۸، و نیز ر.ک: کلیاتٌ فی علم الرجال، جعفر سبحانی، ص ۵۲).

۱۶ و ۱۷. آثار شیخ طوسی موسوم به «الفهرست» و «الرجال» دو کتاب از چهار کتاب اصلی امامیه در رجال است. وی اسناد مختلفی را که موثق هستند یاداور شده، و خواننده را قادر می‌سازد تا روابط بین علمای امامیه و وکلای آن را در غیبت صغری کشف کند. (همان، ص۲۹).

۱۸. چهارمین اثر رجالی امامیه «فهرست اسماء مصنفی الشیعة» است که آن را احمد بن علی نجاشی (۴۵۰هـ/۱۰۵۸م) از اهالی کوفه به رشتهٔ تحریر درآورده است. او تعالیم شیعه را در آنجا فراگرفت و آنگاه رهسپار بغداد شد. در آنجا با سید مرتضیٰ (۴۳۶هـ/۱۰۴۴م) یکی از علمای رهبری کنندهٔ امامیه همراه گردید.

اقامت وی در این دو شهر موجب شد تا با چهل و پنج تن از علمای امامیه که مدارک موبوط به دوران غیبت صغری را در اختیار داشتند تماس برقرار سازد. این مأخذ مراتب مختلف در نهاد امامت را روشن می‌سازد و اطلاعات مفیدی را در آثاری که دربارهٔ غیبت، قبل و بعد از سال (۲۶۰ هـ /۸۷۴م) فراهم آمده به دست می‌دهد. (همان، ص۲۹).

۱۹. این کتاب توسط آقای دکتر سید محمد تقی آیت اللهی به فارسی ترجمه شده و می‌توان گفت: یکی از بهترین کتاب‌ها در موضوع خود می‌باشد، ما نیز در نوشتن این فصل استفاده‌های شایانی از آن بردیم.



نگاهی کوتاه به زندگانی امام دوازدهم

(عجل‌الله تعالی فرجه الشریف)

در این فصل قبل از این که به تفصیل به تاریخ امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بپردازیم مروری خلاصه خواهیم داشت به زندگانی آن حضرت از هنگام تولد و حوادث پس از ولادت، تا مراحل مختلف حیات آن امام.

۱ـ میلاد

دوازدهمین امام شیعیان، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام، در سپیده دم[۱] جمعه، نیمهٔ شعبان[۲]، سال (۲۵۵[۳] هـ / ۸۶۹ م) در «سامرا» چشم به جهان گشود؛ سال تولد آن حضرت (۲۵۴[۴]، ۲۵۶[۵]، ۲۵۷[۶] و ۲۵۸[۷]هـ) نیز گفته شده است[۸]، این اختلاف می تواند به دلیل پنهان نگاه داشتن تولد آن حضرت بوده باشد.[۹]

اصل ولادت مهدی جزء مسلّمات تاریخ است و به جز ائمه، عالمان، مورّخان و محدّثان شیعه، بسیاری از موّرخان و محدّثان اهل سنت نیز بدین امر تصریح کرده‌اند؛ در برخی کتاب‌های پژوهشی بیش از ۶۵ تن، از این عالمان و نام کتاب‌های آنان آمده است[۱۰].

۲ـ نام

نام آن حضرت، «محمّد» همان نام جدش رسول الله صلی الله علیه و آله است[۱۱]. تمامی مورّخان

و محدّثان معتقدند که پیامبرﷺ خود این نام را بر او نهاده بود[۱۲]. این همنامی بی دلیل نیست، بلکه گویای این حقیقت است همچنان که پیامبرﷺ با طلوع خود، جهانیان را از گمراهی و جهل نجات داد، دوازدهمین فرزندش نیز با ظهور خود بشریت را از تاریکی و ضلال خواهد رهانید.[۱۳]

۳ـ القاب

القاب مشهور آن حضرت عبارتند از: «مهدی»، «قائم»، «منتظر»، «حجت»، «خلف صالح»، «بقیة الله»، «منصور»، «صاحب الامر»، «ولیّ عصر»، و «صاحب الزمان»، که معروف‌ترین آنها «مهدی» است[۱۴]. هر یک از این القاب را وجه یا وجوهی است؛ مثلاً آن حضرت را «مهدی» می‌گویند از آن جهت که هدایت، به حق می‌کند، و «قائم» می‌گویند چون قیام به حق می‌کند و «منتظرش» گویند چون مؤمنان در انتظار قدوم اویند، و «حجت» نامند از آن رو که حجت و گواه خدا بر خلق است[۱۵]. در نگین انگشتر حضرت نیز همین لقب نقش شده است؛ به نقل «کفعمی» عبارت انگشتری حضرت این‌گونه است: **انا حجةُ اللّٰهِ وخاصَّتُهُ**[۱۶].

۴ـ مادر

دربارهٔ مادر آن حضرت، روایات گوناگونی وارد شده است؛ «مسعودی» آن بانوی بزرگوار را کنیزی به نام «نرجس» می‌داند[۱۷]. «شهید»، نام او را «مریم»، دختر «زید علویه» ذکر می‌کند[۱۸]. «شیخ طوسی» در روایتی نام او را «ریحانه» خوانده، اما بلافاصله اضافه می‌کند که به او «نرجس»، «صیقل» (صقیل) و «سوسن» نیز گفته می‌شده است[۱۹]. «شیخ مفید» تنها اسم «نرجس» را برای آن بزرگوار ذکر می‌کند[۲۰]. در روایت «حکمیه»، عمهٔ امام عسکریؑ نیز تنها همین نام ذکر شده.[۲۱] برخی از محققان می‌گویند: امکان دارد نام اصلی او همان «نرجس» بوده باشد و دیگر اسامی، به جز «صقیل»[۲۲] را بانوی او «حکمیه»، دختر امام جوادؑ به وی داده باشد. مردم آن

زمان، کنیزان را برای خوش آمدگویی به اسامی گوناگون می‌خواندند و «نرجس»، «ریحانه» و «سوسن»، همه اسامی گل‌ها هستند،[۲۳] «صدوق» روایتی را نقل نموده که این احتمال را تقویت می‌کند؛ او به سند خود از «غیاث»، روایت کرده است که گفت: جانشین امام حسن عسکری علیه السلام در روز جمعه به دنیا آمد؛ مادر آن حضرت «ریحانه» بود که «نرجس»، «صیقل» و «سوسن» نیز نامیده می‌شد. چون در وقت حاملگی درخشش و نورانیت خاصی داشت، «صیقل» نامیده می‌شد[۲۴].

«سید محمد صدر» نیز در کتاب خود در مورد تعدد نام‌های آن حضرت تحلیلی جامع و مناسب ارائه می‌دهد[۲۵].

درباره ملیّت مادر امام دوازدهم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز اقوال مختلف است، «صدوق» مطابق روایتی او را «ملیکة»، دختر «یشوع»، پسر قیصر روم و مادرش را از نسل «شمعون» یکی از حواریین مسیح می‌داند که، توسط نیروهای اسلامی به اسارت درآمد و به صورت کنیز در معرض فروش قرار گرفت و به وسیلهٔ فرستادهٔ امام هادی علیه السلام از بازار برده‌فروشان «بغداد» خریده، و به محضر امام هادی علیه السلام در «سامرا» فرستاده شد[۲۶].

«کلینی» می‌گوید: مادر «قائم»، کنیزی از «نوبه»، استان شمالی «سودان» بوده است[۲۷].

«نعمانی» و «صدوق» احادیث دیگری را روایت می‌کنند حاکی از آن که مادر «قائم»، کنیزی سیاه بوده است[۲۸]. «شیخ طوسی»[۲۹] روایتی نقل می‌کند که بعضی از محققان همان را ترجیح می‌دهند[۳۰]. به گفته او: آن بانو کنیزی بود که در خانهٔ بعضی از خواهران امام دهم (حکیمه)، بزرگ شده بود، و چون امام علیه السلام سیمای او را دید پیش‌بینی کرد که از وی فرزندی با عنایت خاص الهی به دنیا خواهد آمد.[۳۱]

از اینها که بگذریم، آنچه اهمیت دارد و مفید فایده است این نکته است که، آن بانوی بزرگوار در عظمت و برتری به آنجا رسید که مادر امام زمان شد و «حکیمه»، عمهٔ امام عسکری علیه السلام ـ که خود از بزرگ بانوان خاندان امامت است ـ او را بانوی خود و

بانوی خانوادهٔ خویش می‌خواند و خود را خدمتگزار او می‌دانست[۳۲] و پیامبر ﷺ[۳۳] امیرالمؤمنین علیه السلام[۳۴] و صادقین علیهما السلام[۳۵] او را از بهترین کنیزان و سرور و سیدهٔ آنان می‌خواندند.

در پایان، ارائهٔ روایتی در رابطه با ولادت امام دوازدهم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) از زبان «حکیمه»، عمهٔ امام عسکری علیه السلام که گزارش نسبتاً دقیقی از تولد امام را در بر دارد، بسیار مناسب است. این روایت در زمان «مسعودی» متوفای (۳۴۵ هـ) موثق تلقی می‌شده است.[۳۶] «شیخ صدوق» از قول «حکیمه»، دختر امام جواد علیه السلام این‌گونه نقل می‌کند:

«ابومحمد حسن بن علی علیهما السلام با پیکی مرا به نزد خود خواند و گفت: «ای عمه، امشب افطار را در نزد ما بگذران؛ زیرا پانزدهم شعبان است، امشب خدای متعال «حجت» خود را در زمین ظاهر خواهد کرد»، از او پرسیدم: «مادرش کیست؟» فرمود: «نرجس»، گفتم: «جانم فدایت! ولی آثار حاملگی در او وجود ندارد»، فرمود: «آنچه گفتم، همان خواهد شد». بنابراین، وارد شدم و سلام کردم، «نرجس» پیش آمد تا کفش‌هایم را از پا در آورد و به من گفت: «بانوی من! حال شما چطور است؟» بدو گفتم: «تو بانوی من و بانوی خاندان منی»، ولی او از سخن من امتناع ورزید و پاسخ داد: «ای عمّه! چه می‌فرمائید؟»، بدو گفتم: «دخترم! امشب خداوند متعال پسری به تو عطا می‌فرماید که مولای این جهان و آن جهان خواهد بود»، او خجالت زده و سرخ شد، پس از آن‌که نماز مغرب به جای آوردم، افطار کردم و به خواب رفتم، نیمه شب از خواب برخاستم تا نماز عشا به جای آورم، نماز خواندم در حالی‌که «نرجس» در خواب بود، بدون آن‌که اثری از وضع حمل در او دیده شود. آنگاه نشستم و نماز نافله خواندم، پس از آن به رختخواب رفتم و دوباره بیدار شدم، ولی او هنوز در خواب بود. آنگاه برخاست، نماز نافله را به جای آورد و دوباره دراز کشید.

«حکیمه»، ادامه می‌دهد: «از اطاق خارج شدم تا طلوع فجر را ببینم و نخستین مرحلهٔ طلوع را دریابم، ولی او هنوز خوابیده بود. از این رو، از انتظار امام عسکری علیه السلام (در این باره) مردد شدم، درست در همان لحظه، امام از جای خود صدا زد، ای عمه! عجله نکن، امر نزدیک است! من نشستم و سوره‌های حم سجده (سورهٔ ۴۰) و یس (سورهٔ ۳۶) را

تلاوت کردم، در همان لحظه او (نرجس) با هوشیاری از خواب برخاست، من به سوی او روان شدم و گفتم: «سلام خدا بر تو باد، آیا چیزی احساس می‌کنی؟» او پاسخ داد: «ای عمه، آری!»، آنگاه بدو گفتم: «خود را جمع کن و آرامش قلبی را به دست آر.» در عین حال در آن لحظه احساس خواب کرده و چرت بر من غالب شد؛ پس از آن، با صدای مولایم از خواب برخاستم و چون پوشش را از او بلند کردم، حضرتش را دیدم به حال سجده بر زمین افتاده بود، او را بر دامان گرفتم و متوجه شدم پاک و تمیز است.

«ابومحمد»، مرا صدا زد و گفت: «ای عمه! پسرم را برایم بیاور» و چنین کردم...، پس از آن امام عسکری علیه‌السلام زبان بر کامش گذاشت و با آرامی دستش را به چشم‌ها، گوش‌ها و آرنج‌هایش کشید؛ سپس گفت: «ای پسرم! سخن بگو»، کودک لب به سخن گشود و پاسخ داد: «شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای یکتا نیست، او یکتا است و شریک و انبازی ندارد، شهادت می‌دهم، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر خدا است؛ سپس بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام سلام کرد، و بر امامان به ترتیب، تا در نام پدرش توقف کرد، آنگاه از ادامهٔ سخن باز ایستاد.»

«ابو محمد» گفت: «ای عمه! او را نزد مادرش ببر، تا وی را سلام گوید و سپس او را به من بازگردان»، چنین کردم و او را بازگردانده و در همانجا گذاشتم، امام عسکری علیه‌السلام به من فرمود: «ای عمه! ۷ روز دیگر برای دیدار او بیائید»، روز بعد آمدم تا به «ابومحمد»، سلام گویم، پرده را بالا زدم تا مولایم را ببینم، ولی او را ندیدم. از این‌رو، از امام پرسیدم: «جانم به فدایت! برای مولای من چه اتفاقی افتاده؟»، حضرتش پاسخ فرمود: «ای عمه! او را به همان کس که مادر موسی فرزندش را بدو سپرد، سپردیم.»

«حکیمه» می‌گوید: «روز هفتم آمدم و به او سلام گفتم و نشستم. «ابومحمد» فرمود: «پسرم را نزد من بیاور»، او را قنداق کرده در قطعه‌ای پارچه آوردم، و امام آنچه را که در روز نخست به هنگام تولد انجام داده بود تکرار کرد و کودک، آنچه را که از قبل گفته بود، گفت، آنگاه این آیه قرآن را تلاوت کرد:

«بسم الله الرحمن الرحیم، و ما اراده کردیم بر مستضعفان زمین، منت نهاده و آنان را پیشوایان خلق و وارثین قرار دهیم، و در زمین به آنها قدرت و تمکین ببخشیم و به چشم «فرعون» و «هامان» و لشکریانشان آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند بنمائیم.»[۳۷، ۳۸]

۵ـ ولادت پنهانی

در دوران امامت عسکریین علیهما السلام در میان حاکمان «بنی عباس» نگرانی عمیقی به وجود آمده بود، این نگرانی مربوط به اخبار و احادیث فراوانی بود که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بشارت به تولد فرزندی از امام حسن عسکری علیه السلام می‌داد که بر هم زنندهٔ اساس حکومت‌های باطل و واژگون کنندهٔ تاج و تخت‌ها است و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد[۳۹]. از این رو، آن دو بزرگوار به ویژه امام حسن عسکری علیه السلام سخت تحت نظر بود و دستگاه خلافت تلاش می‌کرد تا از تولد چنین فرزندی جلوگیری کند.[۴۰]

به همین علت بود که دوران حمل و تولد امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) از مردم پنهان داشته می‌شد. به گفتهٔ امام رضا علیه السلام از ویژگی‌های آن حضرت ولادت پنهانی است. «خَفِیُّ الوِلاٰدَةِ وَالْمَنْشَأ». در بسیاری از احادیث نیز گفته شده است که مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) شباهت‌هایی به حضرت ابراهیم و حضرت موسی دارد.[۴۱]

پس از ولادت نیز، جز اصحاب و یاران خاص امام عسکری علیه السلام کسی فرزندش مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را نمی‌دید آن هم به صورت پراکنده. در دورهٔ اختفای زندگی حضرت، به تعدادی از این افراد اشاره خواهیم کرد.

۶ـ شمایل و خصوصیات

محدثان و مورخان، بر اساس روایات بسیاری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام رسیده است، شمایل و اوصاف حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در کتاب‌های خویش آورده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

حضرت مهدی چهره‌اش جوان و گندمگون، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه و درشت، شانه‌اش پهن، دندان‌هایش برّاق و گشاده، بینی‌اش کشیده و زیبا، پیشانی‌اش بلند و تابنده، استخوان بندیش استوار، دستان و انگشتانش درشت،

گونه‌هایش کم گوشت و اندکی متمایل به زردی ـ که از شب زنده‌داری عارض شده ـ برگونهٔ راستش خالی مشکین، عضلاتش پیچیده و محکم، موی سرش بر لالهٔ گوشش ریخته[۴۲]، اندامش متناسب و زیبا، هیئتش خوش‌منظر و رباینده، و در میان شانه‌اش اثری است چون اثر نبوت[۴۳] و ....

از خصوصیات آن حضرت این است که، او فرزند پیامبرﷺ و از اولاد بانوی گرامی اسلام، حضرت فاطمهٔ زهراعليها السلام و نهمین پیشوا از نسل امام حسینعليه السلام و خاتم اوصیا و منجی نهایی و قائد جهانی است؛ وی دارای دو غیبت است که یکی کوتاه مدت و دیگری بلند مدت است، او جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد، پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد و ...[۴۴]

این است «مهدی»، با این مشخصات و با این ویژگی‌ها و ده‌ها نشانه و علامت دیگر که پیش از ظهور «مهدی»، و مقارن ظهور «مهدی» و پس از ظهور «مهدی» محقَّق می‌شود. اینها است واقعیت این امر. و «مهدی» این امام معیّن و منصوص است، دیگر هرچه بگویند و هر کس را پیش اندازند، یاوه است و قبولِ آن حماقت.

مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) اکنون غایب است. او خلیفهٔ حق، و ولیّ مطلق است. او خاتم اولیا، و وصیّ اوصیا، مُنجی نهایی، قائد جهانی، انقلابیِ اکبر، و مصلح اعظم است. چون درآید، به کعبه تکیه کندو پرچم پیامبرﷺ را در دست گیرد، و دین خدا رازنده سازد، و احکام خدا را، در سراسر گیتی، جاری کند. او با شمشیر در آید، و زمین پرشده از جور و بیداد را، پر از مهربانی و داد گرداند.[۴۵]

او اهل قیام و جهاد[۴۶]، عبادت و تهجد[۴۷]، خشوع و خضوع[۴۸]، زهد و ساده زیستی[۴۹]، صبر و بردباری[۵۰]، عدالت و احسان[۵۱]، و... است. او سرآمد همگان در علم و دانش[۵۲]، و سرا پا عدل و برکت و پاکی است.[۵۳]

از سیرت و شیوهٔ تربیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و ... او در فصل پایانی، بیشتر گفتُ‌گو خواهیم داشت.

۷ـ دوره‌های زندگی حضرت

دوره‌های زندگی حضرت را می‌توان بـه سـه دورهٔ «اخـتفا»، «غـیبت صـغری» و «غیبت کبری» تقسیم کرد. عصر ظهور و بعد از ظهور نیز می‌تواند از دوره‌های زندگی امام علیه السلام محسوب شود که در بحث‌های کلامی به آن پرداخته می‌شود.

● دورهٔ اختفا

این دوره از هنگام تولد حضرت (۲۵۵ ه) تا رحـلت امـام عسکـری علیه السلام (۲۶۰ ه) است. در مدت این ۵ سال، حضرت در دوران پدر بزرگوارخود زندگی می‌کرد.

امام عسکری علیه السلام در آن دوره، دو وظیفهٔ اساسی و حساس را عهده‌دار بـود؛ یکـی حفظ فرزندش از گزند خلفای عباسی، و دیگر اثبات وجود او و اعـلام امـامتش بـه عنوان امام دوازدهم، و آن حضرت از عهدهٔ هردو به بهترین شکل برآمد؛ هم فرزندش را حفظ کرد و هم در فرصت‌های مناسب به یاران و دوستان خود او را معرفی نمود، اما به خاطر وجود اختناق شدید توسط «عباسیان»، تنها تعداد اندکی از یاران صـدیق امام عسکـری علیه السلام؛ مـانند «ابـوهاشم جـعفری»، «احـمد بـن اسـحاق»، و «حکـیمه» و «خدیجه»، عمه‌های امام یازدهم علیه السلام از ولادت آن حضرت آگاه بودند.[۵۴]

«معاویة بن حکیم» و «محمد بن ایوب بن نوح» و «محمد بن عثمان عَمری» نـقل می‌کنند: ۴۰ تن از شیعیان نزد امام عسکری علیه السلام گرد آمدیم، آن حضرت فرزندش را به ما نشان داد و فرمود: «این امام شما پس از من و جانشین من است، از او پیروی کنید و از گرد او پراکنده نگردید که هلاک می‌شوید و دینتان تباه می‌گردد، این را هم بدانید که پس از امروز او را نخواهید دید.»[۵۵]

امام عسکری علیه السلام تـصمیم گـرفت تـا بـرای حـفظ جـان فـرزندش او را بـه جـای مطمئن‌تری بفرستد. مدارک تاریخی حکایت از آن دارد که امام علیه السلام نخست فرزند خود را در «سامرا» و سپس در «مدینه» پنهان نمود. امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در «مدینه» تحت سرپرستی مادربزرگ پدری خود زندگی می‌کرد[۵۶]. بنا به نقل «صدوق»،

امام عسکری﵇ ۴۰ روز پس از تولدِ فرزندش، او را به مکان نامعلومی فرستاد و آنگاه وی به مادرش بازگردانده شد.[۵۷]

بنا به روایت «مسعودی»، امام عسکری﵇ در سال (۲۵۹ ه) از «حدیث»، مادر خود درخواست کرد تا به حج مشرف شود، از آن پس «حدیث» و نواده‌اش تحت حفاظت «احمد بن مطهر»، یار صمیمی و نزدیک امام عسکری﵇ به «مکه» رفتند.[۵۸] به نظر می‌رسد آنان پس از برگزاری مناسک حج به «مدینه» عزیمت کرده باشند و آنجا را محل اختفای امام دوازدهم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) قرار داده باشند.[۵۹] برخی از روایات نیز می‌تواند مؤید همین نکته باشد؛ چنان‌که زمانی «ابوهاشم جعفری» از امام عسکری﵇ پرسید: پس از وفات شما، سراغ جانشینان را در کجا باید گرفت؟

امام پاسخ داد: در «مدینه».[۶۰]

به گفتهٔ برخی محققان، بیشترین احتمال این است که امام دوازدهم(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بخش عمدهٔ دوران کودکی خود را در «مدینه» گذرانده باشد؛ زیرا امام عسکری﵇ خطری را که در صورت اقامت فرزندش در «عراق» با آن مواجه می‌شد را تشخیص داده بود.[۶۱]

ما در بحث‌های آینده از تلاش «عباسیان» برای دستگیری فرزند امام عسکری﵇ بیشتر گفت و گو خواهیم کرد.

• غیبت صغری

با شهادت امام عسکری﵇ در سال (۲۶۰ ه) مرحلهٔ غیبت کوتاه مدت امام دوازدهم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) آغاز شد و تا سال (۳۲۹ ه)؛ یعنی ۷۰[۶۲] سال به طول انجامید. این غیبت به لحاظ این که از جهت زمانی محدود است، به آن «غیبت صغری» می‌گویند. این دوره نقش بسیار مهمی در ایجاد آمادگی شیعه برای پذیرش «غیبت کبری» داشت.

در طول «غیبت صغری» گرچه امام از نظرها پنهان بود، اما کسانی بودند که با آن

حضرت در تماس بودند و سمت «نواب خاص» امام را داشتند؛ هریک از شیعیان می‌توانستند به وسیلهٔ «نواب» مشکلات و مسائل خود را به عرض آن حضرت برسانند و توسط آنان پاسخ خود را دریافت کنند. گاهی گروهی از مردم به وسیلهٔ آن نایبان خاص به دیدار امام می‌رسیدند.[۶۳] این نایبان ۴ نفرند و به «نواب اربعة» مشهورند.

اسامی اینها که همگی از علما و بزرگان شیعه هستند به ترتیب عبارتند از:

۱ـ ابوعمرو، عثمان بن سعید عَمْری از (۲۶۰ ه) تا هنگام وفات که ظاهراً قبل از سال (۲۶۷ ه) بوده است.[۶۴] برخی وفات او را در سال (۲۶۵ ه) ذکر کرده‌اند).[۶۵]

۲ـ ابوجعفر، محمد بن عثمان عَمْری (از هنگام وفات سفیر اول تا ۳۰۵ ه).

۳ـ ابوالقاسم، حسین بن روح نوبختی (۳۰۵ ه ـ ۳۲۶ ه).

۴ـ ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری (۳۲۶ ه ـ ۳۲۹ ه).

دربارهٔ زندگی، تلاش‌ها و فعالیت‌های هریک از این چهار بزرگوار و نقش آنان در سازمان مخفی وکالت و ایجاد آمادگی در شیعیان برای پذیرش «غیبت کبری»، در «فصل ششم»، مفصل گفت و گو خواهیم کرد.

● غیبت کبری

سومین مرحله از زندگی امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) را، دوران «غیبت کبری» و دراز مدت، تشکیل می‌دهد. این دوره پس از سپری شدن «غیبت صغری»، آغاز شد و تاکنون ادامه یافته و به امر خداوند تا هنگام حصول «اقتضای تام»؛ یعنی آن زمان که زمینهٔ پذیرش و رهبری و حکومت جهانی آن حضرت از نظر عِدّه و عُدّه فراهم شود، ادامه خواهد یافت.

این مرحله میدان بزرگ‌ترین آزمایش انسان‌ها و غربال مؤمنان و سنجش ایمان و عمل قرار گرفته است؛ در این مدت طولانی «حجّت» خدا در پشت پردهٔ غیبت، خورشید گونه از پس ابرها، نورافشانی می‌کند.[۶۶]

همان‌گونه که «غیبت»، به دو مرحله تقسیم می‌شد و به دو گونه بود، «نیابت» نیز همین‌گونه است؛ یعنی دارای دو مرحله است و دو گونه: «نیابت خاصّه» در «غیبت صغری» و «نیابت عامّه» در «غیبت کبری».

در «نیابت خاصّه» امام، اشخاص معینی را نایب خود قرار داده بود که به اسم و رسم، آنها را معرفی نموده، و هرکدام را به وسیلهٔ نایب پیش از خود به مردم شناسانده بود.

در «نیابت عامّه»، بر اساس یک ضابطهٔ کلی و معین که امام خود به دست داده بود، هر فردی که آن ضابطه را از همه جهت و در همهٔ ابعاد دارا باشد، نایب امام شناخته می‌شود، و به نیابت از امام، ولیّ جامعه در امر دین و دنیا خواهد بود.

این مقام و این نیابت به وسیلهٔ خود حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) به عالمان واجد شرایط تفویض شده است.

«شیخ طوسی»، «شیخ صدوق» و «شیخ طبرسی» از «اسحاق بن عمار» نقل کرده‌اند که گفت: مولای ما حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) (در مورد وظیفهٔ شیعیان در زمان غیبت) فرموده است: «**وَ امّا الْحَوادثُ الواقعةُ فَارْجِعوا فیها الی رُواةِ حدیثنا فَاِنَّهُم حُجَّتی علیکم وَ اَنَا حُجَّةُ اللّهِ عَلَیْهِم**»[۶۷].

در حوادث و رخدادهایی که واقع می‌شود به روایت کنندگان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شمایند، و من حجت خدا بر آنانم.

«طبرسی» نیز در کتاب «الاحتجاج» از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود: «**وَاَمّا مَنْ کان مِنَ الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواهُ مطیعاً لِاَمرِ مولاهُ فللعوام ان یُقَلِّدوهُ.**»[۶۸]

هریک از فقها که مراقب نفسش و نگهبان دینش و مخالف هویٰ و هوسش و مطیع فرمان مولایش (ائمه علیهم السلام) باشد بر عوام، لازم است که از او تقلید کنند.

بدین ترتیب امور مسلمین در زمان «غیبت کبری» به دست «ولی فقیه» قرار گرفت که با نظر او باید انجام و جریان یابد. گرچه منصب «فتوا»، «قضاوت» و «حکم» برای

فقیهان از پیش، توسط ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام جعل شده بود، ولی رسمیت مرجعیت و زعامت فقهای اسلام از این تاریخ پدید آمد و تا ظهور آن حضرت ادامه خواهد داشت.

و پس از ظهور مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) دولت ایام[۶۹]، پیوسته از آنِ اولیای خدا خواهد بود.[۷۰]

□ ■ □

خلاصه

به گفتهٔ همهٔ مورّخان و محدّثان شیعه و سنّی، امام محمد المهدی(عجل الله تعالی فرجه‌الشریف) دوازدهمین امام شیعه و آخرین وصی پیامبر، در پگاه جمعه، نیمهٔ شعبان سال (۲۵۵ ه) یا (۲۵۶ ه) در «سامرا» چشم به جهان گشود، پدرش «امام حسن عسکری علیه‌السلام» و مادرش «نرجس» یکی از پارساترین و بزرگ‌ترین زنان روزگار خود بود.

مشهورترین لقب او «مهدی» است و بر نگین انگشتری‌اش این عبارت نقش بسته است: «انا حُجَّةُ اللّٰهِ وَخاصَّتُهُ».

او دارای شمایل و ویژگی‌هایی است که وی را از مدعیان دروغین متمایز می‌کند. زندگانی آن حضرت دارای چندین دوره است:

۱ـ «اختفا»، به مدت ۵ سال از آغاز تولد تا هنگام شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام. در این مدت، تولد آن حضرت از دشمنان مخفی نگاه داشته می‌شد و تنها تعدادی از خواص و نزدیکان و شیعیان آن حضرت به خدمتش بار یافتند.

۲ـ «غیبت صغری»، به مدت ۷۰ سال از زمان شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام تا سال (۳۲۹ ه)، هنگام فوت آخرین نایب از «نواب اربعة».

در این دوره، شیعیان مشکلات و مسائل خود را از طریق ۴ تن از «نوّاب» به آن حضرت می‌رساندند. اینها که از علما، پرهیزکاران و بزرگان شیعه هستند عبارتند از:

عثمان بن سعید (از ۲۶۰ ه، تا هنگام وفات).

محمد بن عثمان (از وفات نایب اول، تا ۳۰۵ ه).

حسین بن روح نوبختی (۳۰۵ ه، تا ۳۲۶ ه).

علی بن محمد سَمَری (۳۲۶ ه، تا ۳۲۹ ه).

«غیبت کبری»، از ابتدای سال (۳۲۹ ه) تا کنون. و تا هر وقت که مقدمات رهبری آن حضرت فراهم گردد، ادامه خواهد یافت. در این دوره امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای نایب خود ضابطهٔ عامی قرار داده و هر فردی که آن ضابطه، از هر جهت و در همهٔ ابعاد بر او صدق کند، نایب او شناخته می‌شود و به نیابت از وی، ولیّ جامعه در امر دین و دنیا خواهد بود. این مقام به وسیلهٔ خود حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه‌الشریف) و دیگر ائمه علیهم‌السلام به چنین کسی که عالم و واجد شرایط است تفویض شده است.

پی‌نوشت‌های فصل دوم

۱. کمال الدین، ص ۴۲۷ ـ ۴۲۸.

۲. اکثر ماخذ شیعه در تعیین این روز اتفاق نظر دارند.

۳. الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۴۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴؛ الغیبة؛ شیخ طوسی، ص ۱۴۱ ـ ۱۴۳؛ کمال‌الدین، صدوق، ص ۴۳۰؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۴؛ حیاة الامام المهدی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ص ۲۹؛ تاریخ ابن خلّکان (وفیات الاعیان)، ج ۳، ص ۳۱۶؛ الاتحاف بحب الأشراف، ص ۱۷۸؛ ینابیع المودَّة، ص ۴۵۲؛ تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۱۹۳.

۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶ (به نقل از: کمال الدین).

۵. کمال الدین، ص ۴۳۲؛ اثبات الوصیة، ص ۲۳۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۵۱۴؛ حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ص ۲۹؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۲۱. (لازم به یادآوری است که پس از سال (۲۵۵ ه) این سال از بقیه سال‌های دیگری که ذکر شده مشهورتر است)

۶. ر. ک: تاریخ اهل البیت، ص ۸۸، پاورقی.

۷. کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۳۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۳.

۸. برای بررسی این اقوال و اندازه اعتبار هر یک، ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۱۵ ـ ۱۲۲. شایان ذکر است که در میان برخی از فرقه‌های اشعری کسانی بوده‌اند که تولد امام را ۸ ماه پس از رحلت امام عسکری علیه السلام دانسته‌اند. این سخن نه تنها با روایات زیادی تعارض دارد که با عقیدهٔ شیعه نیز مبنی بر خالی نماندن زمین از حجت، توافق ندارد. (المقالات والفرق، ص ۱۱۴، فرقهٔ سیزدهم).

۹. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «... **حتی یبعثَ اللّٰهُ لِهذا الْاَمْرِ غلاماً مِنّا، خَفِیُّ الوِلادَةِ وَالْمَنْشَأ، غَیرُ خَفِیٍّ فِی نَسَبِه**»، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱.

۱۰. ر.ک: خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، ص ۱۸ ـ ۲۰.

۱۱. ر.ک: منتخب الاثر، صافی گلپایگانی، ص ۱۸۲ ـ ۱۸۴؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲، ۵، ۱۵، و ۳۸.

۱۲. حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ص ۲۷ (به نقل از: عقد الدرر).

۱۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴.

۱۴. اعیان الشیعة. ج ۲، ص ۴۴؛ حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ص ۲۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸ ـ ۴۳.

۱۵. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۱، و ۲۸ ـ ۳۱؛ حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ص ۲۷ ـ ۲۸.

۱۶. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۴.

۱۷. اثبات الوصیة، ص ۲۴۸.

۱۸. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۸ (به نقل از: الدروس) شایان ذکر است که شهید، این قول را به صورت «قیل» آورده است.

۱۹. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۱ و نیز، ر.ک: کمال الدین، ص ۴۳۱.

۲۰. الارشاد، ص ۳۹۰.

۲۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۸۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۲ (به نقل از: کمال الدین).

۲۲. صقیل، به معنای زدوده و صیقلی است. به گفتهٔ سید محمد صدر، خانوادهٔ امام علیه السلام وقتی دیدند آثار حمل در این کنیز مشاهده نمی‌شود علاوه بر اسم گل‌های «نرجس، سوسن و ریحانه» نام تازه‌ای برای وی انتخاب کردند که «صقیل» بود. (تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۴۳)؛ در روایتی دیگر علت این نام را نورانیت و درخشش آن بانو به خاطر حمل فرزندی نورانی می‌دانند (**قیل لسبب الحمل صقیل**) (کمال الدین، ص ۴۳۲)، مرحوم مجلسی در توضیح آن می‌نویسد: **انما سمیّ صیقلاً او صقیلاً لما اعتراه من النور والجلاء بسبب الحمل المنوَّر. یقال: صقل السیف وغیره ای جلاّه فهوَ صقیل ولایبعد ان یکون تصحیف الجمال.** (بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۵).

۲۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۱۴.

۲۴. کمال الدین، ص ۴۳۲.

۲۵. ر.ک: تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۴۲.

۲۶. کمال الدین، ص ۳۱۷ (در مورد نقد و بررسی این روایت، ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۱۴ ـ ۱۱۵).

۲۷. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳ (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۱۵).

۲۸. الغیبة، نعمانی، ص ۸۴، ۸۵ و ۱۲۰؛ کمال الدین، ص ۳۲۹ (به نقل از: همان).

۲۹. الغیبة، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۲.

۳۰. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۱۵.

۳۱. الارشاد، ص ۳۹۰ (به نقل از: همان، ص ۱۱۵) و نیز، ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۲ (به نقل از: کمال الدین، ج ۲، ص ۸۹)، الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۴.

۳۲. «انتِ سیّدتی و سیدةُ اهلی»، کمال الدین، ص ۴۲۴، «بل اخدُمكِ علی بصری» همان، ص ۴۲۷.

۳۳. الارشاد، شیخ مفید، ص ۲۷۵ ـ ۲۷۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ اعلام الوری، ص ۳۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱.

۳۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۶ (بِأَبی ابْنُ خِیَرةِ الإمْاء)؛ الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۸۲؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۷۰ و ۴۷۸.

۳۵. کمال الدین، و الغیبة، نعمانی (به نقل از: حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، ص ۲۴۰، باقر شریف القرشی، ص ۲۲.

۳۶. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۱۹.

۳۷. قصص / ۵ و ۶.

۳۸. کمال الدین، ص ۴۲۴ ـ ۴۲۶.

۳۹. ر.ک: منتخب الاثر، صافی گلپایگانی، فصل دوم، باب ۲۵ و ۳۴.

۴۰. امام حسن عسکری علیه السلام در ضمن روایتی، یکی از علل مخالفت و موضع‌گیری بنی امیه و بنی عباس بااهل بیت علیهم السلام راوجود همین اخبار متواتر می‌داند. (**ابومحمد بن شاذان، عن ابی عبدالله بن الحسین بن سعد الکاتب، عن ابی محمد علیه السلام قال: قد وضع بنی امیه و بنی العباس سیوفهم علینا لعلیتن احدهما... و ثانیهما انهم قد وقفوا من الاخبار المتواترة علی ان زوال ملک الجبابرة و الظلمة علی ید القائم منّا و کانوا لایشکّون انهم من الجبابرة و الظلمة، فسعوا فی قتل اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و ابادة نسله طمعاً منهم من الوصول الی منع تولد القائم علیه السلام او قتله...**) منتخب الاثر، ص ۲۹۱.

ما از تلاش حکومت عباسی برای یافتن فرزند امام عسکری علیه السلام در فصل‌های آینده بیشتر گفت‌وگو خواهیم کرد.

۴۱. همان، ص ۲۸۶ (پاورقی).

۴۲. در برخی روایات چنین آمده «**یَسیلُ شَعْرُهُ علی مِنکَبَیْه**»، موی سرش بر دوش‌هایش ریخته. (منتخب الاثر، ص ۱۸۵؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۴؛ کشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۲۶)

۴۳ و ۴۴ـبرای آگاهی بیشتر از شمایل و خصوصیات حضرت مهدی علیه السلام، ر.ک: منتخب الاثر، باب ۴ تا ۲۵؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۴؛ الغیبة، نعمانی، باب ۱۳، ص ۲۱۲؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۴۶۴ ـ ۴۷۰.

۴۵. خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، ص ۲۹.

۴۶. الجحجاح المجاهد (مفاتیح، دعا برای امام عصر علیه السلام)، القائم المؤمّل (مفاتیح، دعای افتتاح).

۴۷. بابی من لیله یرعی النجوم ساجداً و راکعاً (مکیان المکارم، ج ۱، ص ۱۲۲).

۴۸. خاشع لله کخشوع النسر لجناحه (عقد الدرر، ص ۱۵۸)؛ یکون من الله علی حذوٍ لایغتر بقرابةٍ (الملاحم والفتن، ص ۱۰۸).

۴۹. ما لباسه الاّ الغلیظ و ما طعامه الاّ الجشب (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴).

۵۰. علیه صبر ایوب (کمال الدین، ص ۳۱۰).

۵۱. العدل المنتظَر (مفاتیح‌الجنان، دعای افتتاح).

۵۲. اوسعکم کهفاً و اکثرکم علماً (بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۵)؛ ان العلم بکتاب الله و سنة نبیه لینبت فی قلب مهدینا کما ینبت الزرع علی احسن نباته.(کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳).

۵۳. اذ بعث الله رجلاً من اطایب عترتی و ابرار ذریتی، عدلاً مبارکاً زکیاً (الملاحم و الفتن، ص ۱۰۸).

۵۴. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۲۳.

۵۵. کمال الدین، ص ۴۳۵؛ کشف الغمة، ج ۲، ص ۵۲۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵؛ برای اطلاع بیشتر از همهٔ کسانی که در این دوره به خدمت حضرت بار یافتند، ر.ک: منتخب الاثر، ص ۳۵۵ ـ ۳۵۸.

۵۶. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۲۴.

۵۷. کمال الدین، ص ۴۲۹.

۵۸. اثبات الوصیة، ص ۲۴۷ و ۲۵۳.

۵۹. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۲۴.

۶۰. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸. شایان ذکر است: مقصود از مدینه، همان مدینهٔ طیّبه است. بسیاری از محققان بر همین اعتقادند. (ر.ک: مرآةالعقول، علامه مجلسی، ج ۴، ص ۲)، علاوه بر آن روایاتی نیز از امام جواد علیه السلام مؤید این مطلب است. (ر.ک: الغیبة، نعمانی، ص ۱۸۵. «...**فقال الی المدینة، فقلت ایُّ المُدُن ؟ فقال مدینتنا هذه و هل مدینةٌ غیرُها.**»).

۶۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم(ع)، دکتر جاسم حسین، ص ۱۲۴ ـ ۱۲۵.

۶۲. شیخ مفید در «الارشاد» (ج ۲، ص ۳۴۰) آغاز غیبت صغری را از هنگام ولادت حضرت مهدی(عج) می‌داند، او می‌گوید: «غیبت صغری، از زمان ولادت حضرت مهدی(عج) تا پایان دورهٔ سفارت (نیابت خاصه)، و هنگام درگذشتِ آخرین سفیر از سفیرانی که واسطهٔ ارتباط شیعه با امام بوده‌اند، می‌باشد»؛ با این حساب دورهٔ غیبت صغری، ۷۵ سال می‌شود. آنچه که شیخ مفید را بر این عقیده واداشته، ظاهراً این نکته است که حضرت مهدی(ع) در آن پنج سال ابتدای تولد، حضور و معاشرت چندانی نداشته است، و از نظر کلی غایب محسوب می‌شده است.

۶۳. شیخ صدوق در کمال الدین (ص ۴۳۴ ـ ۴۷۹) تعدادی از این افراد را نام می‌برد.

۶۴. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم(ع)، دکتر جاسم حسین، ص ۱۵۶.

۶۵. هاشم معروف حسینی (به نقل از: همان، ص ۱۵۵).

۶۶. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۳.

۶۷. الاحتجاج، طبرسی ۲۸.

۶۸. الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۵۹.

۶۹. اشاره است به آیهٔ «تِلْكَ الاَیّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النّاسِ...» (آل عمران/ ۱۴۰) «ما دولت روزگار را، هرچند گاه، به دست کسانی می‌دهیم تا مقام اهل ایمان به امتحان معلوم گردد.»

۷۰. «لَاُداوِلَنَّ الایّامَ اَوْلِیائی اِلیٰ یَومِ القِیامَةِ» بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶.



وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر عباسیان در آستانهٔ غیبت صغری

برای شناخت هرچه بهتر تاریخ سیاسی عصر «غیبت صغری» و دست یافتن به تحلیلی صحیح و جامع در مورد این عصر، و پی بردن به علل و زمینه‌های غیبت امام دوازدهم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) و در نهایت عمق موضع‌گیری‌های امام، بررسی وضعیت سیاسی ـ اجتماعی و فکری این عصر در آستانهٔ غیبت امام، ضروری است.

خلافت «عباسیان» بیش از پنج قرن (۱۳۲ ـ ۶۵۶ هـ/۷۹۴ ـ ۱۲۵۸م) به طول انجامید؛ یعنی از سال خلافت «ابوالعباس سفّاح» تا زوال آن به دست تاتارها در «بغداد».

مورخان، تاریخ خلافت «عباسیان» را به ۴ دوره تقسیم کرده‌اند[۱]:

عصر عباسیان اول[۲] یا دورهٔ نفوذ «فارسان» (۱۳۲ ـ ۲۳۲ هـ / ۷۴۹ ـ ۸۴۷م).

عصر عباسیان دوم[۳] یا دورهٔ نفوذ «ترکان» (۲۳۲ ـ ۳۳۴ هـ / ۸۴۶ ـ ۹۴۵م).

عصر عباسیان سوم، یا دورهٔ «آل بویه» از «فارسان» (۳۳۴ ـ ۴۴۷ هـ / ۹۴۵ ـ ۱۰۵۵م).

عصر عباسیان چهارم، یا دورهٔ نفوذ «ترکان سلجوقی» (۴۴۷ ـ ۶۵۶ هـ / ۱۰۵۵ ـ ۱۲۵۸م).

آنچه که در این فصل مورد نظر ما است، بررسی عصر عباسیان دوم؛ یعنی از ابتدای خلافت متوکل (۲۳۲ هـ) ـ عصر نفوذ ترکان ـ و احیاناً کمی قبل از آن؛ از ابتدای ورود ترکان به دستگاه خلافت در عصر خلافت «معتصم» (۲۱۸ هـ) و تغییر مرکز خلافت از «بغداد» به سامرا، تا شروع «غیبت صغری» (۲۶۰ هـ) است.

این بررسی در واقع نگرشی است به عصر مرکزیت «سامرا» از سالی که ذکر شد تاکمی به آخر آن عصر[۴]. این دوره دارای مختصات و ویژگی‌هایی است که بعضی از آن با خصائص دوره‌های سابق خلافت (عصر عباسیان اول) مشترک، ولی از برخی جهات متمایز است. گرچه ممکن است به بعضی از اینها در تاریخ عسکریین علیهما السلام اشاره شده باشد، ولی همان طور که گفته شد به عنوان یک جمع‌بندی و رسیدن به دید کلی، و دست یافتن به تحلیلی جامع و صحیح نسبت به عصر غیبت، مروری یک‌جا و خلاصه به وضعیت سیاسی ـ اجتماعی و فکری «عباسیان» در آستانهٔ آن عصر ضروری است.

برای این دوره می‌توان ویژگی‌ها و خصائصی را به طور خلاصه برشمرد؛ این ویژگی‌ها وضعیت سیاسی ـ اجتماعی و فکری این عصر را در برمی‌گیرد. وضعیت شیعه و پایگاه اجتماعی رهبری آن در این دوره را، به لحاظ اهمیت آن در فصلی جداگانه (فصل بعدی) بررسی خواهیم کرد.

الف ـ وضعیت سیاسی

۱ـ انتقال مرکز خلافت از بغداد به سامرا

شهر «سامرا»[۵] یا «سُرَّمنْ رای»، در سال (۲۲۰ هـ) توسط «معتصم» عباسی به عنوان پایتخت جدید انتخاب[۶] و در سال (۲۲۱هـ/۸۳۷م) به دستور او ساخته شد[۷]. در همان سال به این شهر منتقل و آن را مرکز خلافت خود قرار داد.

در علت بنای این شهر گفته شده است که، «معتصم» وقتی روی کار آمد به علت این که مادرش «ماردہ» از کنیزکان ترک بود و نیز کمک ترکان، در روی کار آمدن او مؤثر بود، و از همه مهم‌تر عدم اطمینانش به سپاهیان[۸]، علاقه و گرایش زیادی به ترکان پیدا کرد، به طوری که شروع به خرید و جلب غلامان ترک نمود تا آنجا که ۴/۰۰۰ از آنان در «بغداد» جمع شدند. آنها به دستور خلیفه لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و از دیگر سپاهیان ممتاز بودند و اجازه داشتند در خیابان‌های «بغداد» سواره حرکت کنند[۹].

مردم «بغداد» توسط این ترک‌ها مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند؛ چون آنان در بازار و خیابان‌ها، زنان، کودکان، پیران و کوران را لگدکوب اسب‌های خود می‌نمودند

و چه بسا بعضی از اوقات، مردم هجوم آورده و بعضی از ترک‌ها را می‌کشتند[۱۰]. مردم «بغداد» که دیگر به ستوه آمده بودند نزد «معتصم» آمده، و گفتند: چنانچه سپاه ترک را از ما دور نکنی با تو خواهیم جنگید! «معتصم» با تعجب پرسید: چگونه می‌جنگید؟ گفتند: با تیرهای سحرگاهان! پرسید: مقصودتان چیست؟ جواب دادند: نفرینت می‌کنیم![۱۱] یک بار در روز عید پیرمردی صریحاً در این مورد به خلیفه اعتراض کرد[۱۲].

«ابن اثیر»، علت اساسی بنای «سامرا» را عدم اعتماد «معتصم» به سپاهیان خود می‌داند و این وجه را ترجیح می‌دهد. او می‌نویسد: «در سال (۲۲۰ هـ) «معتصم» به محل «سامرا» رفت تا در آنجا شهری بسازد؛ علت این بود که «معتصم» گفته بود: من از این سپاهیان می‌ترسم. اگر یک بار بشورند تمام غلامان مرا خواهند کشت، من میل دارم در محلی باشم که مشرف برآنها باشم و اگر امری واقع شد از راه صحرا و رود بتوانم به آنها برسم و مسلط شوم[۱۳].»

از این تاریخ به بعد، مرکزیت خلافت عباسی به مدت ۵۹ سال؛ یعنی تا سال (۲۹۷ هـ) از «بغداد» به «سامرا» منتقل شد؛ «سامرا» در طول سال‌هایی که مرکز خلافت بود، رشد زیادی کرد به طوری که به نقل «تاریخ سامرا» طول بناء در این شهر به بیش از هشت فرسخ می‌رسیده است![۱۴] اما پس از انتقال خلافت عباسی از آنجا به «بغداد»، و پس از پایان خلافت «معتصم» (۲۸۹ هـ) به سرعت رو به خرابی گذاشت و به خرابه‌ای شبیه شد و فقط قبر دو امام هادی و عسکری علیهما السلام و مکان غیبت امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه‌الشریف) آباد باقی مانده است.

«یاقوت حموی» متوفای اوائل قرن هفتم هجری خرابه‌های «سامرا» را پس از مشاهده، این گونه وصف می‌کند: «به غیر سرداب حضرت مهدی و محلّهٔ کَرْخ سامرا که دورتر از آن است، تمامی نقاط آن شهر خرابه‌ای بیش نیست به گونه‌ای که بیننده از دیدن آن وحشت می‌کند آن هم پس از آن که در هیچ کجای روی زمین بهتر، زیباتر و بزرگ‌تر از آن وجود نداشت **فسبحان من لایزول و لایحول**[۱۵].»

«سامرا» در این مدت (۲۲۰ـ۲۷۹ ه) هشت نفر از خلفای عباسی را پشت سر گذاشته است:

۱ـ معتصم (۲۱۸ـ۲۲۷ ه).

۲ـ واثق (۲۲۷ـ۲۳۲ ه).

۳ـ متوکل (۲۳۲ـ۲۴۷ ه).

۴ـ منتصر (۲۴۷ـ۲۴۸ ه).

۵ـ مستعین (۲۴۸ـ۲۵۲ ه).

۶ـ معتز (۲۵۲ـ۲۵۵ ه).

۷ـ مهتدی (۲۵۵ـ۲۵۶ ه).

۸ـ معتمد (۲۵۶ـ۲۷۹ ه.

در سال (۲۷۹ ه) پس از «معتمد»، «معتضد» به خلافت نشست. در عصر او مرکز خلافت دوباره به «بغداد» منتقل شد و دیگر هرگز به «سامرا» باز نگشت.

۲ـ نفوذ و تسلّط ترکان

از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره، نفوذ و تسلط «ترکان» در همهٔ شئون حکومت و کارهای کلیدی، به خصوص سپاه است. تا آنجاکه عصر «عباسیان دوم» را عصر «نفوذ ترکان» می‌دانند. از انگیزه‌های گرایش به ترکان که از دورهٔ «معتصم» شروع و پس از کشته شدن «متوکل» به دست ترکان، به اوج خود رسید. قبلاً گفت و گو کردیم. بعضی از محققان، رهایی از تسلط و نفوذ فارس‌ها را هم از انگیزه‌های مهم گرایش به ترک‌ها می‌دانند[۱۶].

امتیاز ترکان در جنگجویی و سلحشوری بود، ولی در امور مملکت داری و سیاست سر رشته‌ای نداشتند[۱۷]. بی‌کفایتی و عیاشی خلفا باعث قدرت و نفوذ هرچه بیشتر ترکان می‌شد، آنها تمامی امور را در قبضهٔ خود گرفته بودند[۱۸]. دو تن که از بقیه ممتازتر و زیرک‌تر بودند عبارتند از: «بغای شراپی کوچک» و «وصیف بن باغر

ترکی»[۱۹] به طوری که دربارهٔ نفوذ این دو، روی خلیفه، گفته شده است:

خـــــلیفة فـــی قـــفصٍ بـــــین وصـــیف وبُـــغا
یـــــقول مـــــا قـــالا له کـــما تـــقول البَـــبَّغاء[۲۰]

«خلیفه در قفسی میان «وصیف» و «بغا» زندانی است، طوطی‌وار آنچه را که آنها به او می‌گویند، می‌گوید.»

«ابن طباطبا» می‌گوید: «ترکان پس از کشتن «متوکل» کاملاً بر مملکت مسلط شدند و مدام برقدرتشان افزوده می‌شد به طوری که خلیفه در دست آنان همچون اسیری بود که هرگاه اراده می‌کردند او را عزل و یا نصب کرده و یا می‌کشتند[۲۱].»

دو داستان زیر به خوبی نشانگر اندازهٔ نفوذ و قدرت ترک‌ها در دستگاه خلافت است.

□ روزی که «معتّز» به خلافت نشست، گروهی از خواص خود را در مجلسی گردآورد و سپس ستاره‌شناسان را احضار کرد و از آنان خواست تا مدت خلافت او را تعیین کنند، در این موقع ظریفی که در مجلس بود گفت: «من بیش از ستاره‌شناسان از مدت خلافت و عمر او آگاهم»، از او پرسیدند: «چه مدت عمر می‌کند؟ و چه اندازه در منصب خلافت باقی می‌ماند؟»

جواب داد: «تا هرزمان که ترک‌ها اراده کنند!» با شنیدن این سخن، تمام کسانی که در مجلس بودند خندیدند[۲۲].

□ روزی گروهی از ترکان، وارد قصر «معتّز» خلیفهٔ عباسی شدند و او را از پا گرفته و کشان کشان به طرف در اتاق برده و با چوب، کتکش زدند و پیراهنش را پاره پاره کردند و او را در حیاط قصر، زیر آفتاب نگه داشتند؛ آفتاب آن روز به اندازه‌ای داغ بود که از شدت گرما ناچار بود پا به پا شود. سپس دوباره او را زدند و به اتاقش کشاندند، در این موقع ترکان او را از خلافت خلع کردند و گروهی را بر این خلع گواه گرفتند. سپس به منظور قتل خلیفهٔ معزول او را به دست کسی سپردند که شکنجه‌اش کند، او هم سه روز خلیفه را گرسنه و تشنه نگاه داشت. بدین گونه، خلیفه را که نیمه جانی در

بدن داشت در سردابی جا دادند و در سرداب را با خشت و گچ مسدود کردند و «معتز» به همان حالت زنده به گور شد[۲۳].

۴ـ۳ـعزل و نصب‌های پی در پی و نفوذ زنان

از نشانه‌های ضعف و تزلزل یک نظام سیاسی، عزل و نصب‌های پی در پی و بی‌مورد دولتمردان و مسؤولان آن نظام است. مروری گذرا به وزارت دولت عباسیان و سرگذشت وزرا و یا دیگر مسؤولان و مقام‌های لشکری و کشوری، عزل و نصب‌های پی در پی آنان، رقابت و پرداخت رشوه‌های کلان در میان آنان برای احراز این سمت‌ها، به خوبی نشاندهندهٔ تزلزل و ضعف دستگاه خلافت است[۲۴].

البته از نقش همسران و مادران خلفا در برخی از این عزل و نصب‌ها، و به طور کلی از نفوذ زنان خودکامه و هوسران خلفا بر آنان نباید غافل بود. همچنان که نقش همسر «متوکل» (و مادر معتز) در عزل «مستعین» و روی کار آوردن فرزندش «معتز» برکسی پوشیده نیست.[۲۵] «دکتر ابراهیم حسن» در کتاب خود نمونه‌های متعددی از نفوذ زیاد زنان برخلفا، و دخالت آنان را در کارها و عزل و نصب‌ها ارائه می‌دهد.[۲۶]

۵ـستمگری وزرا و اُمرا

بیشتر وزرا و اُمرای عباسیان افرادی بی‌کفایت و ستمگر بودند و در تحقیر و ضرب و شتم و شکنجهٔ مردم و از بین بردن حقوق آنان و چپاول اموال‌شان، مبالغتی تمام داشته و از هیچ کاری دریغ نداشتند.

در زمان «منتصر» عباسی (۲۴۷ـ۲۴۸ ه) وزیرش «احمد بن الخصیب» سواره از خانه خارج شد، مردی به دادخواهی نزدش آمد و او همچنان که بر مرکب نشسته بود پایش را از رکاب در آورده و آنچنان برسینهٔ او کوفت که آن مرد در دم جان سپرد و این قضیه زبانزد همگان شد. یکی از شاعران آن عصر این ماجرا را این‌گونه به نظم کشیده است:

قل للخليفة يـا بـن عـم مـحمّد — اشكـــل وزيـــرک انـه شكـال
اشكله عن ركل الرجال و ان ترد — مالاً فـعند وزيـرک الامـوال[۲۷]

«به خلیفه بگوئید: ای عموزادهٔ پیامبر! وزیرت را پای‌بند بزن؛ زیرا او چموش است، او را از لگد زدن به مردم بازدار و اگر مالی بخواهی اموال در نزد وزیرت است».

در زمان «واثق» (۲۲۷ـ۲۳۲ ه) نیز وزیرش «محمّد بن عبدالملک الزیات»، تنوری ساخته و در آن میخ‌هایی کار گذاشته بود و مردم را در آن شکنجه می‌داد. جالب این که خود او در همان تنور شکنجه، و کشته شد.[۲۸]

ولات و دیگر کارگزاران دولت نیز در ظلم و اجحاف، دست کمی از وزرا نداشتند. به طوری که ظلمِ بیش از حد آنها عامل بسیاری از شورش‌ها بود، که در بحث بعدی به گوشه‌هایی از آن خواهیم پرداخت. همچنین در بررسی وضعیت اجتماعی این دوره بـه بـرخـی از چـپاول‌ها، اخـتلاس‌ها، رشـوه‌ها، زنـدگی‌های افسـانه‌ای، قـصرها و درآمدهای کلان وزرا و امرا و دیگر کارگزاران و دولت‌مردان اشاره خواهیم کرد.

۶ـ فتنه‌ها و آشوب‌های داخلی

ضعف دستگاه خلافت ـ به خاطر عیاشی و حیف و میل کردن بیت المال و تسلط ترک‌ها ـ از یک طرف، و فشار و ظلم به تودهٔ مردم، از طرف دیگر، باعث بر پـاشدن آشوب‌ها و قیام‌هایی در این دوره شد. این شورش‌ها و نهضت‌ها در حقیقت نـتیجهٔ طبیعی آن ضعف و ظلم بود.

این حرکت‌ها برخی فتنه و بدون ریشه بودند، و رهبری آنها در دست عـده‌ای از اشرار بود؛ همچون فتنهٔ «خوارج» و شورش «صاحب زنج». برخی دیگر جنبش‌هایی بودند در برابر ظلم خلفا و یا فریاد اعتراض به استیلای ترکان، و دستهٔ آخر قیام‌هایی بودند اصیل و با پشتوانه، که به طرفداری از «رضای آل محمد» (صلوات الله علیهم) به پا می‌شد که به «قیام‌های علویان» مشهورند؛ این قیام‌ها خود نـیز بـه لحـاظ بـینش گروندگان آنها و یا خلوص رهبران آن، دارای تقسیماتی هستند که در جای دیگر باید

گفت و گو شود، اما همهٔ آنها به وسیلهٔ علویانی سلحشور و حق طلب اقامه می‌شد که صفحات تاریخ مشحون از رشادت‌های آنان است. در ادامه به بررسی این هر سه خواهیم پرداخت.

در این دوره، فتنه‌ها و آشوب‌های متعددی به وقوع پیوست که به تعدادی از آنها مرور خواهیم کرد.

● آشوب‌های بغداد

اگر چه «بغداد» در آن روزگار مرکز خلافت نبود، اما با این حال شاهد فتنه‌ها و آشوب‌های متعددی بود.

۱ـ در سال (۲۴۹ ه) سپاهیان و «شاکریه»[۲۹] در «بغداد»، سر به شورش گذاشته، مردم همه به آنها پیوسته و بدین وسیله در «بغداد» فتنه‌ای به پا شد.

شورشیان بافریاد و جنجال به زندان‌ها هجوم بردند و در زندان‌ها را گشودند و زندانیان را آزاد ساختند و یکی از دو پل معروف «بغداد» را منهدم کردند و دیگری را نیز به آتش کشیدند. آنها همچنین خانه‌های دو تن از منشیان دولت را غارت کردند.

یکی از علل این شورش مقابله و اعتراض علیه ترک‌ها نسبت به کشته شدن «متوکل» به دست آنها و تسلط شان بر امور بود؛ زیرا آنها هرکس از خلفا را که مطابق میل شان رفتار نمی‌کرد می‌کشتند و کسی را که خود می‌خواستند به جای او نصب می‌کردند بدون این که در این مسأله، دین و یا خواست مسلمانان را در نظر گیرند[۳۰].

۲ـ در سال (۲۵۲ ه) ارتش «بغداد» به منظور مطالبهٔ حقوق خود شورش کرد؛ در مرتبهٔ اول باگرفتن ۲/۰۰۰ دینار، غائله خوابید، اما چند روزی نگذشت که دوباره سر به شورش گذاشتند، پرچم‌ها برافراشتند و طبل‌ها بنواختند و آمادهٔ کارزار شدند و یکی را به رهبری خود برگزیدند تا آنجاکه، نمی‌خواستند بگذارند خطیب بالای منبر، به نام «معتز» خطبه بخواند. شورشیان پل «بغداد» را به تصرف درآوردند و مغازه‌های

اطراف آن را غارت کردند و تعدادی را به آتش کشیدند. در این میان مردم ادارهٔ شرطه (پلیس) را غارت کردند؛ این غائله که می‌رفت تا دامنهٔ آن وسیع‌تر شود بالاخره با خیانت دو تن از شورشیان، توسط «محمد بن عبدالله بن طاهر» سرکوب شد[۳۱].

● آشوب‌های سامرا

۱ـ در سال (۲۴۹ هـ) گروهی از مردم که معلوم نبود چه کسانی بودند در «سامرا» سر به شورش گذاشتند و به زندان‌ها هجوم بردند و درِ آنها را شکستند و زندانیان را آزاد ساختند. عده‌ای از موالی[۳۲] و غلامان به آنان حمله بردند، ولی مردم به کمک شورشیان شتافته و آنان را پراکنده ساختند[۳۳].

۲ـ در سال (۲۵۱ هـ) مردم در «سامرا» شورش کردند و بازار زرگران، جواهرفروشان و صرافان و دیگر جاها را غارت کردند. غارت شدگان نزد «ابراهیم مؤید» شکایت کردند، او نیز چون توان کاری نداشت و نمی‌توانست از عهدهٔ شورشیان برآید، گفت: خوب بود کالاها و پول‌های خود را به خانه می‌بردید!، و هیچ اقدامی نسبت به غارتگران انجام نداد[۳۴].

● فتنهٔ خوارج

فعالیت‌های چشمگیر خوارج در این دوره، از سال (۲۵۲ هـ) شروع شد؛ یعنی از زمانی که «مساور بن عبدالحمید بن مساور شادی بجلی موصلی» رهبر این اشرار قیام کرد[۳۵].

«مساور» در سال (۲۵۴ هـ) بر بیشتر اطراف «موصل» اسیتلا پیدا کرد و کارش بالا گرفت. فرماندار خلیفه، در موصل با او به جنگ پرداخت، ولی شکست خورد. از این رو، «مساور» کارش بیشتر بالا گرفت و مردم از وی به هراس افتادند؛ او پس از آن خانهٔ امیر موصل را به آتش کشید و سپس در مسجد جامع شهر با مردم نماز جمعه اقامه کرد و برای آنها خطبه خواند[۳۶].

در سال (۲۵۵ هـ) ارتش خلیفه، با او جنگید، ولی بازهم شکست خورد و «مساور» پیروز شد[۳۷].

«مساور» آن قدر سیطره و قدرت یافت که بر بیشتر شهرهای عراق تسلط پیدا کرد، تا آنجاکه نمی‌گذاشت برای خلیفه خراج و اموال بفرستند و بر حقوق و مَواجب سپاهیان خلیفه تنگ می‌گرفت[۳۸] و بالاخره پس از یک سری درگیری[۳۹] و غارت[۴۰] در سال (۲۶۳ هـ) درگذشت[۴۱].

«خوارج» در این که بعد از او به چه کسی رجوع کنند، اختلاف کردند و در نتیجه به کشتار و جنگ با یکدیگر پرداختند، تا سرانجام به «هارون بن عبدالله بجلّی» گرویدند، او نیز همین که تعداد طرفدارانش فزونی گرفت، «موصل» و اطراف آن را گرفت و مالیات را برای خود استیفا می‌نمود[۴۲].

۷ـ شورش «صاحب زنج» (زنگیان)

بدون تردید شورش و قیام «صاحب زنج» یکی از خطرناک‌ترین و مؤثرترین حوادث این دوره؛ یعنی دورهٔ دوم خلافت «سامرا» و هنگام ضعف و از هم پاشیدن آن در زمان «مهتدی» و «معتمد»، است[۴۳]. تا آنجاکه خیلی‌ها خطر آن را برای کیان خلافت عباسی بیش از ترک‌ها می‌دانند[۴۴].

این شورش از بصره شروع شد و تا دروازه‌های «بغداد» به پیش رفت و بر قسمت بزرگی از «عراق» مسلّط شد[۴۵]. در این شورش، همواره اساس خلافت عباسی در معرض تهدید و زوال بود[۴۶].

در این فتنه ده‌ها هزار نفر کشته، و عرض و ناموس هزاران نفر از بین رفت و ده‌ها شهر به آتش کشیده شد[۴۷].

«صاحب زنج»، رهبر این شورش در سال (۲۵۵ هـ) در «بصره» قیام کرد. نام او «علی بن محمد» از «بنی عبدالقیس» بود، بعضی دیگر اسم اصلی او را «بهبود» و او را ایرانی و اهل قریهٔ «وَرْزَنین» از قُرای «ری» می‌دانند[۴۸]. او برای جلب انظار و گردآوری

توده‌ها و تایید قیام، به دروغ، ادعای انتساب به «علویان» را کرده و خود را از نواده‌های شهید جاودانهٔ اسلام «زید بن علی بن الحسین علیه السلام» وانمود ساخت. نسبت داشتن به این خاندان گرامی که سرآغاز حوادث سرنوشت سازی در عالم اسلام بود تضمینی برای پیروزی قیام و رمزی از شورش و انقلاب بر ضد ستم و ظلم به شمار می‌رفت.

امام حسن عسکری علیه السلام ادعای علوی بودن او را رد کرده و فرمود: «**صاحب الزنج لیس منّا اهل البیت.**»[۴۹] (صاحب زنج از ما اهل بیت نیست).

این شخص حدود پانزده سال (۱۴ سال و ۴ ماه) مدام در بین مردم فساد ایجاد می‌کرد تا بالاخره در سال (۲۷۰ ه) کشته شد. او در شورش خود علاوه بر ادعای انتسابش به «علویان» به مهم‌ترین چیزی که برای تحریک و تشویش بردگان و پیوستن آنها به او، تکیه داشت این بود که خود را رهبر بردگان مملوک معرفی می‌کرد و ندای آزادی آنان را سر می‌داد؛ هم آنانی که زیر ظلم و ستم و شکنجه‌های اربابان خود له شده و زیر فشارهای دولت، انواع بدبختی و خواری را دیده بودند. به همین جهت بود که وی، «صاحب زنج»؛ یعنی «رهبر بردگان» نامیده شد. او علاوه بر شعار آزادی بردگان برای جلب بیشتر آنان، تشکیل حکومت و حقِ داشتن اموال و کنیز و عبید! را نیز در سرلوحهٔ اهداف خود قرار داده بود[۵۰]. بعضی از مورخان بر این اعتقادند که، عقاید او ریشه در تفکرات فرقهٔ «ازارقه» از «خوارج» دارد، و براین اعتقاد خود شواهد خوبی ارائه می‌دهند[۵۱].

او دعوتش را در آغاز از بردگان «بصره» شروع کرد و آنها را به خود دعوت کرد تا آنها را از قید بردگی و شکنجه نجات و خلاصی بخشد. از این رو، عدهٔ زیادی گرد او جمع شدند، پس برای آنها خطبه خواند و وعده داد که آنها را آزاد و ثروتمند سازد و نزد آنان قسم یاد کرد که نسبت به آنها هرگز دست به حیله نزند.[۵۲]

بردگان گروه گروه در دسته‌های ۵۰ تا ۵۰۰ نفری به او می‌پیوستند، او علاوه بر بردگان، کشاورزان، روستائیان و دیگر مخالفان عباسیان را نیز به سوی خود دعوت می‌کرد[۵۳].

صاحبان و اربابان بردگان در ابتدا حاضر شدند در برابر هر برده ۵ دینار به او بدهند تا بردگان آنها را به آنان بازگرداند، او پس از شنیدن درخواست آنان، به بردگانی که در آنجا حاضر بودند دستور داد تا به هرکدام از اربابان و یا نمایندهٔ آنان ۵۰۰ تازیانه بزنند.

این آغاز فتنه بود. بردگان با این اقدام نیرو و شور زائد الوصفی پیدا کردند، به طوری که قصد اشغال «بصره» را نمودند. مردم «بصره» در برابر یورش آنان تا ۳ روز مقاومت کرده و با آنها جنگیدند، ولی بالاخره با حیله و مکر، علی رغم امانی که به آنها داده بودند به جز عدهٔ کمی که فرار کرده بودند همه را کشتند، آنگاه مسجد جامع شهر و بیشتر نقاط شهر را به آتش کشیدند، هر کس ثروتی داشت ابتدا ثروتش را ضبط و بعد او را کشتند و هر کس نداشت همان دم او را به قتل می‌رساندند. آنها نسبت به شهرهای «آبادان»، «اهواز»، «آبله» و «ابی الخصیب»، عیناً همین عمل را انجام دادند.

دامنهٔ این فتنه و آشوب به، «آبادان»، «اهواز»، «دشت میشان»، «واسط»، «رامهرمز» و شهرها و مناطق بین راه این شهرها کشیده شد.

حکومت وقت چند نفر از سران ارتش خود، از جمله: «موسی بن بغا» را به جنگ آنها فرستاد، ولی همهٔ آنها شکست خورده و کاری از پیش نبردند. تنها کسی که در جنگ با او به پیروزی رسید «ابو احمد موفق طلحة بن متوکل» بود که به کمک فرزندش «معتضد» و «لؤلؤ» غلام «احمد بن طولون» (که از ارباب خود جدا و به «موفق» پناهنده گردیده بود)، توانست سپاه «صاحب زنج» را شکست دهد. این موفقیت اثر فراوانی در موقعیت و قدرت «موفق» گذاشت تا آنجا که برای برادرش «معتمد» از مقام خلافت، جز نامی باقی نماند. «موفق» تا هنگام مرگش (۲۷۸ هـ) بر همین قدرت باقی بود و پس از مرگش، سران ارتش با فرزندش «ابوالعباس» ولیعهد بیعت کردند و لقب «المعتضد بالله» به او دادند. ناگفته نماند که «معتضد» نیز این سیطره و قدرت را از خلال جنگ‌هایی که با «صاحب زنج» داشت به دست آورده بود. او همان کسی است که پس از انتقال خلافت به «بغداد» اولین خلیفهٔ «بغداد» شد[۵۴].

۸ـ قیام‌های علویان

در این دوره، قیام‌های متعددی توسط «علویان» و با شعار و طرفداری «رضای آل محمد» (صلوات الله علیهم) در اطراف و اکناف کشور اسلامی به وقوع پیوست که در حقیقت، فریاد اعتراضی بود به ظلم و ستم خلفا به تودهٔ مردم عموماً، و به آنها خصوصاً.

قبل از این که به توضیح بیشتر این قیام‌ها بپردازیم، مناسب است به گوشه‌ای از ظلم و بیداد و انواع شکنجه‌هایی که خلفا نسبت به این دسته از مردم روا می‌داشتند، اشاره کنیم.

«متوکل» رسماً اظهار انزجار و تنفر از «ذریهٔ علی علیه السلام» و «علویین» می‌کرد. آل ابی طالب در زمان او مصائبی را متحمل شدند که در عهد هیچ‌یک از خلفای ستمگر پیشین ندیده بودند. او «علویان» را در محاصرهٔ اقتصادی قرار داد و رسماً هرگونه احسان و نیکی در حق آنان را منع کرد و متخلفان را به سختی کیفر می‌داد[۵۵]، مردم نیز از ترس کیفرهای او از هرنوع کمک و یاری به آنان خودداری می‌کردند، فقر و تهیدستی آنان به حدی رسید که در اختیار گروهی از زنان علوی، تنها یک پیراهن بود و آنان به ترتیب آن را به تن کرده و نماز می‌خواندند و سپس به دیگری می‌دادند و خود عریان پشت دستگاه نخ ریسی می‌نشستند[۵۶].

در همان زمان «متوکل» میلیون‌ها دینار خرج عیاشی‌های خود می‌کرد و اموال بی‌حسابی به رقاصه‌ها، دلقک‌ها و آوازه خوانان می‌داد.

«ابوبکر خوارزمی» نویسندهٔ بزرگ «آل بویه»، متوفای (۳۸۳ یا ۳۹۳) طی نامه‌ای که در آن، سختگیری‌های «عباسیان» نسبت به «علویان» را شرح می‌دهد و انگشت روی جنایت‌های «متوکل» می‌گذارد، می‌نویسد:

«پیشوایی از پیشوایان هدایت و سیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می‌رود، کسی جنازهٔ او را تشییع نمی‌کند و قبر او گچکاری نمی‌شود. اما چون دلقک و مسخره‌ای، و یا بازیگری از «آل عباس» می‌مرد، تمام عدول (عدول دار القضاء) و قاضیان، در تشییع

جنازهٔ او حاضر می‌شوند و قائدان و والیان برای او مجلس عزاداری به پا می‌دارند! دهریان و سوفسطائیان از شر ایشان (آل عباس) در امانند، لیکن آنها هرکس را شیعه بدانند به قتل می‌رسانند. هرکس نام پسرش را «علی» بگذارد خونش را می‌ریزند.

... «علویان» را از یک وعده خوراک، منع می‌کنند، در حالی که خراج... به مصرف ... می‌رسد. «متوکل عباسی» ۱۲/۰۰۰ کنیز داشت، اما سیدی از سادات اهل بیت فقط یک کنیز (خدمتکار) «زنگی» یا «سندی» دارا بود... یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه علیها السلام دریغ می‌دارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه حرام است و گرامی داشتن و دوستی نسبت به ایشان واجب است، از فقر، مُشرِف به هلاک هستند؛ یکی شمشیر خود را گرو می‌گذارد و دیگری جامه‌اش را می‌فروشد. آنان گناهی ندارند جز این که جدشان «نبی» و پدرشان «وصی» و مادرشان «فاطمه» و مادر مادرشان «خدیجه» و مذهبشان ایمان به خدا و راهنمای‌شان قرآن است، من چه بگویم دربارهٔ قومی که تربت و قبر امام حسین علیه السلام را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند.»[۵۷]

«متوکل» به حاکم خود در «مصر» دستور داد با «علویان» بر اساس قواعد زیر برخورد کند:

به هیچ یک از علویان هیچ گونه ملکی داده نشود، نیز اجازهٔ اسب سواری و حرکت از «فسطاط» به شهرهای دیگر داده نشود.

به هیچ یک از علویان جواز داشتن بیش از یک برده داده نشود.

چنانچه دعوایی ما بین یک علوی و غیر علوی صورت گرفت، قاضی نخست به سخن غیر علوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفت و گو با علوی آن را بپذیرد[۵۸].

«متوکل»، «علویان» را از زیارت قبر امام حسین علیه السلام و نزدیک شدن به «کوفه» باز داشت. او همچنین شیعیان آنها را از رفتن در این مشاهد مشرفه ممنوع نمود و دستور داد: مزار امام حسین علیه السلام را نابود و اثری از آن باقی نگذارند، به دستور او آنجا را با گاوآهن شخم زدند و کشت نمودند[۵۹].

او قبر امام حسین علیه السلام را به آب بست، لیکن آب به گرد قبر حلقه زد و آنجا را فرا نگرفت، لذا از آن پس «حائر» نامیده شد[۶۰].

هرکسی را که به او نسبت طرفداری و دوستدار علی علیه السلام و خاندان او می‌دادند، نابود کرده و مالش را مصادره می‌کرد[۶۱].

کینه و حسادت او نسبت به امام امیرالمؤمنین علیه السلام تا آن حد بود که یکی از ندیمانش در مجلس او متکّایی روی شکم خود، زیر لباسش می‌بست و سر خود را که موهایش ریخته بود برهنه می‌کرد و در برابر «متوکل» به رقص می‌پرداخت و آوازه خوانان، همصدا چنین می‌خواندند: «این مرد تاس شکم گُنده آمده تا خلیفهٔ مسلمانان شود» و مقصودشان از این جمله، علی علیه السلام بود. «متوکل» نیز شراب می‌خورد و خندهٔ مستانهٔ سر می‌داد[۶۲].

از «متوکل» که بگذریم دیگر خلفای عباسی نیز علاوه بر ظلم‌های فراوان به علویان و شیعیان، تا خون ائمهٔ شیعه علیهم السلام را نریختند آرام نگرفتند.

دوران زندگانی ائمهٔ شیعه در این دوره بسیار کوتاه بود و خیلی زود به دست خلفای عباسی به شهادت می‌رسیدند. امام جواد علیه السلام ۲۵ سال، امام هادی علیه السلام ۴۱ سال و امام عسکری علیه السلام ۲۸ سال، بیشتر زندگی نکردند. اینها نشانهٔ این است که خلفای عباسی تا چه اندازه از امامان شیعه علیهم السلام بیم داشتند و با این که هیچ مدرکی از آنها دربارهٔ مشارکت‌شان در نهضت‌ها، قیام‌ها و فعالیت‌ها نمی‌توانستند به دست آوردند، ولی با این حال آنها را می‌کشتند.

ما در این مختصر از نقش ائمه علیهم السلام در برخی از این نهضت‌ها برای ایجاد تزلزل در پایه‌های خلافت عباسی و یا کاهش فشار و ظلم آنان به علویان و دیگر توده‌های مردم و نیز دستاوردها و ثمرات این قیام‌ها و یا دیگر مسائلی که مربوط به این نهضت‌ها و قیام‌ها است می‌گذریم[۶۳] و تنها به فهرستی از قیام‌ها و نام رهبران آن، از آغاز خلافت «معتصم» تا آخر خلافت «معتمد» که بیش از «نیم قرن» به طول کشیده، اکتفا می‌کنیم.

۱ـ قیام «محمد بن قاسم» (بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام). کنیهٔ او «ابوجعفر» و در نزد مردم، مشهور و ملقب به «صوفی» بود؛ زیرا همیشه جامه‌ای از پشم سفید می‌پوشید. او اهل علم و فقه و دین و زهد، و اخلاقی پسندیده بود، در گفتار همیشه جانب عدل و توحید می‌گرفت، و طرفدار فکر «زیدیه جارودیه»[۶۴] بود.

در ایام «معتصم» در «طالقان» قیام کرد و پس از وقایعی که بین او، و «عبدالله بن طاهر»[۶۵] پیش آمد در سال (۲۱۹ ه) «عبدالله بن طاهر» او را گرفت و به نزد «معتصم» فرستاد. او مردم را به «رضای آل محمد» (صلوات الله علیهم) دعوت می‌کرد[۶۶]. عده‌ای از پیروان او معتقدند: او با «سم» کشته شده و عده‌ای دیگر از «زیدیه» معتقد به امامت او شدند. بسیاری از همان‌ها معتقدند: او نمرده بلکه زنده است و روزی خروج خواهد کرد و جهان را پر از عدل می‌کند همچنان که پر از جور شده و او «مهدی» این امت است[۶۷].

۲ـ قیام «محمد بن صالح» (بن عبدالله بن موسیٰ بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام). کنیهٔ او «ابوعبدالله» و از جوانمردان، جنگجویان، شجاعان و شاعران «آل ابی طالب» است. وی در محلی به نام «سویقه» (مکانی نزدیک مدینه که آل علی بن ابی طالب آنجا سکونت داشتند) بر «متوکل» خروج کرد. «متوکل»، «ابوساج» را با سپاهی بزرگ به جنگ او فرستاد، «ابوساج» او را شکست داد و «سویقه» را خراب و بسیاری از اهل آنجا را کشت و تعدادی را نیز اسیر کرد و «محمد بن صالح» را به «سامرا» فرستاد. وی در آنجا به دستور «متوکل» زندانی شد[۶۸].

۳ـ قیام «یحیی بن عمر» (بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام). کنیهٔ او «ابوالحسین» بود. او در سال (۲۵۰ه) در ایام خلافت «مستعین» در «کوفه» قیام کرد و مردی زاهد، متقی، عابد، عالم[۶۹]، بسیار شجاع و جنگجو، و

دارای بدنی محکم، و قلبی قوی بود[۷۰]. او قبل از قیام، به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام رفت و زوار را از قصد خود آگاه کرد و آنگاه داخل «کوفه» شد و قیام خود را علنی نمود[۷۱].

برخی از مورخان علت قیام او را تنگدستی و مشقتی می‌دانند که از جانب «متوکل» و «ترک‌ها» به وی رسیده بود[۷۲]. در حالی که «ابوالفرج اصفهانی» در «مقاتل الطالبیین» خبری را از او نقل می‌کند که به روشنی نشان می‌دهد او فقط برای رضای خداوند سبحان، قیام کرده، و جز آن هدفی نداشته است[۷۳]. او در «کوفه» مردم را به «رضای آل محمد» (صلوات الله علیهم) دعوت می‌کرد، عدهٔ زیادی به او پیوستند و به او بسیار علاقه‌مند بودند. تودهٔ مردم «بغداد» او را به عنوان «ولی» برگزیدند، در حالی که سابقه ندارد مردم «بغداد» غیر او، کس دیگری را به ولایت قبول داشته باشند. جمعی از اهالی سرشناس «کوفه» که خردمند و با تدبیر بودند، با او بیعت کردند.

«حسین بن اسماعیل» با او جنگید و این مرد بزرگ علوی را کشت و سرش را به «سامرا» برای «مستعین» فرستاد؛ او هم پس از مدتی آن را به «بغداد» فرستاد، تا در آنجا نصب شود و مردم مشاهده کنند، اما از ترس مردم چنین کاری صورت نگرفت[۷۴].

مردم در اثر عشق و علاقه‌ای که به او داشتند در مرگش ضجه می‌زدند و بزرگ و کوچک برایش اشک می‌ریختند و در مصیبت او اشعار زیادی سرودند[۷۵] تا آنجا که «ابوالفرج اصفهانی» می‌گوید: «من نشنیده‌ام که برای احدی از علویین که در دولت عباسیان کشته شد، به اندازه‌ای که برای «یحیی» عزاداری شد، عزاداری شده باشد و یا بیش از آن اندازه که شعر در مصیبت او سروده شد دربارهٔ دیگری سروده شده باشد[۷۶].»

۴ـ قیام «حسن بن زید» (بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام). او در سال (۲۵۰ه) در «طبرستان» قیام کرد و آنجا را به تصرف خود در آورد. سپس به «آمل» و «ری» حمله برد و آنها را نیز به تصرف خود در

آورد. پس از آن در سال (۲۵۷ ه)، از «طبرستان» به «گرگان» حمله برد و آنجا را بعد از جنگ‌های زیاد، کشتارهای فراوان گرفت و همان طور تا هنگام مرگش در سال (۲۷۰ه) در دستش بود. پس از او برادرش «محمد بن زید» جانشین او شد، او هم در سال (۲۷۷ه) «دیلم» را گرفت. این دو برادر هر دو، مردم را به «رضای آل محمد» (صلوات الله علیهم) دعوت می‌کردند. «حسن بن زید» مردی فقیه، ادیب، بسیار بخشنده و کریم بود[۷۷].

۵ـ قیام «حسن بن علی حسنی» معروف به «اطروش». او پس از «محمد بن زید» بر «طبرستان» حکومت کرد و پس از او، فرزندش و سپس «حسن بن قاسم» که به دست «اسفار» در «طبرستان» کشته شد. این سه تن به «رضای آل محمد» (صلوات الله علیهم) دعوت می‌کردند[۷۸].

۶ـ قیام «محمد بن جفعر بن حسن». او در سال (۲۵۰ه) در «ری» قیام کرد و مردم را به «حسن بن زید» حاکم «طبرستان» دعوت نمود. وی در جنگی که با اهل «خراسان» کرد شکست خورد و اسیر شد. او را به «نیشابور»، نزد «محمد بن عبدالله بن طاهر» بردند. او هم، وی را به زندان انداخت و در زندان بود تا درگذشت[۷۹].

۷ـ قیام «احمد بن عیسی» (بن علی بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام). او به اتفاق یکی دیگر از علویین به نام «ادریس بن موسیٰ» (بن عبدالله بن موسیٰ بن عبدلله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام) پس از «محمد بن جعفر» ـ سابق الذکر ـ در روز عرفه، سال (۲۵۰ه) پس از نماز عید در «ری» قیام کرد و مردم را به «رضای آل محمد» (صلوات الله علیهم) دعوت نمود. او با سپاه «محمد بن طاهر» جنگید و او را شکست داد و بر وی استیلا یافت[۸۰].

۸ـ قیام «حسن بن اسماعیل» (بن محمد بن عبدالله بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام). مشهور به «کرکی» یا «کوکبی» او در سال (۲۵۰ه) در «قزوین» و «زنجان» قیام کرد و عمال حکومت را از آنجا راند[۸۱] وی سپس در سال (۲۵۲ه) به اتفاق «صاحب دیلم» و «عیسی بن احمد بن علوی» به «ری» حمله کرد و بر آنجا تسلط یافت. اهل «ری» به ۲/۰۰۰/۰۰۰ درهم با آنان مصالحه کردند که دست از آنجا بردارند و آنها هم پذیرفتند[۸۲] و بالاخره در سال (۲۵۳ه) «موسیٰ بن بُغا» در «قزوین» با او جنگید و او را شکست داد. «کرکی» به «دیلم» گریخت[۸۳].

۹ـ قیام «حسین بن محمد» (بن حمزة بن عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام). او در سال (۲۵۱ه) در «کوفه» قیام کرد و حاکم خلیفه را از آنجا تبعید نمود. «مستعین»، «مزاحم بن خاقان» را برای سرکوبی او فرستاد، وی بر مردم «کوفه» غالب آمد و دستور داد، آن شهر را آتش بزنند. ۷ بازار در آن شهر سوخت.

«مسعودی» می‌گوید: چون طرفدارانش او را تنها گذاشتند، وی مخفی شد[۸۴].

۱۰ـ قیام «محمد بن جعفر» (بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام). او جانشین «حسین بن محمد» ـ سابق‌الذکر ـ است که پس از وی در «کوفه» قیام کرد. «محمد بن طاهر» با او خدعه کرد و وی را به عنوان حاکم «کوفه» برگزید. اما همین که بر او قدرت یافت، جانشین «ابوالساج» او را گرفت و به «سامرا» فرستاد، و تا هنگام مرگ در زندان بود[۸۵].

۱۱ـ قیام یک شخص علوی (نام او معلوم نیست). او در سال (۲۵۱ه) در محل «نینوا» از سرزمین «عراق» قیام کرد.

«هشام بن ابی دلف» در ماه رمضان با او جنگید، گروهی از پیروان علوی کشته شدند و خود او نیز به «کوفه» گریخت[۸۶].

۱۲ـ قیام «اسماعیل بن یوسف» (بن ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام). او در سال (۲۵۱ه) در «مکه» قیام کرد. او در همان سال مرد، و برادرش «محمد بن یوسف» که ۲۰ سال بزرگ‌تر از او بود جانشین وی شد. مردم «مکه» به واسطهٔ او به مشقت و سختی‌های زیادی گرفتار شدند. «معتز»، «ابوالساج» را به جنگ «محمد بن یوسف» فرستاد. جمعیت زیادی از سپاه «محمد بن یوسف» کشته شدند و خود او از «مکه» گریخت و به «یمامه» و «بحرین» رفت و بر آنجا تسلط یافت[۸۷]. در جنگی که بین «اسماعیل بن یوسف» و اهل «مکه» رُخ داد، برادر «اسماعیل»، «حسن بن یوسف» و نیز «جعفر بن عیسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب علیه السلام» کشته شدند[۸۸].

۱۳ـ قیام ابن موسی بن عبدالله (بن موسی بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام). او پس از «اسماعیل بن یوسف» در «مدینه» قیام کرد[۸۹].

۱۴ـ قیام «علی بن عبدالله طالبی». معروف به «مرعشی». او در سال (۲۵۱ ه) در «آمل» قیام کرد و «اسد بن جندان» با او به جنگ پرداخت و او را شکست داد و داخل شهر «آمل» شد[۹۰].

۱۵ـ قیام «احمد بن محمد» (بن عبدالله بن ابراهیم بن طباطبا). وی در سال (۲۵۵ه) در محلی بین «بَرقه» و «اسکندریه» قیام کرد و ادعای خلافت نمود. «احمد بن طولون» (امیر مصر) برای سرکوبی او لشکر فرستاد. بین آن دو جنگی در گرفت و پیروان «ابن طباطبا» منهزم شدند. او پس از پایداری و دلیری زیاد کشته شد. سر او رابه «مصر»، نزد «ابن طولون» بردند[۹۱]. او هم سر را برای «معتمد» فرستاد[۹۲].

۱۶ـ قیام «علی بن زید» و «عیسی بن جعفر» علوی. این دو (به اتفاق هم) در سال

(۲۵۵ه) در «کوفه» قیام کردند. «معتز» لشکری بزرگ را به جنگ آنها فرستاد. آن دو به علت پراکنده شدن اصحابشان از گرد آنان، شکست خوردند[۹۳].

۱۷ـ قیام «علی بن زید» (بن حسین بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام). او مجدداً به تنهایی در سال (۲۵۶ه) در «کوفه» قیام کرد و آنجا را تصرف نموده و نایب خلیفه را از آنجا بیرون راند. و آنگاه خود در آنجا مستقر شد. «معتمد» خلیفهٔ وقت، سپاهی گران به سوی او روانه کرد، اما آن سپاه شکست خورد. پس از آن «معتمد» سپاهی دیگر به جنگ او فرستاد. این سپاه بالاخره پس از مدتی که در تعقیب این علوی بود او را یافته و با او جنگید و او را شکست داد. علوی کشته شد و تعدادی از سپاه او نیز کشته و تعدادی اسیر شدند[۹۴].

۱۸ـ قیام «ابراهیم بن محمد» (بن یحیی بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام). معروف به «ابن صوفی». او در سال (۲۵۶ه) در «مصر» قیام کرد و شهر «اَسْنا» را اشغال و غارت نمود. فتنهٔ او دیگر شهرها را در برگرفت. سپس «احمد بن طولون» (حاکم مصر) لشکری به جنگ او فرستاد. اما «ابن صوفی» آن را شکست داد. «ابن طولون» لشکر دیگری به طرف او فرستاد. جنگ شدیدی بین طرفین واقع شد، این بار «ابن صوفی» شکست خورد وعدهٔ زیادی از یارانش کشته شدند. وی فرار کرد و داخل بیشه‌ها و جنگل‌ها خود را مخفی نمود[۹۵] و در آنجا بود تا سال (۲۵۹ه) که دوباره در «مصر» قیام کرد و مردم را به سوی خود دعوت نمود. جمع زیادی به او پیوستند. «ابن طولون» این بار نیز سپاهی را به جنگ او فرستاد و او را شکست داد. او به «مکه» گریخت، والی آنجا او را دستگیر کرد و به نزد «ابن طولون» فرستاد. «ابن طولون» هم او را در شهر گرداند و سپس مدتی زندانی‌اش کرد. بعدها او را آزاد کرد. «ابن صوفی» پس از آزادی از زندان به «مدینه» رفت و تا هنگام مرگش در همان جا ماند[۹۶].

۹ـ خود مختاری مناطق تحت نفوذ

آنچه تاکنون از وضعیت سیاسی «عباسیان» آورده شد، مربوط به اوضاع داخلی آنان بود. در رابطه با وضعیت سیاسی آنان در کشورها و مناطق تحت نفوذ آنان نیز می‌توان به دو ویژگی اشاره کرد؛ یکی از آن دو، «خود مختاری» مناطق و کشورهای تحت نفوذ خلفای عباسی است، به طوری که بسیاری از عمال دولت وسیع اسلامی، مقید به ارتباط و وابستگی با پایتخت و حکومت مرکزی نبودند و چنانچه مایل بودند مطیع، وگرنه دم از استقلال می‌زدند و با دیگران به جنگ می‌پرداختند، و این موضوع بستگی به میزان خواست و علاقهٔ آنها در کشورگشایی و توسعهٔ شهرها داشت[۹۷].

در اینجا نگاهی خواهیم داشت به وضعیت «اندلس»، «شمال آفریقا» (تونس و مناطقی دیگر)، «ایران»، «مصر» و برخی دیگر از شهرها و مناطق تحت نفوذ «عباسیان».

● اندلس

بدون شک، وضع «اندلس» از روشن‌ترین مصادیق جریان نامبرده است. «اندلس» نه تنها در این دوره، تحت نظر «عبدالرحمن بن الحکم اموی» (۲۰۶ ـ ۲۳۸ هـ / ۸۵۲ ـ ۸۸۶ م) از جهت خلافت، مستقل بود که قبل و بعد از آن هم مستقل بود[۹۸] و فقط «عبدالرحمن اول» مشهور به «الداخل» مدتی، حدود بیست ماه[۹۹] اسم خلیفه عباسی را در خطبه‌های خود می‌آورد، اما در همان موقع هم کاملاً مستقل بود و خلفای عباسی در آنجا نفوذی نداشتند[۱۰۰].

● شمال آفریقا (تونس و دیگر مناطق)

«شمال آفریقا» تا اندازه‌ای زیر فرمان امرای «آل اغلب»، خود مختار بود[۱۰۱] به طوری که اسم خلیفهٔ عباسی به جز در خطبه‌ها، و نقشش به جز در سکه‌ها، حضور و نمودی دیگر نداشت[۱۰۲]. این وضع ادامه داشت تا سرانجام با شمشیر «ابوعبدالله» جد

«فاطمیین»، که حکومت «مهدی آفریقایی» را در آنجا تأسیس کرد، از پای در آمد و حکومت «اغالبه» به سال (۲۹۶ ه) پایان یافت[۱۰۳] در این گیر و دارها، حکومت «سامرا» یا «بغداد» در آنجا هیچ گونه نقشی نداشت.

● ایران

در زمان «معتصم»، «فارس» و «ماوراءالنهر»، میدان جنگ و کشت و کشتار بود. در منطقهٔ «زنجان»، «اردبیل» و «آذربایجان»، جنگ مسلحانه ای بین «بابک خرمی» از یک طرف و «افشین» و «بغای» بزرگ، به نمایندگی از جانب خلیفه، از طرف دیگر؛ درگیر بود. این جریان از سال (۲۲۱ تا ۲۲۳ ه) ادامه داشت تا بالاخره «بابک» به دست «معتصم» کشته شد و سرش را به «خراسان» فرستاد و بدنش را در «سامرا» به دار آویخت[۱۰۴].

در سال (۲۲۴ ه) «مازیار» در «طبرستان» بر علیه «معتصم» قیام کرد و با سپاه او جنگید[۱۰۵].

در سال (۲۳۴ ه) «محمد بن بُعَیْث» که از زندان «متوکل» گریخته بود در «آذربایجان» به مدت ۸ ماه، جنگ‌ها و آشوب‌هایی به پا کرد. این جنگ‌ها تا هنگامی که «بغای شرابی» از طرف حکومت او را سرکوب کرد و شهر را فتح نمود، ادامه داشت[۱۰۶].

«بغا»، «ابن بعیث» را به «سامرا» برد و در آنجا به زندانش انداخت و وزنه‌ای سنگین به گردن او آویزان کرد و او بر همین حال بود تا مُرد[۱۰۷].

در سال (۲۳۸ ه) در «تفلیس»، بین «اسحاق‌بن اسماعیل» و سپاه «بغا» جنگی در گرفت که «بغا» شهر را به آتش کشید؛ چون شهر از چوب صنوبر ساخته شده بود، خیلی سریع سوخت و در نتیجه، حدود پنجاه هزار نفر تلف شدند و بقیه هر کس از آتش جان سالم به در برده بود اسیر شد. سپاهیان «بغا» جنازه‌ها را قطعه قطعه کرده و حتی لباس مردگان را هم به یغما بردند[۱۰۸].

در سال (۲۵۳ ه) در زمان «معتز»، جنگی در خارج «همدان» بین «عبدالعزیز بن ابی دلف» با بیش از بیست هزار نفر از فقرای شورشی و ارتش خلیفه به فرماندهی «موسی‌بن بغا» رُخ داد، در این نبرد «عبدالعزیز» شکست خورد و یارانش کشته شدند.[۱۰۹]

از سال (۲۵۳ تا ۲۶۵ ه) که «یعقوب لیث صفار» در گذشت، شهرهای «فارس» و «عراق» کمابیش مورد تاخت و تاز سپاهیان «یعقوب» قرار داشت.[۱۱۰]

«یعقوب لیث» مصلحت می‌دید که با خلفای عباسی اظهار دوستی کند، گرچه او در مقام و موقعیتی قرار داشت که خلفای عباسی، قادر به جنگ با او نبودند. از این رو، به ناچار از ترس فتنه و شورش او، با وی به مدارا رفتار می‌کردند و رضایتش را فراهم می‌نمودند.[۱۱۱]

«یعقوب» همواره در فکر استقلال و خارج کردن «ایران» از سلطهٔ عباسیان بود و این خواست قلبی خود را آشکار نکرد، مگر در بستر مرگ وقتی که به فرستاده و قاصد خلیفه گفت: «به خلیفه بگو: «فعلاً که من بیمار و ناتوانم، اگر مُردم، از دست تو راحت شده و تو هم از دست من آسوده می‌شوی و اگر خوب شدم بین من و تو جز این شمشیر حاکمی نخواهد بود».[۱۱۲] پس از مرگ «یعقوب» برادرش «عمروبن لیث» جانشین او شد، ولی او به خلیفه نامه نوشت و اطاعت او را گردن نهاد.[۱۱۳]

از سال (۲۶۱ ه) «نصربن احمد سامانی» تا حد زیادی استقلال پیدا کرد و بر شهرهای «ماوراءالنهر» تا منطقه «بخارا» و «سمرقند» تا «خراسان» حکومت کرد[۱۱۴] تا این که در سال (۲۷۹ ه) در گذشت و برادرش «اسماعیل‌بن احمد» جانشین او شد.[۱۱۵]

- **مصر**

حاکم مصر «احمدبن طولون» یکی از ترک‌هایی بود که «بابکیال» ترک در سال (۲۵۴ ه) در زمان «معتز»، او را به حکومت آنجا فرستاده بود.[۱۱۶]

او در آنجا استقلال داشت و کارش بالا گرفت و تا هنگام مرگ خود، در سال (۲۷۰

ه)[۱۱۷] علی رغم این که هیچ نیازی به ارتباط با خلیفه نداشت[۱۱۸] با این حال اظهار دشمنی با خلیفهٔ سوریه نمی‌کرد.

● سوریه

«سوریه» و شهرهای آن از قبیل «حلب»، «حمص» و «دمشق» نیز در این ایام، صحنهٔ طمع دیگران و میدان کشت و کشتار بود.[۱۱۹]

● موصل

«موصل» و شهرهای اطراف آن و کردهای آن منطقه از نظر گرفتاری و درگیری دست کمی از سایر شهرهای اسلامی نداشتند. «موصل» در سال (۲۵۳ ه) در معرض قتل و غارت قرار گرفت و در سال (۲۶۰ ه) مورد تعرض و ناراحتی عامل خلیفه «اذکوتکین» ترک قرار داشت، او فسق و فجور را علنی کرده و اموال مردم را به زور از آنان گرفته، و به آنها ظلم می‌کرد. از این رو، مردم قیام کرده و با او جنگ سختی نمودند و سرانجام خانه‌اش را غارت کرده و او را از «موصل» بیرون راندند. «موصل» به خاطر این که تا سال‌ها حاضر نبود فرماندار خلیفه را قبول کند صحنهٔ کشت و کشتار بود.[۱۲۰]

۱۰ـ تغییر ماهیت و اهداف فتوحات

بدون تردید هدف از فتوحات در اسلام، رحمت و شفقت برای بلاد مفتوحه و رهایی مردم آن، از زیر یوغ بردگی و بیدادگری، و پیاده کردن نظام صحیح اسلامی در آنجا است، نه کشتار و انتقام و رسیدن به غنایم. از این رو، بر ارتش اسلامی لازم است که قبل از جنگ، مردم را به اسلام دعوت کرده و محاسن اسلام را بر آنها عرضه بدارد. جهاد در اسلام اهداف و آداب خاصی دارد که در جای خود مضبوط است.[۱۲۱] ولی این اهداف و آداب در هیچ کدام از فتوحات این عصر به چشم نمی‌خورد.

به گفتهٔ «ابن اثیر»: «عباس‌بن فضل‌بن یعقوب» در سال (۲۳۷ ه) به قلعهٔ «ابن ثور»

حمله برد و غنیمت‌ها و اسیرانی به دست آورد و آنگاه آنها را کشت و از آنجا عازم شهر «قَصْر یانَّه» شد و آنجا را هم غارت کرد و سوزاند و ویران نمود.

او در سال (۲۳۸ ه) با عدهٔ زیادی وارد شهر «قصر یانّه» شد، غنیمت‌ها گرفت و ویرانی‌ها به بار آورد. و از آنجا به شهرهای «قطانیه»، «سرقوسه»، «نوطس» و «رخوس» لشکر کشید و پس از به دست آوردن غنایم آنجا را به آتش کشید و در سال (۲۴۲ ه) با ارتشی حرکت کرد و قلعه‌های زیادی را گشود و در سال (۲۴۳ ه) باز به شهر «قصر یانّه» حمله کرد، مردم شهر برای مقابله با او از شهر خارج شدند و با او به جنگ پرداختند، ولی آنها را شکست داد و عدهٔ زیادی از آنها را کشت، و از آنجا عازم «سرقوسه» شد و آنجا را غارت کرد و آتش زد و ویران نمود. و از آنجا به «قصرالحدید» آمد و آنجا را محاصره کرد و بر رومیانی که در آن قصر بودند سخت گرفت تا حاضر شدند ۱۵/۰۰۰ دینار به او بدهند، ولی نپذیرفت و محاصره را ادامه داد تا ناچار شدند که قصر را به او تسلیم کنند به شرط آن که ۲۰۰ نفر را آزاد کند، آنگاه پذیرفت و هر چه در قصر بود تملک کرد و تمام نفراتی که در آنجا بودند به جز ۲۰۰ نفر فروخت و قصر را ویران کرد.[۱۲۲]

می‌بینیم که صحنه‌های فتوحات از اهداف و روش‌های فتوحات اصیل اسلامی چقدر فاصله گرفته است. نه قبل از جنگ و نه بعد از آن، دعوتی به اسلام نبود، با این که وجوب این دعوت از واضحات شریعت اسلام به شمار می‌آید. همان طور که اسیران را بر خلاف موازین اسلامی می‌کشتند و یا درختان و شهرها را بی‌جهت به آتش می‌کشیدند. یک نمونهٔ دیگر از به آتش کشیدن شهرها در جریان جنگ «تفلیس» قبلاً اشاره شد.

«ابن اثیر» در یک نمونهٔ دیگر نقل می‌کند که، «منتصر» خلیفه عباسی در سال (۲۴۸ ه) «وصیف» ترک را به جنگ رومیان فرستاد، این کار به اشاره و اصرار «احمدبن خصیب» وزیر «منتصر» صورت گرفت. و علت آن کینه و اختلافی بود که بین «احمدبن خصیب» و «وصیف» بود. از این رو، «احمد»، «منتصر» را تحریک کرد و

واداشت تا «وصیف» را از ارتش جدا و برای جنگ بفرستد، «منتصر» هم او را به عنوان مرزبانی به همراه ۱۲/۰۰۰ سپاهی به مدت ۴ سال فرستاد و دستور داد که همین‌طور با «رومیان» بجنگد تا فرمان بعدی.[۱۲۳]

ملاحظه می‌شود که، میزان و ملاک حرکت و جنگ‌ها، فتح اسلامی نبوده، بلکه حول محورهای دیگری، همچون درگیری‌های سیاسی و بغض و کینه‌های شخصی و یا... دور زده است.

ب : وضعیت اجتماعی

مقصود از «وضعیت اجتماعی»، بیان طبقات مختلف یک جامعه به لحاظ دین، نژاد، منزلت اجتماعی، سمت، قدرت، مکنت و...، ارتباط آن طبقات، با یکدیگر، و نیز بیان آداب و رسوم، اعیاد و جشن‌ها، قصه‌ها، خانه‌ها، اثاث، لباس، اطعمه و اشربه و هر آنچه که به مظاهر یک جامعه باز می‌گردد؛ می‌باشد.[۱۲۴]

ما در این مختصر، نه به این مجموعه[۱۲۵] بلکه تنها به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های اجتماعی این دوره که همان شکاف عمیق طبقاتی است، و بعضی از نمودها و نمونه‌های آن می‌پردازیم.

در این دوره به علت بی‌کفایتی خلفا و غرق بودن آنها در «عیاشی»، «زن بارگی»، «شب نشینی‌های» آنچنانه، «ولخرجی»های بی‌حد و حصر، «رفاه زدگی» و «دنیاپرستی»، جامعه، در عمل به دو قشر و دو قطب بزرگ تقسیم شده بود: فقیر فقیر، و غنی غنی، اکثریت محروم، و اقلیت برخوردار.[۱۲۶] شکاف و فاصلهٔ طبقاتی بین خلفا و کارگزاران آنان، با تودهٔ مردم به اوج خود رسیده بود.

در اینجا مروری خواهیم داشت به عیاشی‌ها، قصرها و ولخرجی‌های خلفا در اعیاد و جشن‌ها، و یا بخشش‌های بی‌حساب و بی‌رویهٔ آنان؛ چه به خویشان و

همسران و چه در «بزم‌های ننگین شبانه» به آوازه‌خوانان و رقاصه‌ها و دلقک‌ها، و یا لباس‌های فاخر و زربفت و سفره‌های رنگین آنان. همچنین اشاره‌ای خواهیم داشت به وضع زندگی، درآمد و اختلاس‌های برخی از وزرا و یا دیگر کارگزاران حکومت، ولی از آنجاکه ارائهٔ همهٔ موارد، سخن را به درازا می‌کشاند به ناچار تنها به نمونه‌هایی اکتفا می‌شود. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱ـ عیاشی

عیاشی، سیرهٔ مشترک همهٔ خلفای عباسی بود.[۱۲۷] داستان‌های خوشگذرانی و بساط‌های عیاشی و بزم‌های شبانه خلفای عباسی رسواتر از آن است که احتیاجی به استشهاد و نمونه داشته باشد؛ زیرا کتاب‌های تاریخ و ادب[۱۲۸] مشحون از این گونه شواهد است[۱۲۹] «خلفای عباسی» بیشتر دوران زندگی ننگین خود را میان جام‌های شراب و آغوش کنیزکان زیبا به سر می‌بردند. بهترین هدیه برای آنان، شراب ناب بود و کنیزکان ماهرو.[۱۳۰] «تنوخی» قاضی «بصره»، وضع خلیفهٔ عباسی زمان خود را چنین وصف می‌کند:

نشا بین طنبور وزق و مزمر وفی حجر شاداو علی صدر ضارب[۱۳۱]

«(خلیفه) میان تار و طنبور، و باده و عود و در دامن خواننده‌ای، و یا بر روی سینهٔ نوازنده‌ای به سر می‌برد.»

بسیاری از شاعران، مجالس میگساری خلفا را به شعر آورده‌اند.[۱۳۲] به نوشتهٔ «مسعودی»، «متوکل» غرق در کام‌جویی و شراب بود و ۴/۰۰۰ کنیز در کاخ خود داشت که از همهٔ آنها کام گرفته بود.[۱۳۳]

او خیره سری و وقاحت را تا آنجا رساند که، امام هادی﵇ را نیمه شب به اجبار به بزم شبانهٔ خود کشاند و در حالی که مشغول باده گساری بود جامی که در دست داشت به حضرتش تعارف کرد، امام عذر آورد و فرمود: «گوشت و خون من هرگز به شراب آلوده نشده، مرا معاف بدار»، «متوکل» از خواستهٔ خود دست کشید، اما از امام به اصرار

خواست که شعری برای او بخواند و امام به ناچار شعری خواند که «متوکل» و همهٔ اهل مجلس را به گریه وا داشت و بزم عیش را به سوگ کشاند.[۱۳۴]

۲ـ قصرها

خلفای عباسی و به تبع آنان، امرا، وزرا و دیگر دولتمردان علاقهٔ شدیدی به ساختن قصرهای زیبا و پر زرق و برق داشتند[۱۳۵] قصرهای خلفا در این دوره به لحاظ وسعت، شبیه به یک شهر بزرگ و دارای باغ‌ها، بوستان‌ها، نهرها و ساختمان‌های متعدد بود.[۱۳۶] «متوکل» دارای کاخ‌های گوناگون بود به طوری که هر وقت یک قصرش تمام می‌شد به ساختن قصر دیگری می‌پرداخت، او تا حدود بیست قصر به نام‌های: «بُرکوار»، «شاه»، «عروس»، «برکت»، «جوسق»، «مختار»، «جعفری»، «غریب»، «بدیع»، «صبیح»، «ملیح»، «شبداز»، «قصور»، «جامع»، «قلایه»، «برج»، «متوکلیه»، «بهو» و «لؤلؤة»، داشت. خرج این قصرها بالغ بر ۲۷۴ میلیون درهم بود.[۱۳۷]

قصر «برج» از زیباترین قصرهای او بود و دارای تصاویر بزرگی از طلا و نقره بود، هزینهٔ ساختن این کاخ، ۱/۷۰۰/۰۰۰ دینار بود[۱۳۸] هزینهٔ قصر دیگر او به نام «بُرکوار» که از بهترین و بزرگ‌ترین قصرهای او بود، به تنهایی بالغ بر ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم بود.[۱۳۹] مورخان به تفصیل از این قصرها و تزئینات و خرج‌های آن یاد کرده‌اند.[۱۴۰]

۳ـ جشن‌ها

خلفای عباسی چه در عصر اول و چه در عصر دوم، اهتمام زیادی در به پا نمودن مجالس و جشن‌های پر خرج و پر زرق و برق داشتند.[۱۴۱] ولخرجی‌های آنان حد و حصری نداشت. به نمونه‌هایی از هر دو عصر می‌پردازیم:

□ «مهدی عباسی» (۱۵۸ ـ ۱۶۹ ه) در مراسم تزویج بانو «زبیده» برای پسرش «هارون» ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم صرف کرد، وقتی که شب زفاف رسید، «زبیده» پیراهنی پوشیده بود که تمامش از دُرّهای شاهوار بود و کسی تا آن روز نظیر آن را ندیده بود و

به خاطر ارزش زیاد آن، کسی از اهل خبره نمی‌توانست بهایی برایش تعیین کند، و «همسر هشام‌بن عبدالملک» جامهٔ بی‌آستینی بر تن کرده بود که تمام آن پیراهن از طلا بود و هیچ دوخت و دوزی در آن به‌کار نرفته بود، جز دو بند، بقیه «زر بفت» بود، و آن را به قدری با «زر و زیور» آراسته بودند که به علت زیادی جواهرات، قدرت راه رفتن نداشت.[۱۴۲]

«شابشتی» در کتاب خود «الدیارات» نقل می‌کند که، «مهدی عباسی» وقتی که «ام جعفر» ـ دختر برادرش ـ را برای پسرش «رشید» تزویج کرد، تدارکی دید که برای هیچ زنی پیش از او آن همه صندوق‌های جواهر، زر و زیورها، تاج‌ها، اکلیل‌ها، قبه‌های طلا و نقره، و عطرها تدارک دیده نشده بود. او به زن هشام «عبدة» نیز پیراهنی بی‌آستین داد. همو می‌گوید: «در اسلام نظیر آن پیراهن و مانند دانه‌های قیمتی آن را کسی ندیده است، در پشت و سینه‌اش دو رشته از یاقوت سرخ بود و بقیهٔ آن از دُرهای بزرگی که نظیر نداشت و گفته‌اند که قیمت گذاران به خاطر نفاست آن دُرّه، نتوانستند آن را قیمت گذاری کنند![۱۴۳]

و باز از نمونهٔ ولخرجی‌های «مهدی عباسی» و حیف و میل بیت‌المال، آن بود که یک دانه یاقوت سرخ که در نهایت نفاست بود به ۳۰/۰۰۰ دینار خرید، و با چند کیسه اموال دیگر روی هم ریختند همانند کوهی شد، تمام آنها را وقتی که پسرش «هادی» دست او را بوسید به او بخشید.[۱۴۴]

□ «متوکل» در جشنی که به مناسبت ختنهٔ پسرش «عبدالله معتزّ» بر پا کرد، چنان تشریفات پر خرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان به تفصیل نوشته‌اند، و ما تنها به گوشه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

فرشی را که طول آن ۱۰۰ ذراع و عرض آن نیز ۵۰ ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و در همان جا برای پذیرایی از میهمانان، ۴/۰۰۰ صندلی از طلا، مزیّن به جواهر، چیدند.

به فرمان «متوکل» ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و

خدام و حاشیه نشینان نثار کردند! و ۱/۰۰۰/۰۰۰ درهم که روی آنها عنوان «جشن و مراسم ختنه کنان» حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص نثار گردید!

آن روز از ختنه کنندهٔ «معتّز» پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو شده؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار، غیر از اشیای زرین و انگشتری و جواهر!

هزینهٔ مخارج این جشن (ختنه کنان) بالغ بر هشتاد و شش میلیون درهم شده بود!![۱۴۵]

دکتر «شوقی ضعیف» پس از نقل این واقعه می‌گوید: «به این ترتیب میلیون‌ها دینار و درهم بی‌حساب صرف می‌شد و بدون هیچ کنترلی در میهمانی‌ها و جشن‌های کاخ، خرج می‌شد. این میهمانی‌ها داستان‌های هزار و یک شب را با تمام خیال پردازی‌ها و هرزگی‌ها و خوشگذرانی‌های موهومش، بدون هیچ کم و کاست به خاطر می‌آورد. به جای آن که این میلیون‌ها در راه کمک به مردم و نیازمندی‌های ایشان و یا تجهیز سپاه در جنگ با ترک‌ها و بیزانس‌ها صرف شود این چنین احمقانه، ریخت و پاش می‌کردند و بیت‌المال را به باد می‌دادند، در حالی که مردم در سختی و فقر به سر می‌بردند و عرق زحمت، مدام از سر و روی‌شان می‌ریخت، و غم نومیدی و محرومیت را می‌خوردند تا «متوکل» و دیگران اموال ایشان را در راه‌های بیهوده صرف کنند و با آنها کاخ‌های عظیمی را بسازند و دینارها را میلیون میلیون حرام کنند و آن کاخ‌ها را به میخانه‌هایی بدل کنند که کاسه‌ها و جام‌های شراب در آنجا دور بزنند و کیسه‌های زر و سیم خرج نمایند.»[۱۴۶]

«مسعودی» به حق می‌نویسد: «در هیچ برهه‌ای از زمان و تاریخ به مانند دوران خلافت «متوکل» ولخرجی نمی‌شد.»[۱۴۷]

□ روزی «متوکل» در کاخ «بُرکوار» ـ که قبلاً شرحش گذشت ـ میگساری کرد و آن ایام، زمان گل و ریاحین نبود، به ندیمانش گفت: چطور است مراسم گلریزان را برگزار کنیم، همان که فارس زبان‌ها به آن «شاد کلاه» می‌گویند، آنها در پاسخ گفتند:

«شاد کلاه» بدون گل ممکن نیست و اکنون هم فصل گل نیست، «متوکل» یکی از وزرایش به نام «عبیدالله‌بن یحیی» را خواست و گفت: بگو برایم درهم‌هایی به وزن دو گندم ضرب کنند.

«عبیدالله» پرسید: چند درهم لازم است یا امیرالمؤمنین(؟) «متوکل» گفت: ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم. «عبیدالله» دستور داد: آن را فراهم کردند و به اطلاع «متوکل» رساند که سکه‌ها آماده است «متوکل» گفت: بخشی از آنها را رنگ قرمز و بعضی را رنگ زرد و قسمتی را رنگ سیاه بزن و برخی را هم به رنگ خود بگذار. «عبیدالله» طبق دستور عمل کرد. آنگاه «متوکل» خدمتکاران و اطرافیانش را که ۷۰۰ نفر بودند طلبید و به آنها دستور داد که هر کدام از ایشان قبا و کلاه نوی، غیر رنگ قبا و کلاه دیگری تهیه کند و آنها نیز تهیه کردند. سپس روزی را تعیین کرد که باد می‌وزید، دستور داد خیمه‌ای نصب کنند که ۴۰ در، داشته باشد، او یک روز صبحانه را در آنجا صرف کرد در حالی که ندیمانش در اطراف او بودند و خدمتگزارانش لباس‌های جدید بر تن داشتند، «متوکل» دستور داد تمام آن درهم‌ها را به مانند گل بر سر افراد بریزند، سبکی آنها و شدت باد باعث شد تا درهم‌ها مانند گلبرگ‌ها در فضا به چرخش و حرکت درآیند.[۱۴۸]

دکتر «شوقی ضعیف» پس از نقل این مطلب می‌نویسد: «تمام اینها از آسوده خیالی و خوشگذرانی بیش از حد نشأت می‌گرفت؛ زیرا «خلفای عباسی» از خوشگذرانی تا حد دیوانگی و هوسبازی برخوردار بودند و در کنار آنها طبقات مختلف مردم در نهایت فقر و تنگدستی قرار داشتند.»[۱۴۹]

۴ـ بزم‌ها

بزم‌های شبانهٔ «عباسیان» و دلدادگی و بخشش‌های بی‌حساب آنها به رقاصه‌ها و آوازه‌خوانان و مطربان در حالت خلسه و مستی، شهرهٔ آفاق و یادآور داستان‌های هزار و یک شب است. این بزم‌ها مملو از لهو و لعب و مسخرگی بود.[۱۵۰] قصرهای

خلفا پایگاه عیش و نوش و مجالس شراب بود[۱۵۱] و خلفا نیز بیشتر اوقات را در مستی و طرب می‌گذراندند.[۱۵۲] و نه تنها قصرهای خلفا که قصرهای وزراء و امرا نیز پایگاه شراب و رقص و غنا بود.[۱۵۳] که «الناس علی دین ملوکهم».

«هادی عباسی»، «ابراهیم موصلی» را به دربار دعوت می‌کرد و ساعت‌ها به آواز او گوش می‌داد و به حدی به او دل بسته بود که اموال و ثروت زیادی به او بخشید، به طوری که یک روز مبلغ دریافتی او از خلیفه، به یکصد و پنجاه هزار دینار بالغ گردید!

روزی «ابراهیم موصلی» چند آواز برای وی خواند و او را سخت به هیجان آورد. «هادی» او را تشویق کرد و مکرر از وی خواست که مجدداً بخواند؛ در پایان بزم، به یکی از پیشکاران خود دستور داد، دست «ابراهیم» را بگیرد و به خزانهٔ بیت‌المال ببرد تا او هر قدر خواست بردارد و حتی اگر خواست تمام بیت‌المال را ببرد، او را آزاد بگذارد! «ابراهیم» می‌گوید: «وارد خزانهٔ بیت‌المال شدم و فقط ۵۰/۰۰۰ دینار برداشتم.»[۱۵۴]

پسر «ابراهیم» می‌گفت: «اگر «هادی» بیش از این عمر می‌کرد، ما حتی دیوارهای خانه‌مان را از طلا و نقره می‌ساختیم.»[۱۵۵]

«متوکل» نیز دست کمی از نیای خود نداشت. «طبری» نقل می‌کند که، وقتی «متوکل» قصر «جعفری» خود را تمام کرد، مطربان و دلقکان را فراخواند و پس از انجام کارشان به آنها ۲/۰۰۰/۰۰۰ درهم داد.[۱۵۶]

۵ـ بخشش‌ها

بخشش‌های بی‌حساب خلفا از بیت‌المال مسلمین، منحصر به رقاصه‌ها و آوازه خوانان در بزم‌هایشان نبود که مادران، همسران و دیگر بستگان آنها را هم در بر می‌گرفت. «متوکل» به مادرش «شجاع»، سالی ۶۰۰/۰۰۰ دینار می‌داد، آنچه که پس از مرگ این زن باقی ماند، ۵/۰۰۰/۰۰۰ دینار پول نقد و جواهراتی به ارزش ۱/۰۰۰/۰۰۰ دینار و زمین‌هایی که ارزش غلات سالانهٔ آن ۴۰۰/۰۰۰ دینار بود.[۱۵۷]

«ام قبیحه»[۱۵۸] همسر «متوکل» و مادر «معتز» نیز از همین بخشش‌ها و دست و دلوازی های همسر و پسرش به ثروت‌های هنگفتی دست یافته بود. به طوری که پس از کشته شدن پسرش «معتز» آن هم به خاطر این که از تهیهٔ ۵۰/۰۰۰ دینار برای مخارج سپاه خود عاجز بود، در نزد او ۱/۸۰۰/۰۰۰ دینار پول نقد و سه جعبه جواهرات از زمرّد و یاقوت و درّهای گران‌بها که نظیرشان نبود، یافتند.[۱۵۹] قیمت آنها ۲/۰۰۰/۰۰۰ دینار بود.[۱۶۰]

از اینها که بگذریم بخشش‌های خلفا، به شعرای درباری و یا هر کسی که در مدح و ستایش آنان شعری بگوید و یا حکومت آنان را به حق جلوه دهد و آنان را از ائمه علیهم‌السلام به پیامبر نزدیک‌تر نشان دهد، و یا زبان گزندهٔ خود را متوجه «علویان» ساخته و بر آنان بتازد، نیز جالب توجه است.

«متوکل» به «ابراهیم‌بن مدبر» به مناسبت قصیده‌ای که در شفای بیماری او سروده بود، ۵۰/۰۰۰ درهم «صله» داد و نیز به وزیر خود دستور داد تا او را به کار پرسودی بگمارد.[۱۶۱]

و به «ابوالشبل البرجمی» به خاطر قصیده‌ای که در مدح او سروده بود، ۳۰/۰۰۰ درهم پاداش داد.[۱۶۲]

و به «حسین‌بن ضحاک خلیع» برای سرودن شعری در وصف خدمتکاری که به او پیالهٔ شرابی به همراه عنبر داده بود، در ازای هر بیت، ۱۰۰۰ دینار داد!![۱۶۳]

و به «ابوالعنبس» ۱۰/۰۰۰ درهم به خاطر شعری که در هجو «بُحتری» شاعر گفته بود، داد و برای شعری که در وصف خرش و عشق‌بازی او گفت و باعث خوشحالی فراوان «متوکل» شد مورد احترام زیاد او قرار گرفت و جایزه دریافت کرد.[۱۶۴]

و به «ابوالشمط، مروان‌بن ابی‌الجنوب» که قصیده‌ای در مدح او سروده بود، خلعت، و ۲۰۰/۰۰۰ دینار، و اموال، صله داد.[۱۶۵] او بارها از «متوکل» صله‌های سنگین گرفته بود.[۱۶۶]

«ابن اثیر»، از قول «ابوالشمط» نقل می‌کند که گفت: «من برای متوکل شعری

خواندم که در آن هجا و ناسزای رافضه بود. او مرا امیر «بحرین» و «یمامه» کرد و ۴ خلعت به من داد!!، «منتصر» هم به من یک خلعت داد. سپس «متوکل» دستور داد ۳۰۰۰ دینار بر من نثار کنند و به «منتصر» و «سعد ایتاخی» امر کرد که دینارها را از زمین جمع کنند و به من بدهند، آنها نیز هر چه او دستور داد انجام دادند.[۱۶۷] بعد از آن «متوکل» برای شعر دیگری، مانند آنچه گفته بودم، ۱۰/۰۰۰ درهم بر من نثار کرد».[۱۶۸]

از بخشش‌های «متوکل»، تنها شاعران برخوردار نبودند، بلکه خنیاگران و دلقکان و مسخرگان نیز جوایز بزرگی دریافت می‌کردند.

به عنوان مثال: روزی «متوکل» دستور داد «عباده»، مخنث دربار را در سرمای زمستان در یکی از آبگیرها بیندازند و آنگاه که در آستانهٔ هلاکت بود دستور داد او را در آورند و بپوشانند، سپس او را به نزد خود خواند و گفت: حالت چطور است؟

«عباده» گفت: از آخرت بر می‌گردم!

«متوکل» خندید و گفت: برادرم «واثق» را چگونه دیدی؟

«عباده» گفت: از جهنم گذر نکردم.

«متوکل» خندید و فرمان داد به او صله بدهند.[۱۶۹]

یکی دیگر از سرگرمی‌های «متوکل» این بود که «ابوالعبر» شاعر نادان و بذله‌گو را در منجنیقی می‌گذاشت و دستور می‌داد او را به هوا پرتاب کنند همین که به بالا می‌رسید، می‌گفت: راه را باز کنید! منجنیق آمد. سپس در آبگیر می‌افتاد و مانند ماهیان با تور صید می‌شد.[۱۷۰] او از «متوکل» بیش از هر شاعری پول می‌گرفت.[۱۷۱] «مسعودی» می‌نویسد: «هر کس در زمینه‌های جدی و شوخی و غیره ابتکاری داشت و پیشقدم بود، از خوان یغمای «متوکل» بهره‌مند می‌شد و اموال زیادی از آن خود می‌ساخت.»[۱۷۲]

۶ـ طعام‌ها

از ویژگی‌های خلفای عباسی و به تبع آنان وزرا و امرا، حرص و اسراف آنان در تهیهٔ انواع و اقسام خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و شیرینی‌جات، و چیدن سفره‌های رنگین

با ظروف طلا و نقره[۱۷۳] بود.

خرج روزانهٔ مأمون، ۶۰۰۰ دینار بود که بیشتر این مبلغ صرف آشپزخانهٔ او می‌شد.[۱۷۴]

«هارون‌الرشید» نیز در هر روز ۳۰ نوع طعام بر سر سفره‌اش چیده می‌شد و ۱۰/۰۰۰ درهم خرج غذایش می‌شد.[۱۷۵]

برخی دیگر از آنها، از شعرای خود می‌خواستند تا دربارهٔ این سفره‌های رنگین شعر بسرایند.[۱۷۶]

دکتر «ابراهیم حسن» در کتاب «تاریخ الاسلام» و دکتر «شوقی ضعیف» در «العصر العباسی الثانی» نمونه‌هایی شنیدنی از این اسراف و شکم بارگی را یادآور می‌شود.[۱۷۷]

دکتر «زهراوی» نیز در کتاب «النفقات و ادارتها فی‌الدولة العباسیة» مخارج گزاف روزانهٔ غذا و آشپزخانهٔ هر یک از خلفای عباسی را آورده و اسراف و ولخرجی آنها را نشان می‌دهد.[۱۷۸]

از مخارج شکم بارگی خلفا و اسراف آنان در طعام که بگذریم، مخارج سنگین همسران خلفا و فرزندان آنها و مبلغ گزاف خرید و نگاهداری کنیزکان زیبا و لباس‌های فاخر و... و از همه مهم‌تر ولخرجی‌ها و رشوه‌های فراوان که در هنگام رسیدن به خلافت برای بیعت با آنان می‌پرداختند، هر کدام رقم‌های سنگین و سرسام‌آوری را تشکیل می‌داد که فشار آن، تنها بر دوش تودهٔ مردم مسلمان بود.[۱۷۹] آن هم تودهٔ مردمی که خرج ماهیانهٔ یک خانوادهٔ متوسط آنان در همان دوره، بیش از ۲۵ در هم نبود؛ یعنی به طور متوسط از روزی ۱ درهم تجاوز نمی‌کرد.[۱۸۰] در حالی که مخارج متوکل فقط برای مصارف شخصی‌اش در سال، رقمی بالغ بر ۷۶/۵۰۲/۵۰۰ درهم بود.[۱۸۱]

این فسادها و اسراف‌ها نه تنها خلفا، که وزرا و امرا و دیگر کارگزاران و عمال دولت را هم در بر می‌گرفت، چرا که «الناس علی دین ملوکهم». به گوشه‌هایی از این فسادها و اختلاس‌ها[۱۸۲] اشاره می‌شود.

□ «واثق» در سال (۲۲۹ ه) عده‌ای از منشیان دولت را به زندان انداخت و از آنان اموال زیادی را مصادره نمود. از «احمدبن اسرائیل» ۸۰/۰۰۰ دینار، از «سلیمان‌بن وهب» (منشی ایتاخ) ۴۰۰/۰۰۰ دینار، از «حسن‌بن وهب» ۱۴/۰۰۰ دینار، از «ابراهیم‌بن ریاح» و منشی‌هایش ۱۰۰/۰۰۰ دینار، از «احمدبن خصیب» و منشی‌های او ۱/۰۰۰/۰۰۰ دینار، از «نجاح» ۶۰/۰۰۰ دینار و از «ابوالوزیر» ۱۴۰/۰۰۰ دینار گرفت.[۱۸۳]

□ «متوکل» ۴۰ روز پس از خلافت، بر «ابوالزیات» وزیر خود (و وزیر برادرش واثق) غضب کرد و او را از وزارت عزل و همهٔ اموال و دارائی‌های او را مصادره نمود[۱۸۴] و به جای او، «ابوالوزیر» را به وزارت منصوب کرد، اما چیزی نگذشت که در همان سال (۲۳۳ ه) بر او نیز خشم گرفت و اموال او و برادرش و منشی‌اش را مصادره کرد[۱۸۵] و بالأخره به مبلغ ۲۰۰/۰۰۰ دینار با او مصالحه کرد.[۱۸۶]

□ به نقل «طبری» هنگامی که «متوکل» بر «عمربن فرج رُخَّجی» یکی از منشیان بزرگ دولت، غضب کرد و اموالش را مصادره نمود، از خانه‌اش ۵۰ بار شتر، فرش‌های گرانبها به همراه اموالی دیگر آوردند.[۱۸۷] قیمت اینها را تا ۱۲۰/۰۰۰ دینار نوشته‌اند. از برادر او نیز ۱۵۰/۰۰۰ دینار مصادره شد.[۱۸۸]

دکتر «شوقی ضیف» می‌گوید: در خانهٔ یکی از منشیان حکومت که این اندازه فرش‌های گرانبها باشد، دیگر در خانه وزرا و خلفا چه اندازه از این فرش‌ها بود، خدا می‌داند.[۱۸۹]

□ «متوکل» در سال (۲۳۷ ه) بر قاضی‌القضات خود «احمدبن ابی دؤاد» خشم گرفت و تمام املاک و اموال او را مصادره نمود و فرزندش «ابوالولید» و سایر فرزندان او را هم به زندان انداخت. «ابوالولید» ۱۲۰/۰۰۰ دینار و جواهراتی به ارزش ۲۰/۰۰۰[۱۹۰] به خلیفه داد و تعهد کرد ۱۶/۰۰۰/۰۰۰ درهم از فروش املاک خود بپردازد تا آزاد شد.[۱۹۱]

«متوکل» پس از برکناری «احمدبن ابی دؤاد» و مصادرهٔ اموالش «یحیی‌بن اکثم» را

به عنوان قاضی‌القضات منصوب کرد. اما جالب این که او را هم ۳ سال بعد؛ یعنی در سال (۲۴۰ ه) از کار برکنار و مبلغ ۷۵/۰۰۰ دینار، و ۴۰۰۰ جریب زمین در بصره از وی به عنوان غرامت گرفت.[۱۹۲]

جای سؤال است که چگونه قاضی‌القضات در مدت ۳ سال این اندازه ثروت اندوخته؟ شاعر چه نیکو گفته:

اگر ز باغ رعیّت ملک خورد سیبی بر آورند غلامان او درخت از جای

دکتر «شوقی ضیف» در کتاب خود، ثروت‌های برخی وزرا، امرا و منشیان خلفای عباسی و درآمدها، زمین‌ها، اختلاس‌ها و رشوه‌های آنان، به همراه باغ‌ها، منزل‌های وسیع، وضعیت خانه، اثاث، کنیزان، خدمه، محافظین مسلح و خوراک و پوشاک آنان ارائه می‌دهد.[۱۹۳]

او در پایان می‌افزاید: این گونه اموال دولت اختلاس می‌شد و به غارت می‌رفت، دزدان و غارتگران کسانی نبودند جز وزرا و منشیان و امرا. آنها در نهایت خوشی و خوشگذرانی بودند، و تودهٔ مردم در نهایت فقر و سیه روزی و نا امیدی دست و پا می‌زدند؛ گویا هیچ حکومتی در کار نیست، بلکه حکومت خود در نهایت فساد به سر می‌برد.[۱۹۴]

به گفتهٔ او دستگاه خلافت و کارمندان دولت غرق در فساد و رشوه بودند به طوری‌که بدون اغراق می‌توان ادعا کرد، بیشتر کارمندان دولت به خصوص مأموران مالیات و خراج، غرق در اختلاس و رشوه بودند.[۱۹۵] وزرا هم برای رسیدن به وزارت، رشوه‌های کلان می‌دادند تا آنجاکه بعضی‌ها برای دست یافتن به آن تا پانصد هزار دینار می‌پرداختند؛ چون می‌دانستند در اسرع وقت آن را جبران می‌کنند![۱۹۶]

مناسب است در بخش پایانی اشاره‌ای هم به فقر و سیه روزی تودهٔ مردم؛ یعنی کشاورزان، کارگران، فرهنگیان، خدمتکاران و صاحبان حِرَف و صنایع کوچک داشته باشیم؛ همانانی که در حقیقت آنچه طبقهٔ مرفه داشت از «کدّ یمین» و «عرق جبین» آنها بود و آنچه مرفهین بی درد به یغما می‌بردند در واقع چیزی نبود جز دسترنج اینان.[۱۹۷]

گرچه در خلال آنچه آورده شد به وضوح وضعیت تودهٔ عموم مردم روشن گشت و دیدیم که بسیاری از قیام‌ها و شورش‌های این دوره، به خصوص «صاحب زنج» و بعدها «قرامطه»، فریاد و واکنشی در برابر این همه ظلم و چپاول طبقهٔ حاکم و فقر و فلاکت توده‌های پا برهنه بود.[۱۹۸]

«جاحظ»[۱۹۹] (۱۵۹ ـ ۲۵۵ هـ) که از مفاخر این عصر بود طی اشعاری، بیچارگی و تهیدستی خود را چنین به تصویر می‌کشد:

اقـــام بـــدار الخـــفض راض بـــحظه و ذوالحرص یسری حیث لا احدید ری...[۲۰۰]

«دانشمند در خانه‌ای پست زندگی کند و از بهرهٔ خود خشنود است، لیکن آزمند همچنان در وادی حرص پیش می‌رود و «رضای به قسمت» را کاری توهین آمیز می‌شمارد در حالی که، بدون رضایت، زهر در کام آدم است و جامی تلخ‌تر از صبر زرد در دستش».

«بی‌تابی کردم اما پاسخی نگرفتم و اگر خردمند بودم به مال اندک قناعت می‌کردم. می‌پندارم ابلهان قوم، زندگی بهتری دارند و در خوشی و ناخوشی نیرومندترند. حوادث تلخ و شیرین بر آنان می‌گذرد، لیکن بی‌خبر از آنان کار خود را می‌کنند.»

«از نظر زمانه، آدم مجرّب و کار دیده با گوسفند صفتان بی‌شعور یکسان است. اگر پروردگارم نمی‌خواست مرا پای بند شرف و جویای قلّه‌های کرامت و افتخار قرار نمی‌داد.»

«من که مرگ را بر خفت ترجیح می‌دادم، ناچار شدم برای دریافت عطا و بخشش در برابر بعضی از آنان گردن کج کنم، همین که دیدم آنان برخورد خوب و چهرهٔ خندان را وسیلهٔ حفظ و نگهداری دارایی خود می‌کنند روی گرداندم و راه منزل پیش گرفتم. اینک مجدداً هم پیمان درس و اندیشه هستم».

«جاحظ» که از بزرگان و ادبای عصر خود بود این گونه اسیر فقر و حرمان می‌شود، در حالی که بی‌خردان و دولت مندان از همه گونه امکانات رفاهی بهره‌مند هستند و او ناچار می‌شود برای دریافت مقداری خوراک، گردن خم کند، اما پس از آن که در می‌یابد با این کار شرافت و کرامت انسانی خود را از دست می‌دهد خودداری کرده و مجدداً به دامان اندیشه و علم پناهنده می‌شود.

وقتی او چنین محتاج و فقیر باشد تکلیف دیگر دانشوران و فرهنگیان روشن است.[۲۰۱]

یکی دیگر از شاعرانی که فقر عمومی آن دوره را به تصویر می‌کشد و تـهیدستی خود را بیان می‌کند «ابوالعیناء» است. او می‌گوید:

الحـــــمدلله لیس لی فـــرس ولا علی باب منزلی حرس...[۲۰۲]

«خدا را سپاس که نه مرا اسبی است و نه بر در خانه‌ام نگهبانی. غلامی نیز ندارم که اگر او را بخوانم مانند برق به سویم بشتابد، فرزندم غلام من است و همسرم کنیزکم که مالک و همسر او هستم. لذا از همگان نومیدم و نیاز به دیدن چهره‌های عبوس ندارم. نه خوش رو و نه بد اخم، مرا بر در خانه خود نمی‌بیند.»

«حمداوی» نیز یکی از شاعران فقیر اما بلند طبع آن دوره است که زیر بار حکومت نمی‌رود و از فقر خود چنین پرده بر می‌دارد:

تسامی الرجال علی خـیلهم و رجلی مـن بـینهم حـافیة

فـــان کـــنت حـاملنا ربـنا و الا فارجل بنی الزانـیة[۲۰۳]

«بزرگان هر یک بر اسبی سوارند، و از آن میان این من هستم که پیاده می‌روم. پروردگارا! یا مرا نیز مرکبی عطا کن یا آن که زنا زادگان را از مرکب‌های خویش فرود آر.»

«سعیدبن وهب» نیز از ادیبان آن دوره است و از شدت فقر فریادش به آسمان بلند شده، چنین می‌گوید:

من کان فی‌الدنـیا له شـارة فنحن من نظارة الدنیا...[۲۰۴]

«هر کس در دنیا بهره‌ای از زیبایی و دارایی و کمال دارد، ولی ما از تـماشاچیان دنـیا هستیم. از دور با حسرت آن را نظاره می‌کنیم، گویی الفاظی بی‌معنی هستیم. دیگران از نردبان ترقی بالا می‌روند، اما روزگار ما، در میان پَستان و اراذل سپری می‌گردد.»

ادیبان آن روزگار به آنجا می‌رسند که ادعا می‌کنند اسـاساً پـرداختـن بـه دانش و فرهنگ نتیجه‌ای جز فقر و حرمان و تهیدستی ندارد. «عطوی» می‌گوید:

یـــا ایـــها الجـامع عـلما جـما امض الی الحرفة قدما قدما...[۲۰۵]

«ای کسی که دانش بسیاری فراگرفته‌ای! شتابان به سوی حرفه‌ای روی آور. از ثـروت محروم و فهمی به تو داده شده است. پس سوگند به روزی دهنده و قسمت کنندهٔ آن، که دانش، دشمن تو خواهد بود.»

او در طی ابیاتی حزن‌آور، وضعیت رقت بار خود را چنین ترسیم می‌کند:

هجم البرد مسرعاً، و یدی صفر و جسمی عار بغیر دثارٍ

فتسترت منه طیلة التشارین الی تهتکت استاری...[۲۰۶]

«سرما، شتابان هجوم آورد و من دستم تهی و تنم عریان بود. به سختی ماه‌های «تشرین»[۲۰۷] *خودم را پوشاندم تا آن‌که پوشش‌هایم پاره پاره گشت. پیراهنم را آن قدر با نخ و سوزن وصله کردم تا آن‌که آنها را نیز از دست دادم، و شپش‌های ریز و درشت در کناره‌های پیراهنم به راه افتادند و قطاری از آنها به دنبال قطار دیگری و دسته‌ای پس از دسته‌ای راه سرم را پیش گرفتند. بالاخره، ماه «کانون» فرا رسید و سرمای سخت زمستان چهره‌ام را سیاه کرد و چیزی که از آن می‌ترسیدم به سرم آمد.»*

شاعر همچنان درماندگی و فقر خود را تصویر کرده، چنین می‌گوید:

لو تاملت صورتی و رجوعی حین اسی الی ربوع قفار...

«اگر به چهرهٔ غمبارم آن هنگام که به بیابان‌های بی‌آب و علف پناهنده می‌شوم نگریسته باشید من در آنجا تنها هستم و اساساً ارزشی و امتیازی ندارد که دیگری به دیدارم آید یا مسکن گزیند. من حتی به قضای حاجت نیاز ندارم. زیرا لقمه‌ای نان نخورده‌ام و هنگامی که آدمی غذا نخورد، زحمت بنایی را ندارد و از قضای حاجت بی‌نیاز خواهد بود.»

درویشی و تهیدستی این شاعر به جایی رسیده، که چیزی نمی‌یابد تا بدن خود را بپوشاند و از سرما حفظ کند و جز پیراهن‌های پوسیده که قطارهای شپش در آنها در جولان هستند پوششی ندارد. ابیات اخیر نهایت درماندگی او را نشان می‌دهد. او به ویرانه‌ای دور دست پناه می‌برد و درد دل می‌کند و به خاطر گرسنگی و نخوردن غذا به قضای حاجت نیز احتیاجی ندارد! و این زشت‌ترین نوع بیمارگی و فقر است که آدمی به آن گرفتار می‌شود.[۲۰۸]

«یعقوب‌بن یزید تمّار»، یکی دیگر از ادیبان آن دوره است. او در خانه‌ای متعلق به حکومت زندگی می‌کرد و هر ۲ ماه می‌باید ۷۰ درهم بپردازد، لیکن به دلیل تنگدستی امکان پرداخت اجاره را نداشت، وی احوال رقت بار خود را چنین به تصویر می‌کشد:

یـــا رب لا فـــرج مـــما اکـــابده بسرّ من رای علی عسری و اقتاری...[۲۰۹]

«پروردگارا! مرا گشایشی از مصائبی که بر اثر فقر و بی‌چیزی در «سامرا» می‌کشم نیست. قبل از مرگ آسایشی ندارم تا دل کم صبرم اندکی آرامش یابد.»

«۷۰ درهم ـ از آنها که صیرفی درست و خالص می‌داند ـ بِدِهی، مویم را سپید کرده است. اجاره گیرندگان قبل از رسیدن موعد آماده‌اند تا یکایک، دراهم را وصول کنند. همین که زمان پرداخت فرا می‌رسد، غم و اندوهم زیاد شده و اشک‌هایم مانند باران فرو می‌ریزند. هر روز می‌میرم و زنده می‌شوم و با پیدایش ماه نو، بدنم پاره پاره می‌گردد.»

«مغربیان سیاه چرده که گویی چهره‌های خود را با قیر و زِفت پوشانده‌اند به سراغم می‌آیند و اگر لحظه‌ای درنگ کنم درِخانه‌ام را با پتک و تیشه می‌شکنند و اگر آشکار گردم، کمترین پیامد آن، کندن در و زندانی شدن است. در صورتی که همسایه بر من ترحم نکند.»

«پس اگر با وامی مرا کمک کنند آنان پول خود را گرفته می‌روند وگرنه فردا برهنه خواهم بود. از حراجی بپرسید که پیراهن‌هایم را در بازار به چند فروخته‌است(؟).»

«اگر هنگام مرگم بگویند: وصیت کن، به آنها خواهم گفت: شهادت می‌دهم که خدایم خالق و آفریننده است و احمد ﷺ بندهٔ خدا و فرستادهٔ او است و ۷۰ درهم، بدهی اجاره خانه‌ام می‌باشد.»

شاعر، نهایت تهیدستی خود را که در حقیقت آینهٔ تمام نمایی است از وضعیت آن روزگار، طی ابیات فوق به خوبی نشان می‌دهد. در زمانی که اندیشمندان و فرهنگیان جامعه این چنین در چنگال هیولای فقر له می‌شوند و قشر زحمتکش جامعه آن گونه به وسیلهٔ قدرتمندان جامعه استثمار می‌شوند، ثروت‌های جهان اسلام به سوی دربار سرازیر است تا خرج رقاصه‌ها و آوازه خوانان و دلقکان و مسخرگان و کنیزکان زیبا شود و بزم‌های شبانهٔ پر از گناه و نکبت «عباسیان» را رونق دهد.[۲۱۰]

ج : وضعیت فکری

آنچه که به لحاظ «وضعیت فکری»[۲۱۱] در این دوره در خور توجه و تأمّل است، تغییر خط مشی فکری «متوکل» از «اعتزال»[۲۱۲] ـ مذهب رسمی دولت ـ به مذهب «اهل حدیث»، و چرخش آشکار سیاست سرکوبی «معتزله» و «شیعیان»، و حمایت از «اهل حدیث» است که غالب اهل سنت[۲۱۳] را تشکیل می‌داد.

در مورد «اعتزال» و زمان پیدایش آن، اقوال متعددی است[۲۱۴]؛ برخی از محققان پیدایش آن را در اواخر قرن اول هجری و در دورهٔ امویان و جدایی «و اصل‌بن عطا» از استاد خود «حسن بصری» (۲۱ ـ ۱۱۰ ه) می‌دانند.[۲۱۵] به گفتهٔ آنان جایگاه پیدایش و رشد و نمو «اعتزال»، «عراق» بوده و متشکل از ۵ اصل است.[۲۱۶]

تکیهٔ این مکتب، بر عقل‌گرایی مفرط است به طوری که بعضی آن را از این نظر شبیه مکتب عقل‌گرایی اروپا در عصر «رُنسانس» می‌دانند.[۲۱۷]

این مذهب تا دورهٔ مأمون از مناقشات و دخالت در مسائل سیاسی کاملاً به دور بود،[۲۱۸] اما در دورهٔ «مأمون» (۱۹۸ ـ ۲۱۸ ه) عقیدهٔ رسمی دولت قرار گرفت و با حمایت‌های او به اوج شکوفایی خود رسید. برخی از محققان با ارائهٔ شواهد تاریخی بر این عقیده‌اند که هدف اصلی «مأمون» از این اقدام، مبارزه با امامت شیعه و در رأس

آن مبارزه با امام رضاؑ و محکوم کردن و شکست آن حضرت بود، تا بدین وسیله بزرگ‌ترین مانع و خطر را از سر راه خود و دیگر خلفای عباسی بردارد.[۲۱۹]

همچنان که با اجبار امام به پذیرش مقام «ولایتعهدی» از یک طرف، و ترجمهٔ کتاب‌های یونانی در فلسفه و منطق از طرف دیگر، برای تحقق اهداف خود تلاش می‌نمود.

او با اجبار امامؑ به پذیرش مقام «ولایتعهدی» یکی از اهدافش این بود که به زعم خود، نشان دهد که امامؑ زاهد نیست و طالب مقامات دنیوی است،[۲۲۰] او با شروع نهضت ترجمه[۲۲۱] بنای شکست امام و بستن در خانهٔ اهل بیتؑ را داشت،[۲۲۲] اما با برخوردهای پیچیده و دقیق امامؑ و برخورداری حضرت از موهبت عصمت و علم الهی، تمامی نقشه‌های شوم او نقش بر آب شد تا آنجا که چاره‌ای جز کشتن امامؑ ندید.

«ابا صلت» می‌گوید: «مأمون» از شهرهای مختلف، «متکلمان» را احضار می‌کرد، به این امید که شاید یکی از آنان در مباحثه، امامؑ را شکست دهد تا منزلت او نزد علما پایین بیاید و به وسیلهٔ آنان، نقصان و شکست امامؑ در میان مردم منتشر و شایع شود، ولی هیچ دشمنی، از یهود و نصاری و مجوس و صابئیان و بَراهمه و بی‌دینان و مادیان، و نه هیچ دشمنی از فرقه‌های مسلمین با آن حضرت سخن نمی‌گفت، مگر آن که با دلیل و برهان محکوم و ساکت می‌گشت.

تا آنجاکه، می‌گوید: چون این نیرنگ «مأمون» به نتیجه نرسید، به آن حضرت سوء قصد کرد و با خورانیدن «سم» او را کشت.[۲۲۳]

«مأمون» پس از پذیرش این مذهب، مردم را وادار به قبول مخلوق بودن قرآن که یکی از نظریات «معتزله» است، نمود.

او در سال (۲۱۸ هـ) نامه‌ای به حاکم «بغداد» نوشت و از او خواست که قضات و محدثین را در مورد مسألهٔ مخلوق بودن قرآن بیازماید تا چنانچه مخالف این نظر هستند آنان را از سمت خود عزل کند. همچنین دستور داد: از قضات تعهد بگیرد،

شهادت کسانی که قائل به مخلوق بودن قرآن هستند نپذیرد، و هر کسی که به این مسأله معتقد نیست مجازات نماید.[۲۲۴] این کار که در واقع نوعی تفتیش عقاید بود در تاریخ به عنوان «مِحْنَةُالقرآن»[۲۲۵] مشهور شده است.

از جمله وصایای «مأمون» به ولیعهد خود (معتصم) وادار کردن مردم به پذیرش این مسأله بود. «معتصم» هم با این که بهره‌ای از علم نداشت، بر هر کدام از علما که قائل به این مسأله نبودند بسیار سخت می‌گرفت. و هر عالم و قاضی که بر این رأی «معتزله» نبود در معرض ضرب تازیانه و شکنجه قرار می‌گرفت.[۲۲۶]

«واثق» (۲۲۷ ـ ۲۳۲ ه) نیز به پیروی از «معتصم» این موضوع را پذیرفت و از «معتزله» حمایت می‌کرد. او تا آنجا به مردم برای پذیرش عقاید آنان سخت گرفت که باعث رنجش خاطر مردم «بغداد» شد.[۲۲۷] وی افراط را به آنجا رساند که در مبادلهٔ اسرای مسلمین با رومیان، ملاک مسلمانی را پذیرش مخلوق بودن قرآن قرار داد، به طوری که هر کدام از اسرا که قائل به این مسأله نبودند به اعتبار این که مسلمان نیست، مورد مبادله قرار نمی‌داد.[۲۲۸]

در هر حال سختگیری‌های «خلفای عباسی» به جایی رسید که مخالفان مورد شکنجه و آزار قرار گرفتند و زندان‌ها از آنها پر گردید.[۲۲۹] «احمدبن حنبل» به جرم مخالفت با این نظریه، تازیانه خورد و مدت‌ها زندانی شد[۲۳۰]. در زمان حکومت «واثق»، اهل «بغداد» به خاطر اعتراض به این مسأله، به رهبری «احمدبن نصر خزاعی» قیام کردند و خواستار عزل واثق شدند. این قیام به وسیلهٔ «واثق» شکست خورد و رهبر آن به دست او کشته شد.[۲۳۱] «یوسف‌بن یحیی بُوَیطی» نیز که از شاگردان «شافعی» بود مورد شکنجه قرار گرفت و در زندان درگذشت.[۲۳۲] بدون تردید این گونه اقدامات و نظایر آن باعث نفرت هر چه بیشتر مردم نسبت به «معتزله» می‌شد.[۲۳۳]

بالاخره با درگذشت «واثق»، «متوکل» (۲۳۲ ـ ۲۴۷ ه) روی کار آمد. او با یک چرخش آشکار، سیاست حمایت از «اهل حدیث» و سرکوبی «معتزله» و «شیعیان»[۲۳۴] را در پیش گرفت.[۲۳۵] و بدین وسیله توانست رضایت تودهٔ مردم را که به خاطر سخت

گیری‌های «معتزله» و حمایت‌های بی‌دریغ خلفا از آنان، به ستوه آمده بودند، فراهم آورد.[۲۳۶] تا آنجاکه مردم در ستایش او به سبب این کار مبالغه کرده و او را یکی از سه خلیفه و احیاکنندهٔ سنّت، و از بین برندهٔ بدعت نامیدند.[۲۳۷]

وی علاوه بر آن، با این اقدام خود موفق شد، «علویان» را که بیشتر آنان گرایش «معتزلی» وسیعی داشتند و در واقع عناصر تندرو جامعه را تشکیل می‌دادند، شکست عمده‌ای بدهد.[۲۳۸]

«متوکل» با این چرخش فکری، برای رسیدن به اهداف سیاسی خود و نابودی هر چه بیشتر «معتزله» و «شیعه»، روش‌های خاصی را اتخاذ کرد.

نخست، تفتیش عقاید مذهبی (المحنة) علیه راویان عامه که از سوی «مأمون» و با حمایت «معتزله» اعمال می‌شد را ممنوع ساخت و ایشان و هواداران آنان را به پذیرش شعارهای ضد شیعی ترغیب کرد.

دوم، «ابن زیات»، وزیر و همکارانش را از مشاغل خود برکنار کرد و به جای او «جُرجرائی» و «ابن خاقان» را، که گرایش‌های افراطی به اتخاذ سیاست‌های ضد شیعی داشتند منصوب کرد.

سوم، دست به ایجاد ارتش نوینی، موسوم به «شاکریه» زد. بدین منظور افرادی را از مناطقی که در بینش ضد علوی معروف بودند، به ویژه از «سوریه»، «الجزیره»، «جبل»، «حجاز» و حتی از «عبنا»، که علیه تفتیش عقاید مذهبی (محنةالقرآن) قیام کرده بودند استخدام کرد.[۲۳۹]

«متوکل» علاوه بر این اقدامات دست به یک رشته عملیات بر علیه مخالفان خود از «شیعیان» و «علویان» زد[۲۴۰] که به برخی از آنها، همچون خراب کردن قبر امام حسین علیه‌السلام و... قبلاً اشاره شد.

از دیگر رویدادهای قابل ذکر در این ایام، شکل گیری و تدوین برخی «جوامع روایی» و «صحاح» اهل سنت، همچون «مصنّف» ابن ابی شیبه، متوفای (۲۳۵ ه)، «صحیح» بخاری، متوفای (۲۵۶ ه) و «صحیح» مسلم، متوفای (۲۶۱ ه) است.[۲۴۱]

خلاصه

در این فصل برای پی بردن به علل و زمینه‌های «غیبت» و دست یافتن به تحلیلی جامع و صحیح، مروری داشتیم به وضعیت سیاسی ـ اجتماعی و فکری عصر «عباسیان دوم»، و دورهٔ مرکزیت «سامرا» در آستانهٔ غیبت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه‌الشریف). آنچه از «وضعیت سیاسی» و ویژگی‌های آن در این دوره برشمردیم، عبارت بود از:

۱ـ انتقال مرکز خلافت از «بغداد» به «سامرا».

۲ـ نفوذ و تسلط ترکان.

۳ـ عزل و نصب‌های پی در پی.

۴ـ نفوذ زنان در دستگاه خلافت.

۵ـ ستمگری وزرا و اُمرا.

۶ـ فتنه‌ها و آشوب‌های داخلی.

۷ـ قدرت یافتن و خود مختاری مناطق تحت نفوذ.

۹ـ تغییر ماهیت و اهداف فتوحات.

در «وضعیت اجتماعی»، اشاره‌ای داشتیم به دو قطبی شدن جامعه و تقسیم آن به لحاظ مالی و اقتصادی، به دو قشر محروم و برخوردار. از این رو، مقایسه‌ای داشتیم بین زندگی خلفا، وزرا، اُمرا، جشن‌ها، عیّاشی‌ها و ریخت و پاش‌های بی‌حد و حصر و افسانه‌ای آنان با فقر و تهیدستی و سیه روزی تودهٔ مردم.

در «وضعیت فکری» مروری داشتیم به مهم‌ترین ویژگی این دوره که همان چرخش فکری آشکار «متوکل» از «اعتزال» به «اهل حدیث» و سرکوبی «معتزله» و قدرت بخشیدن به «اهل سنت» و جماعت بود. از علل و انگیزه‌های آن نیز گفت وگویی داشتیم.

پی‌نوشت‌های فصل سوم

۱. التاریخ العباسی، دکتر ابراهیم ایّوب، ص ۲۶ـ۲۷. برخی دیگر، عصر عباسیان را به دو دورهٔ عباسیان اول، و عباسیان دوم تقسیم می‌کنند و عصر دوم را شامل سه دورهٔ نفوذ ترک‌ها، آل بویه و سلجوقیان می‌دانند. (ر.ک: مطلع العصر العباسیّ الثانی، دکتر نادیة حسنی صَقر، ص۴۶ـ۴۷).

۲. خلفای این عصر عبارتند از:

۱ـ سفّاح (۱۳۲ـ۱۳۶ هـ/۷۴۹ـ۷۵۳ م).

۲ـ منصور (۱۳۶ـ۱۵۸ هـ/۷۵۳ـ۷۷۵ م).

۳ـ مهدی (۱۵۸ـ۱۶۹ هـ/۷۷۵ـ۷۸۵ م).

۴ـ هادی (۱۶۹ـ۱۷۰ هـ/۷۸۵ـ۷۸۶ م).

۵ـ رشید (۱۷۰ـ۱۹۳ هـ/۷۸۶ـ۸۰۹ م).

۶ـ امین (۱۹۳ـ۱۹۸ هـ/۸۰۹ـ۸۱۳ م).

۷ـ مأمون (۱۹۸ـ۲۱۸ هـ/۸۱۳ـ۸۳۳ م).

۸ـ معتصم (۲۱۸ـ۲۲۷ هـ/۸۳۳ـ۸۴۲ م).

۹ـ واثق (۲۲۷ـ۲۳۲ هـ/۸۴۲ـ۸۴۷ م).

ر.ک: تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج۲، ص ۲۰؛ التاریخ العباسی، دکتر ابراهیم ایوب، ص ۱۰۰.

۳. خلفای این عصر عبارتند از:

۱ـ متوکل (۲۳۲ـ۲۴۷ هـ/۸۴۷ـ۸۶۱ م).

۲ـ منتصر (۲۴۷ـ۲۴۸ هـ/۸۶۱ـ۸۶۲ م).

۳ـ مستعین (۲۴۸ـ۲۵۲ هـ/۸۶۲ـ۸۶۶ م).

۴ـ معتز (۲۵۲ـ۲۵۵ هـ/۸۶۶ـ۸۶۹ م).

۵ـ مهتدی (۲۵۵ـ۲۵۶ هـ/۸۶۹ـ۸۷۰ م).

۶ـ معتمد (۲۵۶ـ۲۷۹ هـ/۸۷۰ـ۸۹۲ م).

۷ـ معتضد (۲۷۹ـ۲۸۹ هـ/۸۹۲ـ۹۰۲ م).

۸ـ مکتفی (۲۸۹ـ۲۹۵ هـ / ۹۰۲ـ۹۰۸ م).

۹ـ مقتدر (۲۹۵ـ۳۲۰ هـ / ۹۰۸ـ۹۳۲ م).

۱۰ـ قاهر (۳۲۰ـ۳۲۲ هـ / ۹۳۲ـ۹۳۴ م).
۱۱ـ راضی (۳۲۲ـ۳۲۹ هـ / ۹۳۴ـ۹۴۰ م).
۱۲ـ متقی (۳۲۹ـ۳۳۳ هـ / ۹۴۰ـ۹۴۴ م).
ر.ک: تاریخ الاسلام، ص۲؛ التاریخ العباسي، ص۱۴۱.

۴. یعنی سال (۲۷۹ هـ)، همان سالی که مرکز خلافت از سامرا به بغداد منتقل شد. ما در بررسی خود تاکمی به آخر این عصر مانده؛ یعنی (۲۶۰ هـ) که سال غیبت صغرای امام دوازدهم است، خواهیم پرداخت.

۵. در علت نامیده شدن این شهر به سامرا اقوال متعددی است.(ر.ک: تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج۲، ص۳۸۱ـ۳۸۲)؛ معجم البلدان، ج۳، ص۱۷۳.

۶. تاریخ الخلفاء، ص۳۳۵؛ مروج الذهب، ج۴، ص۵۴.

۷. الکامل، ج۶، ص۴۵۲؛ مروج الذهب، ج۴، ص۵۵؛ معجم البلدان، ج۳، ص۱۷۴.

۸. التاریخ العباسی، دکتر ابراهیم ایوب، ص۹۳؛ فی التاریخ العباسی و الفاطمی، دکتر احمد مختار العبادی، ص۱۱۷؛ تاریخ عصر الخلافة العباسیة، یوسف العش، ص۱۰۰.

۹. مروج الذهب، ج۴، ص ۵۳؛ تاریخ الخلفاء، ص۳۳۵ـ۳۳۶. در نقلی دیگر تعداد آنها هفت هزار نفر آمده. (ر.ک: معجم البلدان، ج۳، ص۱۷۴، دکتر احمد مختار العبادی). در «فی التاریخ العباسی و الفاطمی»، ص۱۱۷، نیز می‌نویسد: «بلغت عدتهم بضعة عشرالفاً». هیجده هزار نفر هم نوشته شده. (ر.ک: العصر العباسی الثانی، ص۱۰، به نقل از: «النجوم الزاهره»، ج۲، ص۲۳۳). شایان ذکر است که معتصم، اولین خلیفه‌ای نبود که به خرید و جلب ترکان پرداخت، بلکه قبل از او مأمون نیز همین سیاست را داشت. او پس از بازگشت به بغداد این سیاست را پیش گرفت، منتهی در دایره‌ای کم و محدود. (ر.ک: تاریخ عصر الخلافة العباسیة، ص۱۰۰ پاورقی، و مطلع العصر العباسی الثانی، ص۵۲).

۱۰. مروج الذهب، ج۴، ص۵۳؛ الکامل ج۶، ص۴۵۲. (یاقوت در معجم البلدان، ج۳، ص۱۷۴، از قول بعضی از ارباب سیر می‌نویسد: ترک‌ها پس از آن‌که در بغداد رو به فزونی گذاشتند (هفت هزار نفر) به نوامیس مردم دست درازی کرده و شروع به فساد کردند و همین باعث نارضایتی مردم شد.)

۱۱. تاریخ الخلفاء، ص۳۳۶.

۱۲. الکامل، ج۶، ص۴۵۲.

۱۳. همان، ص۴۵۱.

۱۴. تاریخ سامرا، ص۵۶؛ معجم البلدان، ج۳، ص۱۷۶. (لازم به یادآوری است که این وسعت، گرچه اغراق آمیز به نظر می‌آید، اما به هر حال حکایت از رشد زیاد می‌کند).

۱۵. معجم البلدان، ج۳، ص۱۷۶؛ تاریخ اسلام، ج۲، ص۳۸۲.

۱۶. العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضعیف، ص۱۰.

۱۷. العصر العباسی الثانی، ص۵و۱۰؛ تاریخ عصر الخلافة العباسیة، ص۱۰۱. جاحظ در رسالهٔ خود تصویر روشن و دقیقی از ویژگی های ترکان در آن عصر نشان می‌دهد. او می‌گوید: «الترک اصحاب عمد (خیام) و سکان فیافٍ و ارباب مواشٍ، وهم اعراب العجم... ممن لم تشغلهم الصناعات و التجارات و الطب و الفلاحة و الهندسة، و لاغَرْسٌ و لا بنیانٌ و لاشقٌّ انهارٍ و لا جبایة غلاّت. و لم یکن همهم غیر الغزو و الغارة و الصَّید و رکوب الخَیل و مقارعة الأبطال و طلب الغنائم و تدویخ البلدان، و کانت هممهم الی ذلك مصروفة، و کانت لهذه المعانی و الاسباب مسخَّرة و مقصورة علیها و موصولة بها، احکموا ذلك الامر بأسْرة و اتوا علی آخره، و صار ذلك هو صناعتهم و تجارتهم و لذّتهم و فخرهم و حدیثهم و سمرهم، فلّما کانوا کذلك صاروا فی الحرب کالیونانیین فی الحکمة و اهل الفعین فی الصناعات... و کآل ساسانَ فی الملک و الریاسة». به نقل از: العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضعیف، ص۱۰و۱۱.

۱۸. از اینها می‌توان «بغای بزرگ» و پسرش «موسی بن بغا» و برادر موسی «محمد بن بغا» و «کیغلغ» و «بایکیال» و «اسارتکین» و «سیمای طویل» و «مارکوج» و «طبایغو» و «اذکوتکین» و «بغای شرابی کوچک» و «وصیف بن باغر ترکی» را نام برد.

۱۹. العبر، ج۲، ص۵. (به نقل از: تاریخ الغیبة الصغری، محمد صدر).

۲۰. مروج الذهب، ج۴، ص۱۴۵ تاریخ الاسلام، ج۳، ص۹.

۲۱. الفخری فی الآداب السلطانیة، ص۱۸۱. (استولی الاتراک منذ قتل المتوکل علی المملکة، و استضعفوا الخلفاء، فکان الخلیفة فی یدهم کالاسیر، ان شاؤا ابقوه، وان شاؤا خلعوه، و ان شاؤا قتلوه.)

۲۲. الفخری، ص۲۴۳، تاریخ الاسلام، ج۳، ص۹.

۲۳. الفخری، ص۲۴۳؛ تاریخ الاسلام، ج۳، ص۹و۱۰؛ الکامل، ج۷، ص۱۹۵و۱۹۶.
کیفیت کشته شدن «معتز» به گونه‌های دیگر نیز نقل شده است. (ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص۳۶۰ و مروج الذهب، ج۴، ص ۱۷۸). برای اطلاع بیشتر از تسلط و نفوذ ترکان ر.ک: تاریخ الاسلام، ج۳، ص۱ـ۲۵، الباب الاول، عصر نفوذ الاتراك.

۲۴. ر.ک: مآثرالانافة فی معالم الخلافة، ج۱، ص۲۲۸ـ۲۶۱؛ الفخری، ص۲۳۷ـ۲۵۷؛ الدولة العباسیة،

ص۲۴۳ـ۲۸۵؛ تاریخ الاسلام، ج۲، ص۲۵۷ـ۲۶۵، و ج۳، ص۲۵۵ـ۲۶۷.

۲۵. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج۳، ص۴۴۷.

۲۶. ر.ک: همان، ج۲، ص ۴۳۰ ـ ۴۳۴، و ج ۳، ص ۴۴۶ ـ ۴۵۱.

۲۷. محاضرات فی تاریخ الامم الاسلامیة، ص ۲۷۰ (به نقل از : زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص۲۲۳).

۲۸. مروج الذهب، ج۴، ص۸۸؛ الکامل، ج۷، ص۳۷ ؛ طبری، ج۱۱، ص۲۸ و ۶۷ (به نقل از :تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج۳، ص۲۵۵) برای اطلاع بیشتر از بی‌کفایتی و ظلم و چپاول وزرای عباسی، ر.ک: الفخری، ابن طباطبا ؛ الوزراء و الکتاب، جهشیاری ؛مآثر الانافة فی معالم الخلافة، قلقشندی ؛تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج۳، ص ۲۵۵ـ۲۶۰ ؛ مطلع العصر العباسی الثانی، دکتر نادیة حسنی صقر، ص۹۳ـ۱۰۵.

۲۹. «شاکریه» نام ارتش نوینی بود که متوکل آن را ایجاد کرده بود. بدین منظور افرادی را از مناطقی که در بینش ضدعلوی معروف بودند به ویژه از سوریه، الجزیرة، جبل، مجاز و عبنا استخدام کرد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص۸۲). دکتر فاروق عمر در کتاب «العباسیون الاوائل»، ج۱، ص۹۰ می‌نویسد: «اما الشاکریة فکانت فرقة اغلبها من الموالی و الغلمان و کانت کلمة (شاکریة) تعنی الخدم باللغة الفارسیة و ربما کان اغلب هؤلاء الشاکریة من عجم خراسان.»

۳۰. الکامل، ج۷، ص۱۲۲.

۳۱. الکامل، ج۷، ص۱۶۹ـ۱۷۱. برای اطلاع از دیگر آشوب‌های بغداد ر.ک: الکامل، ج۷، ص۱۴۱ ؛ تاریخ الغیبة الصغریٰ، محمد صدر .

۳۲. موالی به بردگانی گفته می‌شد که از نقاط مختلف خریداری می‌شدند و در اثر لیاقت خود ارتقا می‌یافتند و در مناصب لشکری و کشوری گماشته می‌شدند.

۳۳. الکامل، ج۷، ص۱۲۲.

۳۴. همان، ص ۱۴۹.

۳۵. همان، ص ۱۸۸.

۳۶. همان، ص ۲۰۵.

۳۷. همان، ص ۲۱۵.

۳۸. همان، ص ۲۲۶.

۳۹. همان، ص ۲۲۶، ۲۴۰ و ۲۷۲.

۴۰. همان، ص ۲۴۹.

۴۱. همان، ص ۳۰۹.

۴۲. همان، ص ۳۰۹ـ۳۱۰.

۴۳. تاریخ الغیبة الصغریٰ، سید محمد صدر، ص ۳۵۰.

۴۴. تاریخ عصرالخلافة العباسیة، یوسف العش، ص ۱۲۱.

۴۵. همان، ص ۱۲۱.

۴۶. ثورةالزنج و قائدها علی‌بن محمد، احمد علبی، ص ۶۰ (به نقل از : فی‌التاریخ العباسی و الفاطمی، دکتر احمد مختار العبادی، ص ۱۲۵).

۴۷. گفته شده که تنها در هجوم به بصره توسط سپاهیان صاحب‌الزنج، سیصد هزار نفر کشته و تعداد زیادی از زنان و کودکان را به اسارت گرفتند تا آنجا که هر کدام از سپاهیان، ده زن به بردگی گرفتند. (تاریخ عصرالخلافة العباسیة، یوسف‌العش، ص ۱۲۷، والعصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضعیف، ص ۳۰) و نیز گفته شده که در طول این قیام، حدود یک و نیم میلیون نفرکشته و قربانی شدند، «**یقال انه ذهب ضَحِیَّتها نحو ملیون و نصف.**» (العصرالعباسی الثانی، ص ۳۳)

۴۸. العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضعیف، ص ۲۷؛ تاریخ عصرالخلافة العباسیة، یوسف‌العش، ص ۱۲۲.

۴۹. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۸؛ سفینةالبحار، ج ۱، ص ۵۵۹. دکتر شوقی ضعیف دلائل خوبی در عدم انتساب او به علویان ذکر می‌کند. (ر.ک: العصر العباسی الثانی، ص ۲۸).

۵۰. تاریخ عصرالخلافة العباسیة، یوسف العش، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

بر خلاف آنچه که برخی می‌پندارند، در دعوت او هیچ نشانی از تفکر اشتراکی نیست ؛زیرا آزادی یک شعار عام است و ربطی به تفکر اشتراکی ندارد. اموال نیز بین آنان به صورت اشتراکی تقسیم نمی‌شد، بلکه هر کس مالک اموال خود بود. شگفت این که در این دعوت، بردگی مشروع بود و چه بسا یک زنجی تا ده، یا بیشتر زن عرب را در بردگی خود داشت! (ر.ک: تاریخ عصرالخلافة العباسیة، ص ۱۲۳).

۵۱. ر.ک: مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۸ و ۱۰۹؛ العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضعیف، ص ۲۸ و ۲۹، و تاریخ عصرالخلافة، ص ۱۲۳. برای اطلاع از فرقهٔ ازارقه از خوارج ر.ک: دراسة عن‌الفِرَق فی تاریخ‌المسلمین «الخوارج و الشیعه»، دکتر احمد محمد احمد جلی، ص ۶۶.

۵۲. تاریخ عصر الخلافة العباسیة، یوسف العش، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

۵۳. همان .

۵۴. برای اطلاع بیشتر در مورد قیام «صاحب الزنج» و مدارک آنچه در این قسمت آورده شد. ر.ک :

الکامل، ج ۷، ص ۲۰۵ ـ ۴۰۶ (وقایع سال های ۲۵۵ ـ ۲۷۰ ه)؛ تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۳؛ تاریخ‌الغیبة الصغریٰ ص ۷۱؛ حیاةالامام العسکری، محمد جواد طبسی، ص ۲۷۷ ـ ۲۸۳؛ العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضعیف، ص ۲۶ ـ ۳۳؛ تاریخ عصرالخلافة العباسیة، یوسف العش، ص ۱۲۱ ـ ۱۳۰، (در این کتاب به معرفی شخصیت صاحب‌الزنج و عللل و انگیزه‌های قیام و جنگ‌ها و شیوه‌های جنگی او و در نهایت به نتایج و آثار این جنگ‌ها می‌پردازد)؛ عشرة ثورات فی‌الاسلام، دکتر علی حسنی الخربوطلی، ص ۱۷۲ ـ ۱۹۰ (در این کتاب بیشتر به علل این قیام می‌پردازد و تا ۶ علت برای آن بر می‌شمارد)؛ الخلافة العباسیة فی عصرالفوضی العسکریّة (۲۴۷ـ۳۳۴ ه ۸۶۱ـ ۹۴۶م)، دکتر فاروق عمر، ص ۱۴۳ ـ ۱۶۱؛ نهضت صاحب‌الزنج (یا قیام خونین بردگان سیاه در عراق)، دکتر حسینعلی ممتحن.

۵۵. مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

۵۶. همان، ص، ۴۷۹.

۵۷. رسائل خوارزمی، ص ۷۶ ـ ۸۳ (به نقل از: آل بویه، ص ۴۵۳).

۵۸. آل بویه، ص ۴۱۵؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمؑ، ص ۸۴؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱ ص ۲۲۸.

۵۹. مقاتل الطالبیین، ص ۴۷۹، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۲۳۱؛ مروج الذهب، ج ۴ ص ۱۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۴؛ الکامل ج ۷، ص ۵۵ .(شیخ عباس قمی در «تتمة المنتهی در تاریخ خلفا»، ص ۳۲۷ می‌نویسد: متوکل ۱۷ مرتبه این قبر شریف را خراب کرد و باز به صورت اولی برگشت).

۶۰. زندگانی امام حسن عسکریؑ، باقر شریف قرشی، ص ۲۴۵.

۶۱. مقاتل الطالبیین، ص ۲۲۴.

۶۲. الکامل، ج ۷، ص ۵۵ ـ ۵۶؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۲۳۰ ـ ۲۱۳. ناگفته نماند که همین عمل او باعث اعتراض و قتل او به وسیلهٔ پسرش «منتصر» شد. (همان، و نیز، ر . ک : الفخری، ص ۲۱۵) «ولاریب انه کان شدید الانحراف عن هذه الطائفه ـ آل علی و اهل البیتؑ ـ ولذلك قتله ابنه غیرة وحمیة».

۶۳. ر . ک: تاریخ الغیبة الصغریٰ، سید محمد صدر، ص ۸۸.

۶۴. جارودیه پیروان ابوالجارود زیاد بن منذر عبدی را گویند. آنها بر این عقیده‌اند که پیامبرﷺ، نص بر امامت امام علیؑ فرموده است به وصف و نه به اسم، و نیز معتقدند که صحابه با بیعت نکردن خود با امام علیؑ کافر شده‌اند. به اینها زیدیه می‌گویند ؛ زیرا قائل به امامت زید بن

علی بن الحسن بن علی‌بن ابی طالب هستند. (الفَرْق بین الفِرَق، ص ۲۲، والملل والنحل، ج ۱، ص ۲۱۲).

۶۵. عبدالله بن طاهر از طرف معتصم در خراسان، هم والی و هم سپهسالار بود .در آن ایام عراق، ری، طبرستان و کرمان نیز ضمیمهٔ خراسان بود. خراج و مالیات آن ولایات در هنگام وفات او بالغ بر ۴۸ میلیون درهم بود. وی در سال (۲۳۰ ه)در سن چهل و هشت سالگی درگذشت. الکامل، ج ۷، ص ۱۳ و ۱۴).

۶۶. مقاتل‌الطالبیین، ص ۴۶۴ و ۴۶۵؛ الکامل، ج ۶، ص ۴۴۲.

۶۷. مروج الذهب، ج ۴، ص ۵۲. (در مقاتل الطالبیین ص ۴۶۴ ـ ۴۷۳ توضیح بیشتری در مورد او آورده شده).

۶۸. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۶ (ذیل کلمهٔ سُوَیْقَة)؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۸۰. (صاحب معجم البلدان معتقد است وی در زندان متوکل بود تا مرد، ولی صاحب مقاتل الطالبیین می‌نویسد :او دو سال قبل از مرگش از زندان متوکل آزاد شد).

۶۹. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۸. (مسعودی سال (۲۴۸ ه) را به عنوان سال قیام او ذکر کرده است).

۷۰. مقاتل الطالبیین، ص ۵۰۶.

۷۱. همان، ص ۵۰۶و ۵۰۷.

۷۲. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۸؛ الکامل ج ۷، ص ۱۲۶.

۷۳. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۱.

۷۴. الکامل، ج ۷، ص ۱۲۷ ـ ۱۲۸.

۷۵. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۹.

۷۶. مقاتل الطالبیین، ص ۵۱۱. معروف ترین این اشعار، قصیدهٔ علی بن عباس بن رومی است که طلیعهٔ آن چنین است:

اَمامَكَ فَانْظُر نَهْجَيْكَ تَنْهَجُ طَرِيقانِ شتّى مُستقيمٌ واعوَجُ

(جلوی خود را بنگر! و ببین که در چه راهی می‌روی ؛زیرا دو راه مختلف وجود دارد، راه راست و راه کج).

ابوالفرج اصفهانی، این قصیدهٔ طولانی و نیز برخی دیگر از اشعاری راکه در رثای او گفته شده .در کتاب خود آورده است (ر.ک: مقاتل الطالبین، ص ۵۱۱ـ ۵۲۰، ونیز مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۱، و الکامل ج ۷، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰).

۷۷. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳؛ الکامل ج ۷، ص ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۴۸ و ۴۰۷؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۹۰.

۷۸. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۳.

۷۹. همان؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۳۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۹۰.

۸۰. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۵۴؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۳۴؛ مقاتل الطالبیین ص ۴۹۰.

۸۱. مروج الذهب، ج ۴ ص ۱۵۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۴۹۰؛ الکامل، ج ۷، ص ۱۶۵. (در الکامل اسم او این‌گونه آمده:« حسین بن احمد بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الارقط بن محمد بن علي بن حسین بن علی». مسعودی به هر دو صورت نقل کرده است.

۸۲. الکامل ج ۷، ص ۱۷۷.

۸۳. همان، ص ۱۸۴.

۸۴. همان، ج ۷، ص ۱۶۴ ـ ۱۶۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۱.

۸۵. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۲.

۸۶. الکامل، ج ۷، ص ۱۶۵.

۸۷. همان، ص ۱۶۵ و ۱۷۷؛ مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۷۶، ۱۷۷ و ۱۸۰ .(مسعودی سال این قیام را ۲۵۲ هـ ذکر کرده)؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۴.

۸۸. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۴ ـ ۵۲۵.

۸۹. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۰.

۹۰. الکامل، ج ۷، ص ۱۶۳.

۹۱. همان، ج ۷، ص ۲۱۷.

۹۲. مقاتل الطالبیین، ص ۵۳۶.

۹۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۰؛ البدایة والنهایة، ج ۱۱، ص ۱۶.

۹۴. الکامل، ج ۷، ص ۲۳۹ و ۲۴۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۸.

۹۵. همان، ج ۷، ص ۲۳۸ ـ ۲۳۹.

۹۶. همان، ص ۲۶۳ ـ ۲۶۴.

۹۷. تاریخ الغیبة الصغریٰ، سیّد محمد صدر، ص ۳۴۸.

۹۸. ر.ک: تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲ ص ۲۲۹ ـ ۲۴۲؛ تاریخ اندلس، ترجمه دکتر عبدالمحمّد آیتی، ج ۱، ص ۲۷۲؛ الکامل ج ۷، ص ۶۹ ـ ۷۰.

۹۹. مورخین در مقدار این مدت اختلاف دارند برخی‌ها معتقدند: تا دورهٔ «عبدالرحمن الناصر» به نام خلفای عباسی خطبه خوانده می‌شد، اما عبدالرحمن الناصر خود را خلیفه خواند و به نام خود خطبه خواند و برخی دیگر که شامل بیشتر مورخین است، قائلند به این که «عبدالرحمن

داخل» مدت ۲۰ ماه به نام خلیفهٔ عباسی و سپس به تحریک بعضی ها به نام خود خطبه خواند. (ر.ک: عبدالرحمن الداخل فی الاندلس وسیاسة الخارجیة والداخلیة، ابراهیم یاسر خضیر الدوای، ص ۱۵۶ ـ ۱۵۷.)

۱۰۰. همان.

۱۰۱. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۲۱۱ ـ ۲۲۲.

۱۰۲. همان، ص ۲۲۲.

۱۰۳. همان.

۱۰۴. الکامل، ج ۶، ص ۴۷۸.

۱۰۵. همان، ص ۴۹۵.

۱۰۶. همان، ج ۷، ص ۴۱ ـ ۴۲.

۱۰۷. همان، ص ۴۷.

۱۰۸. همان، ص ۶۷.

۱۰۹. همان، ص ۱۷۸.

۱۱۰. ر.ک: همان ص ۱۸۴ـ۳۲۶؛ تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۶۵ ـ ۶۷.

۱۱۱. همان، ص ۳۲۷.

۱۱۲. همان، ص ۳۲۵ ـ ۳۲۶.

۱۱۳. همان، ص ۳۲۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۶۷.

۱۱۴. همان، ص ۲۷۹.

۱۱۵. همان، ص ۴۵۶.

۱۱۶. همان، ص ۱۸۷.

۱۱۷. همان، ص ۴۰۸.

۱۱۸. همان، ص ۳۳۶ و ۳۷۱.

۱۱۹. ر.ک: الکامل حوادث سال های (۲۷۷، ۲۵۰ و ۲۴۶ ه)

۱۲۰. الکامل ج ۷، ص ۲۶۹ ـ ۲۷۱.

۱۲۱. ر.ک: وسائل‌الشیعة، ج ۱۱.

۱۲۲. الکامل ج ۷، ص ۶۱.

۱۲۳. همان، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۲؛ طبری، ج ۱۱، ص ۷۴.

۱۲۴. ر.ک: تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۳۹۵.

۱۲۵. برای اطلاع کامل از وضعیت اجتماعی این دوره از حکومت خلفای عباسی ر.ک: العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضعیف، ص ۵۳ـ ۱۱۴ و تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۲۲ ـ ۴۶۲.

۱۲۶. گرچه دکتر شوقی ضیف، علاوه بر این دو طبقهٔ به طبقه متوسطی هم قائل است .(العصر العباسی الثانی، ص ۵۳ و ص ۶۲ ـ ۶۴) اما خود او هم اعتراف دارد که جامعه به لحاظ اقتصادی،عملاً به دو طبقه فقیر و غنی تقسیم شده است .(همان، ص ۶۹) ما از این طبقه به لحاظ اندک بودن آن صرف نظر کردیم و جامعه را عملاً به دو قشر عمده :محروم و برخوردار، تقسیم کردیم.

۱۲۷. شاید تنها بتوان «المهتدی بالله» (۲۵۵ ـ ۲۵۶ ه) را از این روش مستثنا کرد. او می‌گفت: «در میان خلفای اموی لا اقل یک فرد پاکدامن (عمربن عبدالعزیز) وجود داشت، برای من بسیار شرم آور است که در میان ما کسی مانند او نباشد.» (تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۶۱.)

مسعودی در مروج‌الذهب، ج ۴، ص ۱۸۹، از قول او نقل می‌کند که همواره می‌گفت (کان یقول): «یا بنی هاشم! دعونی حتی اسلک مسلک عمربن عبدالعزیز فاکون فیکم مثل عمربن عبدالعزیز فی بنی امیّه» دکتر شوقی ضعیف، می‌گوید: گویا همین سیرهٔ خوب او باعث رنجش ترک ها بوده.از این رو، او را خلع، و برادرش معتمد را روی کار آوردند. (العصر العباسی الثانی، ص ۱۷).

۱۲۸. ر.ک: الأغانی، در شرح حال شعرای این دوره به خصوص ابونواس (۱۴۵ ـ ۱۹۸ ه)؛ تاریخ‌الادب العربی (العصر العباسی الثانی) دکتر شوقی ضعیف، ص ۴۴۳ ـ ۴۷۲؛ تاریخ ادبیات زبان عربی، حنّا الفاخوری، ترجمه دکتر عبدالمحمد آیتی، ص ۲۹۶ ـ ۳۱۵، و نیز، ص ۳۲۷ در شرح حال «حسین‌بن ضحاک »(۱۶۲ ـ ۲۵۰ ه).

۱۲۹. ر.ک: الکامل، ج ۶ـ۷؛ تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲ و ۳؛ تاریخ الخلفا، سیوطی.

۱۳۰. ر.ک: تحلیلی از زندگی امام هادی؈؛ باقر شریف قرشی، ترجمه محمد رضا عطایی، ص ۴۷۷ و ۴۷۸.

۱۳۱. همان، ص ۴۷۶.

۱۳۲. همان، ص ۴۷۷ ـ ۴۷۸.

۱۳۳. مروج‌الذهب، ج ۴، ص ۱۲۲؛ تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۹ ـ ۳۵۰.

۱۳۴. مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۴؛ مرآة‌الجنان، ج ۲، ص ۱۵۹، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۲۳۱، تاریخ ابن خلّکان، ج ۲، ص ۴۳۴.

۱۳۵. تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۰۷.

۱۳۶. همان، ص ۴۳۵؛ العصر العباسی الثانی، ص ۵۶.

۱۳۷. العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۵۵؛ الدیارات، شابشتی، ص ۱۵۹.

۱۳۸. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۲۳؛ الدیارات، ص ۱۶۰؛ العصر العباسی الثانی، ص ۵۵.

۱۳۹. آل بویه، علی اصغر فقیهی، ص ۴۱۵.

۱۴۰. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۳۴ ـ ۴۳۵؛ العصر العباسی الثانی، ص ۵۵ ـ ۵۶؛ تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، ص ۴۳۴ ـ ۴۵۴. برای اطلاع از قصرهای وزرا و فرماندهان و برخی دولتمردان آن دوره ر.ک: العصر العباسی الثانی، ص ۵۶ ـ ۵۹.

۱۴۱. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۵۶ ـ ۴۵۷.

۱۴۲. بین الخلفاء و الخلعاء، ص ۲۵ ـ ۲۶ (به نقل از: تحلیلی از زندگانی امام کاظم علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، ج ۱، ص ۴۹۴).

۱۴۳. الدیارات، شابشتی، ص ۱۰۰. (به نقل از: همان، ص ۴۹۴ ـ ۴۹۵).

۱۴۴. همان.

۱۴۵. بین الخلفاء و الخلعاء، دکتر منجد صلاح الدین، ص ۳۳ ـ ۳۵؛ العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضعیف، ص ۶۷ ـ ۶۸.

۱۴۶. همان، ص ۶۸.

۱۴۷. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲۲. برای اطلاع بیشتر از این اسراف کاری ها و ریخت و پاش های بی حد و حصر ر.ک: العصر العباسی الثانی، ص ۶۷ ـ ۷۹؛ تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۵۶ ـ ۴۵۹.

۱۴۸. الدیارات، ص ۱۶۰ (به نقل از: العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۶۸ ـ ۶۹).

۱۴۹. العصر العباسی الثانی، ص ۶۹.

۱۵۰. مروج الذهب، ج ۴، ص ۴ (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۷۷).

۱۵۱. العصر العباسی الثانی، ص ۹۲.

۱۵۲. همان.

۱۵۳. همان، و نیز ر.ک: تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۳۰.

۱۵۴. الأغانی، ج ۵، ص ۱۸۵.

۱۵۵. همان، ص ۱۶۳.

۱۵۶. طبری، ج ۹، ص ۲۱۲. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۶۹).

۱۵۷. النفقات و ادارتها فی الدولة العباسیة، ص ۱۶۴.

۱۵۸. متوکل به خاطر زیبایی و جمال او، [از باب تشبیه معکوس] وی را «قبیحه» نامید. چنانچه به سیاه می‌گویند: کافور. (الکامل ج ۷، ص ۲۰۰).

۱۵۹. الکامل، ج ۷، ص ۲۰۰، النفقات و ادارتها فی‌الدولة العباسیة، ص ۱۶۵؛ تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۴۷.

۱۶۰. نساءالخلفا، ابن‌الساعی، ص ۱۰۶. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، ص ۷۳).

۱۶۱. زندگانی امام علی‌الهادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۳۶۰.

۱۶۲. الاغانی، ج ۱۴، ص ۱۹۳، (به نقل از، زندگانی امام علی‌الهادی علیه‌السلام، ص، ۳۶۱).

۱۶۳. مروج‌الذهب، ج ۴، ص ۱۲۳.

۱۶۴. همان، ص ۹۱ ـ ۹۳.

۱۶۵. الأغانی (به نقل از: زندگانی امام علی‌الهادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۳۶۲).

۱۶۶. همان.

۱۶۷. الکامل، ج ۷، ص ۱۰۱. شعری که گفته بود چنین است:

۱. مُـلکُ الخـلیفة جـعفرٍ — للـدّین و الدنـیا سـلامَهْ
۲. لکـم تُـراثُ مـحمّدٍ — و بِـعَدْلِکُم تـنفی الظُّـلامَهْ
۳. یرجـو التـراثَ بـنوالبـنا — تِ و مـالُهم فـیها قُـلامَهْ
۴. والصِّـهرُ لیس بـوارثٍ — و البـنتُ لا تَـرثُ الاِمـامَهْ
۵. مـا للـذین تـنحلَّوا — مـیراثکـم اِلاّ النـدامَـهْ
۶. اخـذ الوراثـةَ اهـلُها — فـعلامَ لومُکُـم عَـلامَهْ
۷. لو کـان حـقّکُم لمـا — قامَتْ عـلی‌الناس القیامَهْ
۸. لیس التُـراثُ لغـیرکم — لا و الالهِ و لا کـرامَـهْ
۹. اصـبحتَ بـین محبّکم — والمـبغضین لکـم عـلامَهْ

۱. «سلطنت خلیفه که جعفر باشد، برای دنیا و دین سلامت است.

۲. میراث محمد برای شما است، با عدالت شما ظلم از بین می‌رود.

۳. فرزندان دختر« بنی فاطمه »آرزوی میراث را می‌کنند و حال آن که به اندازهٔ سر ناخن از آن بهره ندارند.

۴. داماد، وارث نمی‌شود و دختر، وارث امامت نمی‌گردد.

۵. آنان که ادعای میراث شما را می‌کنند بهره‌ای جز پشیمانی ندارند.

۶. ارث را وارثین و اهل آن به دست آورده‌اند، پس برای چه ملامت می‌کنید.

۷. اگر این حق [خلافت] برای شما [بنی فاطمه بود]، نسبت به شما این همه شور و نشور نبود.

۸. این میراث برای غیر از شما (بنی‌العباس) نخواهد بود، نه به خدا قسم! دیگران گرامی و کریم نخواهند بود.

۹. تو خود میان دوستان و بدخواهان، یک علامت هستی.»

ناگفته نماند که در همین دوره، شاعرانی نیز بودند که تن به این رذالت ها و حقارت ها نمی‌دادند. شاعرانی همچون دِعْبِل خزاعی (۱۴۸ ـ ۲۴۶ ه) شاعر شیعی که از محبان اهل‌بیت علیهم‌السلام بود تا آنجا که بالاخره زبانش، سرش را به باد داد و در زمان متوکل کشته شد. او به کسی که وی را از عواقب ناگوار هجوهایش هشدار می‌داد، گفت: ۵۰ سال است که دار خود را بر دوش می‌کشم و هنوز کسی را نیافته‌ام که مرا «بردار» کند.

۱. ملوک بنی‌العباس فی‌الکتب سبعة و لم تأتنا عن ثامن لهم کتب

۲. کذلک اهل الکهف فی‌الکهف سبعة خیار اذا عدوا و ثامنهم کلب

۳. و انی لا علی کلبهم عنک رتبة لأنک ذو ذنب و لیس له ذنب

۱. «پادشاهان بنی‌عباس در نوشته‌ها، هفت تن هستند و هنوز از هشتمین آنها نامی در نوشته‌ها ندیده‌ام.

۲. اصحاب کهف نیز چنین بودند، هفت تن برگزیده و هشتمین سگشان بود.

۳. ولی من سگشان را بر تو برتری می‌دهم؛ زیرا تو گناهکاری و آن را گناهی نبود.». (ر.ک: تاریخ ادبیات زبان عربی، حنّا الفاخوری، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۳۷۳).

۱۶۸. الکامل، ج ۷، ص ۱۰۱.

۱۶۹. العقد الفرید، ج ۶، ص ۴۳۰. (به نقل از: زندگانی امام علی‌الهادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سیدحسن اسلامی، ص ۳۵۹).

۱۷۰. العصرالعباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۵۰۱.

۱۷۱. همان.

۱۷۲. تاریخ الخلفاء، ص ۳۴۹.

۱۷۳. العصرالعباس الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۷۴.

۱۷۴. الفخری، ص ۲۰۷. (به نقل از: تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۴۲۵).

۱۷۵. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۴۲۴.

۱۷۶. همان، ج ۳، ص ۴۳۹.

۱۷۷. ر.ک: تاریخ‌الاسلام، ج ۲، ص ۴۲۴ ـ ۴۲۷، و ج ۳، ص ۴۳۹ ـ ۴۴۰؛ العصر العباسی الثانی، ص۷۴ـ۷۵.

۱۷۸. النفقات و ادارتها فی‌الدولة العباسیة، دکتر ضیف‌الله یحیی الزهرانی.

۱۷۹. ر.ک: همان، ص ۱۶۲ ـ ۱۷۱. (در مورد لباس های فاخر، ر.ک: العصر العباسی الثانی ص ۷۲ـ۷۳).

۱۸۰. مصارع‌العشاق، ص ۱۵۹. (به نقل از: العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۶۲). شایان ذکر است که، در آن زمان درهم ارزش قابل ملاحظه‌ای داشت. با یک درهم می‌شد گوسفندی، یا کوزهٔ عسلی؛ و یا کوزه‌ای روغن خرید و با دیناری می‌شد شتری به چنگ آورد. (زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۱۸۲).

۱۸۱. النفقات و ادارتها فی‌الدولة العباسیة، دکتر ضیف‌الله یحیی الزهرانی، ص ۱۵۰. (برای اطلاع از مخارج روزانهٔ هر یک از خلفای عباسی رجوع کنید به همین کتاب، فصل سوم ـ نفقات دارالخلافة ـ ص ۱۴۱ ـ ۲۴۷).

۱۸۲. ر.ک: العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۲۰ ـ ۲۲ و ۵۶.

۱۸۳. الکامل، ج ۷، ص ۱۰.

۱۸۴. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۰۹؛ الکامل ج ۷، ص ۳۶؛ مروج‌الذهب، ج ۴، ص ۸۸؛ تجارب الامم، ج ۶، ص ۵۳۹.

۱۸۵. الکامل ج ۷، ص ۳۹؛ مروج‌الذهب، ج ۴، ص ۸۹.

۱۸۶. طبری، ج ۹، ص ۱۵۸.

۱۸۷. همان، ص ۱۶۰.

۱۸۸. همان، ص ۱۵۸؛ مروج‌الذهب، ج ۴، ص ۱۰۲.

۱۸۹. العصر العباسی‌الثانی، ص ۷۲.

۱۹۰. و به نقل مسعودی ۴۰/۰۰۰ دینار (مروج‌الذهب، ج ۴، ص ۹۶).

۱۹۱. الکامل، ج ۷، ص ۵۹.

۱۹۲. همان، ص ۷۴.

۱۹۳. العصر العباسی الثانی، ص ۲۰ ـ ۲۳، و ۵۶ ـ ۵۹.

۱۹۴. همان، ص ۲۳.

۱۹۵. همان، ص ۲۱.

۱۹۶. همان، ص ۲۳.

۱۹۷. ر.ک: همان، ص ۶۲.

۱۹۸. ر.ک: همان، ص ۲۶ و ۶۲.

۱۹۹. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و اشعار او، ر.ک: تاریخ ادبیات زبان عربی، حنّا الفاخوری، ترجمه عبدالمحمّد آیتی، ص ۴۱۲ ـ ۴۳۰.

۲۰۰. دیوان جاحظ . (به نقل از : زندگانی امام علی‌الهادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۳۷۰).

۲۰۱. زندگانی امام علی‌الهادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۳۷۰.

۲۰۲. معجم‌الادباء، ج ۷، ص ۷۱ .(به نقل از : همان، ص ۳۶۸).

۲۰۳. دیوان‌الحمداوی، ص ۸۸ .(به نقل از : همان، ص ۳۶۹).

۲۰۴. الاغانی، ج ۲، ص ۳۳۷ .(به نقل از : همان).

۲۰۵. شعر العطوی، ص ۸۷ .(به نقل از : همان).

۲۰۶. شعر العطوی، ص ۸۱ .(به نقل از : همان).

۲۰۷. از ماه های رومی است.

۲۰۸. زندگانی امام علی‌الهادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۳۶۸.

۲۰۹. سامرا فی ادب‌القرن الثالث الهجری، ص ۱۷۲،(به نقل از :همان ص ۳۷۱).

۲۱۰. ر.ک: زندگانی امام علی‌الهادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۳۷۲. برای اطلاع بیشتر از اشعار دیگر شاعرانی که از فقر و سیه روزی خود که در حقیقت بیانگر وضعیت عمومی آن دوره است، ر.ک: زندگانی امام حسن عسکری علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۱۹۷ ـ ۲۰۷.

۲۱۱. برای اطلاع کامل از وضعیت فکری و فرهنگی در این دوره، ر.ک: العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۱۱۵ ـ ۱۷۹؛ تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۳۳۲ ـ ۴۰۶، و مطلع العصر العباسی الثانی، دکتر نادیة حسنی صَقر، ص ۱۹۲ ـ ۲۲۴، و دولة بنی‌العباس، دکتر شاکر مصطفی، ج ۲.

۲۱۲. راجع به پیدایش معتزله و عقایدشان و نقش آنان در دورهٔ خلفای عباسی، ر.ک: تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۴۱۸ ـ ۴۲۶، و ج ۲، ص ۱۵۵ ـ ۱۶۲، و ج ۳، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۸، و العصر العباسی الاول والعصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضعیف،ص ۱۷۰ـ۱۷۹. وبحوث فی‌الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۶۵ ـ ۴۷۰.

۲۱۳. بین اهل حدیث و اهل سنت باید تفاوت قائل شد. اهل حدیث تنها به گفته‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تمسک می‌کنند، در حالی که اهل سنت علاوه بر آن، به اعمال و کردار و تقریر پیامبر هم قائلند. (تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۱۶۲) و نیز برای اطلاع بیشتر از اصطلاح

«اهل سنت» و تاریخ پیدایش و نظم آن در عهد عباسیان و نیز فِرَق آن، ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۶۲ ـ ۱۶۳ و ۴۶۸ ـ ۴۷۰، و ج ۳، ص ۲۱۸ ـ ۲۱۹.

۲۱۴. ر.ک: بحوث فی‌الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۷۴ ـ ۱۸۳.

۲۱۵. تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۱، ص ۴۱۸. (در این مسأله وجوه دیگری نیز ذکر شده. همان، ص ۴۱۹) و نیز، ر.ک: بحوث فی‌الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۳، ص ۱۶۵ ـ ۴۷۰.

۲۱۶. همان، ص ۴۱۹ ـ ۴۲۰. این اصول عبارتند از: «توحید»، «عدل» و «وعید»، قائل شدن به حد واسطی به نام فسق، بین ایمان و کفر، امر به معروف و نهی از منکر. برای توضیح هر یک، ر.ک: همان ،و بحوث فی‌الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۳.

۲۱۷. همان، ص ۴۲۱.

۲۱۸. همان.

۲۱۹. ر.ک: زندگانی سیاسی امام رضاعليه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ص ۳۵۷ ـ ۳۶۰؛ زندگانی سیاسی امام جوادعليه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید محمد حسینی، ص ۶۳ ـ ۶۵.

۲۲۰. زندگانی سیاسی امام رضاعليه‌السلام، ص ۲۳۳ ـ ۲۳۴ و زندگانی سیاسی امام جوادعليه‌السلام، ص ۶۵. (شایان ذکر است که جعفر مرتضی عاملی در کتاب تحقیقی خود، پیرامون زندگانی سیاسی امام رضاعليه‌السلام، ص ۲۰۳ ـ ۲۳۳، یازده هدف برای مأمون به خاطر اعطای مقام ولایتعهدی به امام رضاعليه‌السلام بر می‌شمارد).

۲۲۱. ر.ک: تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۳۴۴ ـ ۳۴۷، و ج ۳، ص ۳۸۰.

۲۲۲. برای اطلاع از اهداف مأمون در ترجمهٔ کتاب های فلسفه و منطق ،ر.ک: سیرهٔ پیشوایان، مهدی پیشوایی ص ۴۹۸ ـ ۵۰۸.

۲۲۳. عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۳۹؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۹۰؛ شرح میمیه، ابی فراس، ص ۲۰۴. (به نقل از : زندگانی سیاسی امام جوادعليه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید محمد حسینی، ص ۶۵).

۲۲۴. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۱۶۰؛ الکامل ،ج ۶، ص ۴۲۳؛ تاریخ‌الخلفاء، ص ۳۰۸.

۲۲۵. «محنة» ، به معنای آزمایش است. (لسان العرب می گوید: المحنة: الخِبرة) و نیز می‌گوید: (المحنة: ما یمتحن به الانسان من بلیة) سختی و بلیه‌ای است که انسان با آن امتحان و آزمایش می‌شود.

۲۲۶. تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۱۶۱.
۲۲۷. همان، ج ۲، ص ۱۶۱ و ۸۰.
۲۲۸. همان، ص ۱۶۲، و ج ۳، ص ۲۱۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۱۵. برای اطلاع از موضع ائمه علیهم‌السلام به‌خصوص امام هادی علیه‌السلام با مسأله مخلوق بودن قرآن، ر.ک: سیرهٔ پیشوایان ص ۶۰۹ ـ ۶۱۰؛ توحید، صدوق، ص ۲۲۴.
۲۲۹. الولاة و القضاة، ص ۴۵۱ .(به نقل از: مطلع‌العصر العباسی الثانی، دکتر نادیة حسنی صَقر، ص ۱۹۹).
۲۳۰. مطلع العصر العباسی الثانی، دکتر نادیة حسنی صَقر، ص ۲۰۶.
۲۳۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۷۶؛ تاریخ‌الخلفاء، ص ۳۴۰؛ الکامل ج ۷، ص ۲۲؛ طبری ج ۷، ص ۳۲۹.
۲۳۲. الکامل ج ۷، ص ۲۶.
۲۳۳. طبری، ج ۷، ص ۳۲۹. (به نقل از: مطلع العصر العباسی الثانی، دکتر نادیة حسنی صَقر، ص ۲۰۰).
۲۳۴. در مورد تأثیر شیعهٔ امامیه بر معتزله و وجوه اشتراک این دو، ر.ک: تاریخ‌الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۲، ص ۱۵۵ ـ ۱۶۲؛ تأثیر الآراء الکلامیة الشیعة علی المعتزلة، قاسم جوادی. (مجلهٔ الفکر الاسلامی، شماره ۱۶، ص ۱۶۱ ـ ۲۰۷).
۲۳۵. طبری .ج ۷، ص ۳۶۸؛ مروج‌الذهب، ج ۴، ص ۸۶ (قال‌المسعودی: و لما افضت الخلافة الی المتوکل امر بترک النظر و المباحثة فی‌الجدال و التَّرک لما کان علیه الناسُ فی ایام المعتصم و الواثق و المأمون و امر الناس بالتسلیم و التقلید و امر شیوخ المحدثین، بالتحدیث و اظهار السنة و الجماعة).
۲۳۶. ضحی‌الاسلام، احمد امین، ج ۳، ص ۱۹۸، (به نقل از: مطلع‌العصر العباسیّ الثانی، دکتر نادیة حسنی صَقر، ص ۲۰۳).
۲۳۷. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۷۰؛ تاریخ‌الخلفاء، ص ۳۴۶ (بالغوا فی‌الثناء علیه و التعظیم له، حتی قال قائلهم: الخلفاء ثلاثة: ابوبکر فی قتل اهل الردّة، و عمربن عبدالعزیز فی ردّ المظالم، و المتوکل فی احیاء السنة و اماتة التجهم.) در تاریخ بغداد به جای اماتة التجهم، «محاالبدع» آمده است.
۲۳۸. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۸۲.
۲۳۹. به نقل از همان.
۲۴۰. برای اطلاع از این رشته عملیات، ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۸۲ ـ ۸۵.
۲۴۱. ر.ک: دولة بنی‌العباس، دکتر شاکر مصطفی، ج ۲، ص ۱۶۴.

فصل ۴

وضعیت فکری، سیاسی و اجتماعی شیعه در آستانهٔ غیبت صغری

در این فصل، مروری خواهیم داشت به وضعیت فکری و سیاسی ـ اجتماعی شیعه در آستانهٔ عصر غیبت، به عنوان یکی از مهم‌ترین و اصیل‌ترین گروه‌های اسلامی و قوی‌ترین احزاب مخالف خلفا و حکومت.

در این دوره، شیعه به لحاظ «فکری» از شاگردانی مبرّز برخوردار است، شاگردان و اصحابی که به وسیلهٔ ائمه علیهم‌السلام پرورش یافته و اصول به آنها القا شده و در کتاب‌های «چهارصدگانه» (اصول اربعمأة) نگارش و تدوین یافته است، مبانی اعتقادی و فقهی شیعه توسط ائمه علیهم‌السلام تبیین و با سفارش و اصرار همانان در کتاب‌ها جمع‌آوری و تدوین گشته است.

به لحاظ «سیاسی» وضع، خیلی حساس و بحرانی است. امامان شیعه در محاصره قرار می‌گیرند و علی‌رغم «تقیهٔ» شدید، برای کنترل بیشتر از «مدینه» به «سامرا» آورده می‌شوند. دسترسی شیعیان به امام، بسیار سخت و خطرآفرین است. در این مرحله که مبارزه بسیار حساس و پیچیده شده، طرح مبارزاتی شیعه در سازمان مخفی وکالت، شکل می‌گیرد، سازمانی که پایه‌های آن از دورهٔ امام صادق علیه‌السلام ریخته شده و در دورهٔ عسکریین علیهما‌السلام به اوج نفوذ خود رسیده است. سازمان مخفی وکالت، سازمانی تشکیلاتی و بسیار پیچیده است که جز مطالعهٔ دقیق، و بررسی و غور در زوایای پنهان

آن نمی‌توان به عمق و پیچیدگی و نقش ارزندهٔ آن در این مرحلهٔ حساس پی برد.

امام علیه السلام در این مرحله با تماس‌های حساب شده و پنهانی، به بسط و توسعهٔ این سازمان و در نتیجه حفظ و تقویت و گسترش شیعه می‌پردازد.

تأیید و حمایت برخی از قیام‌های علویان برای ایجاد ضعف در پایه‌های حکومت عباسی و یا کم کردن ظلم و بیداد آنان، از دیگر اقدامات ائمهٔ شیعه علیهم السلام در این مرحلهٔ تاریخ ساز از مبارزات است.

به لحاظ «اجتماعی» تودهٔ شیعه تحت فشار و ظلم شدید خلفا است؛ اموال آنان مصادره و جان آنان در معرض خطر است. آنها را از پست‌ها و سمت‌های مهم، اخراج و تا آنجا که ممکن باشد در تنگنا و فشار قرار می‌دهند. تعدادی از آنان با سیاست «تقیه» در «دربار» و پست‌های حساس، نفوذ کرده تا در مواقع ضروری بتوانند اقدامات مفیدی انجام دهند.

رهبری شیعه در این دوره گرچه محصور است، ولی همچون دیگر ائمه علیهم السلام از نفوذ فوق‌العاده‌ای در میان همهٔ اقشار مردم برخوردار است.

«کلینی» از مردی از «بنی حنیفه» از اهالی «بُست» و «سیستان» نقل می‌کند که او گفت: در آغاز خلافت «معتصم» در سالی که ابوجعفر امام جواد علیه السلام به حج رفته بودند، من با او همراه بودم. روزی که با هم بر سر سفره نشسته بودیم و جمعی از درباریان نیز حاضر بودند، به وی گفتم: فدایت شوم! حاکم ما مردی است که دوستدار شما اهل بیت است و در دیوان او برای من مالیاتی مقرر شده است، اگر صلاح بدانید برای او نامه بنویسید و سفارش کنید به من نیکی کند.

ابوجعفر فرمود: من او را نمی‌شناسم.

من عرض کردم: فدایت گردم، همان‌طوری که گفتم، او از دوستداران شما اهل بیت می‌باشد و نامهٔ شما برای او به نفع من خواهد بود. پس کاغذ گرفت و نوشت:

بسم اللّه الرحمن الرحیم، اما بعد، رسانندهٔ این نامه، مذهب و مرامی جمیل از تو یاد کرد، همانا آن عملی برای تو (مفید) است که در آن نیکی انجام دهی، به برادرانت

نیکی کن و بدان که خدای ـ عزوجل ـ حتی از سنگینی یک ذرّه و یک خردل از تو سؤال می‌کند.

آن مرد گفت: چون وارد «سیستان» شدم، قبلاً خبر به حاکم، حسین بن عبدالله نیشابوری رسیده بود، دو فرسخ به شهر مانده به پیشواز من آمد و من نامه را به او دادم، نامه را بوسید و برچشمانش گذاشت و به من گفت: خواسته‌ات چیست؟

گفتم: در دیوان تو بر من مالیاتی مقرر شده است.

دستور داد، آن مالیات را از من بردارند و گفت: تا زمانی که من حاکم هستم مالیاتی پرداخت نکن، آنگاه از افراد خانواده‌ام پرسید، تعداد آنها را به او گفتم، دستور داد مقداری بیش از هزینهٔ زندگی‌مان برای من و آنان مقرر گردید؛ پس مادام که او زنده بود مالیاتی نپرداختم و تا زمان مرگش مقرّری ما را قطع نکرد[1].

الف ـ وضعیت فکری

شیعه در این دوره به لحاظ فکری ـ عقیدتی از جایگاهی شایسته برخوردار است، چه این که طرح مذهب به وسیلهٔ صادقین علیهما السلام ریخته شده و احادیث، در شکل «اصول» و «جوامع» نگهداری شده‌اند[2] و معیار شناسایی احادیث و تهذیب آنها توسط ائمهٔ دیگر علیهم السلام به دست آمده، همان‌طور که شیوخ و شاگردان و اصحابی تربیت شده‌اند[3] تا هم کارگشای حوادث باشند و هم از کیان اعتقادی و فقهی شیعه در برابر فرقه‌ها و گروه‌های مختلف، به خصوص اهل سنّت که از حمایت و پشتیبانی خلفا نیز برخوردار بودند؛ دفاع کنند.

حفظ اسلام و فرهنگ وحی و نگهداری آن از دستبرد حوادث و منحرفان از جمله وظایف امام است. روشنگری‌ها و موضع‌گیری‌های به جای عسکریین علیهما السلام در برابر انحرافات فکری جامعه از «صوفیه» و «واقفیه» گرفته تا «مُفوّضه»، «ثنویه»، «غُلات»[4] و...، و پاسخگویی به مسائل فقهی و مشکلات فکری و دور کردن شیعیان از در افتادن در وادی‌های بیهوده و توان‌سوز «المحنة»، از ویژگی‌های بارز این دوره است.

امام هادی﵇ در پاسخ سؤال یکی از شیعیان در مورد مخلوق بودن قرآن، چنین نوشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم، خداوند ما و تو را از دچارشدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگ‌ترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است وگرنه هلاکت و گمراهی است؛ به نظر ما بحث و جدال دربارهٔ قرآن (که مخلوق است یا قدیم) بدعتی است که سؤال کننده و جواب دهنده در آن شریکند؛ زیرا پرسش کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ دهنده نیز برای موضوعی بی‌جهت خود را به زحمت و مشقت می‌افکند که در توان او نمی‌باشد.

خالق، جز خدا نیست و به جز او همه مخلوقند، قرآن نیز کلام خدا است، از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن خود قرار دهد که می‌فرماید: «متقیان کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می‌ترسند و از روز جزا بیمناکند[۵]».

از دیگر اقدامات مهم عسکریین﵈ در این دوره، ایجاد آمادگی فکری در شیعیان برای ورود به عصر غیبت بود، از جمله این اقدامات، روایات فراوان آنان درمورد فرا رسیدن غیبت، و بشارت به ولادت حضرت «حجت»[۶] و ارجاع شیعیان به وکلا[۷] و تأیید برخی از کتب فقهی و اصول روایی[۸] و بالأخره کم کردن تماس مستقیم شیعیان با آنها بود، به طوری‌که حتی در شهر «سامرا» به مراجعات و مسائل شیعیان از طریق نامه یا توسط نمایندگان خویش پاسخ می‌دادند و بدین ترتیب آنان را برای تحمل اوضاع و شرائط و تکالیف عصر غیبت و ارتباط غیرمستقیم با امام، آماده می‌ساختند[۹].

همچنان‌که خواهیم دید، این همان روشی است که بعداً امام دوازدهم(عجل الله تعالی فرجه الشریف) در زمان «غیبت صغری» در پیش گرفت و شیعیان را به تدریج برای دوران «غیبت کبری» آماده کرد.

ب ـ وضعیت سیاسی

۱ـ انتقال عسکریین علیهما السلام از «مدینه» به «سامرا» و کنترل شدید آنان

سیاست «عباسیان» در این دوره در برابر عسکریین علیهما السلام همان سیاستی بود که «مأمون» در برابر امام رضا و امام جواد علیهما السلام به کار برد، و به صورت یک سنّت شوم، «متوکّل» در برابر امام هادی علیه السلام اعمال کرد و آن عبارت بود از: نزدیک ساختن امام علیه السلام به دربار و محدود کردن ایشان در حاشیهٔ حکومت، تا بتوانند کاملاً مراقب امام باشند و بر تمام کارهای او اطلاع داشته و بین آن حضرت و شیعیان جدایی و فاصله بیندازند. همین سیاست در مورد امام عسکری علیه السلام هم اجرا شد.از این رو، آن حضرت مانند پدر گرامیش در «سامرا» تحت نظر بود و مجبور بود هر هفته، روزهای دوشنبه و پنجشنبه خود را در کاخ خلیفه معرفی کند[۱۰].

علت احضار امام هادی علیه السلام به «سامرا» گزارش‌هایی بود که در مورد فعالیت‌های امام علیه السلام در «مدینه»، و توجه و علاقهٔ مردم به آن حضرت به «متوکل» می‌رسید[۱۱]. امام را به اجبار از «مدینه» به سامرا آورده[۱۲] و در آنجا تحت مراقبت و کنترل شدید قرار دادند و با اندک سعایتی به بهانهٔ این که آن حضرت در خانه‌اش پول و سلاح مخفی کرده است نیمه شب به خانه‌اش هجوم برده و آنجا را بازرسی می‌کردند[۱۳].

پس از امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام در سن ۲۲ سالگی عهده‌دار امامت شد و تا هنگام شهادتش در ۲۸ سالگی در «سامرا» زیر نظر مأموران خلیفه به سر می‌برد.

۲ـ شیوه‌های مبارزات سیاسی عسکریین علیهما السلام

مبارزات سیاسی عسکریین علیهما السلام همچون مبارزات فکری و عقیدتی آنان، شیوه‌ها و ابعاد مختلف و متعددی دارد؛ از سیاست تقیه گرفته، تا نفوذ دادن برخی از شیعیان در کارهای حکومت،[۱۴] و از حفظ و نگهداری شیعیان[۱۵] و رسیدگی به وضعیت آنان،[۱۶] تا تأیید و حمایت برخی از گروه‌های انقلابی[۱۷] و مهم‌تر از همه تقویت و گسترش

سازمان‌مخفی وکلا است. سازمانی که در دورهٔ امام صادق‌علیه‌السلام پی ریزی شد و در دورهٔ عسکریین‌علیهماالسلام با شتاب بیشتری رو به توسعه و گسترش گذاشت. دربارهٔ این سازمان و عوامل گسترش آن در آن عصر و اهمیت، ویژگی‌ها و سیر تاریخی آن، در فصل بعدی به طور مفصل گفت و گو خواهیم کرد. در اینجا تنها به عنوان طرح بحث و نه بیشتر، اشاره‌ای گذرا خواهیم داشت به سیاست «تقیه» و اهمیت آن به عنوان کلید فهم تاریخ امامان شیعه‌علیهم‌السلام.

در مورد «تقیه» به طور خلاصه باید گفت: در حقیقت یک شکل پیچیده از مبارزه است؛ تقیه بیکاری نیست که پنهانکاری است و در تمامی شکل‌هایش یک نوع جهاد و دفاع و زمینه‌سازی است. «**التّقیةُ مِن دینی و دینِ آبائی و لا ایمانَ لِمَن لا تقیةَ لَه**»[18]؛ «**تِسعةُ اَعشارِ الدّینِ فی التّقیةِ و لا دینَ لِمَن لا تقیةَ لَه**»[19] «**المؤمنُ علویٌ، المومنُ مجاهدٌ، اَمّا فی دولةِ الباطِلِ بالتّقیةِ وَ فی دولةِ الحقِ بالسَّیفِ**».[20]

«تقیه» رمز حیات و بقای شیعه در طول تاریخ در برابر همهٔ طاغوت‌ها و قدرت‌های استکباری است. تاریخ تقیهٔ امامان شیعه کلید فهم تاریخ تشیّع است و بدون آن حرکت ائمهٔ شیعه‌علیهم‌السلام قابل تحلیل نیست، و هزار اتهام بی‌سیاستی، ساده‌گی، ضعف، ترس و دنیاطلبی در کمین قضاوت ما است. ما به ناچار از این همه می‌گذریم و با سه سخن از امام علی‌علیه‌السلام و امام هادی‌علیه‌السلام و امام عسکری‌علیه‌السلام درباب اهمیت «تقیه»، این فراز را به پایان می‌بریم و تحقیق بیشتر در مورد «**مفهوم**»، «**ضرورت**»، «**اهداف**»، «**ابعاد**»، «**نقش**» و «**فقه تقیه**» و از همه مهم‌تر «**تاریخ تقیهٔ امامان شیعه**» را به عنوان کلید فهم و تحلیل تاریخ تشیع به عهدهٔ خود شما می‌گذاریم.

□ علی‌علیه‌السلام در خطبهٔ «شقشقیه» می‌فرماید: «ابوبکر خلافت را همچون پیراهنی پوشید و برخود پیچید، با این که می‌دانست جایگاه من از خلافت همچون محور از آسیا است. حکومت بدون من نمی‌چرخد؛ چون سیلاب دانش از دل من سرازیر می‌شود، و هیچ پرواز کننده‌ای در فضای علم و دانش به اوج رفعت من نمی‌رسد.

من کنار کشیدم و دامان جمع کردم و در این اندیشه رفتم که با دست بریده بجنگم

یا بر این گمراهی کور صبر کنم. این گمراهی که بـزرگ را مـی‌شکند و کـودک را پـیر می‌سازد، و مؤمن را در رنج می‌کوبد تا به دیدار پروردگار خویش برسد.

دیدم صبر بر این همه سزاوارتر و معقول‌تر است. پس صبر کردم بـا چشـم‌تر، و گلوی درد. می‌دیدم که میراث من به غارت می‌رفت[۲۱].»

و این همان تقیهٔ علی علیه‌السلام است. باید در هنگام تنهایی و با دست بریده، صبر کند تا این‌که نسلی رابسازد و زمینه‌هایی را فراهم کند، که ساخت و فراهم کرد.

از دل «ابوبکر» و «سعد بن عباده»، سرداران خودش را بیرون کشید، و همو کـه از روی دست‌های پرقدرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله کنارش گذاشتند، پس از ۲۵ سال سربرافراشت و با تمام نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌های دقیق و حساب شده به رهبری پرداخت و همین قلب زنده او است که امروز در سینه‌های ما می‌طپد.

□ امام هادی علیه‌السلام نیز به داود صرمی می‌فرماید:

«قال لی: یا داود لو قُلتُ اِنَّ تارِكَ التَّقیَةِ كَتارِكِ الصَّلوةِ لَكُنْتُ صادِقاً.»[۲۲]

ای داودا اگر می‌گفتم که چشم پوش از تقیه همچون تارک الصلوة است در این گـفته صادق بودم.

دراین روایت، «ترک تقیه» تا حد «ترک نماز» و وجوب تـقیه بـه پـایهٔ وجـوب و اهمیت نماز رسیده است.

□ امام عسکری علیه‌السلام به یکی از شیعیان خود که دوستش را به «تقیه» راهنمایی کرده بود فرمود: «تو مصداق سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستی که فرمود: کسی که دیگری را به کار خیری راهنمایی کند گویا آن را انجام داده»، آنگاه امام ادامه داد:

خداوند به خاطر تقیهٔ دوستت به تعداد همهٔ عاملین و تارکین تـقیه، از شـیعیان و دوستان و محبین ما، برای او اجر و ثواب قرار داد. به طوری که کمترین آن ثواب‌هـا می‌تواند باعث بخشش گناهان یکصد ساله شود و همهٔ آنچه از اجر و پـاداش بـرای دوست تو هست برای تو هم به خاطر راهنمائی‌ات هست.»[۲۳].

واضح است که این همه پاداش به خاطر آثار فراوان تقیه است. شدت تقیه در دورهٔ

آن حضرت تا آنجا بود که در بعضی از اوقات به شیعیان خود پیام می‌فرستاد که برای حفظ جانتان به من سلام نکنید و با دست اشاره ننمائید.[۲۴] و به یکی از شیعیان خود صریحاً فرمود: اگر تقیه نمی‌کردی کشته می‌شدی، یا تقیه و پنهانکاری و یا مرگ و کشته شدن.[۲۵]

ج : وضعیت اجتماعی

در این قسمت به بررسی وضعیت اجتماعی شیعیان، و پایگاه اجتماعی و نفوذ رهبری شیعه می‌پردازیم.

۱ـ وضعیت شیعیان

وضعیت اجتماعی شیعه را در این دوره علی‌رغم این که بسیاری از شهرها از مراکز شیعه‌نشین است[۲۶]، می‌توان در فقر و فشار و اخراج از پست‌ها و از همه مهم‌تر محرومیت از موهبت همنشینی و اُنس و مجالست با امام و در حقیقت به حداقل رساندن ارتباط با امام علیه السلام دانست.

● ارتباط حداقل با امام علیه السلام

امام، گرچه در این دوره به صورت‌های مختلف با شیعیان خود تماس می‌گرفت، اما کنترل شدید امام علیه السلام از یک طرف و شکنجه و آزار کسانی که با ایشان تماس می‌گرفتند از طرف دیگر، باعث می‌شد که ارتباط امام علیه السلام با پیروان خود به حداقل برسد و همین امر سبب پی آمدهایی در میان شیعه می‌شد؛ گرچه با تدبیر امام این آفات به حداقل خود می‌رسید، اما به هر حال خالی از پی‌آمدها و مشکلات خاص خود نبود.

● فشار

در این دوره، «شیعیان» از جانب «خلفای عباسی» به شدت تحت فشار و اختناق

بودند قبلاً به برخی از جنایات «متوکل» در مورد «شیعیان» و «علویان»، از تشکیل سپاه «شاکریه» گرفته، تا خراب نمودن قبر امام حسین علیه السلام و ... اشاره کردیم. او برای فشار هرچه بیشتر بر شیعیان، به حاکم «مصر» دستور داد تا «طالبیون» را به «عراق» تبعید کند. حاکم «مصر» نیز چنین کرد. آنگاه «متوکل» در سال (۲۳۶ ه) آنان را به «مدینه» که محل تبعید «علویان» بود راند[۲۷].

وی همچنین به ساکنین «حجاز» هشدار داد تا هیچ‌گونه ارتباطی با «علویان» برقرار نسازند و آنها را از نظر مالی حمایت نکنند. بسیاری از افراد بدین خاطر به شدت مجازات شدند. بنا به نوشتهٔ «اصفهانی»، «متوکل» در نتیجهٔ اعمال این شیوه‌ها، «علویان» را با رفتارهای خشونت‌آمیزی در «مدینه» مواجه کرد. «مدینه» جایی بود که «علویان» از دیگر مردم کلاً جدا شده بودند و از حداقل احتیاجات زندگی نیز محروم ماندند.[۲۸]

● اخراج از پُست‌ها

«مسعودی» می‌نویسد: «متوکل»، «اسحاق بن ابراهیم» حاکم «سامرا» و «سیروان» در استان «جبل» را به خاطر شیعه بودن از سِمَت خود برکنار کرد[۲۹]. بسیاری دیگر از مردم نیز موقعیّت‌های خود را به همان دلیل از دست دادند[۳۰]؛ بعضی از آنها تصریح می‌کردند که علت اخراج و محرومیت آنان ارتباط با امام است[۳۱].

● گرفتن امکانات اقتصادی

«متوکل» سرزمین «فدک» را که دارایی «حسینیان» بود مصادره کرد. درآمد ملک «فدک» بنا به نوشتهٔ «سید ابن طاووس» در آن زمان بالغ بر ۲۴/۰۰۰ دینار بود. «متوکل»، «فدك» را به «عبدالله بن عمر بزیار»، از هواداران خود اعطا کرد،[۳۲] و همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم به ساکنین «حجاز» هشدار داد تا هیچ‌گونه ارتباطی با «علویان» برقرار نسازند و آنها را از نظر مالی حمایت نکنند.

«ابوالفرج اصفهانی» می‌نویسد: «متوکل»، «علویان» را در تنگنای اقتصادی قرار داد و رسماً هرگونه کمک و نیکی در حق آنان را ممنوع کرد و متخلفان را مجازاتی سخت و کیفری سنگین می‌داد[۳۳].

۲ـ پایگاه اجتماعی و نفوذ رهبری شیعه

نفوذ معنوی امامان شیعه علیهم‌السلام علی‌رغم همهٔ موانعی که از جانب حکومت برای آنها پیش می‌آوردند، روزبه‌روز فزونی می‌یافت تا آنجاکه قصر خلفا را هم در بر گرفته بود، بسیاری از مردم شیفتهٔ آنان بودند و حتی برخی از وزرا و امرا، در دل به حقانیت آنان معترف و خلافت را تنها شایستهٔ آنها می‌دانستند، گرچه در ظاهر آن را پنهان می‌داشتند. در اینجا مروری خواهیم داشت به نمونه‌هایی از پایگاه اجتماعی امام هادی و امام عسکری علیهما‌السلام.

الف ـ نفوذ امام هادی علیه‌السلام

در این بخش اشاره‌ای خواهیم داشت به نفوذ حضرت در «دربار»، در میان «علویان»، «اهل کتاب»، «مردم مدینه» و «شیعیان» آن حضرت.

- **در «دربار»**

«متوکل»، به واسطهٔ «دمل» بسیار بزرگی که درآورده بود سخت بیمار شد، به طوری که از شدت درد رو به مرگ بود و هیچ‌کس را جرئت «نیشتر» زدن نبود. مادر «متوکل» (شجاع) نذر کرد چنانچه پسرش از این بیماری بهبود یابد، مال زیادی را از اموال خود برای امام هادی علیه‌السلام بفرستد. «فتح بن خاقان» یکی از بزرگان و مقرب‌ترین افراد نزد خلیفه[۳۴] ـ به «متوکل» گفت: خوب است کسی را به نزد «ابوالحسن هادی» بفرستی و از او در مورد علاج این بیماری پرسش کنی؛ زیرا چه بسا او دستوری دهد و معالجه‌ای برای این بیماری بداند، «متوکل» گفت: کسی را نزدش بفرستید، پس

فرستادهٔ «متوکل» رفت و به همراه دستورالعملی برای معالجه برگشت که در اثر آن، «متوکل» معالجه شد[۳۵]....

«متوکل» در پی سعایت‌هایی که از امام هادی علیه السلام در «مدینه» می‌شد، حضرت را به وسیلهٔ «یحیی بن هرثمه» به «سامرا» فراخواند. امام همراه افراد خانوادهٔ خود به طرف «سامرا» به راه افتادند. «یحیی» خود خدمتگزاری امام را به عهده گرفت و از تقوای حضرت شگفت زده شده بود. کاروان صحرا را درنوردید تا آن‌که به «بغداد» رسید.

«یعقوبی» نقل می‌کند همین‌که امام به «یاسریّه» رسید، «اسحاق بن ابراهیم»، حاکم «بغداد» به دیدار امام علیه السلام آمد و چون علاقه و شیفتگی مردم را به ایشان دید از حضرت خواست شب را در «بغداد» به سر برد[۳۶].

«یحیی»، حاکم «بغداد» را در جریان امر گذاشت، حاکم «بغداد» گفت: «این مرد (امام هادی علیه السلام) زادهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله است و تو، انحراف «متوکل» را از اهل بیت می‌دانی! پس اگر به او کلمه‌ای علیه امام بگویی او را خواهد کشت و روز قیامت، پیامبر صلی الله علیه و آله خصم تو خواهد بود...». «یحیی» پاسخ داد: «به خدا سوگند! جز نیکی از او ندیدم و چیزی که نپسندم از او نیافتم...». سپس «بغداد» را ترک کرده و راه «سامرا» را در پیش گرفتند، همین‌که به مقصد رسیدند، «یحیی» خود را شتابان به «وصیف ترکی» که از سران حکومت به شمار می‌رفت رساند و او را از رسیدن حضرت آگاه ساخت، «وصیف» نیز او را از نقل سخنانی که موجب رسیدن گزندی به امام علیه السلام گردد برحذر داشت و گفت: «ای یحیی! به خدا سوگند اگر سرِمویی از امام علیه السلام کم شود، تنها تو مسئول آن خواهی بود...».

و «یحیی» از یکی بودن سخنان «اسحاق» و «وصیف» دربارهٔ محافظت از امام علیه السلام و سلامتی او متحیر شد[۳۷].

□ نفوذ امام تا آنجا بود که هنگام آمدن آن حضرت به نزد «متوکل»، تمامی درباریان و نگهبانان قصر بی‌اختیار به احترام ایشان قیام می‌کردند و بدون کم‌ترین بهانه‌جویی و به انتظار گذاشتن، بی‌درنگ درها را می‌گشودند و پرده‌ها را کنار می‌زدند[۳۸].

● **در میان «بزرگان»**

در مجلس ولیمه‌ای که برای فرزند یکی از خلفا برگزار شده بود، امام علیه السلام نیز دعوت شد. وقتی حضرت وارد شد همهٔ حاضران به احترام او ساکت شدند[۳۹]....

● **در میان «علویان» و ...**

□ «محمد بن حسن اشتر» علوی می‌گوید: همراه پدرم با جمعی از عباسیان، طالبیان و تعدادی از لشکریان و دیگر افراد بر درگاه «متوکل» عباسی بودیم که ناگهان ابوالحسن ـ امام هادی علیه السلام ـ وارد شد و آهنگ قصر خلیفه را نمود، تمامی حاضران بدون استثنا از مرکب‌هایشان فرود آمده و به حضرت احترام نمودند تا حضرت وارد قصر شد. مردی از آن جمع، از این تجلیل و گرامی داشت به خشم آمد و لب به اعتراض گشود و گفت: این همه تشریفات و احترام برای کیست؟! چرا برای این جوان این همه احترام بگذاریم؟ او نه از ما بالاتر است و نه بزرگسال‌تر، به خدا قسم هنگام خارج شدن دیگر برای او به پا نخواهیم خواست و از اسب فرود نخواهیم آمد....

«ابوهاشم جعفری» به او چنین پاسخ داد: به خدا سوگند با ذلت و کوچکی به او احترام خواهی گذاشت... . لحظاتی بعد امام علیه السلام از قصر خارج شد، بانگ تکبیر برخاست و همهٔ مردم به احترام امام به پا خاستند، «ابوهاشم» مردم را مخاطب ساخته، گفت: مگر شما نبودید که تصمیم داشتید به حضرت احترام نگذارید؟

گفتند: به خدا قسم نتوانستیم خود را کنترل کنیم و بی‌اختیار از اسب فرود آمده، به ایشان احترام گذاشتیم[۴۰].

□ سادات و بزرگان، در احترام و بزرگداشت امام علیه السلام همصدا بودند و همگی رهبری و فضل او را پذیرفته بودند. از جملهٔ این علویان «زیدبن موسی بن جعفر» ـ معروف به زیدالنار ـ بود که عموی پدر حضرت به شمار می‌رفت و در آن وقت مردی معمر و کهنسال بود. روزی «زید» به قصد دیدار امام علیه السلام بر در خانه آمد و از «عمر بن

فرج» که نگهبان در بود خواست تا برایش از امام اجازهٔ ورود بگیرد، امام علیه السلام اجازه داد. «زید» وارد شد و در مقابل امام علیه السلام که در صدر مجلس بود با ادب تمام و احترام، دو زانو نشست و بدین‌گونه به امامت حضرت اعتراف کرد.

روز دیگر که «زید» به حضور امام علیه السلام شرفیاب شد، حضرت در مجلس حاضر نبود و «زید» در صدر مجلس نشست، اندکی بعد امام علیه السلام وارد شد، همین‌که «زید»، حضرت را دید به سرعت از جای خود برخاسته، امام علیه السلام را در مکان خویش جای داد و خود مؤدبانه در مقابل ایشان نشست؛ در این زمان امام علیه السلام بسیار جوان و «زید» مردی مسن بود، لیکن حرکت «زید»، به عنوان اعتراف به امامت حضرت و فضیلت ایشان بود و تمامی قائلین به امامت ایشان چنین می‌کردند[۴۱].

● **در میان «مردم مدینه»**

وقتی که مردم مدینه از مأموریت «یحیی بن هرثمه» فرستادهٔ «متوکل»، برای بردن امام هادی علیه السلام به «سامرا» اطلاع پیدا کردند از شدت علاقه به امام علیه السلام آن چنان ناله و شیون سردادند که «یحیی» می‌گوید: من همانند آن را ندیده و نشنیده بودم به طوری که مجبور شدم آنها را تسکین داده و تا سوگند نخوردم که هیچ آزار و اذیتی به امام علیه السلام نخواهد رسید، آرام نگرفتند[۴۲].

● **در میان «اهل کتاب»**

نفوذ امام علیه السلام منحصر به مسلمانان و شیعیان نبود که اهل کتاب را هم شامل می‌شد. آنها به حضرت بسیار احترام می‌گذاشتند و در گرفتاری‌ها و دشواری‌ها به ایشان متوسل می‌شدند و حتی به آن حضرت هدایائی نیز تقدیم می‌کردند.

«هبة الله بن ابی منصور موصلی» چنین نقل می‌کند: «یوسف بن یعقوب مسیحی از دوستان پدرم بود، او روزی به عنوان میهمان به خانهٔ ما در «بغداد» آمد، پدرم از او انگیزهٔ آمدنش را پرسید.

«یوسف» جواب داد: «متوکل عباسی» مرا احضار کرده است، ولی علتش را نمی‌دانم، من نیز خودم را به یکصد دینار بیمه کرده‌ام که آنها را با خود آورده‌ام تا برای علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام هدیه ببرم.»[۴۳]

● **نزد «شیعیان سامرا»**

«متوکل» در «سامرا» همواره مانع دیدار مردم با امام هادی علیه السلام می‌شد، یک روز حضرت در قصر «متوکل» بود و جماعت زیادی از شیعیان در پشت در اجتماع کرده بودند، راوی می‌گوید: از آنها پرسیدم برای چه اجتماع نموده‌اید، گفتند: منتظر بازگشت مولایمان هستیم تا او را ببینیم و بر او سلام کنیم و آنگاه برویم، پرسیدم: آیا او را می‌شناسید؟ گفتند: بلی همه او را می‌شناسیم.[۴۴]

ب ـ نفوذ امام عسکری علیه السلام

در این فراز نیز مروری خلاصه خواهیم داشت به پایگاه اجتماعی حضرت عسکری علیه السلام در دربار خلفا و وزرا گرفته، تا اهل کتاب، علما، شیعیان و ....

● **نزد «خلفا»**

برخی از خلفای آن دوره، همچون «معتمد»، در حوائج مهم خود به آن حضرت متوسل می‌شدند و از حضرت درخواست دعا می‌کردند[۴۵] و یا در شرایط بحرانی و حساس، آنها را به کمک می‌طلبیدند؛ چنان‌که «معتمد» یک‌بار که حضرت در زندان بود، دستور داد: حضرت را آزاد کنند تا در مقابل انحراف منحرفین ایستاده و شک و تزلزلی که به وسیلهٔ آنها در میان مردم ایجاد شده، بزداید. «معتمد» خطاب به حضرت گفت: دین جدّت را دریاب[۴۶].

همو در کلام دیگرش خطاب به جعفر، برادر امام عسکری علیه السلام ـ هنگامی که از او درخواست اعطای مقام برادرش را داشت ـ گفت: مقام برادرت به دست ما نبود که از

جانب خداوند بود و علی‌رغم تلاش فراوان ما در پایین آوردن منزلت برادرت، وی به خاطر علم و عبادتش مدام بر نفوذش افزوده می‌شد[۴۷]....

● نزد «وزرا»

□ «عبید بن خاقان» از وزیران خلفای عباسی که همدورهٔ امام عسکری علیه السلام است می‌گوید:

«اگر خلافت از میان خلفای بنی عباس جدا شود، کسی از «هاشمیان» به غیر از او (امام حسن عسکری) سزاوار آن نخواهد بود، تنها این مرد است که با علم، عفت، هدایت، خویشتن‌داری، زهد، عبادت، اخلاق زیبا و صلاح نفس، شایستهٔ خلافت می‌باشد؛ پدرش نیز همچون او مردی بزرگ و بخشنده، دانشمند و خیرخواه بود[۴۸].

□ «احمد بن عبید الله بن خاقان» که مردی ناصبی و از منحرفان و مخالفان اهل بیت علیهم السلام بود، پایگاه اجتماعی و نفوذ امام عسکری علیه السلام را این گونه توضیح می‌دهد: «در سامرا در بین علویان مردی را مانند «حسن بن علی بن محمد الرضا» در رفتار، عفت، بزرگواری، بخشش و مورد احترام نزد فامیل و خلیفه و همهٔ بنی هاشم ندیدم؛ نه تنها آنها، بلکه تمام وزرا، منشیان و فرماندهان لشکر و دیگر مردمان، حضرت را بر همهٔ بزرگان مقدم می‌داشتند[۴۹].»

همو باز می‌گوید: «من از هیچ یک از بنی هاشم و فرماندهان و منشیان و قضات و فقها و سایر مردم در مورد او (امام حسن عسکری علیه السلام) نپرسیدم، مگر این‌که دیدم او در نزد آنان در نهایت بزرگی و عظمت و منزلت جای داشت و او را بر تمامی خاندان و بزرگان و همگان مقدم می‌داشتند و همه بالاتفاق می‌گفتند: او امام رافضیان است. و از آنجاکه همه در مورد او سخن به نیکویی می‌گفتند و او را بزرگ می‌داشتند در نزد من نیز مقام و منزلتش بسیار بالا بود[۵۰].

● **نزد «اُمرا»**

یکی از فرمانداران و امرا، همین‌که امام عسکری علیه السلام را دید بلافاصله به احترام حضرت از مرکب پیاده شد و ادای احترام نمود. حضرت به او فرمود: به جای خود بازگرد، وی در حالی که به حضرت احترام می‌گذاشت بازگشت[۵۱].

● **نزد «طبیب متوکل»**

«بختیشوع» پزشک مخصوص «متوکل» و از برجسته‌ترین طبیبان دوران امام علیه السلام بود. او به یکی از شاگردان خود که عازم فصد کردن حضرت بود، گفت: «ابن الرضا از من خواسته است تا کسی را برای فصد او بفرستم. پس تو برای این کار روانه شو و بدان که او داناترین کسی است که در زیر آسمان زندگی می‌کند. پس مبادا دربارهٔ دستورات او اهمال کنی یا بر او اعتراض نمایی»[۵۲].

● **نزد «علمای» آن عصر**

امام علیه السلام مقامی بس بلند و رفیع در نزد علمای عصرش داشت. «جاحظ» از نویسندگان بزرگ آن عصر با این که در «بصره» زندگی می‌کرد و امام علیه السلام را در سنین جوانی ـ حدود ۲۲ سالگی ـ درک کرده و ۵ سال قبل از شهادت حضرت درگذشته بود، دربارهٔ حضرتش می‌گوید: «برای هیچ یک از خاندان‌های عرب و غیر عرب، به جز «طالبیان» اتفاق نیفتاده که همگی آنان دانشمند، پارسا، پرهیزگار، دلیر، بخشنده، پاک و پاک نهاد، برخی از آنان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی دیگر نامزد جانشینی او باشند، اینها پدر به پدر عبارتند از: حسن بن علی، بن محمد، بن علی، بن موسی، بن جعفر، بن محمد، بن علی، بن حسین، بن علی»[۵۳].

● **در نزد «اهل کتاب»**

برخی از بزرگان و علمای اهل کتاب، معترف به مقام و منزلت حضرت بودند به

طوری که حضرت در مورد بعضی از آنها می‌فرمود: حمد خدای را، که نصاریٰ را نسبت به بعضی از مسلمین به حق ما آگاه‌تر قرار داد.[۵۴]

از همان‌ها کسانی به امام علیه السلام ایمان آورده و به دست آن حضرت مسلمان شدند از جمله می‌توان از «انوش نصرانی» و «راهب دیر عاقول» نام برد[۵۵].

● **نزد «مردم»**

مردم از هر نقطه به زیارت حضرت می‌شتافتند و در آن روزی که بنا بود آن حضرت برای معرفی خود به دربار مراجعه کند، جمعیت زیادی از مشتاقان حضرت با چشمانی اشکبار به امید دیدار ایشان در مسیر امام اجتماع می‌کردند، آنچنان که راه بند می‌آمد و کسی را توان گذشتن نبود. صدای شیون و ضجّهٔ مردم از همه جا به گوش می‌رسید، اما همین‌که امام علیه السلام از در خارج می‌شد سکوت همه جا را فرا می‌گرفت و همه محو تماشای هیبت باشکوه امام علیه السلام می‌شدند و برای او راه می‌گشودند و تا هنگام بازگشت ایشان، مردم همان‌طور در انتظارش می‌ایستادند[۵۶].

«شیخ صدوق» از قول «احمد بن عبیدالله بن خاقان» عامل خلیفه در «قم» که از ناصبی‌ها و دشمنان اهل بیت علیهم السلام، است نقل می‌کند که او گفت: «در هنگام شهادت امام عسکری علیه السلام تمام بازار تعطیل شد و بنی هاشم، لشکریان، منشیان و سایر مردمان به همراه پدرم (عبید الله بن خاقان، وزیر معتمد عباسی) به تشییع حضرت شتافتند. آن روز «سامرا» از کثرت ازدحام و جمعیت و شیون، همچون صحنهٔ قیامت بود[۵۷].»

● **در نزد «شیعیان»**

اشعار «ابوهاشم جعفری» از بزرگان اصحاب امام هادی و عسکری علیهما السلام در وصف امام عسکری علیه السلام به خوبی گویای مقام شامخ امامت شیعه نزد شیعیان آن حضرت است. ترجمهٔ برخی از اشعار او چنین است:

«خداوند تمام معجزات امامت را به او (امام حسن عسکری) بخشید، همان‌گونه که به

موسی علیه‌السلام معجزات شکافتن دریا و ید بیضا و عصا بخشیده بود.
پروردگار حجت و معجزی به پیامبران عطا نکرد مگر آن‌که مانند آن را به اوصیا بخشید.
و اگر در این مورد تردید داری، پی‌جویی دلیل و برهان برتو است.»[۵۸]

□ ■ □

خلاصه

وضعیت فکری و سیاسی ـ اجتماعی شیعه و رهبری آن در این دوره دارای ویژگی‌های خاصی است.

به لحاظ «**فکری**»، اصول و احادیث شیعه، ضبط و نگهداری شده و شیوخ و رجالی تربیت یافته‌اند تا در بحران‌ها و حوادث رهگشای مسائل و مشکلات باشند. حفظ اسلام از دستبرد منحرفان و روشنگری‌ها و موضع‌گیری‌های به جا و پاسخگویی به مشکلات فکری و فقهی، و ایجاد توان و آمادگی در شیعیان برای پذیرش غیبت امام دوازدهم(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، از جمله اقدامات ائمه علیهم‌السلام در این دوران است.

به لحاظ «**سیاسی**»، رهبری شیعه به اجبار از «مدینه» به «سامرا» آورده شده و تحت نظارت و کنترل شدید به سر می‌برد. عسکریین علیهما‌السلام با پیش گرفتن سیاست «تقیه» به تقویت و گسترش سازمان وکلا می‌پردازند.

از دیگر اقدامات آنان، حمایت از برخی قیام‌های علویان و حفظ سرپرستی شیعیان و نفوذ دادن تعدادی از آنها در پُست‌ها و مراکز حساس است.

از نظر «**اجتماعی**»، شیعیان در فقر و فشار و اختناق و محرومیت به سر می‌برند و رهبری شیعه علی‌رغم محصور بودن و ممانعت از تماس مردم و شیعیان با آنان از نفوذ زیادی در میان همهٔ اقشار جامعه، از شیعیان و تودهٔ مردم گرفته تا علما و بزرگان و اهل کتاب و امرا و وزرا برخوردار است.

پی‌نوشت‌های فصل چهارم

۱. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱ ـ ۱۱۲؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸۶ ـ ۸۷.

۲. محمد بن معروف هلالی می‌گوید: به حیره نزد جعفر بن محمد صادق علیه السلام رفتم از کثرت مردمی که دور آن حضرت جمع بودند نمی‌توانستم خدمت ایشان برسم تا این که روز چهارم مرا دیدند و به خود نزدیک کردند. پس از این که مردم متفرق شدند به قصد زیارت قبر امیرالمؤمنین رفتند و من هم به دنبال ایشان رفتم و سخنشان را می‌شنیدم. (تاریخ فقه و فقها، دکتر گرجی، ص ۱۱۵، به نقل از: رجال نجاشی).

حسن بن علیّ بن زیاد وَشّاء به ابن عیسی می‌گفت: من در این مسجد (کوفه) ۹۰۰ شیخ را دیدم همه می‌گفتند: حدّثنی جعفر بن محمّد علیه السلام. (همان).

حافظ ابوالعباس بن عقدهٔ همدانی کوفی (۳۳۳ ه) کتابی در نام‌های کسانی که از حضرت صادق علیه السلام حدیث روایت کرده‌اند تصنیف کرده که در آن ۴۰۰۰ نفر معرفی شده‌اند. (همان).

در دورهٔ صادقین علیهما السلام نقل روایت و تدوین حدیث در بین شیعه آن چنان وسعت یافت که در هیچ عصر و دوره و در هیچ مذهبی این طور وسعت نیافته است. (ر.ک: تاریخ التشریع الاسلامی، دکتر عبدالهادی الفضلی، ص ۲۰۳ ـ ۲۰۴)، این عصر را عصر انتشار علوم آل محمد علیهم السلام نامیده‌اند. (همان، ص ۹۵).

۳. برای اطلاع از تعداد و اسامی شاگردان و اصحاب عسکریین علیهما السلام ر.ک: تاریخ التشریع الاسلامی، دکتر عبدالهادی الفضلی، ص ۱۸۳ ـ ۲۱۱.

شیخ طوسی، تعداد شاگردان امام هادی علیه السلام را در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی ۱۸۵ نفر می‌داند. در میان این گروه شخصیت‌های برجسته‌ای؛ مانند فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن بن راشد)، حسن بن علی ناصر کبیر، عبدالعظیم حسنی و عثمان بن سعید اهوازی به چشم می‌خورند که برخی از آنان دارای آثار و تألیفات ارزشمندی در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی هستند. (رجال، طوسی، ص ۴۰۹ ـ ۴۲۹)، و نیز ر.ک: حیاة الامام الهادی، باقر شریف قرشی، ص ۱۷۰ ـ ۲۳۰.

برخی از محققان تعداد اصحاب و روات امام عسکری علیه السلام را تا ۲۱۳ نفر برشمرده‌اند. (ر.ک: حیاة الامام العسکری علیه السلام، محمد جواد طبسی، ص ۳۴۵ ـ ۴۱۳.

صاحب «اعیان‌الشیعه» نیز می‌گوید: فَقَدْ رُوِیَ عنه (الامام العسکری) مِن انواعِ العلوم ما مَلَأَ بُطونَ

الدَّفاتِرِ. «علوم و دانش‌های گوناگونی که از آن حضرت نقل شده، صفحات کتاب‌ها را پر ساخته است.»، (اعیان‌الشیعه، ج ۱، ص ۴۰).

۴. ر.ک: حیاة الامام العسکری علیه السلام، محمد جواد طبسی، ص ۲۸۷ ـ ۲۹۵.

۵. توحید، صدوق، ص ۲۲۴.

۶. ر.ک: حیاة الامام العسکری علیه السلام، محمد جواد طبسی، ص ۳۱۶.

۷. همان، ص ۳۲۴.

۸. همان، ص ۳۲۵.

۹. همان، ص ۳۲۴.

۱۰. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۳۹، (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ص ۸۷)؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۵۱؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۳۲؛ دلائل الامامة، ص ۲۲۶.

۱۱. الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۳۳؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۰؛ اثبات الوصیة، ص ۲۲۵، (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۸۳).

۱۲. حضرت خود می‌فرمود: مرا از مدینه به اجبار به سامرا آوردند. (بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹).

۱۳. مروج الذهب، ج ۴، ص ۹۳؛ الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۰۳.

۱۴. دکتر جاسم حسین، می‌نویسد: «سازمان امامیه (وکلا) به هواداران خود اجازه می‌داد در دستگاه خلافت عباسی کار کنند. از این رو، محمد بن اسماعیل بن بزی و احمد بن حمزه قمی مقامات والایی در وزارت اشغال کردند. (رجال، نجاشی، ص ۲۵۴). نوح بن دراج، قاضی «بغداد» و پس از آن قاضی کوفه بود چون بستگان او از کارگزاران امام جواد علیه السلام بودند، عقیدهٔ خود را در طول اشتغال به این سمت پنهان داشت. (همان، ص ۸۰ و ۹۸). بعضی دیگر از امامیه؛ مانند حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم بست و سیستان شد و حکم بن علیا اسدی به حکومت بحرین رسید، هر دو نفر به امام جواد علیه السلام خمس می‌پرداختند که حاکی از بیعت پنهانی ایشان با امام نهم است (الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱ و الاستبصار، ج ۲، ص ۵۸)، (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، ص ۷۹).

۱۵. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۰، ۲۵۴، ۲۶۹، ۲۹۸ و ۲۷۰.

۱۶. ر.ک: همان، ص ۳۰۴ و ۲۵۹، و نیز، ر.ک: حیاة الامام العسکری علیه السلام، محمد جواد طبسی، ص ۲۶۱ ـ ۲۶۶.

۱۷. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۸۵ ـ ۸۹. (بسیاری از

مورخین؛ مانند اصفهانی روایت می‌کنند که قیام‌های علویان در سال (۲۵۰ و ۲۵۱ ه) در نواحی کوفه، طبرستان، ری، قزوین، مصر و حجاز آغاز شد. امکان دارد این قیام‌ها از سوی یک گروه یا دقیق‌تر بگوییم: توسط یک رهبر، هدایت شده باشد.... علی‌رغم جبههٔ زیدی قیام، بسیاری از امامیهٔ مخلص نیز شرکت داشتند. بنا به گفتهٔ ابن عقده، پرچم‌دار قیام در مکه، محمد بن معروف حلّی، متوفای (۲۵۰ ه) بود که از برجستگان امامیه در حجاز به شمار می‌آمد. (رجال، نجاشی، ص ۲۸۰). علاوه بر آن، رهبر قیام کنندگان کوفه، یحیی بن عمر بود که در سال (۲۵۰ ه) مورد سوء قصد قرار گرفت و مورد ستایش ابوالقاسم جعفری، وکیل امام هادی علیه السلام قرار داشت و همدردی او را به خود جلب کرد. (طبری، ج ۳، ص ۱۵۲۲).

علاوه بر آن، بنا به گزارش مسعودی، علی بن موسی بن اسماعیل بن موسی کاظم در قیام ری شرکت داشت و خلیفهٔ معتز او را دستگیر کرد. چون این شخص نوهٔ اسماعیل بن موسی کاظم، مبلغ آیین امامیه در مصر بود بسیار محتمل به نظر می‌رسد که قیام وی اصولاً امامی بوده باشد. (مروج الذهب، ج ۷، ص ۴۰۴) افزون بر آن، طبری اطلاعات لازم را دربارهٔ فعالیت‌های مخفی امامیه و نقش ایشان را در قیام می‌دهد. مقامات دولتی، قیام را بیشتر زیدی می‌دانستند تا امامی، او همچنین گزارش می‌دهد که جاسوسان عباسی مکاتباتی را بین رهبر قیام کنندگان در طبرستان، موسوم به حسن بن زید و برادرزاده‌اش، موسوم به محمد بن علی بن خلف العطار و کشف کردند. این هر دو نفر از هواداران امام دهم، حضرت هادی علیه السلام بوده‌اند. (طبری، ج ۳، ص ۱۳۶۲ و ۱۶۸۳، و اختیار، ص ۶۸).

... امامیه ادعای هر علوی که خود را قائم و مهدی موعود از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بداند تکذیب کردند، ولی با بعضی از قیام‌های علویان که به ایشان وفادار بودند همدردی نشان می‌دادند. همین مطلب، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که ائمه دو روش را برای وصول به اهداف حقهٔ خود طرح‌ریزی کرده بودند؛ نخست فعالیت‌های علمی، فرهنگی و مذهبی که با اشاعهٔ آن در میان مردم بدون آن‌که خود را به ظاهر درگیر مسائل سیاسی کنند همت گماشتند. دوم، بعضی از قیام‌های شیعیان که وفادار به خود بودند را در پنهانی مورد حمایت قرار دادند. بدان امید که بتوانند قدرت را به دست آورده و پس از موفقیت به ایشان واگذار کنند.

۱۸. وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۶۰. (تقیه از دین من و دین پدران من است، کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد.)

۱۹. همان، (نُه دهم دین در تقیه است و کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.)

۲۰. همان، ص ۴۶۴. (مومن همواره مجاهد است، در حکومت باطل با تقیه و در حکومت حق با

شمشیر.)

۲۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۳، معروف به خطبهٔ شقشقیه.

۲۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۶۶. (به نقل از: سرائر، ابن ادریس، و بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۱).

۲۳. احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۶. (به نقل از: حیاة الامام العسکری علیه السلام، محمد جواد طبسی، ص ۲۴۰).

۲۴. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹. (به نقل از: همان، ص ۲۳۷).

۲۵. اثبات الوصیه، ص ۲۴۳. (به نقل از: همان، ص ۲۳۸).

۲۶. ر.ک: حیاة الامام العسکری علیه السلام، محمد جواد طبسی، ص ۲۲۳ ـ ۲۳۲، الفصل الثانی، الشیعة و مراکزهم فی عصره علیه السلام. از جملهٔ این شهرها می‌توان کوفه، بغداد، نیشابور، قم، آبه، مدایـن، خراسان، یمن، ری، آذربایجان، سامرا، جرجان، بصره و ده‌ها شهر دیگر را نام برد. (همان).

۲۷. ولاة مصر، کندی، ص ۱۷۷. (به نقل از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۸۳ ـ ۸۴).

۲۸. مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۶. (به نقل از: همان، ص ۸۴).

۲۹. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۰۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰.

۳۰. ر.ک: اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۰۰، ح ۵.

۳۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۱۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۷. (الفخّام عن المنصوری، عن عمِّ ابیه، قال: قصدت الامام [الهادی] علیه السلام یوماً فقلت: یاسیدی انّ هذا الرجل [المتوکل] قد اطرحنی و قطع رزقی و مللنی و ما اتهم فی ذلك الا علمه بملازمتی لك...).

۳۲. کشف المحجّة، سید بن طاووس، ص ۱۲۴.

۳۳. مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۹، (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمهٔ سید حسن اسلامی، ص ۳۲۶).

۳۴. مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۶. (و کان الفتح بن خاقان الترکی مولاه اغلب الناس علیه و اقربهم منه و اکثرهم تقدماً عنده... و کان له نصیب من العلم، و منزلة من الادب و الّف کتاباً فی انواع من الادب ترجمه بکتاب «البستان»)، ابن ندیم نیز می‌گوید: اما الفتح بن خاقان، فکان من کبار رجال دارالخلافة و کان یحضر لمجالسة المتوکل... (الفهرست، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۷).

۳۵. الکافی، ج ۱، ص ۴۹۹؛ الارشاد، مفید، ج ۲، ص ۳۰۲.

۳۶. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۲۰۹، (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۲۶۳).

۳۷. مرآة الزمان، ج ۹، ص ۵۵۳؛ تذکرة الخواص، ص ۳۵۹، (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام

باقر شریف قرشی، ترجمهٔ سید حسن اسلامی، ص ۲۶۳)؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۷ ـ ۲۰۸.

۳۸. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۶؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۳.

۳۹. اعلام الوری، ص ۳۴۶؛ مناقب، ج ۴، ص۴۰۷؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۸۲.

۴۰. مناقب، ج ۴، ص ۴۰۷؛ اعلام الوریٰ، ص ۳۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۷.

۴۱. مآثرالکبراء، ج ۳، ص ۹۴، (به نقل از: زندگانی امام علی الهادی علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمه سید حسن اسلامی، ص ۲۵ ـ ۲۶).

۴۲. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۷؛ تذکرةالخواص، ابن جوزی، ص ۲۲، (به نقل از: بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۱).

۴۳. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۴ ـ ۱۴۵. ادامهٔ داستان چنین است:

«پدرم او را تشویق کرد و او چندی بعد، بغداد را ترک کرده متوجه سامرا گشت، چند روز بعد یوسف با خوشحالی فراوان وارد خانهٔ ما شد، پدرم از آنچه بر او گذشته بود پرسید. او گفت: برای اولین باری بود که سامرا را می‌دیدم و قبلاً به آن شهر نرفته بودم، دوست داشتم قبل از رفتن نزد متوکل، صد دینار هدیه را به ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) برسانم، اما فهمیدم که متوکل مانع خروج حضرت از خانه است وایشان همیشه در خانه است، با خود گفتم چه کنم؟ اگر از خانهٔ حضرت سراغ بگیرم چه بسا موجب دردسر بیشتری برای خود بشوم، مدتی به دنبال راه حلی می‌گشتم، ناگهان به قلبم خطور کرد که بر مرکب خود نشسته و او را رها کنم تا در شهر گشتی بزند، شاید بدون پرسش منزل حضرت را بیابم. پس بر مرکب سوار شده و او را رها کردم تا کوی‌ها و بازارها را یکی‌یکی پشت سر گذاشت تا رسیدم به در خانه‌ای که مرکبم از حرکت ایستاد و هر چه کردم نرفت، حس کردم منزل امام است. لذا به غلام خود گفتم: بپرس این خانه از کیست؟ غلام پس از سؤال برایم پاسخ آورد: خانهٔ «ابن الرضا» است. با خود گفتم: الله اکبر به خدا قسم چه دلیل آشکاری! ناگهان غلامی سیاه از خانه خارج شد و رو به من کرده و گفت: یوسف بن یعقوب تو هستی؟ گفتم: آری.

گفت: پیاده شو، من هم از مرکب پیاده شدم، او مرا وارد راهرو خانه کرد و خود داخل شد، با خود گفتم: او مرا به نام صدا زد، در حالی که در این شهر کسی مرا نمی‌شناسد، این هم نشانه‌ای دیگر. آن قدری نگذشت که غلام بیرون آمد و گفت: آن یکصد دینار که در آستینت پنهان کرده‌ای بده، آنرا دادم و با خود گفتم: این هم سومین نشانه. او آنها را به امام رساند و برگشت و به من اجازهٔ ورود داد، داخل شدم و امام را دیدم که تنها نشسته است. با مهر و محبت، نگاهی به من کرد و گفت: آیا وقت آن نرسیده است که به راه راست بیایی و هدایت شوی؟ گفتم: مولای من به اندازهٔ کافی

براهین و دلایل روشن برای این‌که هدایت شوم دیده‌ام، اما امام فرمود: افسوس! تو اسلام نخواهی آورد، ولی فرزندت به زودی مسلمان شده و یکی از شیعیان ما خواهد شد. ای یوسف! اقوامی گمان دارند محبت و ولای ما سودی به حال کسانی مانند تو ندارد، به خدا قسم دروغ می‌گویند. به دیدار متوکل برو که مرادت برآورده خواهد شد.

هبة الله می‌افزاید: پس از مرگ یوسف فرزندش را ملاقات کردم، او مسلمان و شیعه‌ای کاملاً معتقد بود. به من گفت: پدرش بر کیش مسیحیت مرد، و او پس از مرگ پدرش مسلمان شد و از دوستان حقیقی اهل بیت گشت. وی همیشه می‌گفت: من بشارت مولایم ـ علی الهادی علیه السلام ـ هستم».

۴۴. بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۴۸.

۴۵. مناقب، ج ۴، ص ۴۳۰؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۹؛ الارشاد، ص ۳۲۴.

۴۶. الفصول المهمة، ص ۲۶۹.

۴۷. کمال الدین، صدوق، ص ۴۷۹.

۴۸. همان، ص ۴۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷، (به نقل از: کمال الدین). برای اطلاع بیشتر از سخن همو با جعفر برادر حضرت عسکری علیه السلام در بزرگداشت امام علیه السلام ر.ک: کمال الدین، ص ۴۴، و بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۹.

۴۹. کمال الدین، ص ۴۲؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷.

۵۰. همان.

۵۱. مدینة المعاجز، ص ۵۷۰، (به نقل از: حیاة الامام العسکری علیه السلام، محمد جواد طبسی، ص ۹۷).

۵۲. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۶۱، (به نقل از: الخرایج، ج ۱، ص ۴۲۲).

۵۳. آثار جاحظ، ص ۲۳۵، (به نقل از: الحیاة السیاسیة للامام الرضا علیه السلام، ص ۴۰۳).

۵۴. سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۶۰، از حلیةالابرار، ج ۲، ص ۴۹۸، (به نقل از: حیاة الامام العسکری، محمد جواد طبسی، ص۹۸).

۵۵. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۱،، (به نقل از: همان). برای اطلاع بیشتر از این دو واقعه و برخورد امام عسکری علیه السلام با آنها به همان منابع رجوع کنید.

۵۶. الغیبة، طوسی، ص ۱۲۸، دلائل الامامة، ص ۲۲۶.

۵۷. کمال الدین، ص ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۸.

۵۸. اعلام الوری، ص ۳۷۲، (به نقل از: زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام، باقر شریف قرشی، ترجمهٔ سید حسن اسلامی، ص ۶۴).



زمینه‌سازی معصومین علیهم‌السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت

مسألهٔ «غیبت» و «مهدویّت» در بین مسلمانان، به خصوص شیعیان، دارای سابقه‌ای بس دیرین است و اذهان مسلمین به وسیلهٔ روایات نبوی و علوی، آشنا با این حقیقت بوده است. منابع ما مشحون از روایاتی است که در آنها، پیامبر اکرمﷺ و ائمهٔ هدیعليهم‌السلام خبر از وقوع غیبت و مسائل مربوط به آن داده‌اند. «شیخ طوسی» در این باره می‌گوید:

«... اخبار شایع و رایج رسیده از پدران مهدیعليه‌السلام، که مدت‌ها قبل از وقوع غیبت، صادره شده‌اند، دلالت بر امامت وی دارند؛ اخباری که گویای آن است که صاحب این امر، غیبتی خواهد داشت، و توضیح می‌دهد که این غیبت چگونه خواهد بود، و چه اختلافاتی در آن واقع می‌شود و چه حوادثی رخ خواهد داد، و خبر می‌دهد که او دو غیبت خواهد داشت و یکی از آنها طولانی تر از دیگری خواهد بود و غیبت اول، مدتش معلوم و روشن است و غیبت دوم نامعلوم... .»[1]

«شیخ طوسی» در ادامه به یادآوری برخی از اخبار رسیده از پیامبر اکرمﷺ و ائمهٔ هُدیعليهم‌السلام در بارهٔ مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) و غیبت او می‌پردازد. در منابعی همچون «کمال‌الدین و تمام النعمة» از «شیخ صدوق»، و کتاب «الغیبة» از «ابن ابی زینب نعمانی»، نیز روایات متعددی از پیامبرﷺ و ائمهعليهم‌السلام در این باره نقل شده است.

در منابع اهل سنّت هم در این مورد روایات فراوانی داریم.

با توجه به این روایات ـ همچنان که محققان نیز گفته‌اند ـ می‌توان ادعا کرد که مسألهٔ مهدی علیه السلام و غیبت او، در منابع شیعی و سنّی از مسائل معروف، رایج و انکار ناپذیر بوده است. از این رو، شیعه با یک آمادگی دیرینه و با سابقه‌ای ۲۶۰ ساله وارد عصر غیبت می‌شد. ذهنیت شیعه در مسألهٔ «غیبت» و «مهدویّت» نه تنها مربوط به اصل مسأله می‌شد، بلکه خصوصیات، دقایق و جزئیات آن را هم که توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بیان شده بود، در بر می‌گرفت. برای روشن شدن بیشتر این مسأله برخی از این روایات، از پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام، را مرور می‌کنیم و سپس به بررسی اقدامات دو امام هادی و عسکری علیهما السلام برای آماده‌سازی شیعه نسبت به شرایط عصر غیبت می‌پردازیم. در ضمن یادآور می‌شویم که در نقل روایات مربوط به غیبت امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، مهمترین روایات سه کتاب گرانسنگ شیعی؛ یعنی «کمال‌الدین و تمام النعمة» از «شیخ صدوق» و کتاب «الغیبة» اثر «نعمانی»، و کتاب «الغیبة» تألیف «شیخ طوسی» مورد توجه واقع شده است، و مراجعه به منابع گوناگون دیگر شیعی و همین طور منابع اهل سنّت، در مورد احادیث مهدی (عجل الله تعالی فرجه‌الشریف)، به خوانندگان گرامی توصیه می‌شود.

الف ـ پیشگوئی پیامبر اکرمﷺ و ائمهعليهم‌السلام نسبت به ولادت امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) و غیبت آن حضرت

۱ـ پیامبر اکرمﷺ

«عبدالرحمن بن سمرة» می‌گوید: به پیامبر اکرمﷺ عرض نمودم: ای رسول خدا! مرا به طریق نجات هدایت کن؛ فرمود:

«هنگامی که اختلاف خواسته‌ها و تفرق آرا پیش آمد، بر تو باد رجوع به نزد «علی‌بن‌ابی‌طالب»، که او امام امت من و خلیفهٔ من بر آنان بعد از من است. و او است فاروقی که به وسیلهٔ آن، حق از باطل جدا می‌شود. هر کس از او سؤال کند پاسخ گوید، و هر کس از او طلب هدایت کند هدایتش نماید، و هرکس که طالب حق و در پی هدایت باشد آن را نزد او می‌یابد، و هر کس به او پناه برد در امان خواهد بود، و هر کس به او تمسک کند نجاتش دهد، و هر کس به او اقتدا کند هدایتش نماید. ای پسر سمرة! هر کس از شما دوست و موافق او باشد اهل نجات، و هر کس از شما که دشمن و مخالف او باشد اهل هلاکت است. ای پسر سمرة! «علی» از من، و روح او روح من، و طینت او طینت من است، او برادر من و من برادر اویم، او همسر دخترم فاطمه ـ سیدهٔ زنان عالم از اول تا به آخر ـ است، و از او است دو امام امت من و دو سید جوانان اهل بهشت؛ یعنی حسن و حسین، و ۹ فرزند حسین، که نُهُم از آنان، قائم امت من است که زمین را از عدل و داد پر کند، پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.»[۲]

«عبدالله بن عباس» می‌گوید: پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خداوند متعال نظری بر زمین نمود و مرا به عنوان «نبیّ» خود اختیار کرد، سپس نظری دیگر نمود و علی‌ؑ را به عنوان «امام» اختیار نمود، و مرا امر فرمود که او را برادر، ولی، وصی، خلیفه و وزیر خود قرار دهم، پس «علی» از من است و او است همسر دخترم و پدر دو سبطم: حسن و حسین. بدانید که خداوند، من و آنان را حجت‌هایی بر بندگان قرار داده و از صُلب حسین امامانی قرار داده که قائم به امر من خواهند بود و وصیت مرا حفظ می‌کنند، نُهُم از آنان، «قائم» اهل بیت من و «مهدی» امت من است، و شبیه‌ترین مردم به من از نظر شمائل، گفتار و رفتار است، که بعد از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه کننده، ظاهر شده، و امر الهی را اعلان و آشکار نموده و دین الهی را ظاهر می‌کند و با نصرت خدا و ملائکه‌اش، تأیید می‌شود و زمین را پس از آن که پر از ظلم و جور شده، پر از عدل و داد خواهد نمود.»[۳]

«ابوحمزة» از امام باقرؑ نقل نموده که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خوشا به حال کسی که «قائم» از اهل بیت مرا درک و در غیبتش و قبل از قیامش به او اقتدا کند و دوستانش را دوست، و دشمنانش را دشمن بدارد. چنین کسی از رفقا و دوستان من و گرامی‌ترین امتم نزد من در روز قیامت است.»[۴]

۲ـ امام علیؑ

«اصبغ بن نباته» می‌گوید: به نزد امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالبؑ رفتم. پس او را متفکر و خیره شدهٔ به زمین یافتم، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! چگونه است که شما را متفکر و خیره شدهٔ به زمین می‌بینم، آیا نسبت به آن راغب شده‌ای!؟ فرمود: «نه والله! هرگز، نه راغب زمین و نه راغب دنیا گشته‌ام، ولی دربارهٔ فرزندی که از صلب من و یازدهم از اولاد من است تفکر می‌نمودم؛ او است آن «مهدی» که زمین را پر از عدل می‌کند، پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد. و او را حیرتی و غیبتی است که در آن، گروهی هدایت و گروهی گمراه می‌شوند.» اصبغ گوید: عرض کردم: ای امیرمؤمنان! آیا چنین امری واقع خواهد شد؟ فرمود: «بله! این امر قطعی است، و تو

کجا و علم به این مطلب کجا؟ ای اصبغ! آنان برگزیدگان این امت هستند که همراه نیکان این خاندان خواهند بود. عرض کردم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: سپس خداوند آنچه اراده کندانجام خواهد داد، چرا که او دارای اراده‌ها، غایت‌ها و نهایت‌هائی است.»[۵]

«عبدالعظیم حسنی» از امام جواد علیه‌السلام و آن حضرت از پدرانش از امام علی علیه‌السلام نقل نموده که فرمود: «برای قائم از ما، غیبتی است طولانی، و گویا شیعه را می‌بینم که در غیبت قائم علیه‌السلام همانند گلهٔ گوسفند به دنبال چوپان خود هستند و او را نمی‌یابند. بدانید هر کس که در غیبت قائم، ثابت در دین باشد و قلبش به خاطر طولانی شدن زمان غیبت امامش دچار قسوت نگردد، پس او در قیامت با من و در درجهٔ من است.» سپس فرمود: «همانا زمانی که قائم ما قیام کند، بیعت احدی در گردن او نیست؛ و از این رو، ولادتش مخفیانه و خودش غایب خواهد شد.»[۶]

۳ـ حضرت فاطمه علیهاالسلام

«جابربن عبدالله انصاری» در روایتی که به طرق مختلف نقل شده، از صحیفه‌ای خبر داده است که آن را در دست حضرت فاطمه علیهاالسلام مشاهده نموده، که درخشندگی عجیبی داشته و در آن، نام‌های دوازده امام علیهم‌السلام همراه نام مادرانشان یادآور شده، و آخرین نام، قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است.[۷]

۴ـ امام حسن مجتبی علیه‌السلام

«ابوسعید عقیصا» نقل نموده که، پس از صلح امام حسن علیه‌السلام با «معاویة»، مردم بر آن حضرت وارد شدند، بعضی از آنان، حضرت را به خاطر صلح، مورد ملامت قرار دادند، حضرت فرمود: «وای بر شما! نمی‌دانید که چه اندیشه‌ای نمودم، آنچه کردم برای شیعه‌ام بهتر است از آنچه خورشید بر آن تابیده یا غروب کرده است. آیا نمی‌دانید که من، به فرمودهٔ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، امامی هستم که اطاعتم بر شما لازم است،

و یکی از دو سید جوانان اهل بهشتم؟» گفتند: بلی! فرمود: «آیا نمی‌دانید که خضر علیه السلام وقتی کشتی را سوراخ نمود و دیوار را بر پا داشت و بچّه را کشت، این امر موجب غضب موسی علیه السلام شد، چرا که حقیقت این امور بر او مخفی بود، در حالی که این امر نزد خداوند دارای حکمت بود؛ آیا نمی‌دانید که هیچ یک از ما نیست، مگر آن که در گردن او بیعتی برای طاغیهٔ زمانش واقع می‌شود، مگر قائم علیه السلام که روح‌الله، عیسی بن مریم علیه السلام به او اقتدا می‌کند، و خداوند ولادتش را مخفی داشته و او را غایب می‌سازد برای آن که به هنگام قیام، برای هیچ کس بر گردن او بیعتی نباشد؟ این شخص، نهمین نفر از فرزندان برادرم حسین علیه السلام است که فرزند سیدهٔ زنان است. خداوند عمرش را در دوران غیبتش طولانی کرده و سپس او را با قدرت خود، به صورت جوانی با سنی کمتر از چهل سال، آشکار می‌سازد. این برای آن است که دانسته شود خداوند بر هر امری قادر است.»[۸]

۵ـ امام حسین علیه السلام

«عبدالرحمن بن الحجّاج» از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدرانش، از امام حسین علیه السلام روایت نموده که فرمود: «در نهمین نفر از فرزندان من سُنّتی از یوسف و سُنّتی از موسی بن عمران است و او قائم ما اهل بیت است که خداوند امر او را تنها در یک شب اصلاح می‌نماید.»[۹]

مردی همدانی می‌گوید: شنیدم که حسین بن علی علیه السلام می‌فرمود: «قائم این امت نهمین فرزند از اولاد من است و او است صاحب غیبت، و کسی که میراثش در حالی که زنده است تقسیم می‌شود».[۱۰]

«عبدالرحمن بن سلیط» گوید: امام، حسین بن علی علیه السلام فرمود: «از ما است دوازده مهدی، که اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخر ایشان نهمین فرزند از فرزندان من است و او است امام «قائم» به حق که خداوند به وسیلهٔ او زمین را پس از آن که مرده باشد، زنده می‌کند و دین حق را بر همهٔ ادیان، علی رغم میل مشرکان، غالب می‌سازد.

او دارای غیبتی خواهد بود که در آن غیبت، گروهی «مرتد» شده و گروهی ثابت بر دین می‌مانند. آنان مورد اذیت واقع می‌شوند و به آنها گفته می‌شود: اگر راست می‌گوئید این وعده که می‌دادید چه زمانی محقق می‌شود؟ بدانید کسی که در غیبت او بر اذیت‌ها و تکذیب‌ها صبر کند، به منزلهٔ کسی است که با شمشیر در پیشگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جهاد کرده باشد.»[۱۱]

۶ـ امام سجّاد علیه‌السلام

«ابوخالد کابلی»، روایت نسبتاً مفصلی از امام سجّاد علیه‌السلام نقل کرده که خلاصه‌اش بدین قرار است:

«بر آقایم امام سجّاد علیه‌السلام وارد شده و عرض کردم: مولای من! مرا نسبت به کسانی که خداوند طاعتشان را واجب نموده خبر ده، فرمود: «اینان که خداوند طاعتشان را واجب و آنها را بر مردم، امام قرار داده است، امیرمؤمنان، «علی بن ابی طالب»، سپس «حسن» و سپس «حسین»، دو فرزند «علی بن ابی طالب» هستند، و سپس امر به ما منتهی شد.» در این هنگام حضرت ساکت شدند.

«ابوخالد» می‌گوید: عرض کردم: ای آقای من! از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت شده که زمین از «حجت الهی» خالی نخواهد شد، «حجت» و امام پس از تو کیست؟ فرمود: فرزندم «محمد»، سپس «جعفر». سپس حضرت اشاره به روایتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نمود که فرموده است: هنگامی که فرزندم «جعفر» متولد شد او را «صادق» نام گذارید، چراکه پنجم از اولاد او فرزندی خواهد داشت که نامش «جعفر» است و مدعی امامت خواهد بود، پس او نزد خدا «جعفر کذّاب»، مفتریِ بر خدا خواهد بود... و او است کسی که قصد کنار زدن پردهٔ الهی به هنگام غیبت ولیّ خدا را خواهد داشت.

سپس امام سجّاد علیه‌السلام به شدت گریسته و فرمود: گویا «جعفر» را می‌بینم که طاغیهٔ زمان را تحریک بر تفتیش امر ولیّ خدا کرده ...، سپس فرمود: غیبت ولیّ خدا و دوازدهم از اوصیای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله طولانی خواهد شد. ای اباخالد! همانا اهل زمان

غیبت او که قائل و معتقد به امامت او و منتظر ظهور او هستند برتر از اهل هر زمانی هستند، چراکه به خاطر کثرت فهم و عقل، غیبت نزدشان به منزلهٔ مشاهده است، و خداوند آنان را در این زمان به منزلهٔ مجاهدان در پیشگاه پیامبراکرمﷺ قرار داده است. آنان به حق، مخلِص و شیعیان راستین هستند و دعوت گران به سوی دین خدایند. و فرمود: انتظار فرج از برترین گشایش‌ها است.[۱۲]

۷ـ امام باقرؑ

روایاتی که در مورد حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، غیبت، ظهور، علامات ظهور و حوادث پس از ظهور، از طریق دو امام باقر و صادقؑ نقل شده است به مراتب بیشتر از روایات رسیده از سایر معصومینؑ است. ویژگی و امتیاز دیگر این روایات آن است که علاوه بر بیان اصل مسأله، به بیان بعضی از خصوصیات نیز پرداخته‌اند. توجه به پاره‌ای از این روایات، می‌تواند دلیلی بر این مدعا باشد.

«ابراهیم بن عمر کناسی» می‌گوید: از امام باقرؑ شنیدم که می‌فرمود: «همانا برای صاحب این امر دو غیبت خواهد بود و قائم، قیام می‌کند در حالی که بیعت کسی برگردنش نیست.»[۱۳]

ابوبصیر از امام باقرؑ نقل کرده که فرمود: «بعد از حسینؑ ۹ امام می‌آیند، نُهُم از آنان قائم ایشان است.»[۱۴]

«جابرجعفی» از امام باقرؑ نقل نموده که فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که در آن زمان امامشان غایب خواهد شد. پس خوشا به حال کسانی که ثابت بر امر ما باشند. همانا کم‌ترین پاداش ایشان آن است که خداوند خطاب به آنان می‌فرماید: بندگان و کنیزان من، نسبت به سرّ من ایمان آوردید و غیب مرا تصدیق نمودید، پس بر شما بشارت باد به بهترین پاداش از سوی من؛ شمائید بندگان و کنیزان من؛ از شما می‌پذیرم و شما را عفو می‌نمایم و به وسیلهٔ شما رحمت و باران بر بندگانم نازل می‌کنم و به خاطر شما است که از بندگانم دفع بلا و عذاب می‌کنم...»[۱۵]

۸ـ امام صادق علیه‌السلام

در قیاس با روایات رسیده از امام باقر علیه‌السلام، روایات امام صادق علیه‌السلام در این باره بیشتر است. در این روایات به ویژگی‌ها و جزئیات بیشتری اشاره شده است. پاره‌ای از این روایات را یادآور می‌شویم:

«صفوان بن مهران» از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: «کسی که به تمام ائمه علیهم‌السلام اقرار کند، ولی «مهدی» را انکار نماید، همانند کسی است که نسبت به همهٔ انبیا اقرار نماید، ولی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را انکار کند.» از حضرت سؤال شد: ای فرزند رسول خدا! «مهدی» کدام یک از فرزندان تو است؟ فرمود: «پنجمین فرزند از اولاد هفتمی (امام کاظم علیه‌السلام) است، او از شما غایب خواهد شد و بر شما جایز نیست نام او را بر زبان آورید.»[۱۶]

«أبوالهیثم بن ابی حبّة» از امام صادق علیه‌السلام نقل نموده که فرمود: «هنگامی که سه اسم «محمد»، «علی» و «حسن» به طور متوالی (در ائمه علیهم‌السلام) جمع شد، چهارمی آنان «قائم» است.»[۱۷]

«مفضّل بن عمر» می‌گوید: بر امام صادق علیه‌السلام وارد شدم و عرض نمودم: ای آقای من! کاش جانشین خودت را به ما معرفی می‌نمودی! فرمود: «ای مفضّل! امام بعد از من، فرزندم «موسی» است، و امام خلف و موعود و منتظر (م ح م د) فرزند «حسن بن علی بن محمدبن علی‌بن موسی» است.[۱۸]

و باز «مفضّل بن عمر» از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که، «خداوند متعال ۱۴/۰۰۰ سال قبل از آفرینش مخلوقات ۱۴ نور آفرید که همان ارواح ما بودند.» به حضرت عرض شد: ای فرزند رسول خدا! آن ۱۴ نور کیانند؟ فرمود: «محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمهٔ از اولاد حسین، آخرین ایشان «قائم» است که بعد از غیبتش قیام کند و «دجّال» را بکشد و زمین را از هر ظلم و جوری پاک سازد.»[۱۹]

در بعضی از روایات، آن حضرت، شیعه را نسبت به انکار «مهدی» در زمان غیبت

هشدار می‌دهد و بدین وسیله اذهان شیعیان را برای پذیرش مسألهٔ غیبت آماده‌تر می‌سازد؛ به عنوان نمونه:

«ابوبصیر» از امام صادق علیه السلام نقل نموده که فرمود: «اگر صاحبتان غیبت نمود، مبادا او را انکار نمائید!»[۲۰]

«عبیدبن زرارة» می‌گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «مردم امامشان را گم می‌کنند، پس او در موسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند، ولی آنان او را نمی‌بینند.»[۲۱]

در بعضی از روایات، آن بزرگوار اشاره به وجود دو غیبت «صغری» و «کبری» برای امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) نموده است.

«مفضّل بن عمر» می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «صاحب این امر، دو غیبت خواهد داشت که یکی از آنها آن قدر طول می‌کشد که بعضی از مردم می‌گویند: او مرده است و بعضی از مردم می‌گویند: او کشته شده است، بعضی از مردم نیز می‌گویند: او رفته است؛ تا جایی که جز عده‌ای محدود از اصحاب او کسی بر فرمانبرداری از امر او باقی نمی‌ماند و بر مکان او کسی جز موالیان راستین او آگاه نخواهند شد.»[۲۲]

روایاتی به این مضمون، به طرق مختلف در منابع ما؛ از جمله در کتاب «الغیبة» از «نعمانی» نقل شده است. او پس از نقل این روایات آورده است:

«این احادیث که دلالت بر دو نوع غیبت دارند، احادیثی صحیح هستند و خداوند درستی کلام ائمه علیهم السلام را آشکار ساخت و دو نوع غیبت واقع شد؛ در غیبت اول سفیرانی بین امام علیه السلام و خلق وجود داشت که به دست آنان شفا و پاسخ سؤالات و غیر آنها صادر می‌شد و غیبت دوم، غیبتی است که سفرا و وسائط در میان نبودند به خاطر مصلحتی که خداوند آن را اراده کرده است... .»[۲۳]

۹ـ امام کاظم علیه‌السلام

همان گونه که گذشت، امامان شیعه علیهم‌السلام همواره در صدد آماده سازی اذهان شیعیان برای پذیرش مسألهٔ غیبت بودند. شیعیان که حدود دویست‌وپنجاه سال با امام حاضر سروکار داشتند، اگر یکباره و بدون آمادگی قبلی مواجه با غیبت امام معصوم می‌شدند احتمال انکار و انحراف، بسیار بود. لذا در روایات معصومین علیهم‌السلام هشدارهایی در این باره به چشم می‌خورد؛ از جملهٔ این روایات، روایت رسیده از امام کاظم علیه‌السلام است:

«محمدبن یعقوب کلینی» با سند خود از «علی بن جعفر» و او از برادرش امام کاظم علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: «هنگامی که پنجمین امام از فرزندان هفتمین (امام کاظم علیه‌السلام) غائب شد مواظب دینتان باشید، همانا صاحب این امر را غیبتی است به گونه‌ای که معتقدان به امامت او، از این عقیده باز می‌گردند، و این امتحانی است از جانب خداوند...»[۲۴]

«داودبن کثیر رقّی» می‌گوید: از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام دربارهٔ صاحب این امر (مهدی) سؤال کردم، فرمود: «او رانده شده (از نزد مردم) و تنهای غریب و غایب از اهلش، و تنها فرزند پدرش می‌باشد.»[۲۵]

۱۰ـ امام رضا علیه‌السلام

«عبدالسلام بن صالح هروی» می‌گوید: از «دعبل بن علی خزاعی» شنیدم که می‌گفت: برای مولایم امام رضا علیه‌السلام قصیده‌ائی را انشا نمودم که ابتدای آن چنین است:

مدارس آیات خلت من تلاوة — و منزل وحی مقفرالعرصات

تا رسیدم به این دو بیت که:

خروج امام لامحالة خارج — یقوم علی اسم الله والبرکات

یمیزّ فیناکلّ حق و باطل — و یجزی علی النعماء والنقمات

در این هنگام، حضرت به شدت گریست، سپس سر برداشته و فرمود: ای «خُزاعی»! این «روح‌القدس» بود که این دو بیت را بر زبان تو جاری نمود، آیا می‌دانی این امام (که

در این دو بیت به او و خروجش اشاره کردی) کیست، و چه زمانی خروج می‌کند؟ گفتم: خیر، ای مولای من، جز این که شنیده‌ام، امامی از شما خروج می‌کند که زمین را از فساد پاک کرده و آن را پر از عدل می‌سازد، فرمود: ای دعبل! امام بعد از من «محمد» فرزندم، و بعد از «محمد» فرزندش «علی»، و بعد از «علی» فرزندش «حسن»، و بعد از «حسن» فرزندش «حجّت قائم منتظَر» است که در زمان غیبتش مورد انتظار، و در هنگام ظهورش مورد «اطاعت» است. اگر باقی نماند از دنیا، مگر یک روز، همانا خداوند این روز را طولانی می‌کند تا این که او خروج کند و زمین را پر از عدل کند، پس از آن که پر از جور شده است، و اما این که چه زمانی قیام می‌کند، این خبر دادن از وقت است، همانا پدرم، از پدرش، و او از پدرانش روایت نموده است که، به پیامبر اکرمﷺ گفته شد: ای رسول خدا! چه زمانی «قائم» از ذُریهٔ تو قیام می‌کند؟ فرمود: مَثَل آن، مَثَل قیامت است که خداوند در بارهٔ آن فرموده: «**لا یجلّیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات والارض لایأتیکم الابغتة.**»[۲۶]

۱۱ـ امام جوادؑ

«صقربن أبی دلف» می‌گوید: از امام جوادؑ شنیدم که می‌فرمود: «همانا امام بعد از من، فرزندم علی است. فرمان او، فرمان من و گفتار او، گفتار من و اطاعت او اطاعت من است. امام بعد از او فرزندش «حسن» است که فرمان او فرمان پدرش و گفتار او گفتار پدرش و اطاعت او اطاعت پدرش است.» سپس ساکت شد. عرض نمودم: پس امام بعد از «حسن» کیست؟ حضرت در این هنگام به شدت گریست و فرمود: «بعد از «حسن» فرزندش «قائم بالحق و منتظَر» است.» عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا «قائم» نامیده شده؟ فرمود: «زیرا، بعد از فراموشی نامش، و ارتداد بیشتر قائلین به امامتش قیام می‌کند.» عرض نمودم: چرا «منتظَر» نامیده شده؟ فرمود: «چون او را غیبتی است که روزگارش طولانی است و «مخلِصین»، انتظار خروجش را خواهند کشید و «شکّاکان» او را انکار خواهند کرد، و انکار کنندگان یاد او را مورد تمسخر قرار

می‌دهند، و افرادی در تعیین زمان خروجش دروغ خواهند گفت، و تعجیل گران در خروجش هلاک خواهند شد، و اهل تسلیم نجات خواهند یافت.»[۲۷]

حضرت «عبدالعظیم حسنی» می‌گوید: بر آقایم، امام جواد علیه‌السلام وارد شدم و قصد داشتم که از او دربارهٔ «قائم» سؤال کنم که، آیا او است یا غیر او. پس آن حضرت آغاز به سخن نموده و فرمود: ای ابوالقاسم! همانا «قائم» از ما، همان «مهدی» است که بایسته است به هنگام غیبتش، مردم انتظارش را بکشند و به هنگام ظهورش پیروی‌اش کنند، و او سومین فرزند از فرزندان من است. قسم به آن که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را مبعوث فرمود و ما را مخصوص به امامت قرار داد، اگر از عمر دنیا، جز یک روز باقی نمانده باشد خداوند آن را طولانی کند تا این که «مهدی» در آن روز خروج کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید، همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد، و خداوند امر او را در یک شب اصلاح فرماید، همان گونه که امر «کلیمش، موسی علیه‌السلام» را در یک شب اصلاح فرمود، و آن زمانی بود که برای آوردن آتش برای اهلش رفت و به هنگام بازگشت، رسول و نبیّ بود. سپس فرمود: برترین اعمال شیعهٔ ما، «انتظار فرج» است.[۲۸]

ب ـ زمینه‌سازی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام برای ورود شیعه به عصر غیبت

همان گونه که در قسمت پیشین روشن شد، مسألهٔ آماده سازی شیعه برای ورود به عصر غیبت و ایجاد ذهنیت لازم برای قبول مسألهٔ غیبت و آمادگی برای دوری از امام معصوم و محرومیت از ارتباط مستقیم با او، امری بود که از عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع و در عصر هریک از امامان شیعه به طور مستمر ادامه یافت؛ و آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره بیان فرموده بود توسط امامان شیعه علیهم السلام مورد تأکید واقع شد. هریک از امامان به نوبهٔ خود، شیعه را از نزدیک شدن عصر غیبت آگاه می‌ساختند و از سوی دیگر نسبت به انکار وجود امام علیه السلام و انحراف حاصل از غیبت امام معصوم، به شیعیان هشدار می‌دادند.

اما وقتی به عصر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام وارد می‌شویم، برهه‌ای جدید رخ می‌نماید که در آن، گام‌های وسیع‌تری برای زمینه سازی ورود شیعه به عصر غیبت انجام می‌گیرد. علاوه بر آنچه این دو امام، همچون سایر ائمه علیهم السلام، در بیان اصل مسألهٔ غیبت انجام دادند، کارهای دیگری نیز به خاطر نزدیکی زمان غیبت، توسط این دو بزرگوار صورت پذیرفت، که در ذیل بدان می‌پردازیم:

۱ـ تبیین نزدیکی ولادت حضرت مهدی علیه‌السلام، آغاز غیبت و چگونگی آن

همان گونه که گذشت، اصل مسألهٔ مهدویّت و غیبت مهدی علیه‌السلام، توسط پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام روشن شده بود. و لذا دو امام هادی و عسکری علیهماالسلام به طور اصولی بر نزدیکی زمان موعود تأکید می‌کردند و شیعه را از این که به خاطر ندیدن امامشان، در دامان تحیّر و ضلالت و ارتداد فروغلطند باز می‌داشتند. در روایات متعددی، امام هادی علیه‌السلام تصریح به این نکته دارد که، «مهدی» فرزندِفرزندِ او است و غیبت او نزدیک است.

«صقربن ابی دلف» می‌گوید: از امام هادی علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «همانا امام پس از من، فرزندم «حسن» و پس از او، فرزندش «قائم» است که زمین را پر از قسط و عدل خواهد ساخت، همان گونه که از ظلم و جور پر شده باشد.»[۲۹]

«عبدالعظیم حسنی» می‌گوید: بر آقایم، امام هادی علیه‌السلام، وارد شدم؛ زمانی که مرا مشاهده کرد، فرمود: مرحبا بر تو، ای ابوالقاسم! تو از دوستان راستین ما هستی؛ عرض کردم: ای رسول خدا! من قصد دارم دینم را بر شما عرضه کنم اگر مورد رضایت شما بود بر آن ثابت باشم تا زمانی که خدا را ملاقات کنم، فرمود: بگو، سپس حضرت عبدالعظیم، به بیان عقاید خود از توحید و رسالت و امامت ائمه علیهم‌السلام تا امام هادی علیه‌السلام پرداخت. در این هنگام حضرت به او فرمود: «و بعد از من، فرزندم «حسن» است، پس چگونه است حال مردم نسبت به جانشین او؟» عرض کردم: چگونه است ای مولای من؟ فرمود: «زیرا شخص او دیده نمی‌شود و ذکر نام او نیز جایز نیست تا زمانی که خروج کند و زمین را پر از قسط و عدل نماید... .»[۳۰]

نظیر همین کلام را امام هادی علیه‌السلام به «ابوهاشم، داودبن قاسم جعفری» به این مضمون فرموده است: «جانشین پس از من، فرزندم «حسن» است، پس چگونه است حال شما نسبت به جانشین او؟»، هنگامی که راوی سؤال می‌کند: این امر چگونه است؟ می‌فرماید: «زیرا شما شخص او را مشاهده نمی‌کنید و بردن نامش بر شما جایز نیست. و هنگامی که راوی سؤال می‌کند: پس چگونه از او یاد کنیم؟ می‌فرماید:

بگوئید: «حجت» از آل محمد صلی الله علیه و آله.»[۳۱]

در مواردی، امام هادی علیه السلام، شیعه را از این امر آگاهی می‌دهد که، «مهدی» آن کسی است که ولادتش بر دیگران مخفی باشد. این کلام حضرت هشداری است برای شیعیان که مبادا مخفی بودن ولادت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، موجب تردید در دل‌هایشان گردد.

«اسحاق بن محمدبن ایوب» می‌گوید: از امام هادی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «صاحب این امر، کسی است که مردم درباره‌اش بگویند: هنوز متولد نشده است.»[۳۲]

وقتی امام هادی علیه السلام از دنیا رفت و امر امامت بر دوش امام عسکری علیه السلام قرار گرفت، وظیفهٔ آن بزرگوار در آماده سازی زمینهٔ غیبت به مراتب سنگین‌تر شد. در عصر آن امام، مهدی علیه السلام به دنیا آمده بود و سال‌های اندکی تا شروع عصر غیبت مانده بود. بنابراین، وظیفهٔ امام عسکری علیه السلام علاوه بر روشنگری در اصل مسألهٔ مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و غیبت او، در اثبات وجود مهدی و ولادت او نیز متجلّی می‌شد. از این رو، آن حضرت بر بعضی از خواص شیعه که مورد اعتماد بودند، منت نهاده و آنها را مفتخر به دیدن سیمای نیک فرزندش مهدی علیه السلام می‌نمود، در عین حال که لازم بود ولادت آن حضرت از دیدهٔ اغیار مخفی بماند.

از جمله کسانی که موفق به این امر شد، صحابی خاص آن امام؛ یعنی «احمدبن اسحاق قمی» بود، او می‌گوید: بر مولای خود وارد شده و قصد داشتم دربارهٔ جانشین او سؤال کنم، حضرت آغاز به سخن کرده، فرمود: ای احمدبن اسحاق! خداوند ـ تبارک و تعالی ـ هیچ‌گاه زمین را از «حجت» خود خالی نگذاشته است، حجتی که به وسیلهٔ او بلا را از اهل زمین دور، و باران را نازل، و برکات زمین را خارج می‌سازد.

عرض نمودم: ای فرزند رسول خدا! امام و خلیفه پس از شما کیست؟ حضرت با سرعت برخاسته، داخل خانه شد و سپس در حالی که بر دوش او پسر بچه‌ای سه ساله، با چهره‌ای همچون ماه در شب بدر، قرار داشت خارج شده، و فرمود: ای احمدبن اسحاق! اگر نبود کرامت تو در نزد خداوند، فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم. او

همنام و هم کنیهٔ رسول خدا، و کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌سازد، در حالی که از ظلم و جور پر شده باشد. ای احمدبن اسحاق! مَثَل او مَثَل «خضر علیه‌السلام» و «ذوالقرنین» است. قسم به خدا، غیبتی خواهد داشت که در آن غیبت، جز کسی که خداوند او را استوار در قبول امامت او قرارداده و او را موفق به دعا برای تعجیل فرجش کرده، نجات نخواهد یافت.

«احمدبن اسحاق» عرض کرد: مولای من، آیا علامتی هست که قلبم بدان مطمئن شود؟ به محض پرسش، آن پسر بچه به سخن آمد و به زبان عربی فصیح فرمود: «من بقیّةالله در زمین، و انتقام گیرنده از دشمنان خدا هستم، پس ای احمدبن اسحاق! بعد از رؤیت و مشاهده به دنبال نشانه نگرد».

«احمدبن اسحاق» می‌گوید: من مسرور و شادمان خارج شدم، و فردای آن روز وقتی به محضر امام عسکری علیه‌السلام رسیدم، عرض نمودم. ای فرزند رسول خدا! شادی و سرور من نسبت به منتی که بر من نهادی بسیار است. آن سنت جاری از «خضر» و «ذوالقرنین» در فرزندت چیست؟ فرمود: طول غیبت، ای احمد! به نحوی که بیشتر معتقدان به امامت او، از این عقیده بازگردند و جز کسانی که ایمان راسخ در قلبشان است و مورد تأیید الهی هستند بر این عقیده باقی نمی‌مانند. ای احمدبن اسحاق! این امری از امور الهی و سری از اسرار او و غیبی از غیب او است. آنچه گفتم بگیر و کتمان کن و از شاکرین باش تا فردا در «علّیّین» با ما باشی.[۳۳]

در بعضی از موارد، امام عسکری علیه‌السلام زمان دقیق غیبت را مشخص فرموده است.

«أبوغانم» می‌گوید: از امام عسکری علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «در سال (۲۶۰ ه) شیعهٔ من دچار جدایی و افتراق خواهند شد.»[۳۴]

و در مواردی دیگر، حضرت، تصریح به اختلاف شیعه پس از شروع عصر غیبت فرموده است.

«موسی بن جعفربن وهب بغدادی» می‌گوید: شنیدم که امام عسکری علیه‌السلام می‌فرمود: «گویا می‌بینم که پس از من در مورد جانشینم دچار اختلاف شده‌اید... بدانید که برای

فرزندم غیبتی است که در آن، مردم دچار تردید می‌شوند، مگر آن کسی که خدا او را حفظ نماید».[۳۵]

آن حضرت در روایاتی، شیعه را به صبر و انتظار فرج در زمان غیبت فرمان داده است؛ از جملهٔ این موارد، نامهٔ آن حضرت، به «ابوالحسن، علی بن الحسین بن بابویه قمی» است که در آن چنین فرموده است: «بر تو باد صبر و انتظار فرج؛ پیامبر اکرمﷺ فرموده است: برترین اعمال امت من «انتظار فرج» است و شیعهٔ ما دائم در حزن و اندوهند تا زمانی که فرزندم ـ که پیامبرﷺ بشارت او را داده ظاهر شود و زمین را پر از عدل و داد نماید. پس ای شیخ و معتَمَد من، ای ابوالحسن علی، صبر کن و همهٔ شیعیانم را به صبر دعوت کن چراکه زمین از آن خدا است و آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد به ارث خواهد داد و عاقبت از آنِ پرهیزگاران است...»[۳۶]

۲ـ کاهش ارتباط مستقیم با شیعه

از دیگر اقداماتی که دو امام هادی و عسکریؑ برای آماده سازی زمینهٔ غیبت حضرت مهدیؑ انجام دادند پرده پوشی گام به گام از شیعیان بود. این واقعیت با توجه به کلامی که «مسعودی»، در «اثبات الوصیة» آورده است به خوبی روشن می‌شود، او می‌گوید:

«امام هادیؑ از بسیاری از مُوالیان خود، به جز معدودی از خواص، دوری می‌گزید، و زمانی که امر امامت به امام حسن عسکریؑ منتهی شد، آن حضرت از پس پرده با خواص و غیر آنان سخن می‌گفت، مگر در اوقاتی که به قصد خانهٔ سلطان سوار بر مرکب می‌شد.»[۳۷]

گرچه کلام «مسعودی»، به خصوص در مورد امام عسکریؑ، خالی از مبالغه نیست، ولی در مجموع، اثبات کنندهٔ مدعای ما است. نزدیکی عصر آن دو امام، به عصر غیبت نیز می‌تواند مؤید صحت این مدعا باشد؛ چراکه احتجاب و غیبت ناگهانی امام معصومؑ می‌توانست وضع دشوار و غیر قابل تحمّلی را برای شیعه پدید آورد.

به هرحال این دو امام بزرگوار، هم به لحاظ آن که در پادگان نظامی «سامرا» تحت کنترل حکام عباسی بودند و هم به لحاظ آن که در عصری نزدیک به عصر غیبت می‌زیستند، غالباً نسبت به شیعه پنهان بودند، و غالب امور و ارتباط آنان با شیعیان از طریق مکاتبات، توقیعات و وکلا بود و به دلیل همین مکاتبات فراوان بود که به عنوان مثال: «احمدبن اسحاق قمی» از امام عسکری علیه‌السلام طلب دست خطی می‌کند تا بدان وسیله، خط حضرت را از غیر آن باز شناسد.[۳۸]

و از این رو جماعت شیعیان، دیدن آن حضرت و ملاقات با او را در مسیر رفت و آمد ـ هفتگیِ آن بزرگوار به منزل خلیفه ـ مغتنم شمرده، در راه می‌نشستند و منتظر آن حضرت می‌ماندند. از جمله نمونه‌های این مطلب، ملاقات شخصی است که در دل، شبههٔ «ثنویّت» داشته و امام علیه‌السلام هنگام بازگشت از منزل خلیفه، با انگشت سبّابه اشاره می‌کند که: أَحَد أَحَد![۳۹]

و شخص دیگری که در مسیر امام علیه‌السلام به منزل خلیفه نشسته و قصد می‌کند تا با صدای بلند مردم را به امامت آن حضرت فرا خواند، اما حضرت با اشارهٔ انگشت بر دهان مبارک، او را از این کار باز می‌دارد![۴۰]

۳ـ ساماندهی و تقویت سازمان وکالت

یکی دیگر از چاره اندیشی‌های دو امام هادی و عسکری علیهماالسلام برای ورود شیعه به عصر غیبت، تقویت «سازمان وکالت» بود. این سازمان که همان نظام ارتباط امام با شیعیان به وسیلهٔ وکلا بود، ریشه در عصر امام صادق علیه‌السلام داشت، و در طی ده‌ها سال فعالیت خود با فراز و نشیب‌هایی مواجه بود. در عصر امام هادی و عسکری علیهماالسلام اقداماتی از سوی آن بزرگواران برای ساماندهی و تقویت این سازمان صورت گرفت. این کار از آن رو انجام شد که شیعه، رفته رفته به عصر غیبت نزدیک‌تر می‌شد و در چنین عصری، این نهاد وکالت بود که تنها راه ارتباطی شیعه با امام معصوم علیه‌السلام بود.

از جمله اقدامات امام هادی﵇ در جهت تقویت و سامان‌مند کردن فعالیت‌های «سازمان وکالت»، می‌توان به سفارش مؤکد آن حضرت به وکلا برای حفظ نظم در امور و رعایت محدوده و قلمرو خاص خود و عدم دخالت در امور سایر وکلا اشاره کرد. به عنوان نمونه، به نامهٔ امام﵇ به دو تن از وکلایش؛ یعنی «ایوب بن نوح» و «ابوعلی بن راشد»، در این زمینه توجه شود.[۴۱]

اهتمام آن امام بر تعیین جانشین برای وکیل قبل و عدم بروز گسستگی در کار وکالت نواحی، از دیگر اقدامات بود.[۴۲]

امام عسکری﵇ نیز با ادامه دادن این گونه اقدامات، راه را برای حرکت سازمان در مسیر خودش هموار نمود. آن جناب نیز همچون پدر بزرگوارش، وکلای ارشدی را برای نواحی مختلف نصب نمود که بر کار سایر وکلا نظارت داشتند. علاوه بر این، «عثمان بن سعید عَمْری» را به عنوان «وکیل الوکلای» خود معرفی نمود تا همهٔ وکلا به او مراجعه کنند. این امر، از آن جهت حائز اهمیت بود که وی در عصر غیبت، بنا بود سفیر و نائب اول امام عصر﵇ باشد.

همین‌طور نامه‌های آن جناب به بعضی نواحی شیعه‌نشین؛ مثل «نیشابور»، و تأکید بر اطاعت شیعیان از وکلا و پرداخت وجوه شرعی به آنان، و محور قرار دادن وکلا در حل و فصل امور را می‌توان از دیگر اقدامات امام عسکری﵇ برای تقویت و سامان‌مندی «سازمان وکالت» قلمداد کرد. به عنوان نمونه، می‌توان به نامهٔ مفصل آن جناب به «اسحاق بن اسماعیل نیشابوری» و شیعیان و بزرگان نیشابور اشاره کرد که در آن، ضمن معرفی وکیلی به نام «ابراهیم بن عبده»، از مردم این دیار به خاطر عدم اطاعت و عدم مراجعه نزد وکیل پیشین، گلایه نموده‌اند.[۴۳]

شناخت هر چه بیشتر این سازمان، کیفیت سیر تکاملی آن و وضعیت آن در عصر امام هادی﵇ و عصر امام عسکری﵇ و عصر غیبت، مستلزم توجهی مستقل به این نهاد مهم، و شناخت سیر پیدایش و تکوین و تکامل آن و سایر ویژگی‌ها و وظایف آن است که مباحث زیر متکفل انجام این مهم می‌باشند:

الف ـ تعریف لغوی و اصطلاحی واژهٔ وکالت و معرفی اجمالی سازمان وکالت.

ب ـ علل تشکیل سازمان وکالت و گسترش و استمرار فعالیت آن تا پایان عصر غیبت.

ج ـ محدودهٔ زمانی و جغرافیائی فعالیت سازمان وکالت.

د ـ وظایف و مسئولیت‌های سازمان وکالت.

هـ ـ ویژگی‌ها و مشخصات وکلاء و کارگزاران سازمان وکالت.

و ـ معرفی مهم‌ترین وکلای ائمه علیهم‌السلام.

این مباحث به لحاظ گستردگی، در کتابی دیگر به صورت مستقل به تفصیل بررسی شده است.[۴۴] در فصل آتی، هر یک از موضوعات فوق را به اجمال، مورد بررسی قرار خواهیم داد.

□ ■ □

خلاصه

روشنگری‌های رهبران معصوم علیهم‌السلام، از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله تا امام عسکری علیه‌السلام دربارهٔ مسألهٔ مهدویّت، شخص مهدی، ویژگی‌ها و ابعاد مختلف مربوط به او، از بخش‌های انکار ناپذیر تاریخ اسلام و تشیّع می‌باشد. چنان‌که ملاحظه شد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت گرامی‌اش، طی روایات فراوانی ـ که ما تنها تعداد اندکی از آنها را ارائه نمودیم ـ سعی داشتند حجّت را بر مردم دربارهٔ حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) تمام نمایند و با تبیین روشن نمودن ابعاد مختلف «مهدویّت» راه را بر هر کژ اندیشی و سوء استفاده از این مسألهٔ مهم مسدود سازند. در این فصل ما به گوشه‌ای از این روایات ـ در حدّ مجال و گنجایش این مقال ـ اشاره کردیم.

ویژگی خاصی که به عصر دو امام عسکری علیهماالسلام مربوط می‌شود، اقدامات ویژه‌ای است که آن دو بزرگوار برای آماده سازی شیعیان در ورود به عصر غیبت انجام دادند؛ تبیین نزدیکی ولادت حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) کیفیت آغاز غیبت و تاریخ آن و کاهش ارتباط مستقیم با شیعیان از جملهٔ این اقدامات بود؛ ولی با توجه به جایگاه‌خاص سازمان‌وکالت در عصرغیبت، اقدامات آن دو امام علیهماالسلام در تقویت و گسترش این سازمان حائز اهمیت است. لذا در فصل بعد نگاهی مستقل به این سازمان مهم و آغاز و انجام و نحوهٔ فعالیت آن قبل از در عصر غیبت و در عصر غیبت خواهیم داشت.

پی‌نوشت‌های فصل پنجم

۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص۱۰۱.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، ج۱، ص۲۵۷، ح ۱؛ (شیخ طوسی نیز در کتاب الغیبة، ص ۹۵، شبیه این حدیث را به طریق دیگر نقل کرده است).

۳. همان، ج۱، ص۲۵۷، ح ۲.

۴. همان، ج۱، ص۲۸۶، ح ۲، (صدوق، پس از آن که بابی تحت عنوان «نص النبی صلی الله علیه و آله علی القائم علیه السلام» را باز نموده، بابی دیگر تحت عنوان «ماأخبر به النبی صلی الله علیه و آله من وقوع الغیبة بالقائم علیه السلام» می‌گشاید و در آن روایات متعددی، که از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده و اشاره به وقوع و کیفیت غیبت کرده است، را ذکر می‌نماید).

۵. همان، ج۱، ص۲۸۹، ح ۱؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص۱۰۴، (صدوق، پس از ذکر روایات نبوی در بارهٔ غیبت و حضرت مهدی علیه السلام به یادآوری روایات رسیده از هر یک از معصومین علیهم السلام در این باره پرداخته است).

۶. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۴.

۷. همان، ج۱، ص۳۰۵، باب ۲۷، ح ۱؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص۹۲ (بنا به نقل شیخ طوسی از جابربن عبدالله، در این صحیفه در دوازده نام ائمه علیهم السلام، سه نام محمد و سه نام علی وجود داشته است).

۸. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۳۱۵، ح ۲، (در همین باب، صدوق روایتی را از امام جواد علیه السلام نقل نموده که طی آن، حضرت از جریان ملاقات و پاسخگویی امام حسن علیه السلام به سه سؤال حضرت خضر علیه السلام خبر می‌دهد و این که پس از پاسخ امام حسن علیه السلام، حضرت خضر علیه السلام شهادت به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر و امامت امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام تا امام مهدی علیه السلام داده و خبر از عدل گستری آن حضرت می‌دهد).

۹. همان، ج۱، ص۳۱۷، ح ۱.

۱۰. همان، ح ۲.

۱۱. همان، ح ۳.

۱۲. همان ج۱، ص ۳۱۹ ـ ۳۲۰، ح ۲، (مجموع روایاتی که صدوق، از امام سجاد علیه السلام در این باره نقل می‌کند، ۹ روایت است که ما به جهت اختصار تنها به روایت ابوخالد کابلی اکتفاء نمودیم، مشتاقان به منبع مزبور مراجعه نمایند).

۱۳. الغیبة ، نعمانی، ص ۱۱۳.

۱۴. الغیبة ، شیخ طوسی، ص۹۲.

۱۵. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۳۳۰، ح۱۵ (روایات رسیده از امام باقرؑ دربارهٔ حضرت مهدیؑ و غیبت او و خصوصیات مربوط به غیبت و ظهور، در باب سی و دوم کتاب کمال‌الدین و تمام النعمة، صدوق، و ص۹۲ به بعد از کتاب الغیبة، شیخ طوسی، و ص ۹۷ـ۱۱۳ از کتاب الغیبة، نعمانی نقل شده است).

۱۶. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج۱، ص۳۳۳، ح ۱.

۱۷. همان، ح۲ و ۳.

۱۸. همان، ص ۳۳۴، ح۴.

۱۹. همان، ص ۳۳۵ـ ۳۳۶، ح۷.

۲۰. الغیبة ، شیخ طوسی، ص۱۰۲.

۲۱. همان.

۲۲. همان.

۲۳. الغیبة ، نعمانی، ص۱۱۴.

۲۴. همان، ص ۱۰۰.

۲۵. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج۲، ص ۳۶۱، ح۴.

۲۶. همان، ج۲، ص ۳۷۲ـ ۳۷۳، ح۶.

۲۷. همان، ج۲، ص۳۷۸، ح۳.

۲۸. همان، ص ۳۷۷، ح۱.

۲۹. همان، ج۲، ص۳۸۳، ح ۱۰.

۳۰. همان، ص ۳۷۹ـ ۳۸۰، ح۱؛ اثبات الوصیة، مسعودی، ص ۲۳۷.

۳۱. همان، ص ۳۸۱، ح۵.

۳۲. همان، ص ۳۸۲، ح ۶ و ۷.

۳۳. همان، ج۲، ص ۳۸۴ـ ۳۸۵، ح۱.

۳۴. همان، ص ۴۰۸، ح۶.

۳۵. همان، ص ۴۰۹، ح۸.

۳۶. مناقب، ابن شهرآشوب، ج۴، ص۵۲۷؛ تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص۲۱۷.

۳۷. اثبات الوصیة، ص ۲۶۲؛ تاریخ الغیبة الصغری، ص۲۲۲.

۳۸. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۳، ح ۲۷؛ مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۳۳ ـ ۳۴؛ تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۲۴.

۳۹. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۲۲۴.

۴۰. اثبات الوصیة، ص ۲۴۳.

۴۱. رجال کشی، ص ۵۱۴، ح ۹۹۲.

۴۲. ر.ک: همان، ص ۵۱۳ ـ ۵۱۴، ح ۹۹۱ و ۹۹۲ (جریان نصب ابوعلی بن راشد به جای علی بن الحسین بن عبدرّبه توسط امام هادی علیه السلام).

۴۳. همان، ص ۵۷۵ ـ ۵۸۰، ح ۱۰۸۸.

۴۴. ر.ک: پژوهشی جامع پیرامون سازمان وکالت، وکلا و ابواب ائمه علیهم السلام، دکتر محمدرضا جباری، قم، مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.



پیشینهٔ سازمان وکالت و جایگاه آن در عصر غیبت صغری

همان‌گونه که در فصل قبل یادآور شدیم، از جمله اقدامات مهم دو امام عسکری علیهما السلام تقویت و گسترش فعالیت «سازمان وکالت» بود که از دوره‌های پیشین، فعالیت خود را آغاز کرده بود. این سازمان، به خاطر ضرورت‌های موجود در عصر ائمه علیهم السلام، از عصر امام صادق علیه السلام تشکیل و آغاز به کار نمود و در عصر دیگر ائمه علیهم السلام روزبه روز بر دامنهٔ فعالیت آن افزوده شد و البته بسته به شرایط سیاسی و اجتماعی، دارای فراز و نشیب‌هایی نیز بوده است.

اوج فعالیت این سازمان به عصر غیبت صغری مربوط می‌شود؛ چرا که در این عصر، ارتباط شیعیان با امام معصوم تنها از این طریق ممکن و میسّر بود. از این‌رو، امام هادی و امام عسکری علیهما السلام اقدامات لازم برای تثبیت هر چه بیشتر وکلا و جایگاه آنان در جامعهٔ شیعه را انجام دادند. تبیین دقیق‌تر نوع فعالیت این سازمان و وظایف آن، بهتر می‌تواند این مدّعا را اثبات کند. در عصر غیبت صغری، این سازمان تحت رهبری چهار نائب خاصّ حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) و با فعالیت وکلای متعددی ـ که در نواحی مختلف شیعه نشین بودند ـ در حقیقت وظیفهٔ رهبری شیعیان در ابعاد مختلف دینی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را بر عهده داشت. این همه، ما را

بر آن داشته که در سلسله مباحث مربوط به تاریخ عصر غیبت، نگاهی مستقل به «سازمان وکالت» و پیشینهٔ آن داشته باشیم و سپس نحوهٔ فعالیت آن در عصر «غیبت صغری» را تشریح نمائیم، فصل حاضر عهده‌دار انجام این مهم است.

الف ـ بررسی معنای لغوی و اصطلاحی واژهٔ وکالت و معرفی اجمالی سازمان وکالت

«وکالت» در لغت به معنای ناتوانی از انجام مستقیم یک کار، و اعتماد بر دیگری در آن کار است؛[1] و در منابع فقهی، «وکالت» را چنین تعریف کرده‌اند: «وکالت، یعنی واگذاری انجام کاری به دیگری، و نایب کردن او برای تصرف در یک امر»؛ و یا «وکالت، یعنی تفویض و واگذاری امری به دیگری، برای آن که در زمان حیاتش آن را انجام دهد.»[2]

با دقت در تعریف لغوی و اصطلاحی واژهٔ «وکالت»، چنین استنباط می‌شود که در ریشهٔ این واژه، «ناتوانی از انجام مستقیم کار» نهفته است؛ یعنی «موکِّل» زمانی به تعیین «وکیل» اقدام می‌نماید که خود، به خاطر اسباب و انگیزه‌هائی، قادر به انجام مستقیم کاری نباشد، گر چه مجاز به انجام آن کار هست، و اختیار انجام آن نیز، با تعیین وکیل، از او ساقط نمی‌شود.

از این‌رو، اگر امامان شیعه علیهم‌السلام نیز اقدام به تعیین وکیل می‌نمودند به خاطر آن بوده که خودشان مستقیماً از طرق عادی، قادر به ارتباط با شیعیان در نقاط دور دست (و یا حتی نزدیک) عالم اسلامی نبودند.

با توجه به تعریف لغوی و اصطلاحی «وکالت»، اکنون می‌توان تعریفی اجمالی از

«سازمان وکالت» به دست داد و سپس به بررسی مشخصات و ویژگی‌های آن پرداخت.

اصطلاح «سازمان وکالت» بر مجموعه‌ای اطلاق می‌شود که تقریباً از ابتدای دوران معاصرت ائمه علیهم‌السلام با حاکمیت عباسی شروع شد و تا آخرین روزهای دوران «غیبت صغری» استمرار یافت. گرچه مسألهٔ وکالت ائمه علیهم‌السلام برای فقها در عصر «غیبت کبری» نیز مطرح است، ولی اصطلاح نهاد یا سازمان وکالت نزد محققان، مربوط به دوران حضور ائمه علیهم‌السلام و عصر غیبت صغری است. این که بر این مجموعه عنوان «نهاد یا سازمان وکالت» اطلاق می‌شود ناشی از وجود شکلی سازمانی، منسجم و منظم در این مجموعه است. به عبارت دیگر: این مجموعه فراتر از یک سطح کنش‌های فردی غیر مرتبط با هم و بدون وجود برنامه و دستور کار و رهبریِ ناظر بر تمام مجموعه است.

وجود مجموعه‌ای از ویژگی‌ها، باعث می‌شود که چاره‌ای جز اطلاق نام نهاد، سازمان، یا نظام بر آن نداشته باشیم. اولین اصل حاکم بر یک نظام، وجود نظم، هماهنگی و انسجام بین خود اعضا و با اجزای تشکیل دهندهٔ آن است. در این میان، وجود برنامه‌ای مشخص، رهبری حاکم و ناظر بر تمام سازمان، اعضایی وفادار و مخلِص نسبت به رهبری و اجراکنندهٔ برنامه‌های سازمان و وجود نظم در عملکردها را بایستی از جمله عوامل ایجاد این انسجام و هماهنگی دانست. علاوه بر اینها، شرایط حاکم بر عصر ائمه علیهم‌السلام اقتضا می‌کرد که این سازمان به طور مخفیانه و همراه با «تقیّه»، به کار خود ادامه دهد.

تشکیل این سازمان، مربوط به عصرامام صادق علیه‌السلام است. در این عصر، آن حضرت تعدادی وکیل و نماینده تعیین نمود تا نقش ارتباطی بین ایشان و شیعیان را ایفا کنند. در عصر امام کاظم علیه‌السلام، این سازمان شکلی وسیع‌تر و منسجم‌تر یافت و در اواخر عصر امام رضا علیه‌السلام و سپس در عصر امام جواد علیه‌السلام، سامان‌مندتر شد و فعالیت وسیعی را آغاز کرد. این وضع در عصر امام هادی و امام عسکری علیهما‌السلام با شدت بیشتر پیش رفت، تا آن

که در عصر غیبت، مواجه با اوج فعالیت این سازمان می‌شویم، چراکه در این عصر تنها وسیلهٔ ارتباطی شیعه، با امام علیه السلام این سازمان بود.

بدین ترتیب، «سازمان وکالت» با این سیر حرکتی، فعالیت خود را آغاز کرد و تا انتهای عصر غیبت صغری ادامهٔ حیات داد. وکلای ائمه علیهم السلام اعضای این سازمان بودند. آنان برای احراز این مقام لازم بود شرایط خاصی را دارا باشند. پس از احراز مقام وکالت، امام علیه السلام وظایف خاصی بر دوش آنان می‌نهاد، ولی در این میان، عده‌ای انگشت شمار از آنها، راه خیانت و انحراف و فساد را در پیش می‌گرفتند، و بعضی از افرادی که وکیل نبودند به خاطر انگیزه‌هایی، ادعای دروغین وکالت را سر می‌دادند، و به ناچار امامان شیعه علیهم السلام بایستی با آنان مقابله می‌نمودند. بایسته است، هر یک از این مباحث مستقلاً مورد توجه قرار گیرد تا شناخت تفصیلی نسبت به این سازمان حاصل گردد. مباحث آتی در پی انجام چنین مهمی است.

ب ـ علل تشکیل سازمان وکالت و استمرار و گسترش فعالیت آن تا پایان عصر غیبت

یکی از مسائل ریشه‌ای در این بحث، بررسی این نکته است که چرا ائمه علیهم‌السلام به تشکیل و استمرار فعالیت چنین سازمانی روی آوردند، و چه عوامل و زمینه‌هائی در میان بود که موجب می‌شد ائمهٔ هدی علیهم‌السلام به طور جدی نسبت به این سازمان و اعضای آن و حفظ و توسعهٔ آن همت بگمارند. این عوامل را می‌توان تحت عناوین زیر یادآور شد:

۱ـ لزوم ارتباط بین رهبری و پیروان

به نظر می‌رسد یکی از عوامل اساسی ایجاد این سازمان، لزوم ارتباط بین امامان معصوم علیهم‌السلام و پیروان آنها است. در هر نظام دینی، سیاسی و اجتماعی، ارتباط بین رهبری و اعضای آن اجتناب ناپذیر است. بنابراین، می‌بایست کسانی از سوی امامان شیعه علیهم‌السلام تعیین می‌شدند، که به عنوان نمایندگان آنان نقش ارتباطی بین شیعه و ایشان را ایفاء می‌کردند. این مسأله زمانی روشن‌تر می‌شود که به گستردگی جهان اسلام در آن عصر، و پراکندگی شیعیان در نقاط مختلف ـ اعم از «عراق»، «حجاز»، «ایران»،

«یمن»، «مصر» و «مغرب» ـ توجه کنیم. طبیعی است که همهٔ شیعیان، توانائی مسافرت به «مدینه»، یا سایر مراکز سکونت امامان علیهم‌السلام را نداشتند. پس لازم بود کسانی به عنوان نمایندگان امامان علیهم‌السلام و افراد مورد اعتماد و شناخته شده، به مناطق دور و نزدیک اعزام، و رابط بین رهبری و پیروانش باشند.

۲ـ جو خفقان عباسی و لزوم حفظ شیعیان و مکتب توسط امام علیه‌السلام

توجه به این حقیقت در اینجا لازم است که حتی در شرایط عادی و در صورت فقدان جو خفقان و فشار دشمنان نیز، امکان ارتباط تمامی شیعیان در دورترین نقاط جهان اسلام با امامان شیعه علیهم‌السلام فراهم نبود؛ چراکه با توجه به وسایل ارتباطی آن عصر، و فراوانی پیروان، امکان سفر از مناطقی؛ همچون «ایران»، «عراق» و حتی «حجاز» به «مدینه» برای همه فراهم نبود، چه رسد به این که جو خفقان و رعب و وحشت از سوی عباسیان علیه ائمه علیهم‌السلام و شیعیان نیز در میان باشد و جاسوس‌ها و مأموران حکومتی به طور دائم فعالیت‌ها و رفت و آمدهای امامان و شیعیان را تحت کنترل خود داشته باشند.

در چنین وضعیتی، ایجاد «سازمان وکالت» برای کاهش ارتباط مستقیم شیعه و ائمه علیهم‌السلام و قرار دادن واسطه یا وسائطی بین دو طرف، برای حفظ آنان، و بالاتر از آن، حفظ مکتب، لازم و گریز ناپذیر است. و لذا هرگز «سازمان وکالت» را از آغاز تأسیس تا پایان عصر غیبت صغری، دارای فعالیت آشکار و بی‌پرده نمی‌یابیم، چرا که این سازمان نزد «حکام عباسی» وظیفه‌ای فراتر از جمع آوری وجوه شرعی و زکوات و نذورات و غیر آنها داشت. از این رو، هر چند وجود جو خفقان را نمی‌توان علت اصلی تشکیل سازمان دانست، ولی به طور قطع، وجود چنین جوی می‌تواند علت تشدید فعالیت این سازمان و گسترش و توسعهٔ آن باشد. لذا، در عصر امام کاظم علیه‌السلام و در عصر امام هادی علیه‌السلام مواجه با اوج فعالیت این سازمان هستیم.

۳ـ آماده سازی شیعه برای ورود به عصر غیبت

بی شک، یکی از علل روی آوری ائمه علیهم السلام به این سازمان، آماده سازی شیعه برای پذیرش وضعیت جدید در عصر غیبت بوده است. عصری که در آن، شیعه جز از طریق سفرا و وکلا، امکان ارتباط با امام خویش را نداشت. با توجه به همین حقیقت بود که هر چه شیعه به عصر غیبت نزدیک‌تر می‌شد، راه ارتباط مستقیم او با امام علیه السلام نیز محدودتر می‌گشت و «سازمان وکالت» نیز تقویت می‌شد تا آنجا که در عصر دو امام هادی و عسکری علیهما السلام بیشتر امور شیعیان با این دو امام بزرگوار از راه مکاتبه و از طریق وکلا و نمایندگان صورت می‌گرفت. از این رو، می‌توان گفت: دست کم در عصر دو امام عسکری علیهما السلام تقویت «سازمان وکالت» به خاطر زمینه سازی ورود شیعه به «عصر غیبت» بوده است.

۴ـ رفع بلاتکلیفی از شیعه در ایام حبس امامان علیهم السلام و در عصر غیبت

وقتی به عصر «غیبت صغری» می‌رسیم با توجه به اختفای کامل امام (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و غیبت او از انظار، ضرورت وجود این سازمان بیشتر رخ می‌نماید، چرا که تنها راه ارتباطی شیعه با امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، سفرا و وکلا بودند. در این عصر، وکلا و سفرای خاص و عام امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف) به عنوان تنها مرجع برای شیعه در مشکلات سیاسی، فکری، اجتماعی، اقتصادی و دینی بودند. همین طور در عصر بعضی از ائمه علیهم السلام؛ مثل امام کاظم علیه السلام یا دو امام عسکری علیهما السلام ـ که شیعه دسترسی کمتری به آنان داشت ـ وکلا مرجع مطمئنی برای شیعیان بودند.

ج ـ بررسی محدودهٔ زمانی و جغرافیایی فعالیت سازمان وکالت

همان‌گونه که گذشت، «سازمان وکالت» به معنای مجموعه فعالیت‌های هماهنگ و برنامه ریزی شده، با رهبری واحد است، نه وکالت‌های جزئی، فردی و شخصی. بنابراین، گرچه مسألهٔ وکالت و وجود وکیل یا وکلا برای معصومین علیهم‌السلام سابقه‌ای دیرین داشته است و پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، امام علی علیه‌السلام و دیگر ائمهٔ هدی علیهم‌السلام تا عصر امام صادق علیه‌السلام، هر یک دارای نمایندگانی بوده‌اند که به منظور انجام امور خاصی تعیین می‌شدند، ولی واقع مطلب آن است که نصوص تاریخی و قرائن موجود و زمینه‌های حاکم بر عصر ائمه علیهم‌السلام تا عصر امام صادق علیه‌السلام، به هیچ وجه، مؤید وجود «سازمان وکالت» در این دوره‌ها نمی‌باشد.

اما این که شروع به کار این سازمان از عصر امام صادق علیه‌السلام است یا از عصر امام کاظم علیه‌السلام، بین محققان در این زمینه اتفاق نظر دیده نمی‌شود. برخی معتقدند: آغاز به کار این سازمان با برنامه‌ای نسبتاً گسترده، مربوط به عصر امام کاظم علیه‌السلام است و لذا، حتی وجود وکلایی برای امام صادق علیه‌السلام (به معنی اصطلاحی آن در بحث حاضر) را منکرند؛ به عنوان مثال: «عبدالرحمن بن الحجّاج» که در کتاب «الغیبة» از «شیخ

طوسی» جزء وکلای مورد ستایش امام صادق علیه السلام نام برده شده را جزء وکلای امام کاظم علیه السلام دانسته‌اند،[۳] و یا «معلّی بن خُنَیْس» را که به جرم وکالت برای امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، تنها به عنوان وکیل مالی حضرت قلمداد کرده‌اند.[۴]

از سوی دیگر، برخی از محققان تأکید بر آن دارند که اولین امامی که اقدام به تشکیل «سازمان وکالت» نمود، امام صادق علیه السلام بوده است. گرچه منکر آن نیستند که توسعه و گسترش فعالیت این سازمان مربوط به دوره‌های بعد، به خصوص عصر امام کاظم علیه السلام بوده است.[۵]

به نظر می‌رسد با توجه به نصوص و شواهد موجود بتوان با نظر دوم موافقت نمود؛ چراکه در منابع ما به نام وکلایی برای امام صادق علیه السلام تصریح شده است؛ وکلایی نظیر «عبدالرحمن بن الحجّاج»، «مُعلًّی بن خُنَیْس»، «نصربن قابوس لَخَمْی» و غیر آنها.[۶] از سوی دیگر، نگاهی به وضعیت سیاسی آن عصر مؤید این معنا است که امام صادق علیه السلام زمینه‌های لازم برای تشکیل چنین سازمانی را داشته است؛ چراکه عصر آن حضرت از نظر فشارهای سیاسی، دشوارتر از عصر امام کاظم علیه السلام نبود، و ما در عصر امام کاظم علیه السلام «سازمان وکالت» را دارای فعالیتی در سطح گسترده می‌یابیم. شیعیان نیز هر چند ممکن است در عصر امام کاظم علیه السلام رو به فزونی نهاده باشند، ولی طبیعتاً نمی‌تواند تعدادشان تفاوت زیادی با عصر امام صادق علیه السلام داشته باشد. مجموعهٔ امور اجتماعی نیز ما را بر آن رهنمون می‌سازد که امام صادق علیه السلام اقدام به چنین کاری کرده باشد تا از سویی، وجوه مالی که عناوین مختلفی؛ مانند زکوات، نذورات، هدایا و اوقاف داشت، توسط وکلا جمع‌آوری شوند و از سوی دیگر، کسانی وجود داشته باشند که در صورت فقدان دسترسی به امام علیه السلام نیازهای دینی، فکری، سیاسی و ... شیعه را از آن طریق مرتفع سازد. همچنین برخی نصوص روایی ـ تاریخی، گواه بر ارتباط مالی امام علیه السلام با شیعیان در دورترین نقاط است. به عنوان نمونه، می‌توان به توطئهٔ «منصور عباسی» در فرستادن یک جاسوس به عنوان یکی از شیعیان «خراسان» به نزد امام صادق علیه السلام و برخی سران «علویین» اشاره کرد تا به ظاهر با دادن وجوه

شرعی، و اخذ رسید، مستمسکی را برای اقدامات «منصور»، بر ضد امام علیه السلام و «علویان» فراهم کند.[۷]

پس می‌توان نقطهٔ آغازین فعالیت «سازمان وکالت» را عصر امام صادق علیه السلام دانست. این سازمان به طور مستمر با افت و خیزهایی به فعالیت خود ادامه داد؛ به این معنا که کار آن، در عصر هیچ یک از ائمهٔ بعدی علیهم السلام به تعطیل کشیده نشد. و عصر «غیبت صغری» یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین دوران فعالیت این سازمان بود؛ چرا که با غیبت امام معصوم علیه السلام تنها پناهگاه و مرجع شیعیان، وکلا ونواب آن حضرت بودند. بنابراین، «سازمان وکالت» با قدرت، و در مقیاس وسیع به کار خود ادامه داد. این فعالیت تا سال (۳۲۹ ه) که مقارن با تاریخ وفات چهارمین سفیر و نایب حضرت حجت علیه السلام است، ادامه داشت. در این سال با شروع دوران «غیبت کبری» و قطع ارتباط حضرت با شیعیان، به واسطهٔ «سفرا» و «ابواب»، کار «سازمان وکالت» به یک معنا به اتمام رسید؛ چرا که این سازمان تا این زمان متشکل از کسانی بود که به طور مستقیم توسط خود امام معصوم علیه السلام به عنوان وکیل امام علیه السلام انتخاب می‌شدند، ولی با شروع عصر «غیبت کبری» وظایف وکلا بر دوش فقهای «جامع شرایط» سپرده شد، و چنین نبود که فقیه یا فقهای خاصی توسط امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به عنوان وکیل یا وکلای آن حضرت تعیین شوند. لذا، اگر چه وکالت امام علیه السلام به معنای عام، برای فقها در عصر غیبت وجود دارد، ولی تحت مباحث مربوط به «سازمان وکالت» نمی‌گنجد. پس می‌توان از نظر زمانی، محدودهٔ فعالیت این سازمان را از عصر امام صادق علیه السلام تا پایان عصر «غیبت صغری» دانست.

دربارهٔ محدودهٔ جغرافیائی فعالیت این سازمان بایستی اذعان داشت که، با توجه به حضور شیعیان در دوران فعالیت این سازمان در دورترین نقاط جهان اسلام مانند؛ «خراسان بزرگ»، «سیستان»، «مناطق جبال» تا «همدان»، و از «اهواز» تا «بصره»، «کوفه»، «واسط»، «بغداد»، «سامرا»، «مدائن»، «قرای سواد»، و از «مدینه» تا «یمن»، «مصر» و احتمالاً «مغرب»، طبیعی به نظر می‌رسد که این سازمان محدودهٔ فعالیت

خود را به تمامی این مناطق گسترده باشد؛ چراکه هر چه مناطق شیعه نشین از دسترس مرکز استقرار رهبری و امامت دورتر بودند، امکان دسترسی و ملاقات با امام کمتر، و ضرورت وجود نماینده یا وکیلی از جانب امام علیه السلام در آن مناطق، بیشتر خودنمایی می‌کرد. بنابراین، با قطع نظر از شواهد تاریخی نیز، بایستی انتظار داشته باشیم که این سازمان، فعالیت خود را به پهنای مناطق شیعه نشین و مراکز تجمع شیعیان، گسترده باشد. وقتی به نصوص تاریخی مربوط نیز برمی‌خوریم گزارش‌های مؤید این حدس را مشاهده می‌کنیم؛ چراکه در منابع نخستین تاریخی و رجالی ما، سخن از وکلایی به میان آمده است که هر یک در ناحیهٔ خود به فعالیت مشغول بوده‌اند. اکنون با توجه به شواهد موجود، به ذکر این نواحی و برخی از وکلای فعال در آنها، می پردازیم:

۱ـ حجاز

● مدینه

با توجه به این که مرکز اصلی سکونت امامان شیعه علیهم السلام، مدینة‌النبیّ صلی الله علیه و آله بوده است و این بزرگواران جز از سر ناچاری و یا به اجبار، از این شهر به جای دیگر منتقل نمی‌شدند، باید ریشه‌های تشکیل «سازمان وکالت» را در آنجا جستجو نمود. «مُعلّی بن خُنَیْس» و «نصربن قابوس»، وکلای امام صادق علیه السلام در «مدینه» و اطراف آن بوده‌اند. «معلّی بن خُنَیْس» به همین جرم توسط «داودبن علی»، رئیس شرطهٔ حکومت عباسی، دستگیر و به شهادت رسید. به گفته «ابن طاووس»، او از بهترین و مشهورترین وکلای امام صادق علیه السلام بوده است که اموال فراوانی توسط شیعیان به وی تحویل داده می‌شد.[۸] «نصربن قابوس» نیز بنا به نقل «شیخ طوسی»، حدود ۲۰ سال وکیل امام صادق علیه السلام بود، در حالی که وکالتش بر کسی (جز خواص) معلوم نبود.[۹]

در عصر امام کاظم علیه السلام، «یونس بن یعقوب»[۱۰] و «مفضّل بن عمر جعفی» را می‌توان به عنوان وکلای آن حضرت در «مدینه» یادآور شد. «مفضل بن عمر» نقش وکیل ارشد را داشت. و بنا به امر حضرت، سایر وکلا مأمور به مراجعه نزد او بودند. از وی به

عنوان باب امام کاظم‌علیه‌السلام نیز یاد شده است.[۱۱]

در عصر امام رضاعلیه‌السلام «هشام بن ابراهیم عباسی همدانی راشدی» وکیل ارشد حضرت در «مدینه» بوده است.[۱۲]

در عصر «غیبت صغری» نیز «ابوعلی محمدبن احمدبن حمّاد مروزی محمودی» به عنوان وکیل «ناحیهٔ مقدسه»، در «مدینه» مشغول به کار بوده است.[۱۳]

● **مکه**

«مکه» نیز از مناطق تحت پوشش «سازمان وکالت» بوده است. «علی بن جعفر همانی» وکیل برجستهٔ امام هادی‌علیه‌السلام، پس از آزادی از حبس «متوکل»، راه مکه را در پیش گرفت و مقیم آنجا شد،[۱۴] و طبیعی است که فعالیت‌های وکالت را در آنجا ادامه داده باشد. در ابتدای عصر «غیبت صغری» نیز، یکی از وکلای «مصر»، به «مکه» آمد و ضمن ملاقات با وکلای حاضر در آنجا، شخصی را به «سامرا» فرستاد تا از اوضاع آنجا خبر بیاورد.[۱۵] در ایام حج نیز «مکه»، محل ملاقات وکلای نواحی مختلف با یکدیگر، در پوشش و قالب اعمال حج بود.

● **یمن**

طبق شواهدی، «یمن» نیز محل استقرار شیعیان، و مرتبط با «سازمان وکالت» بود. احتمال وکالت «حسن بن فضل یمانی» و برخی دیگر در این ناحیه می‌رود.[۱۶] علاوه بر این، گاهی اهالی «یمن» با سفر به محل استقرار رهبری «سازمان وکالت»، مستقیماً اموال و وجوه شرعی خود را به امامان شیعه‌علیهم‌السلام یا «وکیل الوکلای» آنان تقدیم می‌داشتند. به عنوان نمونه، می‌توان به جریان ملاقات گروهی از اهالی یمن با امام عسکری‌علیه‌السلام اشاره کرد که حضرت در این ملاقات، «عثمان بن سعید عَمْری» را به آنان معرفی و تأکید فرمود که اموال را به وی تحویل دهند و از آن پس با او در ارتباط باشند.[۱۷]

۲ـعراق

● کوفه

«کوفه» به عنوان یکی از مهم‌ترین مناطق شیعه نشین، همواره میزبان وکلای ائمه علیهم‌السلام بوده است. و وکلایی نظیر «عبدالرحمن بن الحجّاج»، «علی‌بن یقطین»، «علی بن ابی حمزهٔ بطائنی»، «حیّان سرّاج»، «زیاد قندی»، «ایوب بن نوح» و «عاصمی» در طول دوران حیات ائمه علیهم‌السلام در این منطقه ایفای نقش می‌نمودند.[۱۸]

● بغداد

«عبدالرحمن بن الحجاج»، تا عصر امام جواد علیه‌السلام در این منطقه فعالیت داشته است.[۱۹] در عصر امام هادی علیه‌السلام، ابتدا «علی بن الحسین بن عبدربّه» و پس از او «أبوعلی‌بن راشد»، وکلای ارشد ایشان در «بغداد»، «مداین» و «قرای سواد» بودند.[۲۰]

در عصر امام عسکری علیه‌السلام، «عروةبن یحیی» معروف به «دهقان»، به عنوان وکیل ارشد آن حضرت در «بغداد» مشغول به کار بوده است، ولی بعدها راه خیانت در پیش گرفت.[۲۱]

«بغداد» در طول دوران غیبت صغری، به عنوان مرکز اقامت «نواب اربعه»، همواره محل رفت و آمد و سکونت شیعه و فعالیت وکلای «ناحیهٔ مقدّسه» بود. اولین سفیر آن ناحیهٔ، به امر امام علیه‌السلام محل فعالیت خود را به «بغداد» منتقل کرد. او در آنجا به همراه ۳ تن از دستیارانش به نام‌های «محمد قطّان»، «حاجز بن یزید» و «احمد بن اسحاق»، امور سازمان را اداره می‌کرد. پس از وی، فرزندش «محمد بن عثمان» نیز، «بغداد» را به مرکز رهبری سازمان تبدیل کرد و به همراه ۱۰ تن دستیار در «بغداد»، فعالیت وکلای نواحی را کنترل و هدایت می‌کرد. «حسین بن روح»، یکی از این دستیاران بود که به امر امام عصر علیه‌السلام پس از سفیر دوم به رهبری سازمان منصوب شد. او نیز در «بغداد» فعالیت‌های مخفی سازمان را ادامه داد. پس از وی سفیر چهارم نیز در آن شهر ادامهٔ فعالیت داد.[۲۲]

● **سامرا**

در عصر دو امام عسکری علیهما السلام، «سامرا» به محل سکونت، و از سویی به محل کنترل فعالیت‌های سازمان توسط این دو امام بزرگوار علیهما السلام تبدیل شد. «فارس‌بن‌حاتم قزوینی» که بعدها راه خیانت در پیش گرفت، و همین طور «علی بن جعفر همانی» از وکلای امام هادی علیه السلام در این شهر بوده‌اند. «فارس بن حاتم»، که مدتی در «سامرا» می‌زیسته، اهالی «جبال» (قسمت‌های مرکزی ایران تا همدان)، اموال و وجوه شرعی را به واسطهٔ او به امام می‌رساندند. وی سپس با «علی بن جعفر همانی»، دیگر وکیل امام علیه السلام درگیر شد و راه انحراف را در پیش گرفت و لذا مورد طرد و لعن امام هادی علیه السلام قرار گرفت.[۲۳]

«سامرا» تا اوایل عصر «غیبت صغری» نقش خود را به عنوان محل فعالیت دو امام هادی و عسکری علیهما السلام حفظ نمود، ولی وجود علل و اسبابی موجب شد محل فعالیت «نواب اربعه» از «سامرا» به «بغداد» منتقل شود، گرچه در بخشی از عصر «غیبت صغری»، که امام عصر علیه السلام در «سامرا» می‌زیست، فعالیت‌های سازمان همواره از این شهر کنترل می‌شد.

● **واسط**

«واسط» نیز از مناطقی است که وکلای ائمه علیهم السلام در آنجا حضور داشته‌اند. وکلایی؛ مانند: «حسن بن قیامه»[۲۴] وکیل امام کاظم علیه السلام، و «حسن بن محمدبن قطاة صیدلانی» وکیل وقف در عصر «غیبت صغری»، در این منطقه مشغول فعالیت بوده‌اند.[۲۵]

● **بصره**

گرچه «بصره» تحت قلمرو وکیل «اهواز» قرار داشته، ولی برخی از وکلا طبق شواهدی، مستقیماً برای وکالت «بصره» منصوب شده‌اند. به عنوان نمونه: «ابوعمرو حذّاء»، در «باب کلتا» در «بصره»، به وکالت منصوب شده است.[۲۶]

۴ـ ایـران

با توجه به کثرت نواحی شیعه نشین در «ایران» و وجود مراکز سنتی تشیّع، چون «قم»، «آوه»، «سبزوار»، «نیشابور» و ...، «سازمان وکالت» در تـمامی ایـن مـناطق نـیز دارای نماینده بود. این مناطق طبق نگارش‌های تاریخی و منابع رجالی از این قرارند:

• خراسان بزرگ

«خراسانِ» آن زمان شامل مناطق مختلف شیعه نشین؛ مـانند «نـیشابور»، «بـیهق»، «سبزوار»، «بخارا»، «سمرقند»، «هرات» و نقاط دیگر بود، ولی منابع تاریخی بسیار کم راجع به اسامی وکلای ائمه علیهم‌السلام تا عصر دو امام عسکری علیهما‌السلام در «خراسـان» آن عـصر سخن گفته‌اند. بعضی از وکلای ساکن در «خراسان بزرگ» کـه در مـنابع بـه نـامشان تصریح شده است از این قرارند:

«فضل بن سنان» که وکیل حضرت رضا علیه‌السلام در «نیشابور» بوده است.[۲۷] و «ابراهـیم بن عبده» که از سوی امام عسکری علیه‌السلام به عنوان وکیل ارشد در «نیشابور» و «بـیهق» و سایر «نواحی مجاور» منصوب شد.[۲۸] همین طور «ایوب بن ناب» که به عنوان وکیل آن حضرت به «نیشابور» روانه شد.[۲۹]

در عصر «غیبت صغری»، «محمدبن شاذان بن نُعیم شاذانی» وکیل در «نیشابور»، و «علی بن الحسین بن علی الطبری» وکیل در «سمرقند» بوده‌اند.[۳۰] و «حسین بن علی بن محمدقمی» معروف به «ابوعلی بغدادی» وکیل «ناحیهٔ مقدسه» در «بـخارا» بـوده است.[۳۱]

• قم و آوه

با توجه به مرکزیت «قم» بـرای شـیعیان و سـابقهٔ دیـرین آن در تشـیع، «سـازمان وکالت» در این منطقه از فعالیت چشمگیری برخوردار بوده است، و وکلای ائمه علیهم‌السلام در این منطقه، حلقهٔ اتصال بسیار شایسته‌ای برای شیعیان ساکن در نـواحـی «قـم» و

اطراف آن، با ائمه علیهم‌السلام بودند. این وکلا، مطابق آنچه منابع بدان تصریح کرده‌اند، عبارتند از:

«عبدالعزیزبن المهتدی» که وکیل امام رضا علیه‌السلام در «قم» بوده است[۳۲]. «زکریا بن آدم» که به عنوان وکیل مقیم از طرف امام جواد علیه‌السلام در این شهر مشغول وکالت بوده و جلالت قدر او و مصاحبتش با چندتن از ائمه علیهم‌السلام مشهور است.[۳۳] همین طور «یحیی بن عمران»، که بنا به نقل «ابن شهرآشوب» و بعضی قرائن، وکیل در «قم» بوده است.[۳۴]

«محمدبن احمدبن جعفرالقمی العطّار» که وکیل امام عسکری علیه‌السلام در آنجا بوده است،[۳۵] «احمدبن اسحاق قمی» که وکیل امام عسکری علیه‌السلام، و در عصر غیبت صغری، وکیل «ناحیهٔ مقدسه» در امور اوقاف «قم» بوده است.[۳۶] و «احمدبن حمزةبن الیسع القمی» همگی از وکلای «ناحیهٔ مقدسهٔ» این شهر در عصر «غیبت صغری» و به عنوان باب حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در این منطقه مطرح بوده‌اند.[۳۷]

«آوه» نیز از مناطق شیعه نشین نزدیک «قم» و مرتبط با «سازمان وکالت» بوده است. گرچه حضور مستقل وکلا در این ناحیه معلوم نیست و احتمالاً وکلای «قم» ناظر بر این منطقه نیز بوده‌اند؛ ولی شواهدی، گواه بر ارتباط اهالی این منطقه با دفتر مرکزی سازمان در «سامرا» و «بغداد» است.[۳۸]

• ری

در مورد این منطقه، با وجود اهمیت آن و کثرت شیعیان، منابع تاریخی نسبت به اسامی وکلای ساکن در آن تا عصر «غیبت صغری» خاموشند. در عصر «غیبت صغری» «ابوالحسین، محمدبن جعفراسدی» وکیل ارشد از سوی «ناحیهٔ مقدسه» در «ری» و فردی والامقام بوده است که توقیعاتی نیز از طریق او خارج شده است؛[۳۹] مطابق روایت «صدوق»، «بسّامی» از جمله وکلای «ناحیهٔ مقدسه» در «ری» در عصر «غیبت صغری» است که، موفق به دیدن سیمای دل آرای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه‌الشریف) شده است.[۴۰]

• قزوین

قبلاً بیان شد که «فارس بن حاتم قزوینی»، وکیل امام هادی علیه السلام بود. او علاوه بر «سامرا»، احتمالاً در «قزوین» نیز مدتی فعال بوده است. در متون تاریخی، از «ابوجعفر، عبدالله ابی غانم قزوینی» به عنوان «باب المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)» در «قزوین» یاد شده است و از جانب «ناحیهٔ مقدسه» به نام او، توقیع صادره می‌شده است.[۴۱]

• همدان

«همدان» از مناطق مهم شیعه نشین «ایران» بوده و طبعاً وکلای ائمه علیهم السلام در این ناحیه نیز حضور داشته‌اند. خاندان «ابراهیم‌بن‌محمد همدانی» از وکلای معروف این منطقه، از عصر امام رضا علیه السلام تا عصر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده‌اند. خود او از وکلای چیره‌دست امام جواد علیه السلام در «همدان» بوده و بر فعالیت وکلای بعضی مناطق دیگر نیز نظارت داشته است. بنا به نقل «نجاشی»، در عصر نوادهٔ وی، «قاسم بن محمدبن علی بن ابراهیم بن محمد»، که وکیل «ناحیه» در «همدان» بوده، «ابوعلی، بسطام بن علی» و «عزیزبن زهیر» نیز در این ناحیه به وکالت مشغول بودند، و همگی مأمور به مراجعه نزد یک وکیل ارشد به نام «حسن بن هارون» بوده‌اند. قبل از او نیز، پدرش «هارون بن عمران» به عنوان وکیل ارشد در این ناحیه فعال بوده است.[۴۲]

در عصر امام عسکری علیه السلام و عصر غیبت، «محمدبن صالح» و پدرش، به عنوان وکیل در این ناحیه مشغول فعالیت بوده‌اند.[۴۳]

• آذربایجان

«قاسم بن العلاء»، وکیل برجستهٔ امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در منطقهٔ آذربایجان بوده و برخی از توقیعات به واسطهٔ او به شیعیان رسیده است. وی تا عصر «ابن روح» در این ناحیه ادامهٔ فعالیت داده است،[۴۴] و پس از رحلت او، وکالت به پسرش منتقل گردیده است.[۴۵]

● **قرمیسین**

از «احمدبن الحسن المادرائی» به عنوان وکیل ناحیهٔ مقدسه در این منطقه نام برده شده است.[۴۶]

● **اهواز**

از تعدادی از شیعیان ائمه علیهم‌السلام به عنوان وکلای آن بزرگواران در منطقهٔ «اهواز» نام برده شده است؛ مانند: «عبدالله بن جندب» وکیل ارشد امام کاظم علیه‌السلام وامام رضا علیه‌السلام در اهواز،[۴۷] و «علی بن مهزیار اهوازی» که از سوی سه امام (امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام) به عنوان وکیل ارشد در این منطقه منصوب شد.[۴۸] «ابراهیم بن مهزیار» دیگر وکیل این منطقه و شخصی جلیل‌القدر بوده است. او از عصر امام هادی علیه‌السلام تا عصر غیبت صغری به کار وکالت در «اهواز» مشغول بود. پس از او فرزندش «محمدبن ابراهیم» در عصر غیبت صغری، عهده‌دار مقام پدر شد.[۴۹]

● **سیستان ـ بُست**

به گفتهٔ برخی محققان، «سازمان وکالت» در این منطقه نیز فعالیت داشته است؛ چرا که این منطقه نیز جزء مناطق شیعه نشین بوده است و شواهدی گواه بر ارتباط مالی شیعیان این مناطق با ائمه علیهم‌السلام می‌باشد.[۵۰]

۴ـ مصر

آن گونه که از بعضی منابع بر می‌آید، «مصر» نیز به لحاظ وجود شیعیانی در این منطقه، تحت قلمرو فعالیت «سازمان وکالت» بوده است. از «عثمان بن عیسی رواسی»، که بعد از شهادت امام کاظم علیه‌السلام جزء سران «واقفیة» شده، به عنوان وکیل آن حضرت در «مصر» نام برده‌اند.[۵۱] همین طور «شفیع خادم»، وکیل امام عسکری علیه‌السلام در «مصر» بوده است.[۵۲]

بدین ترتیب، با بحث گذرایی که پیرامون محدودهٔ جغرافیایی فعالیت «سازمان وکالت» صورت گرفت مشخص می‌شود که این سازمان، با وجود مخفی بودن، محدودهٔ وسیعی را تحت پوشش داشته، و با هماهنگی و انسجام، ارتباط شیعیان نواحی مختلف با مرکز استقرار رهبری سازمان در «مدینه»، «سامرا» و یا «بغداد» برقرار می‌شد.

د ـ وظایف و مسئولیت‌های سازمان وکالت

با بررسی شواهد تاریخی چنین به دست می‌آید که «سازمان وکالت» از آغاز تا پایان فعالیت آن، کارکردهای گوناگونی را دارا بوده است، گرچه برخی از محققان وظیفهٔ اصلی و عمدهٔ این سازمان را دریافت و تحویل اموال و وجوه شرعی عنوان کرده‌اند،[۵۳] ولی به نظر می‌رسد که، این سازمان در مجموع، اهداف دیگر نیز داشته است و دریافت و تحویل اموال از اصلی‌ترین وظایف آن بوده است. اگر به این سازمان به شکلی عمیق‌تر و با تحلیلی دقیق‌تر توجه کنیم آن را برتر از مجموعه‌ای خواهیم یافت که صرفاً برای جمع اخماس، زکوات، صدقات، هدایا و نذورات تشکیل شده باشد و هیچ وظیفهٔ دیگری برای آن قابل تصور نباشد.

به دیگر عبارت: بررسی شواهد تاریخی مؤید این مدعا است که هدف‌های سیاسی والایی در ورای وظایف شکلی و ظاهری این سازمان نهفته بوده است؛ چراکه اگر فعالیت این سازمان به هیچ شکل جنبهٔ سیاسی نداشت، نبایستی در طول دوران فعالیتش بارها و بارها، مورد هجمهٔ حکومت‌ها قرار می‌گرفت، همچنین نمی‌بایست ائمهٔ هدی علیهم‌السلام آن را در نهایت اختفا و پنهان کاری اداره می‌کردند. لذا می‌توان گفت:

حتی دریافت و ارسال اموال و وجوه شرعی و حقوق الهی نیز، هدف سیاسی در برداشته و انگیزهٔ اصلی، تقویت جانب ایمان در برابر کفر بوده است. چنان که اهداف دینی و معنوی و نشر اصول و فروع مکتب را نیز نباید از قلمرو اهداف «سازمان وکالت» خارج نمود. با توجه به این مقدمه، به وظایف این سازمان ـ در حدی که نصوص تاریخی و روایی اجازه می‌دهند ـ اشاره می‌کنیم:

۱ـ دریافت، تحویل و توزیع وجوه شرعی

از آغاز تأسیس این سازمان، وکلا اقدام به جمع‌آوری و تحویل وجوه شرعی به ائمه علیهم‌السلام می‌کردند. از «مُعلّی بن خنیس» به عنوان وکیل و قیّم مالی امام صادق علیه‌السلام در «مدینه» یاد شده است. اقدام او در جهت جمع وجوه شرعی از شیعیان، سبب بدگمانی «عباسیان» و شهادت او شد. «منصور» خلیفهٔ عباسی، وی را متهم به جمع اموال برای کمک به قیام «محمدبن عبدالله»، معروف به «نفس زکیه»، می‌نمود.[۵۴]

در عصر امام کاظم علیه‌السلام، با توجه به گسترش دامنهٔ کار کرد «سازمان وکالت»، و گسترش مناطق شیعه نشین، مجموع وجوه مالی که به دست وکلای آن بزرگوار می‌رسید به مراتب بیشتر از عصر امام صادق علیه‌السلام بود. همین فزونی اموال در دست بعضی از وکلای آن امام علیه‌السلام، سبب شد که برخی از آنان پس از شهادت آن جناب، راه خیانت در پیش گیرند، و با سردادن داعیهٔ مهدویت آن امام، و انکار امامت امام رضا علیه‌السلام سعی در تصرف این اموال نمایند.[۵۵] در دوره‌های بعدی با توجه به سامان‌مندتر شدن این سازمان، وجوه مالی به طور منظم، دریافت و توزیع می‌شد.

این وجوه مالی تحت عناوینی، همچون زکات، هدایای مالی، صدقات، نذورات، موقوفات و احیاناً خمس می‌گنجیدند.[۵۶] در برهه‌هایی از زمان، که برخی شیعیان در پرداخت وجوه شرعی سستی می‌ورزیدند، امامان شیعه علیهم‌السلام نسبت به این امر به آنان هشدار می‌دادند. به عنوان نمونه، گویا در عصر امام عسکری علیه‌السلام مقداری سستی در پرداخت خمس توسط برخی از شیعیان «نیشابور» بروز نمود و لذا آن حضرت، در

نامه‌ای از مسامحهٔ آنان در این باره گله‌مندی خود را ابراز نموده و در ادامه فرموده است: اگر به خاطر رستگاری، سعادت و نجات اخروی آنان نبود، هرگز چنین اصراری نداشتم.[۵۷]

در عصر «غیبت صغری»، با وفور پرداخت خمس و سایر وجوه مالی از سوی شیعیان روبه‌رو هستیم. در مورد سبب شدت‌گیری در پرداخت وجوه مالی، صاحب «وسایل الشیعه» چنین آورده است:

«علت فراوانی پرداخت خمس در این عصر، وجود وکلایی است که پرداخت وجوه شرعی به آنان لازم بود، و همین طور افراد محتاجی وجود داشتند که از «سادات» بوده و کفایت و سرپرستی آنان بر امام علیه السلام واجب بود، ولو از نصیب خودش».[۵۸]

یعنی، وجود وکلای متعدد از سوی «ناحیهٔ مقدسه» در دور دست‌ترین نقاط جهان اسلام ـ علاوه بر «نواب اربعه» ـ موجب شده بود، شیعیان عذری در پرداخت این وجوه نداشته باشند و بهانهٔ عدم دسترسی به شخص امام، باوجود وکلای آن حضرت، پذیرفتنی نبود.

کیفیت دریافت وجوه شرعی توسط وکلا در عصر غیبت، گاهی همراه با اظهار کرامت و خرق عادت بود. این بدان جهت بود که اطمینان کافی نسبت به حقانیت این وکلا و نواب حاصل شود. از جمله نمونه‌های قابل طرح برای این سخن، تحویل مال هنگفتی به فرستاهٔ امام علیه السلام توسط «محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار» است آنگاه که فرستاده، از اوصاف و ویژگی‌های پنهان آن مال خبر داد. نظیر این را در مورد «احمدبن محمد دینوری» نیز مشاهده می‌کنیم[۵۹]

در مورد «حسین بن روح نوبختی» روایت شده است که، پس از تحویل گرفتن وجوه مالی پیرزنی از اهل «آوه» از ایران، با وی به لهجهٔ فصیح آوجی سخن گفت.[۶۰]

در برهه‌ای از دوران غیبت صغری، دریافت اموال بدون پرداخت قبض و رسید صورت می‌گرفت که به نظر می‌رسد به خاطر وجود جو خفقان عباسی بوده است. از جمله، در اواخر عصر سفارت «محمدبن عثمان عَمْری» که به خاطر خطرناک بودن

وضعیت سیاسی، برای اموال هیچ گونه رسیدی داده نمی‌شد؛ حتی در مواردی، آورندهٔ اموال آن را در نقطه‌ای گذاشته و به راه خود ادامه می‌داد. در موردی، یکی از کسانی که اموالی را به «حسین بن روح» ـ که در عصر سفیر دوم به عنوان دستیار وی انجام وظیفه می‌کرد ـ تحویل داد و او از دادن رسید خودداری نمود، مسأله را با سفیر در میان نهاد و او نیز کار «ابن روح» را تأیید کرد و به فرد مزبور فهماند که این کار با توجه به وضعیت خاص سیاسی انجام می‌شود.[۶۱]

اموالی که نزد ائمهٔ هدی علیهم‌السلام ارسال می‌شد در راه‌های مختلف به مصرف می‌رسیدند که از جملهٔ آنها، مصارف بیت امامت، تأمین مالی وکلا و ابواب، کمک به نیازمندان از سادات و بنی هاشم و غیر آنان، و صرف در جهت مصالح عمومی شیعیان، نظیر رفع اختلافات مالی آنان و غیر آن بود.

اموال ارسالی در عصر سفیر اول و دوم به خاطر رعایت جهات امنیتی، توسط آنان در ظروف روغن نهاده و به مصرف می‌رسید؛ این کار توسط «عثمان بن سعید عَمْری» در عصر امام عسکری علیه‌السلام نیز انجام می‌شد. او که شغل روغن فروشی را به عنوان پوشش و قالبی برای فعالیت‌هایش برگزیده بود، نامه‌ها و اموال را در ظروف روغن نزد امام علیه‌السلام می‌برد. یکی از دستیاران این دو سفیر، به نام «محمد بن احمد بن جعفر قطّان» نیز شغل پارچه فروشی را به عنوان استتاری برای فعالیتش قرار داده و اموال را در میان طاقه‌های پارچه نزد سفیر حمل می‌کرد.[۶۲]

۲ـ رسیدگی به اوقاف

به امور اوقافی که غالباً املاک و زمین بوده و در نقاط مختلف، از «ایران»، «عراق» و غیر آنها پراکنده بودند، توسط بعضی از وکلا رسیدگی می‌شد؛ مانند: «احمدبن اسحاق قمی» وکیل وقف در «قم»، و «حسن بن محمدبن قطاة صیدلانی» وکیل وقف در «واسط».[۶۳]

۳ـ راهنمایی و ارشاد شیعیان، و مناظره با مخالفان

یکی از شؤون مهم این سازمان، راهنمایی و ارشاد شیعیان بـه وظـایف و اصـول صحیح مکتب بوده است. تردیدی نیست که وقتی کسی به عنوان وکیل عام و فراگیر یک امام معصوم علیه السلام به اهالی شهر یا منطقه‌ای معرفی می‌شود از نظر شناخت و آگاهی، برتر از سایر افراد است. و این وکلا بودند که غالباً توسط شیعیان مورد استفسار واقع می‌شدند. و شاید همین امر موجب شد تا عده‌ای گرایش به «مذهب وقف» پیدا کنند؛ چراکه سران این مذهب، برخی از وکلای امام کاظم علیه السلام بودند و انحراف عقیدتی آنان، و از سویی وجاهت آنان نزد شیعه، موجب گرایش عده‌ای به سوی آنها شد.[۶۴]

همان‌گونه که پس از شهادت امام رضا علیه السلام، حـدود ۸۰ تـن از رهـبران امـامیه، کـه «عبدالرحمن بن الحجاج»، سر وکیل «عراق»، و عده‌ای بسیار از وکلای دیگر نـیز در میان آنها بودند، در «بغداد» در خانهٔ «عبدالرحمن بـن الحـجاج» اجـتماع نـمودند تـا پیرامون امامت حضرت جواد علیه السلام به بحث بنشینند؛ چراکه نوجوانی و کـمی سـن آن حضرت، موجب تردید بعضی، نسبت به امامت آن بزرگوار شده بود.[۶۵] این امر پس از رحلت امام جواد علیه السلام نیز مجدداً توسط وکیل الوکلای آن جـناب؛ یـعنی «مـحمد بـن الفرج»، رخ داد و شیعیان با حضور در خانهٔ او دربارهٔ امامت امام هادی علیه السلام بـه بـحث نشستند.[۶۶]

در عصر «غیبت صغری»، که شیعه به ناگاه با وضعیت جدیدی مواجه گشت و خود را با فاجعهٔ عدم امکان دسترسی مستقیم به امام معصوم علیه السلام رو به رو دید، طبیعی است که فضای حیرت و سردرگمی به مراتب فراگیرتر از دوره‌های قبلی (به هنگام وفات یک امام) بوده باشد. در چنین فضائی باز «سازمان وکالت» به عنوان مرجع و پناهگاه افراد نیازمند به ارشاد و راهنمایی مطرح بود؛ به عنوان مثال: پس از رحلت اولین نایبِ حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) که مردم نسبت به جانشین او سردرگم بودند، «ابوجعفر عَمْری» ـ نایب دوم ـ بود که وظیفهٔ ارشاد و رفع سردرگمی شـیعیان را بـر دوش داشت. جریان مربوط به «ابوالعباس، احمد دینوری سرّاج» مؤید ایـن سـخن

است.[۶۷]

شواهد فراوانی حاکی از آن است که، امامان علیهم‌السلام شیعیان و حتی نمایندگان را برای شناخت حق، در هنگام عدم دسترسی به امام به وکلای مبرز خود ارجاع می‌دادند. یکی از بارزترین این شواهد، موردی است که امام هادی علیه‌السلام، «احمدبن اسحاق قمی» را به مراجعه نزد «عثمان بن سعید عَمْری»، به هنگام عدم امکان دسترسی به امام علیه‌السلام، مأمور می‌کند.[۶۸]

در مسائل کلامی و اعتقادی، به خصوص در عصر غیبت، وکلا و نواب امام علیه‌السلام مرجع تعیین کنندهٔ حقانیت عقاید یا انحرافی بودن آنها بودند. به عنوان مثال: وقتی جامعهٔ شیعه از «عَمْری»، نایب حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، دربارهٔ «مفوضّه» و عقایدشان پرسش نمودند، او در پاسخ، دیدگاه «مفوضّه» در نسبت دادن خلق و رزق به ائمه علیهم‌السلام را تکذیب کرده و آن را مربوط به ذات مقدس باری تعالی دانست.[۶۹] با این کلام، موضع رسمی نواب ائمه علیهم‌السلام ـ که همان عقیدهٔ تودهٔ علاقمندان به اهل بیت علیهم‌السلام و جامعهٔ شیعه در این موضوع است ـ تأیید شد. همین طور «حسین بن روح نوبختی»، وقتی با پرسش یکی از شیعیان در بارهٔ علت تسلط دشمنان بر امام حسین علیه‌السلام مواجه می‌شود، پاسخی تفصیلی و قانع کننده ارائه می‌کند که راوی این جریان می‌گوید: «من در این که او این پاسخ‌ها را از جانب خود بگوید تردید نمودم، ولی بدون آن‌که سخنی بگویم او رو به من کرده و گفت: اینها از «اصل» (حضرت حجت«عج») شنیده شده است».[۷۰]

گفت‌وگو و مناظره با مخالفان، گرچه منحصر به وکلای ائمه علیهم‌السلام نبوده، ولی این مأموریت گاه‌به وکلا واگذار می‌شد. به عنوان نمونه: «عبدالرحمن‌بن‌الحجاج» که وکیل ارشد امام صادق، و سه امام بعدی علیهم‌السلام بود، از جانب امام صادق علیه‌السلام مأمور گفت‌وگو با اهل «مدینه» می‌شود و گفته شده است که حضرت به او می‌فرمود: «یا عبدالرحمن، کلِّمْ اهلَ المدینة فانّی اُحبّ أن یُرىٰ فی رجال الشیعة مثلُک.»[۷۱]

گاهی وکلای ائمه علیهم‌السلام، محدثان معتبر شیعی را برای رفع شبهات و تردیدها به

کمک می‌گرفتند. به عنوان نمونه: «حسین بن روح نوبختی» کتابی را که از نظر اعتبار مشکوک بود، برای محدثان «قم» فرستاد تا در آن نظر کنند و اگر چیزی بر خلاف نظرات خود یافتند به او بگویند. ارشاد شیعیان به عقاید حق توسط وکلا، تنها مربوط به جهات فکری و اعتقادی نبود و گاه موارد شخصی را نیز شامل می‌شد.[۷۲]

۴ـ نقش سیاسی سازمان وکالت

گرچه این سازمان به ظاهر برای جمع آوری وجوه شرعی و اموال اهدائی شیعیان تشکیل شده بود، ولی نمی‌توان نقش سیاسی آن را انکار نمود؛ حتی با قطع نظر از هرگونه فعالیت صرفاً سیاسی، خود مسألهٔ جمع اموال از اطراف و اکناف برای امامان شیعه علیهم‌السلام، از دید حکام بنی عباس به عنوان فعالیتی سیاسی تلقی می‌گردید.[۷۳] متهم نمودن امام صادق و امام کاظم علیهما‌السلام از طرف «منصور» و «هارون» مبنی بر جمع اموال برای کمک به مخالفان حکومت عباسی، در راستای همین مقوله است. این نوع حساسیت در مورد امام هادی علیه‌السلام توسط «متوکل» عباسی نیز به چشم می‌خورد. او پس از آگاهی از فعالیت گستردهٔ وکلای امام هادی علیه‌السلام، در صدد قلع و قمع این سازمان و دستگیری اعضای آن برآمد و حتی بعضی از یاران و وکلای آن حضرت؛ مانند: «علی بن جعفر همانی» را نیز دستگیر کرد، و برخی را؛ مانند: «ابوعلی بن راشد»، «عیسی بن عاصم» و «ابن بند» را به شهادت رساند و یا زیر شکنجه قرار داد تا شهید شدند.[۷۴]

تلاش فراوان حاکمیت عباسی در عصر غیبت، برای شناخت اعضای «سازمان وکالت»، از دیگر قرائن وجود نقش سیاسی برای این سازمان است.[۷۵]

اگر این سازمان به عنوان خطری سیاسی برای حاکمیت عباسی مطرح نبود، چرا این همه حساسیت نسبت به موجودیت آن در میان بود؟! در کنار این نکات، وجود اصل پنهان کاری، تقیه، و سرّی بودن این سازمان، خود بهترین دلیل و گواه است که این تشکیلات دارای چهره‌ای سیاسی بوده و از نظر حکومت عباسی، رها کردن آن به حال خود، می‌توانست بسیار خطر آفرین باشد.

۵ـ نقش ارتباطی سازمان وکالت

در مبحث «علل تشکیل سازمان وکالت» گذشت که یکی از اصلی ترین انگیزهای شکل گیری آن، نقش ارتباطی این سازمان بوده است. بدیهی است شیعیانی که در نقاط دور دست می‌زیستند و گاه حتی برای یک بار نیز موفق به دیدار امام خویش نمی‌شدند، برای رفع نیازهای شرعی، مالی و ... به وکلا؛ یعنی واسطه‌های امام در شهرهای مختلف، روی می‌آوردند. پرداخت وجوه مالی به وکلا، پرسش از مسائل شرعی، کلامی و اعتقادی، عرضه نمودن مکاتبات و نامه‌ها به محضر امام علیه السلام به واسطهٔ وکلا و دریافت پاسخ، ارسال پیام‌های شفاهی و دریافت پاسخ آنها، و امور دیگر، از جمله مواردی بود که وکلا به عنوان واسطهٔ بین امام علیه السلام و شیعیان انجام می‌دادند. پیدا است اگر «سازمان وکالت» در میان نبود این امور معطل، و شیعیان بلاتکلیف می‌ماندند.

در دوره‌های نزدیک به عصر «غیبت صغری» و در طول این دوره، از مهم‌ترین وظایف وکلا «اخراج توقیعات» بوده است. «توقیع» در اصطلاح به معنای پاسخ‌های کوتاه و کلمات قصاری است که بزرگان در ذیل و حاشیهٔ نوشته‌ها، عریضه‌ها و مانند آن، در پاسخ سؤالی، یا برای حل مشکلی و یا برای تعبیر از یک نظر و عقیدهٔ مشخص، مرقوم می‌داشتند. گرچه غالباً توقیعات در پاسخ سؤالات بودند، ولی مواردی نیز بوده است که امام علیه السلام خود، آغاز به اخراج و اِصدار «توقیع» می‌نمود، بدون آن که پرسش و یا مشکلی مطرح شده باشد، مانند توقیعی که حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) برای تعزیت درگذشت سفیر اوّل به سفیر دوم صادر فرمود، و یا توقیعی که برای اعلام پایان سفارت سفیر چهارم و شروع «غیبت کبری» صادر فرمود.

رسم بر این بود که پس از عرضه داشتن سؤالات، توقیعات در فاصلهٔ دو، سه و یا چند روز صادر می‌شدند، ولی گاهی بر خلاف عادت، در فاصلهٔ بسیار کوتاهی پاسخ حاضر بود.

مضمون توقیعات، شامل اموری از قبیل: پاسخ به سؤالات شرعی، دستور

کارکردهای مختلف به وکلا، رسید وجوه شرعی، اعلام نصب وکیل به وکالت، اعلام خطر سیاسی نسبت به «سازمان وکالت» و بیان راه حل، اعلان لعن، عزل و طرد وکلای خائن و فاسد یا مدعیان دروغین وکالت، معرفی شخصیت بعضی از وکلا و رفع اتهام از آنان، حل مشکلات شخصی افراد، و رفع اختلافات، تردیدها و شبهات بود.[۷۶]

۶ـ کمک به نیازمندان، و حل مشکلات شیعیان

از دیگر وظایف «سازمان وکالت»، کمک به نیازمندان شیعه بود که این کار گاهی با نفوذ به دوایر دولتی صورت می‌پذیرفت.

به عنوان مثال: «علی بن یقطین»، وکیل امام کاظم علیه السلام یکی از کسانی بود که با نفوذ به دستگاه خلافت عباسی در صدد رفع ظلم از شیعیان برآمد و در این کار موفق بود. امام علیه السلام هنگامی که نارضایتی او را از همکاری با دستگاه ظلم بنی عباس ـ حتی به این مقدار ـ ملاحظه کرد به او فرمود: «**ان لِلّه مع کل طاغیةٍ وزیراً مِنْ اولیائه یَدفع به عنهم و انت منهم یاعلی.**»؛[۷۷] یعنی «خداوند به همراه هر سرکشی، وزیری از میان اولیای خود دارد که به وسیلهٔ او از دوستان خود، دفع بلا می‌کند، و تو از آنان هستی ای علی»!

گاه، وکلای ائمه علیهم السلام مأمور برطرف کردن درگیری‌های موجود بین بعضی از شیعیان می‌شدند و در این راه اگر لازم می‌شد وجوه مالی را نیز خرج می‌کردند. به عنوان مثال: «مفضّل بن عمر جعفی»، وکیل و امین امام صادق علیه السلام، مأمور پرداخت ۴۰۰ درهم از سوی امام علیه السلام به «ابوحنیفه سائق الحاج» و یکی از بستگان او می‌شود که در مورد ارث با هم مشاجره داشتند. این، نشانگر میزان اهتمام ائمه علیهم السلام به حفظ وحدت بین شیعیان است.[۷۸] در عصر غیبت، «سازمان وکالت» تنها ملجأ شیعیان بود. لذا در موارد بسیاری، مراجعه نزد سفرا و ابواب «ناحیهٔ مقدسه»، و راهنمائی‌های آنان، وگاه فراهم آوردن مقدمات دیدار افراد با امام عصر علیه السلام توسط سفرا، بهترین کمک‌ها برای شیعیان در این عصر تلقی می‌شد.

هـ ـ ویژگی‌ها و شرایط لازم برای وکلای ائمه علیهم‌السلام

با توجه به آنچه در بررسی تاریخی مربوط به این قسمت از بحث به دست آمد، می‌توان ویژگی‌های لازم برای یک وکیل را چنین بر شمرد:

۱ـ وثاقت یا عدالت

«وثاقت» در وکیل، یکی از شروط اساسی است و لزوم آن جای بحث ندارد، ولی آیا «وثاقت» وکیل تنها به معنای وثاقت در امور مالی است و یا فراتر از آن است و مراد وثاقت رجالی است؛ یعنی مورد اعتماد بودن در اموال، وظایف شرعی، سخنان و روایات؟ بعضی از محققان معتقدند: مراد از «وثاقت» در وکیل، صرفاً «وثاقت در اموال» است.[۷۹] گروهی نیز آن را به معنای «عدالت وکیل» دانسته‌اند و بین وکالت و عدالت تلازم قائلند.[۸۰]

به نظر می‌رسد «وثاقت» لازم در وکیل، اعم از وثاقت مالی باشد. اگر امام کسی را به عنوان نماینده و وکیل خود، عازم منطقه‌ای کرده و از او به «انّه ثِقَتی وأمینی» تعبیر نمود، نمی‌تواند تنها ناظر به وثاقت مالی او باشد. حتی اگر وظایف وکلا را منحصر در دریافت و توزیع وجوه شرعی نیز بدانیم، باز نمی‌توان پذیرفت که امام علیه‌السلام کسی را که

از نظر شرعی، دینی و عرف مردم، فردی فاسق است را به خاطر دارا بودن وثاقت در دریافت و ارسال اموال به عنوان نماینده و وکیل فراگیر خود در یک منطقه معرفی نماید. بله، اگر کسی در یک مورد جزئی و خاص به وکالت منصوب شده باشد نمی‌توان در چنین مواردی الزاماً وکالت را ملازم وثاقت یا عدالت وی دانست.

در مواردی، امامان علیهم‌السلام به عنوان رهبران «سازمان وکالت»، وثاقت وکلای خود را به شیعیان اعلان می‌کردند تا جایگاه آنان برای شیعیان مشخص، و شیعیان با اطمینان به آنان مراجعه کنند. در یک مورد، امام عسکری علیه‌السلام «احمدبن اسحاق»، «علی بن جعفر همانی»، «ایوب بن نوح» و «ابراهیم بن محمد همدانی» را توثیق نمود.[۸۱] و در مورد دیگر وثاقت «عثمان بن سعید» و جایگاه والای او را به تعداد زیادی از سران شیعه که حاضر در جلسه بودند اعلان فرمود.[۸۲]

معمولاً در مواردی که امامان علیهم‌السلام وکیلی را به منطقه‌ای اعزام می‌کردند، همراه با نامه‌ای که به شیعیان منطقه می‌نوشتند، اطمینان و اعتماد خود نسبت به وکیل اعزامی را نیز اعلام می‌کردند. به عنوان نمونه، می‌توان به نامهٔ امام عسکری علیه‌السلام به شیعیان «نیشابور» در معرفی «ابراهیم بن عبده»، وکیل اعزامی به آن منطقه، اشاره نمود.[۸۳]

در عصر «غیبت صغری» نیز وثاقت جانشین سفیر، توسط سفیر قبلی و به امر امام علیه‌السلام به شیعیان ابلاغ می‌شد. به عنوان نمونه، می‌توان به معرفی جایگاه رفیع «حسین بن روح» توسط «محمد بن عثمان عَمْری»، سفیر دوم، به جمعی از سران شیعه اشاره کرد.[۸۴]

۲ـ رازداری و پنهان کاری

با توجه به حاکمیت ظلم و ستم که در طول حیات «سازمان وکالت» ادامه داشت شایسته بود که نمایندگان امام علیه‌السلام افرادی باشند که قدرت لازم برای حفظ اسرار و ممانعت از افشای آنها را داشته باشند. این مسأله آن چنان دارای اهمیت بود که اگر کسی سرّی از اسرار را نزد غیراهلش بازگو می‌نمود، از سوی ائمه علیهم‌السلام مورد نکوهش

شدید قرار می‌گرفت. به عنوان نمونه، نوع عملکرد «معلّی بن خنیس» که به خاطر ترک رازداری، به شهادت رسید از سوی امام صادق علیه السلام مورد انتقاد قرار گرفت.[۸۵]

در عصر «غیبت صغری»، که پنهان کاری در «سازمان وکالت» باتوجه به حساسیت آن دوران در اوج خود بود و سفرا و وکلا در نهان کاری شدید به فعالیت مشغول بودند، دو سفیر اول و دوم در قالب روغن فروشی فعالیت می‌کردند. «حسین بن روح نوبختی» نیز، به زیرکی در کار و شدت رازداری و پنهان کاری معروف بوده است. چنان که گاهی برای رعایت جهات امنیتی، پس‌از دریافت وجوه شرعی، قبض و رسیدی تحویل نمی‌داد، و یا در یک مورد، دربان خود را به خاطر شماتت و بدگوئی نسبت به معاویه، اخراج نمود.[۸۶]

افزون بر آنچه گذشت، دیگر صفات لازم در وکلای ائمه علیهم السلام از این قرارند:

زیرکی، کاردانی، نظم در امور، امانتداری، دوری از دلبستگی به دنیا و غرور و تکبّری، دوری از حسادت، شهرت طلبی، خیانت، غلوّ، جهل، تعصّب باطل و گرایش به باطل و ظلم، زهد مضاعف، احترام به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، شناخت امام علیه السلام، حفظ تشکیلات سازمان وکالت، هجرت به وقت لزوم، علم به کتاب خدا و سنّت و حقوق ائمه علیهم السلام، و قدرت بر اعجاز و کرامت به وقت لزوم.

و ـ ساختار و شیوه‌های عملکرد سازمان وکالت

۱ـ رهبری

رهبر، که همان امام معصوم علیه السلام بود، برکار وکلا نظارت دقیق داشت. اموری؛ مانند تعیین وکلای نواحی وبررسی عملکرد آنان، معرفی وکلای نواحی به شیعیان و شناساندن فضایل و شخصیت آنان، عزل وکلای فاسد و خائن و جایگزینی وکلای جدید، معرفی جریانات دروغین وکالت و بابیت و برخورد با آنان، راهنمایی وکلا به وظایفشان و کیفیت برخورد با حکومت عباسی، تأمین مالی وکلا، و رد اتهامات نادرست علیه آنان، همه بر عهدهٔ امام علیه السلام بود.[۸۷]

۲ـ وکیل ارشد یا سر وکیل

در «سازمان وکالت»، مناطق مختلف، تقسیم بندی خاصی می‌شدند و در نهایت برای هر یک از این مناطق وسیع، یک «وکیل ارشد» نصب می‌شد که وظیفهٔ نظارت بر کار وکلای اعزامی به مناطق تحت قلمرو را به عهده داشت، وکلای جزء نیز، مأمور و موظف به مراجعه نزد «سر وکیل»ها بودند. بنا به گفتهٔ دکتر «جاسم حسین» ـ مطابق شواهد تاریخی ـ وکلا، شیعیان را بر مبنای نواحی گوناگون به ۴ گروه تقسیم کردند:

نخستین ناحیه «بغداد»، «مدائن»، «قرای سواد» و «کوفه» راشامل می‌شد. ناحیهٔ دوم شامل «بصره» و «اهواز» بود. ناحیهٔ سوم «قم»، «همدان» و «سایر مناطق جبال» را در بر می‌گرفت؛ و بالاخره ناحیهٔ چهارم «حجاز»، «یمن» و «مصر» بود. هر ناحیه، به یک وکیل مستقل واگذار می‌شد که کارگزاران محلی زیر نظر او منصوب می‌شدند.[۸۸] به عنوان مثال: «ابومحمد، حسن‌بن‌هارون» و پدرش «هارون بن عمران» به عنوان «سر وکیل» ناحیهٔ «همدان» در عصر «غیبت صغری» و قبل ازآن مطرح بوده‌اند. «عبدالرحمن‌بن‌الحجاج» وکیل ارشد «عراق» در عصر امام صادق و امام کاظم علیهما السلام و «علی‌بن الحسین‌بن عبدربّه» وکیل ارشد «عراق» در عصر امام هادی علیه السلام بوده‌اند.[۸۹] «ابوالحسین اسدی رازی» در عصر «غیبت صغری»، کار نظارت بر فعالیت وکلای نواحی شرقی ایران را بر عهده داشت. «حاجزبن یزیدوشّاء» نیز در «بغداد» تحت نظارت سفیر اول و دوم قرار داشت و خود نیز ناظر بر کار برخی از وکلای «ایران» بود.[۹۰]

۳ـ نماینده‌های سیار

گر چه غالباً وکلای اعزامی به نواحی، وکلای مقیم در آن مناطق بودند، ولی بنا به بعضی شواهد تاریخی، گاه نمایندگانی وظیفهٔ سرکشی به مناطق مختلف را داشتند، تا از سویی بر کار وکلای مقیم نظارت کنند و از سوی دیگر وسیله‌ای جهت ارتباط آنان با امام علیه السلام باشند، همچنین وجوه شرعی و اموالی که نزد آنان جمع شده بود را به نزد امام علیه السلام انتقال دهند. به عنوان نمونه، می‌توان به داستانی از «احمدبن‌محمدبن‌عیسی قمی» اشاره نمود که در «مدینه» نزد امام جواد علیه السلام بود و قصد داشت در بارهٔ «زکریابن آدم» از حضرت سؤال کند، حضرت خود آغاز به سخن کرده و می‌فرماید: خدمت او به پدرم و من، جای انکار نیست، ولی من به مالی که نزد او است نیازمندم. وی عرض می‌کند: «زکریابن آدم» آن مال را نزد شما خواهد فرستاد و به من گفت: به شما خبر دهم علت اهمال او، اختلاف «میمون» و «مسافر» (دو وکیل ارسالی حضرت به قم)

است. حضرت فرمود: نامهٔ مرا به او برسان و بگو: مال را به نزد من ارسال نماید...[۹۱]

این جریان حاکی از وجود نمایندگانی است که رابط بین دفتر مرکزی «سازمان وکالت» و وکلای نواحی مختلف بوده‌اند.

۴ـ بهره گیری از اصل تقیّه و پنهان‌کاری

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های «سازمان وکالت» در طول دوران حیاتش، رعایت اصل پنهان کاری و تقیّه است. بدیهی است که رعایت این اصل در «سازمان وکالت»، معلول وجود خطرات ناشی از حکومت عباسیان است. با توجه به نظارت دقیق و مستمر حکام عباسی بر فعالیت‌های ائمهٔ هدی علیهم‌السلام و شیعیان آنان، ضروری بود که فعالیت وکلا در نهایت اختفا صورت پذیرد. و همین طرز عملکرد بود که سلامت «سازمان وکالت» را در طول دوران حیاتش تضمین نمود و به جز مواردی اندک و معدود، «سازمان وکالت» از خطر افشا، لو رفتن و متلاشی شدن مصون ماند. در مواردی نیز که خطر افشا شدن وجود داشت، بیداری و هشیاری رهبر سازمان، و فداکاری اعضای آن، باعث شد اصل سازمان سالم بماند و خطر، تنها متوجه برخی از اعضای آن شود. به عنوان مثال: «معلّی بن خنیس» وکیل امام صادق علیه‌السلام، حتی پس از تهدیدبه قتل، در پاسخ «داودبن علی» که از وی خواسته بود اسامی اصحاب امام علیه‌السلام را فاش نماید، گفت: «مرا تهدید به قتل می‌کنی، به خدا قسم اگر زیر پایم باشند، پایم را بر نمی‌دارم.»[۹۲] دیگر وکیل امام صادق علیه‌السلام، «نصر بن قابوس لخمی» است که ۲۰ سال به طور پنهانی وکالت امام علیه‌السلام را بر عهده داشته است.[۹۳]

همین طور «محمدبن ابی عمیر»، وکیل امام کاظم علیه‌السلام در «بغداد»، با وجود شکنجه‌های فراوان، حاضر به فاش نمودن اسامی پیروان آن حضرت نشد.[۹۴]

امام عسکری علیه‌السلام در راستای همین اصل بود که در یک مورد برای ارسال نامه‌هایی به «وکیل الوکلای» خود، (عثمان بن سعید عَمْری) آنها را در درون یک چوب دایره شکل جاسازی نمود، و به «داود بن الاسود» سپرد تا به «عثمان بن سعید عَمْری»

برساند، در حالی که حتی «داود» نیز از محتویات درون چوب بی‌خبر بود![۹۵]

در عصر «غیبت صغری» نیز، وقتی «عبیدالله بن سلیمان»، وزیر عباسی، از فعالیت مخفی وکلا آگاه شد با مشورت خلیفه، تصمیم به شناسایی وکلا گرفت. لذا افرادی را به عنوان شیعیانی که قصد پرداخت وجوه شرعی دارند به نزد کسانی که احتمالِ وکالتشان می‌رفت فرستاد، ولی در یک اقدام به هنگام، توقیعی از سوی «ناحیهٔ مقدسه» صادر، و همهٔ وکلا از اخذ هرگونه وجهی از هر کسی منع شدند! از جملهٔ این وکلا «محمدبن احمد قطّان» بود که وقتی یکی از جاسوسان حکومتی به نزد او آمده و مدعی شد که قصد تحویل وجوهِ مالی را دارد، در پاسخ گفت: «اشتباه آمده‌ای من با این امور سروکاری ندارم.» و تا زمان رفع کامل خطر، وکلا بدین منوال عمل می‌کردند.[۹۶]

در این مقوله، معروف بودن «حسین بن روح»، سفیر سوم حضرت مهدی﵇، به شدت تقیه، و همین طور برگزیدن شغل روغن فروشی توسط «عثمان بن سعید» و پسرش «محمد»، سفیر اول و دوم حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عصر غیبت، به خاطر سرپوش نهادن بر فعالیت‌های وکالت، و شواهد دیگر، از جمله موارد قابل طرح برای اثبات وجود اصل تقیّه و پنهان کاری در «سازمان وکالت» است.[۹۷] از این رو است که دکتر جواد علی، عنوان «التنظیم السرّی» را برای تشکیلات وکالت به کار برده است. در عصر «غیبت صغری»، فعالیت‌های مخفی سفرا گاه بدان اندازه بود که برای ملاقات با وکلا و کارگزاران سازمان، خرابه‌های «بغداد» را محل دیدار قرار می‌دادند. بنا به نقل «صدوق»، در یک مورد «محمد بن عثمان بن سعید عَمْری» برای دیدار با دستیارش «متیلی»، و ارائهٔ نامهٔ حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) به او، خرابه‌های «عباسیهٔ بغداد» را به عنوان محل دیدار برگزید و سپس نامه را پاره کرد. همین طور، تحویل ندادن هرگونه رسیدی به آورندگان وجوه شرعی، و بهره گیری از تاجران عادی برای حمل اموال، از نمونه‌های رعایت این اصل در عصر دومین سفیر است.[۹۸]

۵ـ بهره گیری از وسایل ارتباطی مناسب

از دیگر مشخصه‌های این سازمان، وجود وسایل مناسب ارتباطی بود. در موارد متعددی، سفرا، ابواب، وکلا و شیعیان با مراجعهٔ مستقیم نزد ائمه علیهم السلام از نزدیک با آنان دیدار می‌کردند. این ملاقات‌ها در نهایت اختفا و پنهان‌کاری صورت می‌گرفت تا حساسیت دستگاه حاکمه برانگیخته نشود، ولی برای رعایت جهات امنیتی در موارد بسیاری، ارتباط امامان، سفرا، وکلا و شیعیان با یکدیگر به صورت مکاتبه‌ای بود. به خصوص در عصر غیبت امام علیه السلام و در دوره‌هایی که امامان علیهم السلام در زندان و یا تحت نظر بودند. و لذا، تعداد مکاتبات دو امام عسکری علیهما السلام به مراتب بیش از ائمهٔ پیشین است. فراوانی توقیعات عصر غیبت نیز گواه این معنا است.

از دیگر ابزار ارتباطی در «سازمان وکالت»، بهره گیری از پیک‌ها و نمایندگان سیّار است. البته گاه این پیک‌ها خود از محتوای مأموریتشان بی‌اطلاع بودند، و گاه از افراد عادی و غیرمرتبط با «سازمان وکالت» در این امر بهره گیری می‌شد. از نمونه‌های ارسال پیک برای ایجاد ارتباط، می‌توان به پیک «عراق» اشاره کرد که از سوی «ناحیهٔ مقدسه» برای اعلام تاریخ درگذشت «قاسم بن العلاء» وکیل «آذربایجان» به این دیار اعزام شد. و یا دو نمایندهٔ ارسالی به «قم»، توسط امام جواد علیه السلام، برای برقراری ارتباط با «زکریابن آدم»، وکیل «قم»، که قبلاً مورد اشاره واقع شد.[۹۹] مراسم حج نیز، دیگر وسیلهٔ ارتباطی در «سازمان وکالت» بود که وکلا در قالب آن با یکدیگر دیدار می‌کردند.

ز ـ معرفی مهم‌ترین وکلای ائمه علیهم‌السلام تا عصر غیبت صغری

در بررسی منابع اولیهٔ رجالی، روایی و تاریخی به اسامی تعداد زیادی از وکلای ائمه علیهم‌السلام بر می‌خوریم که در حقیقت همان اعضای «سازمان وکالت» بوده‌اند که پیرامون آن سخن راندیم؛ گرچه نمی‌توان ادعا کرد که اسامی تمامی وکلای ائمه علیهم‌السلام در کتب تاریخی و رجالی و در منابع روایی ثبت است، ولی با جستجوی نسبتاً کامل در این منابع، به اسامی بسیاری از آنان برخورد نمودیم که توانست راهگشای شناخت بیشتر این سازمان و ویژگی‌های آن شود. بررسی تفصیلی شخصیت همهٔ این وکلا فراتر از گنجایش این نوشتار است. از این رو، به بیان فهرست و شرح اجمالی چهره‌های برجسته آنان می‌پردازیم.

۱ـ عبدالرحمن بن الحجاج

«شیخ طوسی»، «عبدالرحمن بن الحجاج» را جزء وکلای ممدوح امام صادق علیه‌السلام برشمرده است. او همچنین وکالت امام کاظم علیه‌السلام و مقام «سروکیلی» در «عراق» را بر عهده داشته است. امام صادق علیه‌السلام به وی می‌فرمود: «یا عبدالرحمن! کَلِّم اهل‌المدینة فانّی أُحبّ أن یُری فی رجال الشیعة مثلُک»؛ یعنی «ای عبدالرحمن! با اهل مدینه به

سخن بنشین، من دوست دارم در میان مردان شیعه همچون تو، دیده شود». این امر نشانگر مقام علمی و نزدیکی او به امام علیه السلام است. وی همچنین نزد امام کاظم علیه السلام دارای منزلتی عظیم بوده است. آن حضرت در وصف او فرمود: «انه لثقیل علی الفؤاد» که به فرمودهٔ مرحوم «آیة‌الله خوئی»، به این معنا است: «او در قلب من دارای مکانت و عظمت است».[۱۰۰]

۲ـ محمدبن سنان

در بعضی منابع از او به عنوان «باب» امام صادق علیه السلام یاده شده است.[۱۰۱] «شیخ طوسی»، وی را جزء وکلای ممدوح و مورد ستایش نزد ائمه علیهم السلام و کسانی که تغییر و تبدیلی در تعالیم اهل بیت علیهم السلام و دین خدا وارد نکردند و خیانتی ننمودند و در صراط ائمه علیهم السلام باقی ماندند تا به دیار باقی شتافتند، ذکر نموده است.[۱۰۲] وی چهار یا پنج نفر از امامان معصوم علیهم السلام را درک کرده و شخص جلیل القدری بوده است.[۱۰۳]

۳ـ معلّی بن خُنَیْس

بنا به گفتهٔ «شیخ طوسی»، او نیز جزء وکلای ممدوح امام صادق علیه السلام بوده؛ و علاوه بر وکالت، انجام امور شخصی آن حضرت را نیز بر عهده داشته است. وی وکیل آن حضرت، در «مدینه» بوده و احتمالاً به بعضی نقاط دیگر نیز برای ایجاد ارتباط با شیعیان سفر می‌کرده است. «معلی» دست آخر توسط حاکمیت عباسی دستگیر و به شهادت رسید. لو رفتن او احتمالاً به علت رازدار نبودن او است، چنان که از روایاتی مشخص می‌شود؛ و قاتل وی؛ یعنی «داودبن علی»، بر اثر نفرین امام صادق علیه السلام در همان شب به هلاکت رسید.[۱۰۴]

۴ـ نصربن قابوس لخمی

«شیخ طوسی» دربارهٔ او گفته است: «او ۲۰ سال وکیل امام صادق علیه السلام بود در حالی که وکالتش بر دیگران معلوم نبود، و فردی خَیِّر و فاضل بود».[۱۰۵] از این جمله، شدت تقیّه

و پنهان کاری «نصربن قابوس» قابل استفاده است. «شیخ مفید»، او را از خواص اصحاب امام کاظم‌علیه‌السلام بر شمرده و احتمال وکالت او برای امام کاظم‌علیه‌السلام و امام رضاعلیه‌السلام نیز وجود دارد.[۱۰۶]

۵ـ مفضّل بن عمر جعفی

او به نمایندگی از سوی امام صادق‌علیه‌السلام به کارهای شیعیان رسیدگی می‌کرده و در منازعات مالی آنان، به وکالت از آن حضرت، اموالی را پرداخت می‌نموده است. همین طور وکیل ارشد، و مباشر امور امام کاظم‌علیه‌السلام در «مدینه» بوده است. گاه، امام کاظم‌علیه‌السلام شخصاً پرداخت‌های مالی شیعیان را نمی‌پذیرفت و آنها را به «مفضّل بن عمر» ارجاع می‌نمود، که به نظر می‌رسد به خاطر جهات امنیتی بوده است.[۱۰۷] برخی منابع کهن، او را باب امام صادق‌علیه‌السلام و برخی، باب امام کاظم‌علیه‌السلام برشمرده‌اند که نشانگر جلالت قدر او است.[۱۰۸]

۶ـ علی بن یقطین

«علی بن یقطین» وکیل امام کاظم‌علیه‌السلام در «بغداد» و عامل نفوذی حضرت به دستگاه عباسی بوده است. شرح حال او در منابع تاریخی و رجالی به تفصیل آمده است.[۱۰۹] وی برای ارسال نامه‌ها و اموال و وجوه شرعی «عراق»، به «مدینه»، گاه از وکلای مبرّزی که رابط بین «عراق» و «مدینه» بودند؛ مانند: «عبدالرحمن بن الحجاج»، و گاه نیز از پیک‌ها و مأمورانی که مورد اطمینان بودند استفاده می‌کرد.[۱۱۰]

۷ـ عبدالله بن جُنْدَب

او وکیل ارشد امام کاظم و امام رضاعلیهماالسلام در ناحیهٔ «اهواز» بود. تعبیر «شیخ طوسی» در مورد او چنین است: «کان عابداً رفیعَ المنزلة». امام کاظم‌علیه‌السلام در وصف وی فرمود: «ان عبدالله بن جندب لَمِنَ المُخْبِتین».[۱۱۱] پس از رحلت او، «علی بن مهزیار اهوازی» جانشین او شد.[۱۱۲]

۸ـ ابراهیم بن سلام نیشابوری

او وکیل امام رضاؑ، و احتمالاً وکیل امام کاظمؑ نیز بوده است.[۱۱۳]

۹ـ علی بن ابی حمزهٔ بطائنی

۱۰ـ زیاد بن مروان قندی

۱۱ـ احمدبن ابی بشر سرّاج

۱۲ـ عثمان‌بن‌عیسی رواسی

هر ۴ نفر، وکلای امام کاظمؑ و از سران «واقفیة» بوده‌اند.[۱۱۴] پس از شهادت امام کاظمؑ، اینان با انکار رحلت آن حضرت و ادعای «مهدی» بودنش، اموالی که شیعیان به عنوان وکلای حضرت به آنان داده بودند تا به امامؑ تحویل دهند را تصرّف کرده و به جانشین امام کاظمؑ؛ یعنی امام رضاؑ، تحویل ندادند؛ و لذا مطرود امام و جامعهٔ شیعی واقع شدند.[۱۱۵]

۱۳ـ صفوان بن یحیی

به تصریح «نجاشی»، او کوفی الاصل، ثقه و دارای جایگاه شریفی نزد امام کاظم، امام رضا و امام جوادؑ بوده، و وکالت امام رضا و امام جوادؑ در «کوفه» را بر عهده داشته است.[۱۱۶]

۱۴ـ عبدالعزیزبن المهتدی

او وکیل امام رضا و امام جوادؑ در «قم» بوده است. «فضل بن شاذان» در حق وی می‌گوید: «او بهترین قمی است که دیده‌ام.»[۱۱۷]

۱۵ـ علی بن مهزیار اهوازی

«علی بن مهزیار» فردی جلیل‌القدر و وکیل ارشد در ناحیهٔ «اهواز» از سوی امام رضا، امام جواد و امام هادیؑ بوده است.[۱۱۸] قبلاً گذشت که او پس از درگذشت

«عبدالله بن جندب»، وکیل ارشد امام کاظم و امام رضاعليهما السلام در «اهواز»، به عنوان جانشین وی به کار مشغول شد؛ و طبق قرائنی ناظر بر کار منطقهٔ «بصره» نیز بوده است.[۱۱۹]

۱۶ـ فضل بن سنان

او از اهالی «نیشابور» و به تصریح «شیخ طوسی» در رجالش، وکیل امام رضاعليه السلام بوده است.[۱۲۰]

۱۷ـ هشام بن ابراهیم عباسی

«هشام» وکیل ارشد امام رضاعليه السلام در «مدینه» بود و معمولاً امور دفتر وکالت در مدینه، توسط او انجام می‌گرفت. وی پس از انتقال حضرت به «طوس»، راه خیانت در پیش گرفت و به جاسوس دستگاه «مأمون» در خانهٔ امام‌عليه السلام تبدیل شد.[۱۲۱]

۱۸ـ ابوعمرو الحذّاء

طبق روایت کلینی، او وکیل امام جوادعليه السلام در محل «باب کلتا» در «بصره» بوده است.[۱۲۲]

۱۹ـ زکریابن آدم قمی

او شخصیتی بسیار والامقام، و دارای جایگاه بلندی در پیشگاه معصومینعليهم السلام بوده است، گرچه بنا به روایت «شیخ طوسی»، وی از اصحاب امام صادق و ائمهٔ بعدی تا امام جوادعليه السلام بوده، ولی تصریح به وکالت او برای همهٔ این امامان بزرگوار نشده است. وکالت او برای امام جوادعليه السلام آشکار است، گرچه وکالت وی، با توجه به جلالت قدرش، برای امامان قبلی، به خصوص امام رضاعليه السلام نیز خالی از قوت نیست.[۱۲۳] آرامگاه او در شهر «قم»، و مورد زیارت دوستداران اهل بیتعليهم السلام و اصحاب گرانقدر آنان است.

۲۰ـ ابراهیم بن محمد همدانی

او وکیل ارشد امام جوادعليه‌السلام و دو امام عسکریعليهماالسلام در «همدان» بوده است. در یک مورد آن حضرت، مقداری دینار و لباس برای او فرستاده است که هم می‌تواند دلیل بر تأمین مالی وکلا از جانب ائمهعليهم‌السلام باشد، و هم دلیل بر جایگاه والای او نزد آن حضرت. فرزند و نوادگان او نیز یکی پس از دیگری تا برهه‌ای از عصر «غیبت صغری» در «همدان» وکیل بوده‌اند.[۱۲۴]

۲۱ـ محمدبن الفرج

او وکیل ارشد امام جوادعليه‌السلام بوده است؛ و آن جناب وصایت امام هادیعليه‌السلام را به «محمدبن الفرج» اطلاع داد. پس از شهادت آن حضرت، سران شیعه در منزل او جمع و نسبت به امامت امام هادیعليه‌السلام به بحث نشستند.[۱۲۵]

۲۲ـ ایوب بن نوح

از او به عنوان وکیل امام هادی و امام عسکریعليهماالسلام در «کوفه» نام برده شده است، و دارای منزلتی عظیم نزد آن دو بزرگوار بوده است. او فردی «کثیرالعبادة» و با «ورع» بسیار، و در نقل روایات مورد اطمینان بود. پدرش، «نوح بن درّاج»، قاضی «کوفه» بوده است. وی بر اثر تعقیب «متوکل» مجبور به خروج از «کوفه» شد و حضرت فرد دیگری را به عنوان سر وکیل آن شهر منصوب نمود.[۱۲۶]

۲۳ـ علی بن جعفر همانی

او وکیل مبرز امام هادیعليه‌السلام در «سامرا» و مورد وثوق آن امامعليه‌السلام بوده است. وی بر اثر سعایت از او نزد «متوکل»، دستگیر و به جرم رافضی بودن و وکالت برای امام‌هادیعليه‌السلام محبوس شد و با دعای حضرت، اسباب رهایی وی فراهم آمد و به سمت مکه هجرت کرده و مقیم آنجا شد. در درگیری وی با «فارس بن حاتم قزوینی»، وکیل منحرف شدهٔ امام هادیعليه‌السلام، آن حضرت، جانب «علی بن جعفر» را گرفته و «فارِس» را طرد نمود.[۱۲۷]

۲۴ـ فارس بن حاتم قزوینی

وکیل معروف و صاحب نام امام هادی علیه السلام در «سامرا» بود که به علت فساد و خیانت، مورد لعن، عزل و طردِ آن امام علیه السلام قرار گرفت و به دست یکی از پیروان آن حضرت به نام «جُنید»، به قتل رسید.[۱۲۸]

۲۵ـ علی بن الحسین بن عبدربّه

او وکیل ارشد امام هادی علیه السلام در «مداین»، «بغداد» و «قرای سواد» بوده است.[۱۲۹]

۲۶ـ ابوعلی بن راشد

«ابوعلی» بعد از «علی بن الحسین بن عبدربّه»، توسط امام هادی علیه السلام به عنوان وکیل ارشد در نواحی «بغداد»، «مدائن» و «قُرای سواد»، به جانشینی او انتخاب شد. او یکی از کسانی بود که از سوی «متوکل»، به خاطر وکالت، مورد سوءظن واقع و به شهادت رسید. امام هادی علیه السلام در نامه‌ای در وصف او فرمود: «انه‌عاش سعیداًومات شهیداً» یعنی، «او با سعادت زیست و با شهادت از دنیا رحلت نمود».[۱۳۰]

۲۷ـ ابراهیم بن مهزیار

او برادر «علی بن مهزیار»، و وکیل امام عسکری علیه السلام در «اهواز»، و به گفتهٔ «طبرسی» در «اعلام الوری»، از ابواب معروف در عصر غیبت بوده است. پس از درگذشت او، فرزندش «محمد»، اموال متعلق به «ناحیهٔ مقدسه» را به «بغداد» آورد و پس از تحویل آنها، به جانشینی پدر منصوب شد.[۱۳۱]

۲۸ـ عثمان بن سعید عَمْری

«عثمان بن سعید» از عصر امام هادی علیه السلام به عنوان باب و وکیل ارشد آن امام علیه السلام و سپس باب و وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام و در چند سال اول «غیبت صغری» به عنوان اولین سفیر و باب «ناحیهٔ مقدسه» مشغول فعالیت بوده است. او از سن ۱۱ سالگی وارد منزل امام هادی علیه السلام، و به عنوان خادم مشغول به کار شد. در جلالت قدر او جای

هیچ گونه تردیدی نیست و این امر بارها از سوی امامان هادی، عسکری و حضرت حجت﵇ مورد تأکید قرار گرفته است. شرح تفصیلی زندگی و فعالیت‌های او در فصل مربوط خواهد آمد.[۱۳۲]

۲۹ـ احمدبن اسحاق قمی

او فردی بسیار جلیل القدر و وکیل امام عسکری﵇ و «ناحیهٔ مقدسه» در امور اوقاف «قم» بوده است. کتاب‌های رجالی از وی به بزرگی یاده کرده و فضائل او را بر شمرده‌اند.[۱۳۳] «احمد بن اسحاق» در دورهٔ سفیر اول و دوم به «بغداد» منتقل، و به عنوان یکی از مهم‌ترین دستیاران آنان به فعالیت مشغول شد، و در راه بازگشت از حج در «حُلوان» درگذشت.[۱۳۴]

۳۰ـ محمدبن احمدبن جعفر القمی العطّار القطّان

«شیخ طوسی»، او را جزء اصحاب امام عسکری﵇ بر شمرده و تصریح به وکالت او نموده است. «ابوحامد مراغی» در جلالت وی گفته است: «**لیس له ثالث فی الارض فی القرب من الاصل یصفنالصاحب الناحیة**»؛ یعنی «**او در نهایت قرب و نزدیکی به ناحیهٔ مقدسه است**». وی نیز به عنوان یکی از دستیاران اصلی سفیر اول و دوم، در «بغداد» مشغول فعالیت بود؛ و بنا به بعضی نقل‌ها، کار ارتباط و نظارت بر وکلای نواحی شرقی «ایران» را در دست داشته است.[۱۳۵]

۳۱ـ ابراهیم بن عبده النیشابوری

او وکیل ارشد امام عسکری﵇ در «نیشابور» و مناطق اطراف آن بوده است. امام﵇ طی نامه‌ای مفصل به بعضی از سران شیعه در «نیشابور»، نصب وی به وکالت این منطقه را اعلام فرمود.[۱۳۶]

۳۲ـ ایوب بن الناب

«ایوب» نیز وکیل ارسالی امام عسکری﵇ به «نیشابور» بوده است که احتمالاً قبل

از «ابراهیم بن عبده» به این ناحیه اعزام شده است.[۱۳۷]

علاوه بر افراد یاد شده، نام تعداد دیگری از وکلای ائمه علیهم‌السلام در منابع آمده که برای رعایت اختصار به همین میزان اکتفا می‌شود.

در عصر «غیبت صغری»، علاوه بر «وکلا» و «نواب اربعه»، تعداد بسیاری از وکلای عام در نواحی مختلف وجود داشته‌اند که نامشان در منابع یاد شده آمده است و در فصل مربوط، به اسامی برخی از مهم‌ترین آنان اشاره خواهد شد.

آخرین نکته در این فصل آن که، ما در «سازمان وکالت» شاهد بروز برخی از جریانات انحرافی هستیم که یا ناشی از خیانت و فساد کسانی بود که از سوی ائمه علیهم‌السلام به وکالت نصب شده بودند و یا ناشی از ادعای دروغین مدعیان «وکالت» و «بابیت».

از آنجاکه در عصر غیبت، شاهد بروز بیشتر این گونه جریانات هستیم، در مباحث مربوط به عصر «غیبت صغری»، متعرض این جریانات و معرفی شخصیت‌های مربوطه خواهیم شد.

□ ■ □

خلاصه

«سازمان یا نهاد وکالت» به عنوان حقیقتی موجود در نیمهٔ دوم دوران امامت (یعنی از عصر امام صادق علیه‌السلام به بعد) مطرح، و دارای کار کردهای مشخص و ویژگی‌های خاصی است. اطلاق عنوان «سازمان» یا «نهاد» بر آن، گر چه سابقهٔ تاریخی ندارد، ولی با توجه به اموری؛ مانند وجود رهبری، همکاری، اعضای مشخص، برنامهٔ معین و منظّم، هماهنگی و برخی ویژگی‌های دیگر، اطلاق واژهٔ «سازمان» یا «نهاد» بر آن، اطلاقی بی‌مورد و نامناسب نیست.

همان گونه که گذشت، وجود رهبری، ازجمله ویژگی‌های بارز این سازمان است. رهبری این سازمان را امامان معصوم علیهم‌السلام تشکیل می‌دادند و در این جهت دارای یک سلسله فعالیت‌های متناسب با این مقام بودند؛ مانند تعیین یا عزل وکلا، معرفی شخصیت مثبت یا منفی آنان (در صورت بروز انحراف) به جامعهٔ شیعه، نظارت بر کار وکلا و بررسی عملکرد آنان، معرفی جریانات دروغین وکالت و بابیت، تأمین مالی وکلا و اموری دیگر.

در کنار رهبری، کسانی نقش معاونان رهبر راایفا می‌کردند، چراکه شواهد گوناگونی دلالت

بر وجود عده‌ای به عنوان «وکیل ارشد» یا «سروکیل» دارد که کار نظارت بر فعالیت وکلای یک یا چند منطقه را بر عهده داشته‌اند.

انگیزه‌های رویکرد ائمه علیهم‌السلام به سازمان یا نهاد وکالت به عنوان یک جریان فعال در جنب سایر فعالیت‌های امامان شیعه علیهم‌السلام خود سؤالی است مهم، که در بخشی از مباحث، به پاسخ آن اشاره شد. با توجه به وجود جو خفقان و اختناق و فشارهای شدید علیه امامان شیعه علیهم‌السلام و عدم امکان ارتباط آزادانه و مستقیم آنان با شیعیان، ضروری می‌نمود که گروهی نقش واسطه بین امام ـ به عنوان رهبری جامعه ـ و شیعیان را به عهده داشته باشند. افزون بر آن، اگر چنین جوی نیز وجود نداشت باز با توجه به گستردگی جهان اسلام در آن عصر و وجود شیعیان در مناطق مختلف و پراکنده، و لزوم ارتباط آنان با امام علیه‌السلام، تشکیل چنین سازمانی ضروری بود. علاوه بر این دو موضوع، مسأله آماده‌سازی شیعه برای پذیرش شرایط «عصر غیبت»، که در آن عصر چاره‌ای جز مراجعه نزد وکلا نداشتند، خود بُعدی دیگر از سلسله انگیزه‌های تشکیل «سازمان وکالت» است. همچنین رفع بلاتکلیفی شیعه در عصر «غیبت صغری»، از دیگر ثمرات وجودی این سازمان بوده است.

محدودهٔ زمانی فعالیت این سازمان باتوجه به ویژگی‌های موجود در عصر امام صادق علیه‌السلام ـاعم از فراوانی شیعیان، گستردگی مناطق اسلامی، وجود شیعیان در مناطق دور دست، لزوم حضور نمایندگان امام در آن مناطق و وجود نصوص تاریخی در مورد وکلای آن جناب ـ از آن عصر شروع و تا پایان عصر «غیبت صغری» ادامه داشته است.

محدودهٔ جغرافیایی فعالیت این سازمان به گسترهٔ مناطق شیعه‌نشین بوده است؛ هر نقطه‌ای که در آن، شیعیان به طور چشمگیری حضور داشته‌اند تحت پوشش فعالیت این سازمان بوده است. به این ترتیب، مناطقی از قبیل «حجاز»، «عراق»، «ایران»، «یمن»، «مصر» و احتمالاً «مغرب»، تحت پوشش این سازمان قرار داشته‌اند.

گر چه برخی از محققان، تنها وظیفهٔ این سازمان را پرداختن به امورمالی و اخذ وجوه شرعی دانسته‌اند، ولی با توجه به قرائنی، می‌توان وظایف دیگری؛ مانند نقش ارشادی، علمی، فرهنگی، سیاسی، ارتباطی (در غیر موارد مربوط به وجوه مالی)، رفع مشکلات شیعیان، انجام امور شخصی و خاص‌برای ائمه علیهم‌السلام و بعضی امور دیگر را، از وظائف و کارکردهای «سازمان وکالت» برشمرد. گو این که نمی‌توان منکر اهمیت نقش مالی این سازمان به عنوان یکی از

مهم‌ترین وظایف شد.

از روایات مربوط، ویژگی‌هایی را می‌توان به عنوان ویژگی‌های لازم برای وکلای ائمه علیهم‌السلام استخراج نمود که در رأس آنها، «وثاقت»، «امانت داری» و «درست کاری» است. گفتیم که مراد از «وثاقت»، چیزی فراتر از وثاقت در امور مالی است. علاوه بر این صفات، ویژگی‌هایی؛ مانند «رازداری»، «نهان کاری»، «زیرکی»، «نظم» و «کاردانی» نیز از صفات بارز وکلا بوده است.

پی‌نوشت‌های فصل ششم

۱. ر.ک. معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۶؛ المعجم الوسیط، ص ۱۰۵۳؛ لغتنامه، دهخدا، ج ۱۴، ص ۲۰۵۴۲.

۲. ر.ک. وسیلةالنجاة، ج ۲، ص ۱۰۳؛ جواهرالکلام، ج ۲۷، ص ۳۴۷؛ تحریرالوسیلة، ج ۲، ص ۳۹.

۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.

۴. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، دکتر حسین مدرسی، ص ۲۰.

۵. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمؑ، ص ۱۳۴.

۶. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۹ ـ ۲۱۰.

۷. الخرائج و الجرائح ـ قطب الدین راوندی، ج ۲، ص ۷۲۱.

۸. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۱۹۹۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۷؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۸۱. بنابر بعضی روایات، قاتل وی؛ یعنی داود بن علی، پس از این کار توسط امام صادقؑ مورد مؤاخذه واقع شد و چون به استهزا پرداخت همان شب مورد نفرین حضرت واقع و به هلاکت رسید.

۹. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۴۵۱؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۳۲۴، و خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۱۷۵.

۱۰. رجال، نجاشی، ص ۳۱۱.

۱۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ و بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۲.

۱۲. تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۲۸۴۶.

۱۳. رجال، کشی، ص ۵۱۱، ح ۹۸۸؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۳۱۹.

۱۴. رجال، کشی، ص ۶۰۷، ح ۱۱۲۹.

۱۵. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۱۹.

۱۶. همان، ج ۱، ص ۵۲۰، ح ۱۳.

۱۷. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.

۱۸. در این باره به کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمؑ، ص ۷۸ و ۱۳۴؛ همچنین به رجال کشی، ص ۴۹۳، ح ۹۴۶، و رجال نجاشی، ص ۷۴ مراجعه شود.

۱۹. اثبات الوصیة، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۵.

۲۰. این نکته از نامهٔ امام علیه السلام خطاب به موالی مقیم این مناطق قابل استفاده است که در آن، جانشینی «علی بن راشد» را به جای «علی بن الحسین» اعلام نموده و آنها را مأمور مراجعه نزد او کرده است. این اقدام حضرت در پی دستگیری‌هایی بود که توسط متوکل عباسی نسبت به شیعیان صورت گرفت. در این باره، ر.ک: رجال، کشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۱ و ۹۹۲؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۶ ـ ۱۳۹، در ضمن مراد از قُرای سواد، مناطق اطراف کوفه است. این که بر آنها اطلاق سواد شده، به خاطر منظرهٔ این مناطق از دور بوده است؛ چراکه این مناطق، نقاطی حاصل‌خیز، و کشاورزی در آنها متداول بوده و سطح زمین برای اعرابی که از حجاز وارد عراق می‌شدند، به رنگ سیاه جلوه می‌نموده است.

۲۱. رجال، کشی، ص۵۷۹، ح ۱۰۸۸، و ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۳۳ و ۴۲۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۵۰.

۲۲. در این باره ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۱، ۱۷۰ ـ ۱۷۲ و ۱۹۵ ـ ۲۰۰.

۲۳. رجال کشی، ص۵۲۶، ح ۱۰۰۸؛ رجال، نجاشی، ص۲۱۹ (نجاشی از او با عنوان «نزیل العسکر» یاد کرده است).

۲۴. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۵.

۲۵. کمال‌الدین و تمام النعمة، ص۵۰۴، ح ۳۵؛ بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۳۶.

۲۶. الکافی، ج ۵، ص ۳۱۶؛ بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲۷. تنقیح المقال، ج۲، رقم ۹۴۷۰.

۲۸. حضرت، طی نامه‌ای به عبدالله بن حمدویه بیهقی چنین فرمود: «**وبعد، فقد نصبت لکم ابراهیم بن عبده لیدفع النواحی واهل ناحیتک حقوقی الواجبة علیکم الیه و جعلته ثقتی و أمینی عندموالیّ‌هناک**». ر.ک: رجال، کشی، ص ۵۸۰، ح ۱۰۸۹.

۲۹. او به خاطر گرایش به مذهب ارتفاع، غلوّ و تفویض، از سوی «فضل بن شاذان» ـ یکی از بزرگان نیشابور ـ مورد بی مهری واقع شد و حضرت با توقیعی، به غائله خاتمه دادند. ر.ک: رجال، کشی، ص ۵۴۲، ح ۱۰۲۷.

۳۰. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۲؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۸۴۳.

۳۱. تنقیح‌المقال، ج۲، رقم ۲۸۲۰.

۳۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۱. او در عصر حسین بن روح، سفیر سوم حضرت مهدی علیه السلام می‌زیسته و به نزد وی مراجعه می‌کرده است.

۳۳. رجال، کشی، ص ۴۸۳، ح ۹۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۱.

۳۴. رجال، کشی، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵؛ بنا به نقل کشی، او با مشاهدهٔ اختلاف بین دو تن از وکلای سیّار امام جواد علیه السلام، در قم از تحویل دادن وجوه شرعی به آنها امتناع می‌ورزد، ولی با دستور امام علیه السلام آنها را به این دو وکیل تحویل می‌دهد.

۳۵. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۱۷؛ اثبات الهداة، ج ۶، ص ۱۸۲؛ بصائرالدرجات، ص ۲۶۲؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۷۰.

۳۶. تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۰۳۰۴، ابوحامد مراغی در وصف وی گفته است: «**لیس له ثالث فی‌الارض فی القُرب من الاصل یصفنالصاحب الناحیه علیه السلام.**»

۳۷. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۰؛ رجال، نجاشی، ص ۶۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۷۴؛ جامع‌الرواة، ج ۱، ص ۴۱.او طبق گفتهٔ طبرسی، از وکلاء و سفرای معروفی بوده که امامیه در جلالت قدر و وکالت آنها تردید و اختلافی ندارند (ر.ک: اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۹).

۳۸. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۸؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۹.

۳۹. ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۲۳، ح ۲۰؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹؛ کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۵۰.

۴۰. شیخ طوسی در کتاب غیبت خود در بارهٔ او چنین آورده: «**وکان فی زمان السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل المنصوبین للسفارة من الاصل منهم أبوالحسین محمدبن جعفر الاسدی**». و باز طبق نقل شیخ طوسی، شخصی به نام صالح بن أبی صالح در سال ۲۹۰ هـ از سوی ناحیهٔ مقدسه، مأمور می‌شود که وجوه شرعیه را از مردم دریافت و در «ری» به ابوالحسین اسدی تحویل دهد. به کتاب غیبت شیخ، ص ۲۵۷؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۹۲؛ جامع الرواة، ج ۲، ص ۸۳، و کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۵۰۹، ح ۳۸ و ص ۵۲۲ مراجعه شود.

۴۱. کمال الدین و تمام‌النعمة، ص ۴۴۲ ح ۱۶؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۴۷۰ از فصل القاب.

۴۲. ضیافة الاخوان، ص ۶۶.

۴۳. پس از او، وکالت به فرزندانش یکی پس از دیگری، منتقل شد. فرزندش علی و فرزند او محمد و فرزند او قاسم، همگی به مقام وکالت نائل شدند و در جلالت قدر آنها تردیدی نیست. ر.ک: رجال، کشی، ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۶؛ رجال، نجاشی، ص ۲۴۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۹۶۰۷، و ج ۱، رقم ۲۷۵۲.

۴۴. کمال‌الدین، ص۴۸۳، ح۲؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص۲۹۷. جریان جالبی در مورد استرداد اموال امام عصر علیه السلام توسط محمدبن صالح همدانی در منابع آمده است.

۴۵. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۹.

۴۶. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۰، «قرمیسین» بنا به گفتهٔ صاحب المسالک و الممالک، ص ۴۱ و ۱۹۸، شهری است کوچک در استان جبل که در حدود سی و یک فرسخ از همدان فاصله دارد.

۴۷. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰ ـ ۲۱۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۶۷۹۴.

۴۸. رجال، کشی، ص۵۴۹، ح۱۰۳۸، ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰؛ رجال، نجاشی، ص۱۷۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص۳۴۲، و الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۱.

۴۹. تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۱۰۲۲۲، و ج ۱، رقم ۲۱۸. طبرسی در حق وی گفته: «انّه من الابواب المعروفین الذین لاتختلف الامامیه القائلون بامامةالحسن بن علی علیه السلام فیهم» (اعلام الوری ج ۲ ص ۲۵۹)؛ الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۵۱؛ رجال، کشی، ص ۵۳۱، ح۱۰۱۵؛ الغیبة ، شیخ طوسی، ص ۱۷۱؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰. تاریخ الغیبة الصغری، ص۴۵۹.

۵۰. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام ، ص۷۸.

۵۱. همان، ص ۷۱، الغیبة ، شیخ طوسی، ص۴۳.

۵۲. طبق این نقل، مردی از اهل مصر، نزد امام عسکری علیه السلام به خاطر ظلم وکیل آن ناحیه شکایت می‌کند و حضرت با نامه‌ای توبیخ آمیز سبب رفع ظلم از آن فرد می‌شود؛ گرچه در این نقل تصریح نشده که آن وکیل، وکیل حضرت بوده، ولی قرائنی نظیر تظلّم آن فرد نزد حضرت نه نزد حکومت، و پیام صریح حضرت به آن وکیل برای رفع ظلم، حکایت از آن دارند که آن شخص، وکیل امام عسکری علیه السلام بوده است. ر.ک: به الکافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۱۹؛ مناقب، ابن شهرآشوب، ج۴، ص۴۳۲ ـ ۴۳۳؛ بحارالانوار، ج۵۰، ص۲۸۴.

۵۳. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص۱۹؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام ، ص۱۳۴.

۵۴. تنقیح المقال، ج۳، ش۱۱۹۹۴.

۵۵. اینان که سردمداران مذهب واقفیة بودند، توسط امام رضا علیه السلام مورد لعن و طرد واقع شدند و مطرود جامعهٔ شیعی آن عصر گشتند. علی بن ابی حمزهٔ بطائنی، حیّان سرّاج و عثمان بن عیسی رواسی از جملهٔ این افراد بوده‌اند. ر.ک: رجال، کشی، ص۴۹۳، ح۹۴۶؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص۴۲.

۵۶. در این باره ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص۱۹؛ رجال، کشی، ص۴۳۴، ح۸۱۹.

۵۷. رجال، کشی، ص۵۷۵، ح۱۰۸۸.

۵۸. وسائل الشیعه، ج۶، ح۳۷۸.

۵۹. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص۱۷۱؛ بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۰۳، (جریان مربوط به محمدبن ابراهیم بن مهزیار اهوازی).

۶۰. الغیبة، شیخ طوسی، ص۱۹۵.

۶۱. همان، ص ۲۲۵.

۶۲. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۰ و ۱۷۴.

۶۳. دربارهٔ احمد بن اسحاق، رجوع شود به: رجال، نجاشی، ص۶۶؛ تنقیح المقال، ج۱، ص۵۰؛ جامع الرواة، ج۱، ص۴۱. و دربارهٔ حسن بن محمد بن قطاة صیدلانی رجوع شود به: کمال‌الدین، ص۵۰۴، ح۳۵؛ بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۳۶.

۶۴. ر.ک: رجال، کشی، ص۴۰۵، ح۷۶۰ و ۷۵۹؛ الواقفیه، ج۱، ص۲۱۱ به بعد؛ مکتب در فرایند تکامل، ص۸۳.

۶۵. ر.ک: اثبات الوصیة، ص ۲۱۳ ـ ۲۱۵؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام ، ص۷۸.

۶۶. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۲.

۶۷. او به عنوان وکیل و مورد اعتماد مردم، اموالی را از سوی مردم دینور و نیز احمدبن الحسن المادرائی (وکیل در قرمیسین) به سمت بغداد می‌برد، ولی با ادعای نیابت توسط بعضی از رقبای دروغین نایب دوم؛ یعنی ابوجعفر عَمْری روبه‌رو می‌شود؛ وقتی این مدعیان دروغین را عاجز از اقامه حجت بر صدق دعوی می‌یابد و ابوجعفر عَمْری برهان لازم را ارائه می‌کند و از اوصاف اموال خبر می‌دهد حق را بازشناخته و پس از تحویل اموال به او، به سمت دیار خود حرکت می‌کند. تفصیل این جریان را می‌توانید در بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۰۰، مطالعه کنید.

۶۸. وقتی احمدبن اسحاق قمی به حضرت عرض می‌نماید: «من همیشه برایم ممکن نیست نزد شما حاضر شوم، در این موارد به چه کسی مراجعه کنم و قول چه کسی را قبول کنم و مورد عمل قرار دهم؟» حضرت در پاسخ فرمود: «**هذا أبوعمرو،الثقةالامین، ماقاله لکم فعنّی یقوله وماادّاه الیکم فعنّی یؤدّیه**»، ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج۱۱، ص۱۱۲.

۶۹. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص۱۷۸؛ مکتب در فرایند تکامل، ص۵۸.

۷۰. کمال‌الدین، ص۵۰۷، ح۳۷.

۷۱. رجال، کشی، ص۴۴۲، ح۸۳۰.

۷۲. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص۲۴۰؛ مکتب در فرایند تکامل، ص۶۰.

۷۳. در یک مورد، در شبهه‌ای که برای یکی از شیعیان در مورد انتساب فرزندش به او، پیش آمده بود کسی را نزد حسین بن روح فرستاد تا واقع را به او بنماید، ابن روح او را نزد ابوعبدالله بزوفری می‌فرستد، او نیز در پاسخ می‌گوید: فرزند، فرزند او است و مواقعه در تاریخ فلان واقع شده و نام فرزند را محمد بگذارد. (ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص۱۸۵).

۷۴. این سخن، زمانی بیشتر تأیید می‌شود که به اتهام منصور، نسبت به امام صادق علیه السلام توجه کنیم که طی آن، حضرت را متهم نمود که وکیلش، معلّی بن خُنَیْس را برای جمع کمک برای نهضت محمدبن عبدالله (نفس زکیه) به سوی شیعیانش فرستاده است. همین اتهام موجب شد که منصور، حضرت را به بغداد فرا بخواند. نظیر همین اتهام را هارون به امام کاظم علیه السلام نسبت داد. ر.ک: تنقیح المقال، ج۳، رقم ۱۱۹۹۳.

۷۵. متوکل عباسی به خاطر همین حساسیت نسبت به وکلای امام هادی علیه السلام، ایوب بن نوح ـ وکیل ناحیهٔ کوفه ـ را تحت تعقیب قرار داد (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص۸۱)، و علی بن جعفر همانی را محبوس نمود و تصمیم به قتل وی گرفت و در پاسخ وساطت وزیرش ـ عبیدالله بن یحیی بن خاقان ـ گفت: «**خودت را برای وساطت نسبت به او و امثالش به زحمت مینداز، چرا که عمویش مرا خبر داده که او، رافضی و وکیل علی بن محمد است**» (رجال، کشی، ص۶۰۷، ح۱۱۲۹، و ح۱۱۳۰؛ بحارالانوار، ج۵۰، ص۱۸۳)، متوکل همچنین، سر وکیل مناطق بغداد، مدائن و قرای سواد یعنی ابوعلی بن راشد را به شهادت رساند، و برخی دیگر مانند عیسی بن جعفربن عاصم را با ضربت عمودی بر سرش کشت، و ابن بند را ابتدا ۳۰۰ تازیانه زد، سپس در دجله انداخت. (رجال، کشی، ص۶۰۳، ج۱۱۲۲).

۷۶. عبدالله بن سلیمان، وزیر عباسی، وقتی از وجود وکلایی برای ناحیهٔ مقدسه آگاه می‌شود، کسانی را به عنوان جاسوس و به ظاهر برای تحویل وجوه شرعی، نزد وکلای متعددی که مورد سوءظن واقع شده بودند می‌فرستد تا وکالت آنها را احراز کند، ولی با ارشاد حضرت، هیچ یک از وکلا اقدام به قبول وجهی نکردند تا زمانی که خطر کاملاً رفع شد. (بحارالانوار، ج۵۱، ص۳۱۰، ح۳۰).

۷۷. در این باره، ر.ک: تاریخ الغیبةالصغری، ص۴۷۲؛ مکتب در فرایند تکامل، ص۱۳۱؛ کمال‌الدین، ص۴۸۳، ح۴؛ تنقیح المقال، ج۲، رقم ۱۰۲۲۲؛ رجال، کشی، ح۱۰۰۵؛ بحارالانوار، ج۸۲، ص۵۰؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص۱۸۵.

۷۸. رجال، کشی، ص۴۳۳، ح۸۱۷.

۷۹. ر.ک: تنقیح المقال، ج۳، رقم۱۲۰۸۴.

۸۰. ر.ک: مکتب در فرایند تکامل، ص۲۲؛ معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۷۴.

۸۱. وسائل الشیعة، ج۲۰، ص۱۱۴، و ج۱۸، ص۱۰۰؛ تنقیح المقال، ج۲، ص۲۸۱، و ج۱ رقم ۲۰۰، و ج۲، رقم ۱۰۶.

۸۲. رجال، کشی، ص ۵۵۷ـ ۵۵۸، ح ۱۰۵۳.

۸۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۷.

۸۴. رجال، کشی، ص ۵۰۹، ح ۹۸۳.

۸۵. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۶.

۸۶. امام صادق‌علیه‌السلام، معلّی بن خنیس را به خاطر افشای بعضی از اسرار، که منجر به قتلش نیز شد، مورد نکوهش قرار داده و فرمود: «**خداوند معلّی را بیامرزد، من انتظار این را داشتم؛ چرا که او سرّ ما را فاش نمود و...، هر کس که اسرار ما را نزد غیراهلش فاش کند مبتلا به سلاح یا طناب دار می‌شود.**» (بحارالانوار، ج۷۵، ص۸۵).

۸۷. کمال‌الدین، ص۵۰۱، ح۲۸؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۳۷.

۸۸. دربارهٔ تعیین وکلای نواحی، به عنوان نمونه به نصب ابوعلی بن راشد به جای علی بن حسین بن عبدربه توسط امام هادی‌علیه‌السلام، ر. ک: رجال، کشی، ص۵۱۳، ح۹۹۱، و دربارهٔ بررسی عملکرد وکلا، به جریان حسابرسی از یکی از وکلای خائن توسط امام صادق‌علیه‌السلام (وسائل الشیعة، ج۱۳، ص۲۹۱)، و در مورد معرفی شخصیت وکلا به شیعیان، و معرفی عثمان بن سعید عَمْری به گروهی از شیعیان یمن توسط امام عسکری‌علیه‌السلام (بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵)، و در مورد عزل وکلای خائن، به جریان لعن و عزل «فارس بن حاتم قزوینی» توسط امام هادی‌علیه‌السلام و دستور کشتن وی توسط آن حضرت (رجال، کشی، ص ۵۲۲، ح ۱۰۰۳ تا ح ۱۰۱۱)، در مورد معرفی جریانات دروغین وکالت و بابیّت به نامهٔ امام هادی‌علیه‌السلام به یکی از شیعیان، و اعلام بی‌زاری از محمدبن نُصَیْر نُمیری و حسن بن محمد بن بابای قمی (رجال، کشی، ص ۵۲۰، ح۹۹۹)، و در

مورد تعیین وظایف، به نامهٔ امام عسکری علیه السلام ـ مبنی بر نصب ابراهیم بن عبده و تعیین وظایف او ـ توجه شود (رجال، کشی، ص۵۰۹، ح۹۸۲).

۸۹. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص۱۳۷.

۹۰. در این موارد به تنقیح المقال، ج۲، رقم۹۶۰۷، و ج۱، رقم ۱۲۸۶؛ رجال نجاشی، ص۲۴۳؛ و رجال، کشی، ص۵۱۳، ح۹۹۱ و ص۵۴۹، ح۱۰۳۸، مراجعه شود.

۹۱. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۷۱.

۹۲. رجال، کشی، ص۵۶۹، ح۱۱۱۵.

۹۳. تنقیح المقال، ج۳، رقم ۱۱۹۹۴؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ح۲۳۷؛ بحارالانوار، ج۴۷، ص۸۱ و ۳۴۲.

۹۴. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.

۹۵. رجال، نجاشی، ص۲۲۹؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۳۵.

۹۶. مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۴۲۷ ـ ۴۲۸.

۹۷. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، ح ۳۰.

۹۸. برای توجیه بیشتر در این مبحث به کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام از دکتر جاسم حسین، ص ۱۳۴ و ۱۷۴ مراجعه شود.

۹۹. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۹۸؛ الغیبة، شیخ طوسی ص ۱۷۹.

۱۰۰. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۸۹؛ رجال، کشی، ص ۵۹۶، ح ۱۱۱۵.

۱۰۱. در بارهٔ عبدالرحمن بن الحجاج از این منابع اطلاعات بیشتری دریافت کنید:
الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ بحارالانوار، ج۴۷، ص۳۴۳؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص۱۳۴؛ معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۳۲۲؛ مکتب در فرایند تکامل، ص ۲۰؛ تنقیح المقال، ج۲ رقم ۶۳۵۶، و رجال، کشی، ص۴۴۱، ح۸۲۹، و ۸۳.

۱۰۲. مناقب، ابن شهر آشوب، ج۴، ح ۲۸۰.

۱۰۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص۲۱۱.

۱۰۴. تنقیح المقال، ج۳ رقم ۱۰۸۲۰.

۱۰۵. دربارهٔ شخصیت معلی بن خنیس ر.ک: مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۲۵؛ معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۲۳۷؛ تنقیح المقال، ج۳ رقم ۱۱۹۹۴؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.

۱۰۶. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۴۲؛ تنقیح‌المقال، ج ۳، رقم ۱۲۴۵؛ رجال شیخ طوسی، ص ۳۲۴.

۱۰۷. الارشاد، شیخ مفید، باب ذکرالامام القائم بعد ابی الحسن علیه‌السلام، ص ۳۰۴.

۱۰۸. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳ رقم ۱۲۰۸۴؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۲.

۱۰۹. ر.ک: مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۳۸۰ـ ۴۰۲؛ و تاریخ اهل‌البیت علیهم‌السلام، منسوب به ابن ابی الثلج بغدادی، ص ۱۴۷ ـ ۱۵۱.

۱۱۰. در این باره ر.ک: رجال، کشی، ص ۴۳۳، ح ۸۱۷ تا ح ۸۲۰.

۱۱۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۰؛ تنقیح المقال، ج ۲ رقم ۶۷۹۴.

۱۱۲. رجال شیخ طوسی، ص ۳۶۹.

۱۱۳. در بارهٔ این چند تن، ر.ک: رجال، کشی، ص ۴۹۳، ح ۹۴۶؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۳؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۷؛ الواقفیّه، ج ۱، ص ۱۹۰.

۱۱۴. رجال نجاشی، ص ۱۳۹؛ تنقیح المقال، ج ۲ رقم ۵۷۸۰؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۱۳۶.

۱۱۵. رجال، کشی، ص ۴۸۳، ح ۹۱۰؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۱.

۱۱۶. رجال نجاشی، ص ۷۷؛ رجال، کشی، ص ۵۴۹ـ ۵۵۱.

۱۱۷. رجال، شیخ طوسی، ص ۳۸۵؛ تنقیح المقال، ج ۲ رقم ۹۴۷۰.

۱۱۸. تنقیح المقال، ج ۳ رقم ۱۲۸۴۶.

۱۱۹. ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۳۶۱؛ بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۳۲۸؛ وسائل‌الشیعة، ج ۱۲، ص ۳۴۱.

۱۲۰. ر.ک: رجال، کشی، ص ۵۹۶؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۶۲؛ مکتب در فرایند تکامل، ص ۲۱.

۱۲۱. رجال، کشی، ص ۵۵۷، ح ۱۰۵۳ و ص ۶۱۱، ح ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶.

۱۲۲. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه‌السلام، ص ۱۳۷.

۱۲۳. دربارهٔ او، ر.ک: رجال، کشی، ص ۵۱۳، ح ۹۹۲؛ رجال، نجاشی، ص ۷۴؛ تنقیح المقال ج ۱، رقم ۱۱۹۵.

۱۲۴. دربارهٔ شخصیت او، و همچنین درگیری او با فارس بن حاتم قزوینی، ر.ک: رجال، شیخ طوسی، ص ۴۳۲ و ۴۱۸؛ رجال، کشی، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۹ و ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۵؛ بحارالانوار ج ۵۰، ص ۱۸۳؛ الغیبه، شیخ‌طوسی، ص ۲۱۲.

۱۲۵. شرح تفصیلی فعالیت‌ها و سرانجام امر فارس بن حاتم را در منابع زیر مطالعه کنید:
رجال، نجاشی، ص۲۱۹ ـ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۲۰؛ رجال، کشی، ص۵۲۷، ح۱۰۰۳ تا ح۱۰۱۱؛ مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۰۰.

۱۲۶. رجال، کشی، ص ۵۱۰، ح۹۸۴؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲.

۱۲۷. ر.ک: رجال، کشی، ۵۱۲، ح ۹۹۱ و ۹۹۲؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۸۱، و فصل کُنی، ص ۲۷، و ج ۱، ص ۳۳۱.

۱۲۸. رجال، کشی، ص ۵۳۱، ح۱۰۱۵؛ اعیان الشیعة، ج ۲، ص۱۲۳.

۱۲۹. دربارهٔ او، ر.ک: الغیبه، شیخ طوسی، ص۲۱۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص۱۱۲؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۱۰؛ تنقیح المقال، ج ۲، رقم ۷۷۸۳؛ مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۱۲ ـ ۱۲۶.

۱۳۰. ر.ک: الغیبه، شیخ طوسی، ص۲۵۸، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص۴۳۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص۳۷۴؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۵۰؛ رجال نجاشی، ص۶۶، و ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۰ و ۱۷۰ ـ ۱۷۱.

۱۳۱. کمال الدین و تمام النعمة: ۴۷۸؛ تنقیح المقال، ج ۳، رقم ۱۰۳۰۴، و ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۵۰ و ۱۷۰ـ۱۷۱.

۱۳۲. رجال، کشی، ص۵۰۹، ح۹۸۳، و ص ۵۷۵، ح ۱۰۸۸.

۱۳۳. همان، ص ۵۴۲، ح۱۲۸، مکتب در فرایند تکامل، ص۵۵.



عصر غیبت صغری

(۲۶۰ـ۳۲۹ هـ.)

این عصر و دوره از زمان رحلت امام حسن عسکری علیه السلام در هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری قمری که امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) متولی امر ولایت و امامت شده است، آغاز می‌گردد و در تاریخ پانزدهم شعبان سال (۳۲۹ ه) با ارتحال چهارمین و آخرین سفیر و نایب خاص آن حضرت، ابوالحسن علی بن محمد سَمَری به پایان می‌رسد.

در این فصل، حوادث و رویدادهای این دورهٔ حساس از تاریخ شیعه را طی ۹ گفتار به ترتیب زیر مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱ـ وضعیت سیاسی، اجتماعی و فکری عصر غیبت صغری.

۲ـ تاریخ غیبت و کیفیت آغاز آن.

۳ـ فلسفهٔ غیبت.

۴ـ ویژگی‌های دورهٔ غیبت صغریٰ.

۵ـ اختلافات فرقه‌ای پس از رحلت امام عسکری علیه السلام.

۶ـ نصب نواب اربعه.

۷ـ نصب وکلا برای مناطق شیعه نشین در عصر غیبت صغریٰ.

۸ـ وکلای خائن و مدّعیان دروغین وکالت.

۹ـ وضعیت فکری و سیاسی ـ اجتماعی شیعه در عصر غیبت صغریٰ.

۱ـ وضعیت سیاسی ، اجتماعی و فکری عصر غیبت صغری

الف: وضعیت سیاسی

این دورهٔ هفتاد ساله مقارن است با زمامداری ۶ تن از خلفای «عباسی»، از پانزدهمین خلیفهٔ عباسی تا بیستمین آنان.

- **المعتمد علی‌الله** (۲۵۶ـ۲۷۹ ه).[۱]
- **المعتضد بالله** (۲۷۹ـ۲۸۹ ه).[۲]
- **المکتفی بالله** (۲۸۹ـ۲۹۵ ه).[۳]
- **المقتدر بالله** (۲۹۵ـ۳۲۰ ه).[۴]
- **القاهر بالله** (۳۲۰ـ۳۲۲ ه).[۵]
- **الراضی بالله** (۳۲۲ـ۳۲۹ ه).[۶]

ویژگی‌های وضعیت سیاسی جاری در این دوره به مانند ویژگی‌های دورهٔ گذشته است. همان ویژگی‌هائی که در دورهٔ قبل از غیبت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در جهان اسلام جریان داشت؛ مانند غلبه و استیلای «موالی» به ویژه «ترکان» بر اوضاع سیاسی جهان اسلام. اینها چه به عنوان وزرا و والیان و چه به عنوان فرماندهان نظامی، روز به روز بیشتر قدرت می‌گرفتند و بر اوضاع جهان اسلام مسلط می‌شدند.

به موازات این استیلای رو به فزونی «موالی» و «ترکان»، حکومت مرکزی روز به روز ضعیف‌تر می‌شد. هرچه زمان می‌گذشت خلیفه در ادارهٔ امور مملکت بیشتر ناتوان می‌شد، کارها را دیگران در دست می‌گرفتند و حکومت مرکزی در ادارهٔ کشور به ویژه در کنترل مرزها بیش از گذشته توان خود را از دست می‌داد.

در زمان «مقتدر» مرزبان‌های دریایی،در مناطقی؛ مانند «ارزن»، «ملطیه»، «میافارقین»، «آمُد» و ... به قدری ضعیف و ناتوان شده بودند که قدرت مرزبانی و جلوگیری از نفوذ دشمن را نداشتند، آنان با فرستادن گزارشی به «بغداد»، از حکومت مرکزی و خلیفهٔ عباسی تقاضای کمک نمودند و تهدید کردند که اگر به آنان کمک نشود خود را به «رومیان» تسلیم خواهند کرد، ولی به سخن آنان توجهی نشد، به همین جهت شکست خوردند و مأیوسانه برگشتند.[۷]

همچنین به جهت ضعف دستگاه خلافت و غلبهٔ ترکان و موالی بر اوضاع سیاسی جهان اسلام، خلیفه نمی‌توانست تدبیر امور را در دست بگیرد. او دائم از اهرم‌های فشار که در دست دیگران بود وحشت داشت.

گاهی به زور خلیفه را وادار می‌کردند تا فردی را از ولایتعهدی خلع کند و فرد دیگری را جایگزین آن نماید، به عنوان مثال در سال (۲۷۹ ه) بر اثر فشارهای گوناگون، «معتمد عباسی» مجبور شد پسرش را از ولایتعهدی عزل نماید و برادرزاده‌اش «معتضد» را جانشین خود قرار دهد.[۸]

گاهی افسران ترک، خلیفه را دستگیر و از خلافت خلع می‌نمودند و او را شکنجه می‌دادند، برای نمونه در سال (۳۲۲ ه) عده‌ای از افسران ترک بر خلیفهٔ عباسی، «القاهر»، شوریدند و قصرش را محاصره کردند، او وقتی که سروصدا را شنید، از خواب بیدار شد، در حالی که آثار مستی در وی نمایان بود، او را دستگیر کردند و شکنجه دادند و چشمانش را از حدقه درآوردند.[۹]

گاهی بر اثر جنگ قدرت بین عباسیان، خلیفه برای حفظ و دفاع از جان خود ناتوان می‌شد، به عنوان نمونه در سال (۲۶۷ ه) بین «معتمد» و برادرش «موفق»،

درگیری رخ داد و «موفق» پیروز شد و برادرش «معتمد»، راکه خلیفه بود زندانی کرد[۱۰].

بنا به نوشتهٔ «مسعودی»، «موفق» او را در «فم الصلح» تحت نظر قرار داد و عده‌ای را هم برای حفاظت وی گماشت. پیش از این وی به «موصل» فرار کرده بود و «موفق» توانست به واسطهٔ وزیرش، «صاعد» او را برگرداند.[۱۱]

گاهی به قدری ارکان خلافت عباسی متزلزل می‌شد که خلیفه نمی‌توانست به فردی اعتماد کند و پست وزارت را به وی واگذار نماید. گاهی اتفاق می‌افتاد که خلیفهٔ عباسی فردی را به وزارت نصب می‌کرد و او تنها به مدت دو روز وزیر بود و روز سوم وی را عزل می‌نمود. در همین رابطه «مسعودی» می‌نویسد: «المقتدر بالله»، هیجدهمین خلیفهٔ عباسی، شانزده بار وزرای خود را تعویض نمود. و یا «القاهر بالله» نوزدهمین خلیفهٔ عباسی، در طول یک سال و اندی از خلافتش، ۴ بار، وزیر خود را جابه‌جا نمود.

این عزل و نصب‌های پی در پی، گویای این واقعیت است که، خلافت و حکومت مرکزی عباسیان رو به ضعف نهاده بود و خلیفه، نقش زیادی در اوضاع حکومت نداشت، حتی در همین عزل و نصب‌های پی در پی گاهی دیده می‌شود که خلیفه تحت تأثیر القائات زنان قرار می‌گرفت و شخصی را از مقامش عزل و زندانی می‌کرد. بنا به نقل مورخان «سیده» مادر «مقتدر»، در همهٔ کارهای دولت مداخله می‌کرد و عزل «علی بن عیسای» وزیر در سال (۳۰۴ هـ)، توسط او انجام شد. وزیری که بنا به نوشتهٔ «سیوطی» باتقوا و عفیف بود و در جهت عدالت و برقراری احکام اسلامی گام برمی‌داشت.[۱۲]

ابن اثیر می‌نویسد:

«ام موسی» ندیمهٔ «سیده» مادر «مقتدر» به خانهٔ وزیر رفت تا در بارهٔ مخارج و لباس خدمتگزاران قصر گفت و گو کند، وزیر خوابیده بود، نگهبان وزیر گفت: قدری درنگ کن تا وزیر از خواب بیدار شود، او خشمگین شد و با ناراحتی تمام

برگشت و به «سیده» مادر «مقتدر» شکایت کرد، وقتی وزیر از خواب برخاست و از آمدن «ام موسی» با خبر شد، نگهبان و فرزند خود را برای عذرخواهی به نزد «ام موسی»، پیش خدمتِ مادرِ خلیفه فرستاد، اما ندیمه این عذرخواهی را نپذیرفت و به نزد «مقتدر» رفت و از وزیر بدگویی کرد و خلیفهٔ عباسی او را از وزارت خلع و سپس دستگیر و زندانی نمود.[۱۳]

و نیز او توانست «ابوالعباس خصیب» را از پُست وزارت عزل نماید.

دخالت‌های «سیده» خود نشانه‌ای از ضعف خلیفه در امور مملکتی و به نوبهٔ خود، عامل ضعف و کاهش اقتدار روز افزون خلیفه بود.

با همهٔ ضعف‌هایی که بیان شد، خلفای عباسی همیشه بر ظلم‌های خود نسبت به مردم مسلمان می‌افزودند، آنان برای ادامهٔ حکومت خود از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کردند. جو اختناق و وحشت با شدت تمام در سراسر این دوره حاکم بود، به ویژه در دورهٔ «معتضد» (۲۷۹ـ۲۸۹ ه) که به تعبیر شیخ طوسی، در این دورهٔ بسیار سخت و دشوار، از شمشیرها خون می‌چکید.[۱۴]

آنچه بیان شد مربوط به ویژگی‌ها و وضعیّتی بود که از عصر قبل از غیبت صغری جریان داشت، و در این دوره نیز برقرار بود.

اکنون به بیان خصایص و حوادثی که در دورهٔ غیبت صغری اتفاق افتاد، می‌پردازیم.

● انتقال خلافت از سامرا به بغداد

همان گونه که در فصل سوم گذشت در سال (۲۲۰ ه) «معتصم» عباسی، مرکز خلافت را از «بغداد» به «سامرا» منتقل کرد، تا شاید از این طریق بر مشکلات چیره شود و ضعف دستگاه خلافت را برطرف گرداند، اما این تغییر، به حال دستگاه خلافتِ رو به ضعف نهاده، تأثیری نداشت، بلکه خود منشأ مشکلاتی برای آنان شد، تا این که در سال (۲۷۹ ه) در «بغداد» با «معتضد عباسی» بیعت کردند و مرکز خلافت بار دیگر به «بغداد» بازگشت.

«المکتفی» خواست دوباره پایتخت را به «سامرا» برگرداند، ولی وزیرش به بهانهٔ هزینهٔ سنگینِ انتقال، با آن مخالفت نمود، و او را از این فکر منصرف کرد. بعد از این «سامرا» متروک شد و به صورت ویرانه‌ای باقی ماند.[۱۵]

● ظهور قرامطه

در عصر غیبت صغری یکی از مشکلاتی که برای جهان اسلام پدید آمد، فتنهٔ «قرامطه» بود.[۱۶]

«قرامطه» در سال (۲۷۷ ه)، سر به طغیان نهادند و در جهان اسلام بیش از سی سال بر مردم ستم کردند، اینها به قدری خشن و سفاک بودند که هیچ سپاهی جرأت روبه‌رو شدن با آنان را نداشت. احتمال هجوم «قرامطه» به منطقه‌ای، کافی بود تا در میان مردم رعب و وحشت پدیدار گردد.

این گروه که با یک مذهب خاصی حرکت می‌کردند و جان و مال و ناموس دیگر مسلمانان را مباح می‌دانستند، حملات خود را از «کوفه» آغاز نمودند و در «عراق»، «سوریه» و «بحرین» به مردم ستم‌های فراوانی روا داشتند.

«قرامطه» در سال (۲۹۴ ه) به رهبری «زکرویه» به کاروان حجاج خراسان حمله کردند و آنان را کشتند.

در سال (۳۱۱ ه) «قرامطه» به رهبری «ابوطاهر، سلیمان ابی سعید خجری قرمطی» در «بصره» به جان مردم بی‌گناه افتادند و به مدت ۱۷ روز تا توانستند مردم را کشتند و اموال آنان را به غارت بردند و به نوامیس مردم تجاوز کردند.

در سال (۳۱۲ ه) سپاه «ابوطاهر» به کاروان حجاج حمله، و اموال آنان را غارت می‌کردند، در این غارتگری، سپاهیان «ابوطاهر» در حالی که تمامی اموال، آب و غذای حاجیان را گرفته بودند، آنان را در بیابان سوزان واگذاشتند و همهٔ آنان از گرسنگی و تشنگی جان دادند.

در سال بعد؛ یعنی سال (۳۱۳ ه) «قرامطه» جلو حرکت کاروان حجاج را گرفتند و در قبال گرفتن باج، به آنان اجازهٔ رفتن به مکه را دادند، در سال (۳۱۷ ه) این سپاه، وحشیانه به «مسجد الحرام» حمله کردند، حاجیان را کشتند و جنازهٔ آنان را در چاه زمزم انداختند، «ابوطاهر»، پردهٔ کعبه را از جا کند و پاره پاره کرد و در بین سپاهش پخش نمود. او خانه‌های مکه را غارت کرد، «حجرالاسود» را از جا کند و آن را به هَجَر (=بحرین) برد. این گروه به مدت ۲۰ سال «حجرالاسواد» را در «بحرین» نگه داشتند.

در سال (۳۱۵ ه) همین شخص به «کوفه» هجوم برده، کشتار زیادی کرد و اموال مردم را به غارت برد.

این جریان ناامنی سرانجام در سال (۳۱۸ ه) با کشته شدن «سلیمان» فروکش کرد.[۱۷]

● کاهش قیام‌های علویان و پیدایش جو اختناق بیشتر نسبت به شیعه

با ظهور غائلهٔ «قرامطه» و همچنین غائلهٔ «صاحب زنج» که هر دو، جنایات بی‌شماری را مرتکب شدند و هر دو غائله به شیعه نسبت داده شد، این دو حرکت بهانه و دست آویزی شد در دست خلفای عباسی بر ضد شیعیان. نتیجهٔ این دو حرکت از سویی موجب تشدید جو اختناق بر ضد شیعیان گردید و از سوی دیگر، شیعیان را در رو آوردن به قیام‌های مسلحانه ناامید نمود.[۱۸]

به عنوان نمونه، «حسین بن روح»، سومین سفیر حضرت حجت (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به دنبال حملهٔ «قرامطه» به مردم «بصره» و کاروان حاجیان «بغداد»، در سال (۳۱۱ ه) دستگیر و زندانی شد، به این بهانه که «قرامطه»، شیعه هستند و شما شیعیان در این غائله مقصرید، دیگر این که بر اثر تبلیغات مسموم بر ضد شیعیان، اهالی «بغداد» تحریک شدند و بر ضد «ابن فرات» وزیر وقت و پسرش، شعار دادند، آنان مدعی شدند که چون «ابن فرات» شیعه است، بنابراین، او «قرامطه» را تحریک کرد تا این جنایات را مرتکب شوند؛ این تبلیغات زهراگین تأثیر خود را گذاشت، و در نتیجه

«ابن فرات» و پسرش از وزارت معزول و سپس کشته شدند.[۱۹]

با این وجود قیام‌های علویان به کلی فروکش نکرد. در همین دوره نیز در چند مورد، آنان پرچم مبارزه را در دست گرفتند و در برخی از آن مبارزات موفقیت‌هایی نیز داشتند.

اینک نمونه‌هایی از قیام‌های علویان راکه در این دوره رخ داد، یادآور می‌شویم:

ـ **قیام حسن بن یحیی:** او در یمن در سال (۲۷۸ ه) بر ضد عباسیان قیام نمود.[۲۰]

ـ **قیام ابن الرضا:** «محسن بن جعفر» در ولایت «دمشق» به سال (۳۰۰ ه) قیام نمود «مسعودی» در این باره می‌نویسد: در سال (۳۰۰ ه) میان «ابن الرضا» و «ابوالعباس، احمد بن کیغلغ» جنگ شد و گردن او را زدند و به قولی در میدان جنگ کشته شد و پسرش را به مدینة السلام بغداد بردند و سرپل جدید در سمت غربی به دار آویختند.[۲۱]

ـ **قیام اطروش:** «حسن بن علی» معروف به «اطروش» در سال (۳۰۱ه) در منطقهٔ طبرستان و دیلم قیام کرد و «سیاهجامگان» را از آن منطقه بیرون راند. «اطروش» پس از پاکسازی منطقهٔ طبرستان و دیلم به سوی «ری» پیش روی کرد. از این رو، حاکم آنجا را متواری ساخت و سرانجام «حسن بن علی» در یکی از جنگ‌ها توسط دستنشاندگان خلیفهٔ عباسی در سال (۳۰۴ ه) کشته شد.[۲۲]

ـ **قیام حسن بن قاسم، معروف به «حسن داعی»:** او در سال (۳۱۷ه) با سپاه بسیاری از گیل و دیلم به سوی «ری» حرکت کرد و بر مناطق وسیعی از «ری»، «قزوین»، «زنجان»، «قم»، «ابهر» و دیگر شهرهای پیوسته به «ری» تسلط یافت.

ـ **قیام احمد بن محمد طالبی:** او در «مصر» با سپاه «احمد بن طولون» جنگید و کشته شد.[۲۳]

● ظهور مهدی در شمال آفریقا و تأسیس دولت فاطمی در مصر

در سال (۲۹۶ ه) شخصی به نام «عبیدالله مهدی» در شمال آفریقا ادعا کرد که او

مهدی موعود است. پس از آن که زمینهٔ لازم توسط «ابوعبدالله، حسین بن احمد بن محمد بن زکریا»ی شیعی از اهالی «صنعا»، برای وی فراهم شد، بر منطقه‌ای وسیع تسلط پیدا کرد و در آن منطقه بر دولت «آل اغلب» چیره گشت و آخرین حاکم آن، یعنی «زیادة الله بن محمد» را از آن منطقه بیرون کرد و قسمت زیادی از «شمال آفریقا»، «لیبی»، «الجزایر» و «تونس» را تصرف نمود.

«عبیدالله مهدی»، شهری در «شمال آفریقا» و سرزمین «مغرب» را، به نام «مدینة المهدی» پایتخت خود، قرار داد.

آغاز حکومتش در این شهر در روز شنبه، پنجم ذیقعده، سال (۳۰۳ هـ) بود. او در سال (۳۲۲ هـ) مُرد و فرزندش «محمد» ملقب به «قائم» جانشین او شد.[۲۴]

● ظهور دولت‌های مستقل و خودمختار

به دلیل وجود ضعف‌های روزافزون و فراوان خلافت عباسیان، والیان و فرمانروایان مناطق و نواحی، از این ضعف‌ها سوء استفاده می‌نمودند و اعلان استقلال و یا خود مختاری می‌کردند، در برخی از موارد نیز بر اثر قیام‌های مردمی، حاکم و فرمانروای عباسی را عزل و اخراج می‌کردند و یا می‌کشتند و دولت انقلابیِ مستقل از مرکزِ خلافت تشکیل می‌دادند.

حرکت‌های استقلال طلبانه که در عصر قبل از «غیبت صغری» شروع شده بود در این عصر شدّت یافت. و دولت‌های مستقلی را در پی داشت.

قبل از دورهٔ غیبت صغری، دولت‌هایی که برقرار بود، از این قرار است:

۱ـ دولت مستقل «طولونیه» که توسط «احمد بن طولون» در «مصر» و «شام» در سال (۲۲۴ هـ) تشکیل شده بود. حکومت مذکور، تا سال (۲۷۰ هـ) ادامه داشت.[۲۵]

۲ـ دولت مستقل و انقلابی «اغالبه» یا «آل اغلب» که در سال (۱۸۴ هـ) در «تونس» و نواحی اطراف آن، توسط «ابراهیم بن اغلب بن سالم» تشکیل شده بود، تا سال (۲۹۶

ه) ادامه یافت.[۲۶]

۳ـ دولت مستقل و انقلابی «ادریسیان» که در «مراکش»، توسط «ادریس حسنی» در سال (۲۲۱ ه) تشکیل شده بود، تا سال (۳۱۲ ه) برقرار ماند.[۲۷]

۴ـ دولت مستقل «امویان» که از سال (۱۳۸ ه) در «قُرطبه»[۲۸] تشکیل شده بود همچنان پابرجا بود، و تا سال (۴۲۲ ه) دوام یافت.[۲۹]

افزون بر دولت‌های مستقلی که از دورهٔ قبل پابرجا مانده بود، در این دوره نیز دولت‌های مستقل دیگری بر آنان افزوده شد و بیش از پیش حکومت مرکزی و خلافت عباسی را در تنگنا قرار داد.

دولت‌هایی که بر حکومت‌های مستقل پیشین افزوده شدند، بدین قرار است:

۵ـ دولت مستقل «صفاریان» که توسط «یعقوب بن لیث صفاری» در «خراسان» و شرق ایران تشکیل شد. «یعقوب بن لیث صفاری» که در سال (۲۵۴ ه) از سوی حاکمان «بغداد» به ولایت «خراسان بزرگ» منصوب شده بود، در آغاز، حرکت استقلال گرایانه خود را آشکار نکرد. همان گونه که در فصل سوم گذشت، او نسبت به خلفای عباسی اظهار دوستی و وفاداری می‌نمود و تنها در هنگام مرگش در سال (۲۶۵ ه) آن را اظهار نمود. بعد از او برادرش «عمرو بن لیث» ادعای برادر را دنبال کرد و حکومت مستقل «صفاریان» را رهبری نمود که این حرکت استقلال گرایانه، تا سال (۲۹۰ ه) ادامه داشت.[۳۰]

۶ـ دولت مستقل «سامانیان» در «ماوراءالنهر»، «خراسان» و بخشی از «ایران مرکزی» توسط «سامان خدات» و پسرانش تشکیل شد. آنها توانستند از سال (۲۶۱ ه) تا سال (۳۸۹ ه) در مناطق یاد شده، دولت مستقل برقرار کنند.[۳۱]

۷ـ دولت «فاطمی» در «مصر» و «بلاد مغرب» توسط «عبیدالله مهدی» در سال (۲۹۶ ه) تشکیل شد و تا سال (۵۶۷ ه) پابرجا ماند.[۳۲]

۸ـ دولت خودمختار و مستقل «آل حمدان» یا «حمْدانیان» در «موصل» و «حلب»

توسط «ناصرالدوله حَمْدانی» در سال (۳۱۹ ه) تشکیل شد و تا سال (۳۹۴ ه) ادامه یافت.[۳۳]

۹ـ دولت انقلابی «آل بویه»، در «طبرستان»، «ری»، «همدان»، «اصفهان»، «نواحی اطراف ایرانِ جنوبی» و قسمتی از «عراق» کنونی، توسط سه فرزند «بویه» به نام‌های «علی»، «حسن» و «احمد» در سال (۳۲۰ ه) تشکیل شد و تا سال (۳۳۸ ه) دوام داشت.[۳۴]

۱۰ـ دولت «اخشیدیه» که توسط «محمد بن طعج الأخشید» در مناطق «مصر» و «شام» در سال (۳۲۳ ه) تشکیل شد و تا سال (۳۳۴ ه) پا برجا ماند.[۳۵]

● سه خلیفه در یک زمان

شایان ذکر است که، در عصر «غیبت صغری» در جهان اسلام، سه نظام سیاسی اسلامی به نام نظام خلافت تشکیل شده بود و در یک زمان، سه نفر به عنوان خلیفه، ادعای رهبری سیاسی بر تمام جهان اسلام را داشتند. اول حکومت «عباسیان» در «بغداد»، «دوم» حکومت «امویان» در «اندلس» و «قُرْطُبِه»، سوم حکومت «فاطمیان» در «مصر».

در سال (۲۹۶ ه) در «مصر» مردم با «عبیدالله مهدی» به عنوان خلیفهٔ مسلمانان بیعت کردند و «عبیدالله» خود را خلیفه خواند.[۳۶]

در «اندلس»، حاکمان بنی امیه در آن سرزمین با عناوینی همانند «امیر»، «ابن الخلائف» و یا «سلطان» خوانده می‌شدند. در سال (۳۱۷ ه) آنان کوشیدند تا خلافت از دست رفته «امویان» را باردیگر احیا کنند، به همین جهت در این سال «عبدالرحمان»، حاکم اموی آن سرزمین را «امیرالمؤمنین» خواندند.[۳۷]

بنابراین، در سال (۳۱۷ ه) برای اولین بار در تاریخ سیاسی اسلام، سه نفر در سه نقطهٔ از جهان اسلام، ادعای خلافت، امیری و فرمانروایی بر تمام مسلمانان را داشتند.

ب: وضعیت اجتماعی

در این دورهٔ هفتاد ساله وضعیت اجتماعی (با همان تعریفی که در فصل سوم بیان شد) مانند دورهٔ گذشته بود، همان اموری که در دورهٔ قبل وجود داشت در این دوره نیز ادامه پیدا کرد. در فصل سوم بیان شد که در دورهٔ قبل از «غیبت صغری» مردم در آن جامعه از لحاظ امور اقتصادی و مادی از یک اختلاف طبقاتی فاحش رنج می‌بردند که این امر در این دوره نیز ادامه داشت.[۳۸] اینک به بیان برخی از حوادثی که گویای وضع ناهنجار اجتماع آن زمان است، می‌پردازیم.

● اختلافات مذهبی و فرقه‌ای

در عصر «غیبت صغری» در جوامع اسلامی اختلافات فرقه‌ای و مذهبی همانند دوره‌های گذشته رواج داشت، این اختلافات به اختلاف مذهبی بین شیعه و سنی محدود نمی‌شد، بلکه در میان مذاهب اهل سنت نیز درگیری‌هایی وجود داشت.

در سال (۳۱۰ ه) «محمد بن جریر طبری» عالم، مفسر و نویسندهٔ معروف اهل سنت، دیده از جهان فروبست، خواستند او را در بغداد دفن کنند، اما «حنبلیان» که با «طبری» درگیر بودند و اختلاف مذهبی با وی داشتند، مانع دفن او در بغداد شدند.[۳۹]

در سال (۳۱۸ ه) «حنبلیان» در بغداد آشوبی به پا کردند که این آشوب نیز ریشهٔ مذهبی داشت و تنها به این خاطر که در فهم یک آیهٔ قرآن، گروهی از اهل سنت، دیدگاه «حنبلیان» را قبول نداشتند و به گونه‌ای دیگر آن را تفسیر می‌کردند، بلوایی به پا شد و گروه زیادی از مردم کشته شدند.[۴۰]

● اختلافات قومی و قبیله‌ای

در این عصر به جز «عباسیان» و «ترکان»، دیگر اقوام و قبایل نقش چندانی در حکومت عباسیان نداشتند، و حاکمان وقت آنان را به صورت افراد درجه دو می‌نگریستند، به همین جهت بود که در دورهٔ دوم حکومت عباسیان؛ یعنی دورهٔ غلبهٔ

ترکان، فریادهای استقلال طلبانه و قیام‌های علویان به اوج خود رسید. قیام‌های علویان قبل از عصر غیبت صغری به اوج خود رسید، ولی به جهاتی که به آن اشاره شد در این عصر کاهش یافت. اما حرکت‌های استقلال طلبانه در این عصر فزونی گرفت. همان گونه که بیان شد، در این عصر در سرزمین‌های اسلامی حدود ده دولتِ مستقل و نیمه مستقل تشکیل شد؛ این حرکت‌های خود مختارانه و استقلال طلبانه ریشه‌ها و انگیزه‌های متعددی داشت که یکی از آنها همین اختلافات قبیله‌ای و بها ندادن به قوم و قبیله‌های گوناگون از سوی حکومت مرکزی بود.

● اختلافات طبقاتی

به جهت تغییر در ماهیت و اهداف فتوحات، جنگ‌های مسلمانان به جای آن که مایهٔ رهایی مردم تحت ستم شود، خود عاملی برای ستم بر آنان شد. سپاهیان خلفای عباسی با انگیزه‌های غیر اسلامی، می‌جنگیدند، مردم را به اسارت می‌گرفتند، بر خلاف مقررات اسلامی با آنان برخورد می‌کردند، حقوق مسلم شرعی و انسانی آنان را رعایت نمی‌کردند. این امر موجب شد تا بسیاری از ارزش‌های اسلامی در جامعهٔ آن زمان به فراموشی سپرده شود. به نوشتهٔ «دکتر حسن ابراهیم حسن»، در این عصر اختلاف طبقاتی حاکم بود. از جملهٔ آنها، طبقهٔ بندگان و غلامان و کنیزان بود. «مصر»، «شمال آفریقا» و «شمال جزیرة العرب» بازارِ غلامانِ سیاه، و آشوب «زنگیان» بازتاب این جوّ نامساعد اجتماعی بود که مصیبت‌های بسیاری را بر جامعهٔ آن زمان تحمیل نمود. به جهت مسخ ارزش‌ها کنیزکان نغمه گر، بازار خوبی داشتند، و آنان را با قیمت‌های گزاف می‌خریدند. «ابن رائق» در سال (۳۲۵ هـ) کنیز گندم گونی را که خوش نغمه بود، به ارزش ۴۰۰۰ دینار خرید.[۴۱] در ادامه مناسب است به برخی موارد و نمونه‌هایی از این اختلافات و تفاوت و تبعیض‌های طبقاتی، اشاره‌ای داشته باشیم.

□ عیاشی و خوش‌گذرانی

عیش و نوش به ویژه در نزد خلفا، وزار، امرا و اشراف رواج داشت و ویژگی مشترک

همهٔ آنان بود. این وضعیت همچنان که در گذشته رواج داشت، در این دوره نیز پابرجا بود.[۴۲] به گفتهٔ «سیوطی»، تنها «القاهر بالله» خلیفهٔ عباسی، مطربی و بساط عیش و نوش را قدغن کرد و به دستور او کنیزکان آوازه خوان را دستگیر می‌کردند و ابزارهای طرب را می‌شکستند.[۴۳] به جز زمان حکومت دو سالهٔ «القاهر» بساط عیش و نوش برقرار بود.

این وضع تنها در «بغداد» و یا «سامرا» و مرکز خلافت نبود، بلکه در حوزهٔ فعالیت والیان و حکومت‌های خودمختار نیز جاری بود. در «مصر» امرای «طولونیه» غرق در بساط عیش و نوش بودند.

«خُمارْوَیْه»، حاکم طولونی مصر خانه‌ای از طلا ساخت و آن را به برپایی بساط طرب و عیش و نوش اختصاص داد.[۴۴]

● اسراف و تبذیرهای گسترده

اسراف و تبذیرهایی راکه در زندگی حاکمان عباسی نقل کرده‌اند، به قدری زیاد و گسترده است که به راستی جای شگفتی و تعجب دارد و تصدیق آن بر اذهان سنگینی می‌کند.

«مسعودی» می‌نویسد: «معتضد» عباسی با هزینه‌ای بالغ بر ۴۰۰/۰۰۰ دینار برای خود قصری ساخت و نام آن را قصر «ثریّا» نهاد. دربارهٔ این قصر گفته‌اند که چهار فرسخ طول داشت.[۴۵]

این نقل گرچه ممکن است اغراق آمیز باشد. اما به هر حال گویای این واقعیت است که حکمرانان عباسی در مصرف‌های بی‌رویه و اسراف و تبذیرها غوطه‌ور بودند و گوی سبقت را از همگان ربودند.

«معتمد» عباسی در یک شب‌نشینی در کنار شط در «بغداد» آن قدر خورد که بر اثر پرخوری دل درد گرفت و مرد.[۴۶]

«احمد بن طولون» حاکم «مصر» نیز در سال (۲۷۰ ه) به علت پرخوری و ابتلای به دل درد درگذشت.[۴۷]

«ابوالجیش، خُمارْوَیْه»، که بعد از «احمد بن طولون» حکومت «مصر» و «شام» را در اختیار گرفت به خاطر مصرف‌های بی‌رویه و ساختن قصر طلا و اختصاص آن به طربخانه، و نیز مصرف‌هایی که در عروسی دخترش «قَطْرالندی»، انجام داد، منفور اطرافیان خود شده بود. بنا به نوشتهٔ «مسعودی»، به خاطر شدت تنفر، بعد از آن که او راکشتند، بدنش را قطعه قطعه کردند و برخی از غلامان، گوشت بدن او را بریده و به سیخ کشیدند و خوردند.[۴۸]

دربارهٔ عروسی «قَطْرالندی» دختر «خُمارْوَیْه طولونی» که زن «معتضد» عباسی شده بود، گفته‌اند: «خُمارْوَیْه» که همهٔ بیت‌المال «مصر» را در اختیار داشت، بی‌حساب در عروسی دخترش خرج کرد، به گفتهٔ «دقماق» مورخ آن عصر، «خمارویه» با دختر خود به عنوان جهیزیّه چیزهایی فرستاد که نه کسی آن را دیده و نه شنیده بود. «ابن خلکان» می‌نویسد: مهریهٔ عروس ۱/۰۰۰/۰۰۰ درهم بود، و این به قیاس آن جهازِ گران قیمت بسیار ناچیز بود. گویند: «ابن جصاص» که مسؤولیت تهیهٔ جهاز، با او بود، پس از همهٔ خریدهایی که کرد ۴۰۰/۰۰۰ دینار به جا ماند و «خُمارْوَیْه» همه را به او بخشید.[۴۹]

به مناسبت این عروسی در «بغداد» و «مصر» جشن‌های پرهزینهٔ متعددی برپا شد و چه بسیار زنان عباسی و حاکمان «عراق» و «مصر» که با لباس‌های گران قیمت در این بساط عیش و نوش شرکت می‌کردند. گویا که زر و زیورهای دنیا در انحصار این عده بود و این عده هم در اختیار هواهای نفسانی قرار داشتند. آنان جز ارضای هواهای نفسانی هیچ هدفی نداشتند.

«خُمارْوَیْه»، افزون بر این مصرف‌های بی‌رویه، ماهانه ۲۳/۰۰۰ دینار برای مصرف آشپزخانهٔ خود اختصاص می‌داد.[۵۰]

اینها تنها نمونه‌هایی است از صدها و هزاران مورد که خلفا، وزیران، حاکمان و والیان و اشراف، در آن زمان به این گونه کارها روی می‌آوردند. همان گونه که در چند صفحهٔ گذشته اشاره شد، این کارها بازتاب اجتماعی ناهنجاری؛ مانند آشوب «زنگیان» را به دنبال داشت.[۵۱]

ج: وضعیت فکری

در وضعیت فکری این دوره تنها به یادآوری دو نکته اشاره می‌کنیم:

● پیدایش مکتب اشعری

در نیمهٔ اول قرن دوم هجری دو مکتب و جریان فکری در جهان اسلام پیدا شد، در یک جریان فکری، عقل بی‌ارزش بود و در فهم مسائل و معارف اسلامی به ظواهر آیات و روایات بسنده می‌شد، حتی اگر برخلاف حکم عقل باشد، این گروه بدون غور و دقت عقلی به ظاهر آیه و حدیث تمسک می‌کردند و به آن معتقد و پایبند می‌شدند. آنان آیهٔ «**یدالله فوق ایدیهم**» (دست خدا بالای دست‌های آنها است) بدون این که دقتی در معنای واژهٔ «ید» بکنند، گفتند: خدا هم دست دارد، در حالی که این آیه قدرت خداوندی را بیان می‌دارد؛ خداوند جسم نیست تا دست، اعضا و جوارح داشته باشد. این گروه را «اهل حدیث» می‌گفتند.

گروه دیگری در برابر این گروه ایستادند که به عقل، بهای زیادی می‌دادند. آنان در زمان خلافت «مأمون» عباسی، قدرت زیادی یافتند و بر گروه «اهل حدیث» پیروز شدند. به این گروه دوم «معتزله» یا «مذهب اعتزال» می‌گفتند که بحث این جریان فکری در بحث مربوط به وضعیت عصر قبل از غیبت، در فصل سوم بیان شد.

در دورهٔ قبل از غیبت صغری بین این دو مذهب و مکتب فکری؛ یعنی «اهل حدیث» و «اعتزال» درگیری‌های زیادی رخ می‌داد؛ گاهی با حمایت برخی از حکام عباسی «مذهب اعتزال» پیروز می‌شد و گاهی وضع تغییر می‌کرد و خلیفهٔ دیگری حاکم می‌شد و او از مکتب «اهل حدیث» حمایت می‌کرد و «اعتزال» شکست می‌خورد. در دورهٔ قبل از غیبت این وضع ادامه داشت تا این که در نیمهٔ اول قرن چهارم، «ابوالحسن اشعری»[۵۲] ظهور نمود. او که تا ۴۰ سالگی پیرو «مکتب اعتزال» بود، از «اعتزال» روی گردان شد و بر شالوده‌های مکتب «اهل حدیث» مکتب جدیدی بنا نهاد، که این مکتب جدید به نام بنیانگذارش، «ابوالحسن اشعری»، (مکتب

«اشعری» یا «اشاعره») معروف شد. شکل گیری این مکتب با حمایتِ «مقتدر» خلیفهٔ عباسی بود که در دورهٔ ۲۵ سالهٔ زمامداری‌اش بین سال‌های (۲۹۵ تا ۳۲۰ هـ) با «مکتب اعتزال» به ستیز برخاست و از «اهل حدیث» و «اشاعره» حمایت کرد.[۵۳] از این تاریخ به بعد «اعتزال» به صورت یک مکتب فکری مغلوب و از بین رفته در آمد و «مکتب اشعری» بی‌رقیب ماند.[۵۴]

● تدوین کتب روایی

در قرن اول به دستور خلیفهٔ دوم، «عمر»، نویسندگی و تدوین کتاب دربارهٔ تاریخ و حدیث اسلامی ممنوع شده بود.[۵۵] در تمامی قرن اول این سیاست ادامه داشت. در آغاز قرن دوم، «عمر بن عبدالعزیز» خلیفهٔ اموی این قانون را لغو نمود و به حاکم مدینه، «ابوبکر بن حزم» نامه‌ای نوشت مبنی بر این که، علما برای ثبت و ضبط احادیث و حوادث تاریخ اسلام بکوشند و آنها را بنویسند.[۵۶] در نیمهٔ اول قرن دوم این سیاست جدید رواج پیدا نکرد، در عصر اول عباسیان به ویژه در زمان «مأمون»، نهضت نویسندگی و تدوین کتب رواج یافت و کتاب‌های فراوانی در این دوره نوشته شد.

در دورهٔ غیبت صغری این کار ادامه پیدا کرد و کتاب‌های بیشتری نوشته شد. ۴کتاب از ۶کتاب مهم اهل سنت معروف به «صحاح ستّه» در این عصر نوشته شد که عبارتند از:

۱ـ«**سنن ابن ماجه**» توسط «محمدبن یزید ابن ماجه قزوینی» (۲۰۷ـ۲۷۳ یا ۲۷۵هـ).

۲ـ«**سنن ابی داود**» توسط «ابو داود، سلیمان بن اشعث سجستانی»، متوفای (۲۷۵هـ).

۳ـ«**الجامع الصحیح**»، معروف به «سنن ترمزی»، «توسط محمد بن عیسی بن سوره تِرْمَزی» (۲۰۹ـ۲۹۷ هـ).

۴ـ«**سنن نسایی**»، توسط «احمد بن شعیب نسایی» (۲۱۴ یا ۲۱۵ـ۳۰۳ هـ).

افزون بر این کتاب‌ها ده‌ها، بلکه صدها کتاب پرارزش در همین دوره تدوین شد که از آن جمله می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد:

«فتوح البلدان» و «انساب الاشراف»، توسط «بلاذری»، متوفای (۲۸۹ ه).

«اخبار الطوال» توسط، «دینوری»، متوفای (۲۸۲ ه).

«تاریخ یعقوبی» توسط «احمدابن واضح یعقوبی»، متوفای (۲۸۴ ه).

«تاریخ طبری» و «تفسیر طبری» توسط، «ابن‌جریر طبری»، متوفای (۳۱۰ه).

«الفتوح» توسط، «احمدبن‌اعثم کوفی»، متوفای (۳۱۴ ه).

الکافی (اصول، فروع و روضه) توسط «محمدبن‌یعقوب کلینی»، متوفای (۳۲۹ ه).

«بصائرالدرجات» توسط «محمدبن‌حسن‌بن‌صفار»، متوفای (۲۹۰ ه).

«المحاسن» توسط «ابوعبدالله، احمد بن محمد خالد برقی»، متوفای (۲۷۴ یا ۲۸۰ ه).

۲ـ تاریخ غیبت و چگونگی آغاز آن

الف: آغاز غیبت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)

در میان علمای اسلام در مورد آغاز «غیبت صغری» چند نظر وجود دارد:

۱ـ برخی، آغاز «غیبت صغری» را از جریان سرداب می‌دانند؛ یعنی زمانی که مأموران «معتمد»، خلیفهٔ عباسی به منزل آن حضرت در «سامرا» مورد تاخت و تاز قرار دادند تا آن حضرت را دستگیر کنند، آنان معتقدند: حضرت «حجت» از این تاریخ به بعد از دیده‌ها پنهان و «غیبت صغرا»ی آن حضرت آغاز شد.

ما در صفحات آینده در بحث داستان سرداب، خواهیم گفت که این سخن از اساس نادرست است و امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از هنگام حملهٔ عباسیان به سرداب از دیده‌ها پنهان نشد، بلکه قبل از آن، غیبت آن حضرت(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) آغاز شده بود.

۲ـ برخی همانند شیخ مفید، آغاز غیبت صغری را از هنگام ولادت آن حضرت می‌دانند.[۵۷] این نظر بر خلاف نظر مشهور است و اکثر علمای امامیه این نظر را قبول ندارند.

۳ـ نظر سوم این که، آغاز غیبت صغری از هنگام شهادت ابومحمد، امام حسن

عسکری﵇ و آغاز سفارت اولین سفیر امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، «عثمان بن سعید عَمْری» از تاریخ هشتم ربیع الاول سال (۲۶۰ هـ)، آغاز شد و این دوره تا تاریخ پانزدهم شعبان سال (۳۲۹ هـ) هنگام درگذشت آخرین نایب خاص حضرت، «علی بن محمد سَمَری» به مدت ۶۹ سال و اندی ادامه داشت.[۵۸]

این دیدگاه مورد قبول اکثریت قاطع علمای امامیه است.[۵۹] دورهٔ اختفای امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) جزء غیبت صغرای آن حضرت نیست؛ زیرا غیبت صغری، مربوط به عصر امامت آن حضرت است و در طول غیبت صغری، حضرت ۴ سفیر داشت.

چند سالی که آن حضرت در زمان پدر گرامی‌اش (امام حسن عسکری﵇) در اختفا به سر می‌برد، دورهٔ امامت آن حضرت است، به بیان دیگر در دورهٔ غیبت صغری دو خصیصه وجود داشت، یکی امامت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و دیگر سفارت و نیابت «نواب اربعه»، که با توجه به این دو خصیصه دورهٔ اختفا جزء غیبت صغری به حساب نمی‌آید.[۶۰] چون که هیچ یک از این دو خصیصه در دورهٔ اختفا وجود نداشت.

ب: شهادت امام حسن عسکری﵇

«معتمد» خلیفهٔ عباسی همواره از محبوبیت و پایگاه اجتماعی امام ابو محمد عسکری﵇ نگران بود و هنگامی که دانست با وجود همهٔ محدودیت‌هایی که نسبت به آن حضرت روا داشته بود، نه تنها از پایگاه مردمی و نفوذ معنوی آن حضرت کاسته نشده، بلکه بیش از پیش محبوب دل‌های مردم گردیده، برنگرانی و وحشتش افزوده شد و سرانجام در صدد قتل آن حضرت برآمد و به شکل مرموزانه و مخفیانه، حضرت را مسموم نمود،[۶۱] و شیعیان را از بهره‌مندی انوار هدایت آن امام همام محروم ساخت.

این گونه به شهادت رساندن در گذشته نیز وجود داشت و در موارد متعددی

خلفای اموی و عباسی این سیاست را به اجرا در آورده بودند و امامان شیعه علیهم‌السلام نیز کوشیده بودند تا نقشه‌های شوم آنها را به شکل‌های گوناگون برای مردم آشکار نمایند تا چهرهٔ واقعی آنان برای آیندگان روشن شود.

امام عسکری علیه‌السلام با دانش ویژه‌ای که داشت، پیش بینی کرد که در آینده‌ای نه چندان دور زندگی دنیا را ترک خواهد کرد و راهی پیشگاه خداوند خواهد شد. آن امام همام، شهادت خود در آیندهٔ نزدیک را به مادر بزرگوارش خبر داد و گفت: در سال (۲۶۰ هـ) حادثه‌ای اتفاق می‌افتد. و آن همانا شهادت امام توسط عمال حکومت عباسی خواهد بود.

قلب مادر از این خبر هولناک به درد آمد و آثار غم و اندوه در او پدیدار گردید و گریست. امام علیه‌السلام مادرش را تسلی داد و گفت:

«مادر! امر خدا حتمی است، بی‌تابی مکن!».

در سال (۲۶۰ هـ) آن مصیبت اتفاق افتاد و همان گونه که آن حضرت خبر داده بود در آن سال، امام عسکری علیه‌السلام به شهادت رسید.[۶۲]

چند روز قبل از شهادت، آن حضرت را نزد طاغوت زمان «معتمد» عباسی بردند، در حالی که «معتمد» سخت ناراحت بود، چون می‌دید و می‌شنید که مردم همگی، امام ابومحمد علیه‌السلام را تعظیم و احترام می‌کنند و او را در فضیلت، بر همهٔ علویان و عباسیان، مقدم می‌دارند. از این جهت در پی قتل آن حضرت برآمد و زهرکشنده‌ای را به وی خوراند.[۶۳]

امام علیه‌السلام همین که آن زهر را خورد، تمام بدن شریفش مسموم شد و در بستر بیماری افتاد و به درد شدیدی دچار گردید.

«معتمد» به ۵ نفر از خواص و درباریانش از آن جمله به «نحریر» دستور داد که مواظب خانهٔ امام علیه‌السلام باشند و تمام امور و جریان‌ها را زیر نظر بگیرند، همچنین به پزشکان دستور داد که هر صبح و شام از حال امام علیه‌السلام با خبر باشند، همین که روز دوم فرا رسید به «معتمد» خبر دادند که بیماری حضرت وخیم شده است. «معتمد» به

پزشکان فرمان داد که حق ندارند از منزل امام بیرون روند. و به دلیل این که حال امام عسکری﵇ رو به وخامت نهاده بود، گفت: از کنار بستر او جدا نشوند. «معتمد»، «حسین بن ابی شوارب»، قاضی القضاة را به همراه ۱۰ نفر به منزل امام فرستاد و به آنان دستور داد که شب و روز در آنجا باشند و جریان‌ها را زیر نظر بگیرند و بعد شهادت دهند که امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. با این وجود به جز پزشکان مأمور خلیفه، ۱۵ نفر دیگر از سوی «معتمد» خلیفهٔ عباسی در خانهٔ حضرت بودند.

امام عسکری﵇ در شب رحلت در یک اتاق، به دور از چشم مأموران حکومت نامه‌های بسیاری به نقاط مختلف شیعه‌نشین نوشت و آن را به وسیلهٔ پیکی ارسال نمود.[۶۴] حال امام بدتر شد، پزشکان از او ناامید شدند و هر لحظه به مرگ نزدیک‌تر می‌شد. در لحظات آخر زندگی، همواره زبانش به ذکر خدا مشغول بود و او را ستایش می‌کرد و لب‌های مبارک از تلاوت قرآن مجید باز نمی‌ایستاد. سرانجام امام﵇ رو به سمت قبله معظمه کرد و روح پاکش به پیشگاه خدا پرواز نمود.

این حادثهٔ جانگداز، روز جمعه هشتم ربیع الاول سال (۲۶۰ ه) بعد از نماز صبح اتفاق افتاد.

ارتحال نابهنگام آن امام بزرگوار ضایعهٔ بزرگی بود که در آن روزگار بر مسلمانان وارد شد و آنان رهبر و پیشوای محبوب و مصلح بزرگ خود را از دست دادند؛ کسی که همواره غمخوار ضعیفان و یتیمان و مستمندان بود.

ناله و شیون از خانهٔ امام﵇ بلند شد و کم‌کم صدای ضجه و نالهٔ زنان و مردان و کودکان آل علی در سراسر «سامرا» به گوش رسید.

خبر شهادت امام﵇ در سراسر شهر «سامرا» پیچید. این خبر همچون صاعقه‌ای هولناک بود که تمام مسلمانان را به سرعت به منزل امام﵇ رسانید. همگی مشغول گریه کردن و نوحه سرایی بودند. تمام ادارات دولتی شهر تعطیل شد، مردم به احترام امام﵇ بازارها را بستند و در شهر عزاداری کردند. گویی شهر «سامرا» به صحرای قیامت تبدیل شده بود.[۶۵]

«سامرا» در تمام طول تاریخ خود چنان تشیعی را ندیده بود که امواج خروشانی از انسان‌ها از طبقات مختلف باگرایش‌ها و عقاید گوناگون همه را گرد هم آورد و همگی سخن از فضایل، ویژگی‌ها و صفات امام بزرگوار، امام حسن عسکری علیه السلام می‌گفتند و دربارهٔ خسارت و زیان جبران ناپذیری که به مسلمانان وارد شده بود، بحث می‌کردند.[۶۶]

«عثمان بن سعید عَمْری» متصدی امر غسل، کفن و دفن حضرت شد.[۶۷]

این سخن با اعتقاد شیعه به این که امام را باید امام بعدی غسل دهد، کفن کند و نماز بخواند، منافاتی ندارد، چون که اوّلاً: این امر مربوط به حالت عادی است، نه در شرایط سخت و مورد تقیه، ثانیاً: «عثمان بن سعید عَمْری» به نیابت از حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) عهده دار تجهیز پیکر مطهر امام عسکری علیه السلام بود.

و ثالثاً: ممکن است در همین شرایط به صورت مخفی حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به این امر مبادرت نموده بود، لیکن به جهت شرایط خفقان و تقیه به ظاهر «عثمان بن سعید عَمْری» تصدی این امر را بر عهده گرفته باشد. در هر حال، «عُبیدالله بن خاقان» می‌گوید:

«وقتی جنازهٔ امام علیه السلام آمادهٔ دفن شد، خلیفه برادر خود «ابوعیسی بن متوکل» را فرستاد تا بر جنازهٔ آن حضرت نماز بگزارد. هنگامی که جنازه را برای نماز بر روی زمین گذاشتند «ابوعیسی» نزدیک شد و صورت آن حضرت را باز کرد و آن را به علویان، عباسیان، قاضیان، نویسندگان و دیگر شاهدان، نشان داد و گفت: این «ابومحمد عسکری» است که به مرگ طبیعی درگذشته است و فلان و فلان از قضات و پزشکان و خدمتگزاران خلیفه نیز شهادت می‌دهند! بعد روی جنازه را پوشاند و بر او نماز خواند و فرمان داد که جنازه را برای دفن ببرند.»

این شیوهٔ تجربه شدهٔ حکام عباسی در مورد امامان شیعه علیهم السلام بود و مردم به ویژه شیعیان نیز کَم و بیش با این شیوه آشنایی داشتند.

بنا به نقل «شیخ صدوق» قبل از اقامهٔ این نماز، نمازی دیگر بر بدن آن حضرت در لحظاتی قبل در درون خانه اقامه شد. «عقید خادم» از منزل خارج شد و به «جعفر» که

بر در خانه ایستاده بود و شیعیان به او تعزیت می‌گفتند، گفت: «یا سیدی کفن اخوک فقم للصلاة علیه.» (*سرورم برادرت را کفن کردند. پس بر او نماز بخوان*). ناگهان امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) جلو آمد و گفت: «تأخر یا عم! فانا احق بالصلاة علی ابی.» (*عمو عقب بایست من سزاوارترم که بر جنازهٔ پدرم نماز بخوانم.*)[۶۸]

طبق نقل مشهور، امام عسکری علیه‌السلام در اول ماه ربیع الاول (۲۶۰ ه) با زهری که «معتمد» برای آن حضرت تدارک دیده بود بیمار شد و در هشتم همان ماه رحلت نمود. بنابراین، امامت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از همین تاریخ آغاز شد و آن حضرت تا به امروز در پس پردهٔ غیبت قرار دارد. به امید روزی که آن حضرت ظهور کند و جهان را پر از عدل و قسط گرداند.

ج: تلاش حکومت برای یافتن امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)

همان‌گونه که در فصل پنجم گذشت، اخبار امامت دوازده امام علیهم‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و عترت آن حضرت، در بین شیعیان رواج داشت. خلفای عباسی به مقابله با این باور و جلوگیری از عملی شدن این خبرها که مربوط به آینده بود، سخت کوشیدند. آنان به مانند فرعون که از ولادت «موسی بن عمران»، واهمه داشت، از تولد حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، امام دوازدهم شیعیان نگران بودند که نکند ظهور کند و بساط حکومت و عیاشی آنان را برهم زند.

از همین روی، امام عسکری علیه‌السلام را در محاصره قرار دادند و در پی آن بودند که اگر فرزندی از او به دنیا آمد، او را به قتل برسانند و نگذارند «مهدی» دوازدهمین امام شیعیان به امامت برسد و مشکلی برای آنان به وجود آورد.

امامان اهل البیت علیهم‌السلام با دانش برتری که داشتند، پیشاپیش غیبت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را خبر دادند و این نقشهٔ عباسیان را باطل نمودند. به همین جهت خبر ولادت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مخفی نگه داشته شد و تنها برخی از خواص شیعه به این موضوع آگاه بودند.

بعد از شهادت امام عسکری﵇ کم کم این خبر پخش شد که از آن امام﵇ پسری متولد شده و او امام دوازدهم و «مهدی موعود» است.

پخش این خبر موجب هراس در بین عباسیان شد؛ چراکه معلوم شد از «ابومحمد»، پسری به جا مانده است. از این رو، به دستور «معتمد» عباسی عده‌ای از مأموران وارد منزل امام﵇ شدند و اثاثیهٔ منزل آن حضرت را بازرسی و سپس مهر و موم کردند. و در صدد یافتن فرزندش برآمدند، ولی موفق نشدند.

«معتمد» دستور داد که عده‌ای از قابله‌ها، زنان و کنیزان آن حضرت را معاینه کنند و اگر اثری از حمل در آنان مشاهده کردند، به خلیفه گزارش دهند.

روایت شده است که یکی از قابله‌ها احتمال داد، یکی از کنیزان حضرت حامله است، این خبر به گوش خلیفه رسید و او دستور داد تا آن کنیز را در محلی زیر نظر داشته باشند. پس یکی از درباریان و پیشکاران مخصوص خلیفه به نام «نحریر» به همراه تعدادی از زنان مراقب حال وی شدند تا درستی و یا نادرستی این گزارش معلوم شود.

مدتی مراقب آن کنیز بودند تا سرانجام روشن شد که این گزارش درست نبوده و اثری از حمل وجود ندارد.[۶۹]

همچنین نوشته‌اند: «نرجس خاتون» مادر گرامی امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) همواره تحت نظر بود تا این که حوادث گوناگونی حکام عباسی را به خود مشغول کرد و از آن بانو در جهت دستیابی به حضرت دست کشیدند. آن حوادث از این قرار است:

۱ـ درگیری با «یعقوب بن لیث صفّاری» که پس از غلبه بر «فارس» به سوی «بغداد» حرکت کرد و در درگیری با «موفق»، پسر «متوکل» شکست خورد و به «فارس» عقب‌نشینی کرد.

۲ـ خروج «معتمد» و «متوکل» از «سامرا» و سفر به «بغداد» به خاطر غائلهٔ «یعقوب لیث».

۳ـ مرگ «عبیدالله بن یحیی بن خاقان»، وزیر «معتمد» در سال (۲۶۳ هـ).

۴ـ مرگ قاضی القضاة، «حسین بن ابی شوارب» در سال (۲۶۱ ه) که او مأمور کنترل «نرجس خاتون» و دیگر زنان بود.

۵ـ ادامهٔ قیام «صاحب زنج» یا «زنگیان» که مشکلات زیادی برای عباسیان به وجود آورد.

د: اقدامات جعفر

«جعفر» برادر امام عسکری﵇ بر خلاف سیرهٔ پدر و برادر گرامی‌اش رفتار می‌کرد. از امام هادی﵇ دربارهٔ پسرش «جعفر» روایت شده است که به بعضی از اصحابش فرمود:

تجنّبوا ولدی جعفر فانه منی بمنزلة ابن نوح...، «از فرزندم «جعفر» دوری کنید، چرا که او (در سیرهٔ ما نیست و) نسبت به من، به منزلهٔ فرزند نوح است...» [۷۰]

«جعفر» پس از رحلت امام عسکری﵇ به یک سری اقدامات روی آورد که در شأن او نبود. اینک به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

● نماز بر پیکر امام﵇

«جعفر» در آغاز، خواست که بر پیکر برادر، نماز بخواند که ناگهان امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ظاهر شد و فرمود: «**تأخّر یا عمّ فانا احق بالصلاة علی ابی**»، *(ای عمو! کنار برو، من شایسته‌ترم که بر جنازهٔ پدرم نماز بخوانم.)* [۷۱]

● ادعای امامت و جانشینی

«جعفر» به وزیر عباسی «عبیدالله بن یحیی بن خاقان» گفت: مقام برادرم را به من بدهید، من سالانه مبلغ ۲۰/۰۰۰ دینار بابت آن به شما می‌پردازم.

وزیر در پاسخ به این خواستهٔ «جعفر» گفت: «ای احمق! سلطان برای کسانی که گمان می‌کنند پدر و برادر تو امام بودند شمشیرش را آماده کرده است، با این وجود

موفق نشده است آنان را از این عقیده منصرف نماید، اگر تو نزد شیعیان از همان مقام پدر و برادرت بهره‌مندی نیازی به تأیید سلطان و یا غیر سلطان نداری و اگر آن مقام را نداری سلطان نمی‌تواند این مقام را به تو بدهد.»

سپس وزیر، او را مورد اهانت قرار داد و دیگر اجازه نداد که «جعفر» به نزدش برود. او پس از ناامیدی از وزیر، به نزد سلطان رفت و این خواسته را با او در میان گذاشت و مانند همان پاسخ را از خلیفهٔ عباسی نیز دریافت نمود.[۷۲]

با توجه به همین ادعای دروغین است که «جعفر» پسر امام هادی علیه السلام در تاریخ به «جعفر کذاب» معروف شده است.

● ادعای ارث

«جعفر» در اقدامی دیگر کوشید تا اموال امام علیه السلام را تصاحب نماید. او گفت، برادرش ابومحمد علیه السلام فرزندی ندارد و تنها وارث برادر او است. حکومت هم اجازه داد تا بر اموال برادر مسلط شود.[۷۳]

● تحریک حکومت برای دستگیری امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)

«جعفر» با داشتن آگاهی به وجود فرزندی برای برادرش امام حسن عسکری علیه السلام و پس از ناامیدی از این که خود را جانشین برادر قرار دهد، به معرفی امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به حکام عباسی و سعایت از او اقدام نمود، و این پس از ناکام شدنش در برابر هیئت قمی‌ها بود. «جعفر» از پاسخ دادن به آنان عاجز ماند و برای سعایت از آنان به نزد خلیفه رفت و خلیفه هم به هیئت قمی‌ها گفت: پول‌هایی که برای «ابومحمد» آورده‌اید به «جعفر» بدهید، آنان گفتند: ما تنها با شرایطی این پول را تحویل می‌دهیم؛ زیرا مردمی که این پول‌ها را به ما داده‌اند چنین شرطی را قرار داده‌اند. «جعفر» خواست که خلیفه آنان را زندانی کند، اما خلیفه به خواستهٔ «جعفر» پاسخ منفی داد و آنان را آزاد نمود.

در خارج از شهر امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) خادمش را به سوی آنان فرستاد و با دادن نشانی و گزارش‌هایی که حضرت بیان داشت، آنان اموال را تحویل دادند.

«جعفر» مجدداً به نزد «معتمد» خلیفهٔ عباسی رفت و گفت: هیئت قمی‌ها اموال را به مهدی عج تحویل داده‌اند. به این ترتیب مقدمات هجوم به بیت امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) فراهم شد. آنان منزل امام را غارت کردند، امام علیه السلام از غفلت آنان استفاده کرد و از منزل خارج شد، اما مادر گرامی حضرت را دستگیر و بازجویی کردند و ....

● توبهٔ جعفر

در پایان این بحث متذکر می‌شویم که امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در توقیعی در پاسخ به پرسش یکی از شیعیان دربارهٔ عمویش «جعفر»، به «محمد بن عثمان بن سعید عَمْری» می‌نویسد که عمویش «جعفر» و فرزندانش؛ مانند برادران حضرت یوسف علیه السلام سرانجام کار توبه کرده‌اند. (**امّا سبیل عمی جعفر و ولده فسبیل اخوة یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام.**)[۷۴]

هـ: داستان سرداب

راستی امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در کجا و چگونه غایب شد؟ آیا در سرداب منزل پدرش غایب شد و هنوز نیز در آنجا است؟

در این باره به شیعه تهمت‌هایی زده‌اند و می‌گویند: شیعه معتقد است که مأموران خلیفهٔ عباسی به منزل حضرت در «سامرا» هجوم آوردند، تا او را دستگیر کنند. و آن حضرت که در آن هنگام در سرداب بود، از دیده‌ها پنهان شد و تاکنون در آنجا بدون آب و غذا زندگی می‌کند و روزی از آنجا ظهور خواهد کرد. این داستان چنان شهرت یافته است که وی را «صاحب سرداب» لقب داده‌اند.

این در حالی است که در منابع شیعی و کتاب‌های امامیه، هیچ نامی از «سرداب» نیست. نویسندگان اهل سنت در نوشته‌های خود بر این نظر اسرار می‌ورزند و

متأسفانه این سخن دستاویزی برای حملهٔ برخی از آنان به «تشیع» گردیده است.[۷۵]

آنان پنداشته‌اند که شیعیان در میان سرداب، امام خود را می‌جویند و ظهورش را از آن نقطه انتظار می‌کشند؛ از این جهت، تهمت‌هایی به شیعه زده و در این زمینه به خود زحمت مراجعه به منابع شیعه را نداده‌اند.

در حالی که بر اساس تاریخ و روایات شیعه، امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از هنگام ولادت در اختفا به سر می‌برد و بنا به مصالحی تولد و زندگی او آشکار نبود و بعد از رحلت پدر گرامی، غیبت صغرای آن حضرت، آغاز شد. امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بعد از نمازگزاردن بر پیکر پاک پدر و تدفین آن حضرت، وارد منزل شد و دیگر کسی آن حضرت را در اجتماع و در میان مردم ندید.[۷۶]

آن حضرت بنا به روایات شیعی در میان مردم زندگی می‌کند و در موسم حج حاضر می‌شود، ولی مردم او را نمی‌شناسند.[۷۷]

خانه‌ای که از آن سخن گفته می‌شود، دو قسمت داشت؛ یک قسمت برای مردان و قسمت دیگر برای زنان، یک سرداب هم زیر اطاق‌ها قرار داشت. که در روزهای گرم، اهل خانه در آن سرداب زندگی می‌کردند.

شیعه این خانه و این سرداب را محترم می‌دارد؛ زیرا امامانشان در این خانه زندگی می‌کردند، و در همین خانه، امام هادی علیه‌السلام، امام عسکری علیه‌السلام و نیز امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) خداوند سبحان را عبادت می‌کردند. این یک امر معقول و طبیعی است که به جهت علاقه‌مندی به پیشوا و رهبر دینی، آن چه متعلق به او است محترم داشته شود، در میان تمامی ادیان و مذاهب چنین است و شیعه از این عشق و احترام به مکان‌های مقدس و مشاهد مشرفه دفاع می‌کند. و آن را از مصادیق «فی بیوتٍ اذن الله ان ترفع» می‌داند؛ اما این احترام، غیر از آن تهمت‌های مخالفان، به شیعه است.

حقیقت این است که داستان غیبت حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در سرداب «سامرا» و زندگی کردن آن حضرت در این مکان، دروغ و بهتانی بیش نیست و هیچ یک از بزرگان شیعه، چنین باوری نداشته و ندارند.[۷۸]

● دو گزارش تاریخی دربارهٔ سرداب

در آغاز خلافت «معتضد» عباسی، در سال (۲۷۹ ه) دوبار خانهٔ امام عسکری علیه السلام از سوی حکومت تفتیش شد.

یک‌بار «معتضد» سه نفر را به صورت مخفیانه به خانهٔ حضرت فرستاد و فرمان داد: هرکسی را که در آن خانه یافتید، بکشید و سرش را برای من بیاورید، این سه نفر وارد خانه شدند و یک اطاق مخفی یافتند که پرده‌ای زیبا داشت. هنگامی که پرده را بالا زدند، گویا دریایی پر از آب دیدند که در انتهای آن مردی با بهترین هیئت، روی حصیری بر آب ایستاده و مشغول نماز است. دو نفر وارد آب شدند، و آنگاه که نزدیک بود غرق شوند با اضطراب از آن خارج شدند. ساعتی بیهوش ماندند؛ سرانجام سرپرست آنان از فرد نمازگزار عذر خواهی کرد، ولی آن فرد نمازگزار بدون التفات به آنان نمازش را ادامه داد. این سه نفر پیش خلیفه رفتند و آنچه را که دیده بودند برای او بیان داشتند. خلیفه گفت: این سخن را به هیچ کس نگویید.

بار دیگر در پی این حادثه «معتضد» حملهٔ دیگری را ترتیب داد و گروه بیشتری را به خانهٔ امام عسکری علیه السلام فرستاد، این گروه وقتی وارد خانه شدند، از درون سرداب صدای قرائت قرآن شنیدند، پس بر در سرداب ایستادند و مراقب بودند تا کسی از آنجا خارج نشود. فردی که درون سرداب بود (گویا امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)) از غفلت آنان استفاده کرد و از سرداب خارج شد. وقتی رئیس آنان آمد، گفت: داخل سرداب شوید و فردی را که قرآن می‌خواند دستگیر کنید، گفتند: مگر او را ندیدی که خارج شد؟ گفت: پس چرا او را دستگیر نکردید؟ گفتند: گمان کردیم تو او را دیده‌ای. بنابراین، اقدامی نکردیم.[۷۹]

تنها موردی که نام سرداب در ارتباط با حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در روایات شیعی وجود دارد این دو مورد است و مربوط به ۱۹ سال پس از شروع غیبت صغری است؛ آن هم با این مضمون که آن حضرت از سرداب خارج شد. این داستان کجا و داستان ساختگی شروع غیبت از سرداب و بقای حضرت در آن سرداب و اجتماع شیعه در آن مکان در هر صبح و شام و انتظار خروج حضرت کجا؟!.

۳ـ فلسفهٔ غیبت

از آنجاکه بحث از «فلسفهٔ غیبت» و یا مانند آن؛ همچون: نقش انتظار، سیرت و آثار امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، علت طول عمر آن حضرت، حوادث هنگام ظهور و بعد از ظهور و یا... از جمله مباحث کلامی و اعتقادی است و رنگ تاریخی ندارد و باید در جایگاه خود به صورت فراگیر مورد گفت و گو و کنکاش قرار گیرد، اما بی‌مناسبت نیست که در چنین کتابی ولو به صورت خلاصه به برخی از آنها اشاره شود که گاهی نم بهتر از خشکی است. از این رو، پس از یک بررسی کوتاه، نظری گذرا به برخی روایات می‌اندازیم تا بنگریم که از زبان پیامبر اکرم و اهل بیت گرامی‌اش، غیبت امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) چه حکمتی دارد.

در میان مسلمانان این باور که مهدی موعود(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) منجی بشریت است و در آینده ظهور و قیام خواهد کرد و جهان را پر از عدل و داد می‌نماید، از زمان رسول گرامی اسلامﷺ رواج یافت و جزء اعتقادات اسلامی قرار گرفت. اصل اعتقاد به «مهدی موعود» با ویژگی‌هایی؛ مانند این که، مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از اهل بیت رسول خداﷺ و از فرزندان حضرت فاطمهٔ زهراعليها السلام است،[۸۰] به جهت فراوانی و تواتر روایات، مورد قبول تمامی مذاهب شیعه و سنی است. با این تفاوت که عموم

اهل سنت می‌گویند: «مهدی موعود» متعلق به آخرالزمان است و هنوز متولد نشده است. ولی شیعهٔ امامیه می‌گوید: «مهدی موعود» متولد شده است و به دلایل و حکمتی چند در پس پردهٔ غیبت قرار دارد. این غیبت امام﵇ با آمادگی و انتظار مردم از «مهدی موعود» گره خورده است. به همین جهت آمادگی و انتظار از ظهور مهدی موعود (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) یکی از اعمال با فضیلت شیعیان در عصر غیبت به شمار می‌آید.[۸۱]

از بهترین دلایلی که می‌توان بر حقانیت و اصالت مبانی مذهب حقهٔ شیعهٔ امامیه (اثناعشری) اقامه کرد، این است که امامان پیشین﵈ در طول سال‌های متمادی غیبت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را پیشگویی کردند و در برابر «واقفیه» که با تمامی توان به تضعیف روایات و جرح روایان مربوط به غیبت می‌پرداختند و بسیاری از آن روایات را مجعول و ساخته آن گروه می‌خواندند، مبارزه نمودند و سرانجام گردش ایام صحت و درستی آن احادیث شریف و پیشگویی امامان اطهار﵈ را بر آنان ثابت نمود و غیبت امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) با همان ویژگی‌هایی که از زبان پیامبرﷺ و یکایک امامان پیشین بیان شده بود، به وقوع پیوست، تا کسی در آینده نتواند ادعا کند که شیعیان اثناعشری برای صحت مدعای خود دربارهٔ غیبت امام دوازدهم﵇ احادیثی جعل کرده‌اند.

می‌توان گفت: این خود خواست و لطف و عنایت خداوند است که بر این عدّه ارزانی داشته است.[۸۲]

اما غیبت امام‌مهدی(عجل‌الله تعالی‌فرجه‌الشریف) چه‌حکمت و فلسفه‌ای‌دارد؟ چرا حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مانند دیگر امامان در میان مردم آشکارا زندگی نکرد؟

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: اگر از نظر رخدادها و حوادث طبیعی و عادی به این حادثه نظر نماییم و به دنبال توجیه و چرایی این امر حرکت کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که با فشارهای روز افزون «عباسیان» بر «طالبیان»[۸۳] به ویژه بر بنی فاطمه و امامان معصوم﵈، غیبت و اختفای امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) امری سنجیده و حساب شده، و بازتابی از آن سیاست رو به فزونی دشمنی با امامان﵈ است.

به عبارت روشن‌تر: امامان علیهم‌السلام در برابر این سیاست «عباسیان» از تاکتیک اختفا و غیبت یاری گرفته بودند تا وجود مقدس امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، از گزند حوادث زمان مصون و محفوظ بماند و در فرصت مناسب به میان مردم آید و مردم از وجود مقدس آن حضرت بهره‌مند گردند. فشارهای سیاسی که از زمان امام جواد علیه‌السلام بر امامان معصوم علیهم‌السلام وارد می‌شد، مرتباً افزایش می‌یافت؛ این فشارهای رو به افزایش موجب شد که فعالیت‌های امام یازدهم علیه‌السلام به حداقل برسد، تا جایی که زمینهٔ مساعد برای رهبری‌های امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به کمتر از حدنصاب خود رسید، در این هنگام خواست و مشیت خداوند به غیبت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) تعلق گرفت.

دکتر «جاسم حسین» در این باره می‌نویسد:

«مقامات حکومت عباسی خواستار ایجاد محدودیت در فعالیت‌های ائمه علیهم‌السلام بودند، از این رو، آنان را به دربار خود می‌بردند و تحت نظر می‌گرفتند، تا آن که دیگر نتوانند فعالیت‌های خود را در میان پیروان خویش انجام دهند.

محدودیت‌هایی که از زمان حضرت رضا علیه‌السلام بر ائمه علیهم‌السلام تحمیل شد، تا زمان امام یازدهم، حضرت عسکری علیه‌السلام ادامه یافت. در نتیجه ائمه علیهم‌السلام نیز سیاستی اتخاذ کردند تا آخرین وصی خود را از شرایط مشابه مصون دارند.

امامان علیهم‌السلام به این نتیجه رسیدند که پسر امام یازدهم علیه‌السلام از چشمان «عباسیان» پنهان شود تا بتواند فعالیت‌های خود را ناشناخته به انجام رساند، تا اینجا احادیثی که وجود امامی را پیش بینی می‌کند که از نظرها پنهان باشد و سیاست‌های خود را در خفا، در میان پیروان خویش به مورد اجرا خواهد گذاشت را ترویج و نقل می‌کردند. این امام، دوازدهمین امام است. چنین اقداماتی از پیش صورت می‌گرفت، تا «امامیه» را به قبول سفیران به عنوان واسطه‌های ائمه علیهم‌السلام آماده سازد.»[۸۴]

همین تفسیر و فلسفهٔ غیبت که از زبان «جاسم حسین» بیان شد، در روایات اسلامی نیز به گونه‌ای دیگر بیان شده است. و امامان معصوم علیهم‌السلام در موارد گوناگون بر آن تأکید کرده‌اند.

اینک به روایات اسلامی که در این باره وارد شده است نظری می‌اندازیم تا بنگریم که‌از زبان اهل بیت پیامبر ﷺ، غیبت امام‌مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) چه حکمتی دارد.

● سرّی از اسرار الهی

غیبت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) سری از اسرار الهی است که حکمت آن بر بندگان مخفی و پوشیده است و تنها بعد از آن که ظهور حضرت فرا رسد، روشن خواهد شد. پیامبر اکرمﷺ فرمود:

«یا جابر! انّ هذا لَأمر من امرالله و سرّ من سرّ الله، مطوّی عن عباده.»[۸۵]

ای جابر! این امر الهی و سری از اسرار خداوندی است که بر بندگان پوشیده است.

امام صادقؑ فرمود:

«انّ لصاحب هذاالامر غیبة لابدّ منها یرتاب فیها کلّ مبطل، فقلت: ولم جعلت فداک؟ قال: لأمرٍلم یؤذن لنا فی کشفه لکم، قلت: فما وجه الحکمة فی غیبته؟ قال: وجه الحکمة فی غیبته وجه الحکمة فی غیبات من تقدّمه من حجج اللّه ـ تعالی ذکره ـ ان وجه الحکمة فی ذلک لا ینکشف الاّ بعد ظهوره کمالم ینکشف وجه الحکمة فیما اتاه الخضرؑ من خرق السفینة و قتل الغلام و اقامة الجدار لموسیؑ الی وقت افتراقهما.»[۸۶]

همانا برای «صاحب الامر» غیبتی است تخلّف ناپذیر. هرجویندهٔ باطلی در آن به شک می‌افتد و اجازه نداریم علت آن را بیان کنیم. حکمت غیبت او همان حکمتی است که در غیبت‌های پیشین وجود داشت و پس از ظهور، روشن خواهد شد. همانند حکمت کارهای خضرؑ از کشتن پسر بچه و برپاداشتن دیوار شکسته، این‌ها وقتی برای موسیؑ روشن شد که آن دو، از هم جدا شدند. غیبت امری از امور الهی و سری از اسرار او است.

• آزمایش و غربال انسان‌های صالح

در برخی از روایات آمده است که، حکمت غیبت حضرت ولی عصر، امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) غربال شدن انسان‌های صالح و آزمایش مردم به این وسیله است.

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

«اما واللّه لاقتلنّ انا و ابنای هذان ولیبعثنّ اللّه رجلاً من ولدی فی آخرالزمان یطالب بدمائنا، ولیغیبنّ عنهم تمییزاً لاهل الضلالة حتّی یقول الجاهل: مالله فی آل محمد من حاجة.»[۸۷]

به خدا قسم، من و این دو فرزندم (حسن و حسین) شهید خواهیم شد، خداوند در آخرالزمان مردی از فرزندانم را به خون خواهی ما برخواهد انگیخت و او مدتی غایب خواهد شد تا مردم آزمایش شوند و گمراهان جدا گردند، تا جایی که افراد نادان می‌گویند: خداوند دیگر به آل محمد کاری ندارد.

امام حسین علیه السلام فرمود:

«له غیبة یرتدّ فیها اقوام و یثبت علی الدین فیها آخرون فیودّون و یقال لهم متی هذا الوعدان کنتم صادقین. امّا ان الصابر فی غیبته علی الاذی والتکذیب بمنزلة المجاهد بالسیف بین یدی رسول اللّه صلی الله علیه و آله.»[۸۸]

برای امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) غیبتی است. در این غیبت برخی از دین برمی‌گردند و برخی ثابت قدم می‌مانند هرکه در این غیبت صبر کند و بر مشکلاتی که از سوی دشمنان ایجاد می‌شود استقامت نماید به قدری از اجر خداوند بهره‌مند می‌گردد که انگار در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله با شمشیر بر دشمنان جنگیده است.

امام پنجم علیه السلام در پاسخ به این سؤال که فرج شما کی خواهد بود، فرمود:

«هیهات هیهات لایکون فرجنا حتی تغربلوا، ثم تغربلوا، ثم تغربلوا.»[۸۹]

فرج و ظهور حضرت اتفاق نمی‌افتد، مگر آن که شیعیان به شدت در امتحان الهی شرکت کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«غیر ان اللّٰه ـ عزّوجلّ ـ یحبّ ان یمتحن الشیعة.»[۹۰]

غیبت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) امتحان شیعه است.

امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام نیز در این باره فرمود:

«انّما هی محنة من اللّٰه ـ عزّ و جلّ ـ امتحن بها خلقه.»[۹۱]

این غیبت خود مایهٔ امتحان بندگان خداوند بزرگ است.

● ستم پیشه بودن انسان‌ها

در برخی از روایات، فلسفهٔ غیبت، ستم پیشه بودن انسان‌ها بیان شده است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در مسجد «کوفه» فرمود:

«واعلموا انّ الارض لاتخلو من حجةالله ـ عزوجل ـ ولکن اللّٰه سیعمی خلقه عنها بظلمهم وجورهم و اسرافهم علی انفسهم...»[۹۲].

زمین از حجت الهی خالی نمی‌ماند، ولی خداوند به دلیل ستم پیشه بودن و زیاده روی انسان‌ها، آنان را از وجود «حجت» خود محروم می‌سازد.

● آمادگی جهانی

قطعاً برای ظهور حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به عنوان «خاتم الاوصیا» و منجی جهانی بشریت و کسی که در کرهٔ زمین دین اسلام را بر تمامی دین‌ها پیروز بگرداند، زمینه و آمادگی جهانی لازم است. از این رو، جهان باید زمینهٔ این پذیرش را داشته باشد تا این هدف محقق شود. بنابراین، می‌توان فقدان آمادگی جهان را یکی از فلسفه‌ها و حکمت‌های غیبت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) برشمرد.

● آزادی از یوغ بیعت با طاغوت‌های زمان

در برخی از روایات اسلامی آمده است: علت و حکمت غیبت امام مهدی (عجل‌الله

تعالی فرجه‌الشریف) این است که، آن حضرت با وجود غیبت از یوغ بیعت با طاغوت‌های زمان آزاد می‌شود و تعهد و بیعت با هیچ حاکمی را بر عهده ندارد، تا بتواند در زمان قیام خود آزادانه تلاش کند. دیگر امامان از روی تقیّه حکومت‌ها را به رسمیت می‌شناختند، ولی امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مأمور به تقیّه نیست. از این رو، با حکومت‌ها و طاغوت‌های زمان بیعت نمی‌کند، و اگر غیبت آن حضرت نباشد، این امر شدنی نیست.

امام حسن مجتبیٰ علیه‌السلام در این باره فرمود:

«ما منّا احد الاّ و یقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الاّ القائم الّذی یصّلی روح اللّه عیسی بن مریم خلفه فانّ اللّه ـ عزّ و جلّ ـ یخفی ولادته و یغیب شخصه لئلاّ یکون لأحد فی عنقه بیعة اذا خرج ذاک التاسع من ولد اخی الحسین... .»[۹۳]

هرکدام از ما (امامان اهل البیت علیهم‌السلام) در زمان خود بیعت حاکمان و طاغوت‌های زمان را از روی تقیّه به عهده گرفته‌ایم، مگر امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) که «عیسی بن مریم» به امامت آن حضرت نماز می‌گزارد. خداوند ولادت او را مخفی نگه داشت و برای او غیبتی در نظر گرفت تا زمانی که قیام می‌کند برگردنش بیعت حاکمی نباشد.

روایات دیگری نیز از دیگر امامان معصوم علیهم‌السلام رسیده است؛ مانند روایتی از امام سجاد علیه‌السلام که فرمود: «**ولیس لأحد فی عنقه بیعة**»[۹۴] و یا سخن امام هشتم علیه‌السلام در این باره که فرمود: «**لئلاّ یکون لأحد فی عنقه بیعة اذا قام بالسیف.**»[۹۵]

همچنین توقیعی از ناحیهٔ مقدسه برای «اسحاق بن یعقوب»، توسط «محمد بن عثمان عَمْری» صادر شد، حضرت در این توقیع فرمود:

«وامّا علّة ما وقع من الغیبة فانّ اللّه ـ عزوجل ـ یقول: «یا ایها الذین آمنوا لاتسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم». انه لم یکن لاحد من آبائی ـ علیهم‌السلام ـ الاّ وقد وضعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه وانی اخرج حین اخرج ولابیعة لاحد من الطواغیت فی عنقی.»[۹۶]

اما این که چرا «غیبت» واقع شده است، خداوند ـ عزوجل ـ فرمود: «ای مؤمنان! از

چیزهائی که اگر پاسخش را بدانید، خوشایند شما نیست، پرسش نکنید». همهٔ پدران من تقیه نمودند و با طاغوتیان زمان بیعت نمودند، ولی من در پس پردهٔ «غیبت» قرار گرفته‌ام تا بیعت طاغوتیان برگردنم نباشد و در هنگام خروج آزادانه قیام نمایم.

● **حفظ جان امام مهدی**(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)

خداوند به وسیلهٔ غیبت امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) جانش را از شر دشمنان حفظ نموده است. اگر مسألهٔ غیبت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مطرح نبود، «معتمد» عباسی که به خون آن حضرت تشنه بود، مانند پدران بزرگوار آن حضرت، امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را نیز شهید می‌کرد و زمین از حجت خداوند خالی می‌شد.

در این باره روایات فراوانی از امامان اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده است.

امام پنجم علیه‌السلام فرمود:

«انّ للقائم غیبة قبل ان یقوم، قال: قلت: ولم، قال: یخاف.»

برای قائم ما (امام مهدی«عج») قبل از آن که به پا خیزد غیبتی است. راوی پرسید: برای چه؟ حضرت فرمود: چون ترس از کشته شدن او وجود دارد.

«شیخ طوسی» بعد از بیان روایاتی چند دربارهٔ «فلسفهٔ غیبت» می‌نویسد:

«آن چه از اخبار دربارهٔ حکمت و فلسفهٔ غیبت آمده است؛ مانند امتحان شیعه، «صعوبة الأمر علیهم» و «اختیارهم للصبرعلیه»، اینها به عنوان حکمت و فلسفهٔ غیبت نیست، بلکه به عنوان اثر و نتیجهٔ غیبت برای شیعیان است. سبب و فلسفهٔ غیبت همان ترس از کشته شدن امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به وسیلهٔ دشمنان است.»[۹۷]

۴ـ ویژگی‌های دورهٔ غیبت صغری

همان گونه که قبلاً بیان شد برای امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بعد از دورهٔ اختفا و رحلت امام عسکری﵇ دو نوع غیبت وجود دارد؛ یکی «غیبت صغری» و کوتاه مدت است که با پایان دورهٔ اختفا آغاز شد، و دیگر «غیبت کبری» و دراز مدت که بعد از دورهٔ «غیبت صغری» شروع شده است و هنوز ادامه دارد.

دورهٔ «غیبت صغری» که از زمان شهادت امام حسن عسکری﵇؛ یعنی آغاز امامت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) شروع و با درگذشت سفیر چهارم آن حضرت؛ یعنی «ابوالحسن علی‌بن محمد سَمَری» پایان پذیرفت، ویژگی‌هایی دارد که به آن اشاره می گردد:

۱ـ زمان «غیبت صغری» محدود است و از نظر زمانی نزدیک به هفتاد سال طول کشید. به خاطر همین محدودیت و کوتاهی زمان، از آن به «غیبت صغری» تعبیر نموده‌اند، بر خلاف «غیبت کبری» که زمانش طولانی است و مدت آن را جز خداوند کسی نمی‌داند.

۲ـ در دورهٔ «غیبت صغری»، امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به کلی از دیده‌ها پنهان نبود، بلکه با وکلا و سفیران خاصش در تماس بود، و گاهی سفیران آن حضرت

ملاقات برخی از افراد را با امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ترتیب می‌دادند.[۹۸]

مردم پرسش‌های خود را به وسیلهٔ سفیران چهارگانه، با امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در میان می‌گذاشتند و پاسخ‌های خود را دریافت می‌کردند. در این دوره توقیعاتی از ناحیهٔ مقدسه و با واسطهٔ سفیران چهارگانه برای شیعیان صادر می‌شد.[۹۹]

اما در دورهٔ «غیبت کبری» و بعد از درگذشت «سَمَری»، این رابطه قطع شد. امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) چند روز قبل از درگذشت «سَمَری»، مرگ قریب الوقوع او را به وی خبر می‌دهد و آنگاه بیان می‌دارد که، این ارتباط‌های ۷۰ ساله، در دورهٔ «غیبت کبری» وجود نخواهد داشت.

این توضیح امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در بحث‌های آینده (سفیر چهارم) خواهد آمد.

۳ـ در دورهٔ «غیبت صغری» امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، ۴ وکیل و یا ۴ نماینده داشت که برای تک تک آنان و یکی پس از دیگری، حکم وکالت صادر نمود و دیگر نمایندگان حضرت از سوی این ۴ نفر مأموریت داشتند. اما بعد از پایان این دوره، فرد خاصی به عنوان نائب ویژهٔ آن حضرت وجود ندارد، بلکه به فرمودهٔ ائمه علیهم‌السلام هر کس شرایط وکالت را داشته باشد، می‌تواند وکیل و نمایندهٔ عام آن حضرت باشد. بنابراین، دورهٔ بعد از «غیبت صغری» را می‌توان به «دورهٔ رهبری، یا وکالت فقیهان» معرفی نمود.

۴ـ در دورهٔ «غیبت صغری» ممکن بود برخی از افراد، آن حضرت را ببینند و امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را بشناسند، ولی در دورهٔ «غیبت کبری» کسی او را نمی‌بیند و اگر هم ببیند او را نمی‌شناسد.[۱۰۰]

اگر هم برخی از خواص، حضرت را ببینند و بشناسند اجازه ندارند آن را برای دیگران بازگو نمایند،[۱۰۱] مگر با اجازهٔ خود حضرت و یا به افراد مورد اطمینان.

۵ـ اختلافات فرقه‌ای پس از رحلت امام عسکری علیه‌السلام

حاکمان عباسی که بنا به ماهیتشان، به روش‌های ظالمانه روی آورده بودند، روز به روز محبوبیت خود را در افکار عمومی از دست می‌دادند. اما امامان معصوم علیهم‌السلام با توجه به کردار شایسته و پیشینهٔ نیکویی که داشتند روز به روز در نزد امت اسلامی محبوب‌تر و مقبول‌تر می‌شدند.

حاکمان عباسی پیوسته از پایگاه اجتماعی محروم، ولی امامان شیعه علیهم‌السلام پیوسته به پایگاه اجتماعی بیشتری نایل می‌شدند.

این روند که برای حکمرانان ستم پیشهٔ عباسی سخت ناگوار و شکننده بود، چاره را در فزونی ستم و جوّ اختناق دیدند، آنان همواره بر امامان شیعه ستم روا می‌داشتند تا جایی که خانهٔ امام حسن عسکری علیه‌السلام در کنترل حکومت عباسیان قرار داشت، و شیعیان نمی‌توانستند آزادانه با آن حضرت در ارتباط باشند. آنان در صدد بودند تا اگر برای امام عسکری علیه‌السلام فرزندی متولد شود، او را به شهادت رسانند.

طبیعی است که این جوّ اختناق و سیاست عباسیان موجب گردد تا امام یازدهم علیه‌السلام راه احتیاط، تقیّه و رازداری را بیش از پیش، به کار برد. آری در زمان امام عسکری علیه‌السلام احتیاط و تقیّه به اوج خود رسید و آن حضرت بیش از دیگر امامان علیهم‌السلام به کتمان امور

پرداختند که از جملهٔ آنها، مخفی داشتن ولادت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) است.

زمینهٔ پیدایش فرقه‌های جدید شیعی بعد از رحلت امام عسکری علیه‌السلام

اختفای ولادت آن حضرت باعث شد تا برخی از شیعیان در آغاز رحلت امام حسن عسکری علیه‌السلام در امر امامت دو امام یازدهم و دوازدهم علیهماالسلام دچار شک و تردید شوند، (چون طبق عقیدهٔ شیعه امام یازدهم باید پسری داشته باشد تا او امام دوازدهم گردد، حال اگر امام یازدهم پسر نداشته باشد، در امامتش تردید می‌شود.) به طوری که نوشته‌اند: بعد از رحلت امام عسکری علیه‌السلام پیروان آن حضرت به ۱۴ یا ۱۵ فرقه منشعب شدند،[۱۰۲] بلکه بنا به نقل برخی از مورخان، پیروان آن حضرت ۲۰ فرقه شدند.[۱۰۳]

اختفای ولادت و زندگی امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از یک سو، و ادعای امامت «جعفر» از سوی دیگر موجب شد تا شیعیان در این عصر پریشان شوند. با وجود این پریشانی فکری و عقیدتی، دیگر مذاهب اسلامی با شدت هر چه تمام‌تر شیعهٔ امامیه را کوبیدند، «معتزله»، «اصحاب حدیث»، «زیدیّه»، و به ویژه «عباسیان» در کوبیدن شیعهٔ امامیه از هیچ کاری دریغ نکردند.

در واقع بعد از رحلت امام عسکری علیه‌السلام از جهت شک و تردید و تفرقه در مذهب، دوره‌ای برای شیعه یافت شد که در تاریخ، بی‌نظیر یا کم نظیر بود. به همین جهت می‌توان این عصر را «عصر آشفتگی و حیرت شیعیان» نامگذاری کرد.

اما به مجرد آن که شیعیان آن حضرت از راه‌های گوناگون و افراد موثق، از ولادت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مطمئن شدند، تمامی آنان به امامت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) گرویدند و همهٔ فرقه‌هایی که در این مقطع زمانی پدید آمده بودند، (جز مذهب امامیهٔ اثنا عشری) نابود شدند؛ امروزه برای این فرقه‌ها هیچ پیروی وجود ندارد و تنها در کتاب‌ها به عنوان یک رویداد تاریخی از آن یادی به میان آمده است، حتی در زمان «شیخ مفید» نیز این فرقه‌ها وجود خارجی نداشتند. شیخ

مفید در این باره می‌نویسد: در این سال (۳۷۳ ه) و در زمان ما، دیگر هیچ اثری از این گروه‌ها باقی نمانده است و همه از بین رفته‌اند.[۱۰۴]

مهم‌ترین فرقه‌هایی که بعد از شهادت امام عسکری علیه‌السلام یافت شد بدین قرار است:

● اعتقاد به امامت جعفر، پسر امام هادی علیه‌السلام

آنان که به امامت جعفر پسر امام هادی علیه‌السلام گرویده بودند به ۴ گروه تقسیم می‌شوند:

۱ـ عده‌ای گفتند: «جعفر» برادر امام عسکری علیه‌السلام، امام است، اما نه این که برادرش امام حسن عسکری علیه‌السلام وصیت کرده باشد که بعد از او «جعفر» امام است، بلکه به این دلیل که برادرش، امام عسکری علیه‌السلام پسری نداشت، پس به ناچار امامت به برادرش «جعفر» می‌رسد و او امام دوازدهم است.

۲ـ برخی معتقد بودند: «جعفر» امام است به دلیل این که برادرش امام حسن عسکری علیه‌السلام وصیت کرد و او را جانشین خود قرار داد. این فرقه هم، مانند فرقهٔ قبلی «جعفر» را به عنوان امام دوازدهم پذیرفتند.

۳ـ برخی نیز بر این باور بودند که «جعفر» امام است و او این امامت را از پدرش به ارث برده است، نه از برادر، بلکه امامت برادر، امام حسن عسکری علیه‌السلام باطل بود، چرا که امام عسکری علیه‌السلام فرزندی نداشت، و امام باید فرزندی داشته باشد تا امر امامت استمرار یابد. آنها می‌گویند: از این که امام حسن‌بن علی علیه‌السلام پسری ندارد، می‌فهمیم که بعد از امام هادی علیه‌السلام امامت به «حسن» نرسیده است، بلکه به پسر دیگر امام هادی علیه‌السلام؛ یعنی «محمد» نیز نرسیده است، چرا که «محمد» در زمان حیات پدر درگذشت. بنابراین، به ناچار باید پذیرفت که امامت بعد از امام دهم علیه‌السلام به «جعفر» رسیده است و او امام یازدهم شیعیان است.

۴ـ عده‌ای دیگر بر این امر پافشاری کردند که، «جعفر» امامتش را از برادرش «محمد» به ارث برده است. این گروه بر این باور بودند که پسر امام هادی علیه‌السلام، «ابو جعفر، محمدبن علی» که در روزگار پدرش درگذشت، به وصیّت پدر امام بود، و به

اسم و رسم، او را به امامت تعیین کرده بود، و چون هنگام مردنِ «محمد» فرا رسید بر آن شد که برای جانشینی خود کسی را پیدا کند تا امر امامت را به وی بسپارد، ناچار راز امامت را با غلامی خرد سال به نام «نفیس» که خدمتگزار او بود، در میان گذاشت، و کتاب‌ها، دانش‌ها، جنگ افزار و آنچه را که امت اسلامی بدان نیازمند بود، به وی سپرد و به او وصیت کرد که هرگاه مرگ پدرش؛ یعنی امام هادی علیه السلام فرا رسید، همهٔ آنها را به برادرش «جعفر» بسپارد.

این گروه امامت امام حسن عسکری علیه السلام را قبول نداشتند و می‌گفتند که پدرش او را جانشین خود قرار نداده بود، بلکه «محمدبن علی» امام یازدهم بود و بعد از او «جعفر» امام شد.

● اعتقاد به امامت فرزند دیگری از امام عسکری علیه السلام

این گروه نیز به ۴ دسته تقسیم شدند:

۱ـ برخی بر این باور بودند که امام حسن عسکری علیه السلام پسری داشت که او را «علی» نامید و امر امامت را به او وصیت نمود. بنابراین «علی‌بن حسن» امام دوازدهم و «مهدی قائم» است.

۲ـ عده‌ای گفتند: از امام عسکری علیه السلام ۸ ماه بعد از رحلتش پسری متولد شد که او امام دوازدهم است.

۳ـ گروهی معتقد شدند که از امام حسن عسکری علیه السلام پسری به یادگار مانده است که به امر خداوند هنوز متولد نشده است، او در رحم مادر قرار دارد و هیچ مانعی ندارد که صدها سال در رحم مادر باشد و سپس به امر خداوند متولد گردد.

۴ـ برخی نیز گفتند: بعد از حسن‌بن علی علیه السلام فرزند او به نام «محمد» امام بود که در روزگار خود زندگی کرد، سپس مرد و بعداً زنده خواهد شد و قیام خواهد نمود. او امام منتظر است.

● **اعتقاد به استمرار امامت امام حسن عسکری علیه السلام**

پیروان این عقیده نیز به ۲ گروه منشعب شدند:

۱ـ گروهی گفتند: حسن‌بن علی علیه السلام زنده است و مهدی، منتظر و قائم است؛ چون که او هیچ فرزندی ندارد، امام غایب و زنده است، چراکه زمین نباید از حجّت خالی باشد.

این گروه معتقد بودند: اگر امام در هنگام مردن فرزندی نداشته باشد، او «مهدی قائم» است و روا است که بر زنده بودن او درنگ نمود، و شیعیان او ناچارند چشم به راه وی باشند تا باز گردد؛ زیرا امام بی‌فرزند و بدون جانشین را مرده نتوان پنداشت و باید گفت: او غایب شده است.

۲ـ گروه دوم بر این باور شدند که حسن‌بن علی، امام عسکری علیه السلام رحلت نمود، سپس زنده شد و زندگی خویش را از سرگرفت، او مهدی و قائم است؛ زیرا بنا به روایتی، «قائم» کسی است که پس از مرگ برخیزد و قیام کند و فرزندی از او نمانده باشد. اگر او فرزندی داشت به ناچار مرگ او درست است و بازگشتی برای وی نیست، و امامت از او به فرزندش منتقل می‌شود. حسن‌بن علی علیه السلام درگذشت و در مردن او گفت و گویی نیست، و از آنجاکه برای او فرزندی نبود و جانشینی نداشت و کسی را به جای خود بر نگزید. او پس از مرگ، زندگی را از سر گرفت و اکنون از دیده‌ها پنهان است و سرانجام آشکار خواهد شد و جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود.

فرق بین این گروه با گروه قبلی در این است که، این گروه می‌گفتند: او مرده و سپس زنده شده است و در پس پردهٔ غیبت قرار گرفته است، در حالی که گروه قبلی می‌گفتند: آن حضرت بدون این که رحلت نماید، از دیده‌ها پنهان شده است.

● **اعتقاد به امامت محمدبن علی، برادر امام حسن عسکری علیه السلام**

این گروه بر این اعتقادند که بعد از امام هادی علیه السلام، پسرش «محمد» امام است؛ چرا

که امامت دو برادر؛ یعنی «جعفر» و «حسن» روا نیست (و امامت امام حسن و امام حسین علیهما السلام استثناء است).

امامت «جعفر» روا نیست به این دلیل که او کرداری ناشایست داشت و درخور شأن امامت نبود. وی عادل نبود، و این خود دلیل بارزی است که «جعفر» نمی‌تواند امام باشد.

اما امامت «حسن‌بن علی» روا نیست چون که امام باید فرزندی داشته باشد تا امامت به او منتقل شود، در حالی که او فرزندی نداشت. بنابراین، امامت این دو برادر روا نیست، بلکه امامت به برادر دیگر، «محمدبن علی»، می‌رسد. او، هم فرزند داشت و هم رفتارش پسندیده بود. به ناچار او امام، مهدی و قائم است. او زنده است و پیشوایی وی را باید پذیرفت وگرنه بایستی قائل به بطلان اصل امامت شد و این درست نیست.

● اعتقاد به توقف در امامت

گروهی از شیعیان می‌گفتند: بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام امر امامت بر ما مشتبه شده است و ما نمی‌دانیم که آیا «جعفر» امام است و یا فردی دیگر. نمی‌دانیم امامت از پشت «حسن» است یا از پشت برادران او، کار بر ما مشتبه شده است، و تا رفع شک و شبهه بر امامت او ایستاده‌ایم و تأمّل می‌کنیم.

● اعتقاد به دورهٔ فترت

این دسته بر این باور بودند که بعد از امام یازدهم، حسن‌بن علی علیه السلام دورهٔ فترت است؛ در این دوره زمین از حجت خالی است.[۱۰۵]

آنها می‌گفتند: خالی بودن زمین از حجت هیچ مانعی ندارد، چنان که در فاصله بین زمان حضرت عیسی علیه السلام تا زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله زمین از وجود پیامبر و یا امام خالی بود و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بعد از فترتی که روی داد، به رسالت مبعوث شد.

این گروه می‌گفتند: رحلت امام حسن عسکری علیه‌السلام به راستی اتفاق افتاد، در این هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد و می‌توان گفت که پس از او، امامی نیست همان گونه که می‌توان گفت: با رحلت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر دیگری وجود ندارد.[۱۰۶]

در هر صورت همان‌گونه که یادآور شدیم، تمامی این گروه‌ها و فرقه‌هایی که بعد از رحلت امام عسکری علیه‌السلام به وجود آمدند، با روشن شدن وجود فرزند برای امام یازدهم علیه‌السلام همه به امامت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) گردن نهادند، و دیگر از این گروه‌ها اثری جز در کتاب‌های پیشینیان نیست.

۶ـ نواب اربعه[۱۰۷]

امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در دورهٔ «غیبت صغری» ۴ نفر را به عنوان نائبان خاص خود به شیعیان معرفی نمود. این ۴ تن، از اصحاب با سابقهٔ امامان پیشین و از عالمان بزرگ و پارسای شیعه بودند. «نواب اربعه» عبارتند:

۱ـ ابو عَمْرو، عثمان‌بن سعید عَمْری

۲ـ ابو جعفر، محمدبن عثمان بن سعید عَمْری

۳ـ ابوالقاسم، حسین‌بن روح نوبختی

۴ـ ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری

امامیه بیشترین اطلاعات خود را دربارهٔ زندگی و فعالیت‌های این ۴ سفیر و نائب خاص حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، از کتاب «الغیبة» اثر «شیخ طوسی» نقل می‌کنند. او نیز عمدتاً به دو اثر قدیمی استناد نموده است؛ یکی کتاب «فی اخبار ابی عَمْرو ابی جعفر عَمْریون» اثر «هبةاللّه بن احمد بن محمد کاتب»، معروف به «ابن برینه»، پسر «ام کلثوم» دختر «محمد بن عثمان بن سعید عَمْری» (پسر نوهٔ دختری سفیر دوّم)، و دیگر، کتاب «اخبارالوکلاء الاربعه» نوشتهٔ «احمدبن نوح»؛ این دو کتاب بر اثر بی‌توجهی و یا دشمنی‌ها از بین رفت و ما مستقیماً به مطالب این دو کتاب

دسترسی نداریم. متأسفانه «شیخ طوسی» و دیگران دربارهٔ زندگی این ۴ سفیر عالی مقام، مطالب کمی نقل کرده‌اند.[۱۰۸]

از این رو، نمی‌توان دربارهٔ زندگینامهٔ این ۴ سفیر ویژهٔ امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به قدر کافی اطلاعاتی به دست آورد. با این وجود تا اندازه‌ای که مدارک و مستندات تاریخی اجازه می‌دهد در این باره مطالبی را در ۴ عنوان ذیل بیان می‌داریم:

الف : نواب اربعه

ب : ملاک نصب نواب اربعه

ج : کیفیت ارتباط نواب اربعه با شیعیان

د : وظایف و مسئولیت‌های نواب اربعه

الف: معرفی اجمالی نواب اربعه

چهار نایب خاصی که امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در دورهٔ غیبت صغری برگزیده بدین شرح است:

• ابو عَمْرو، عثمان‌بن سعید عَمْری

«ابو عمرو، عثمان‌بن سعید اسدی عَمْری» اولین نائب خاص و سفیر امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) است. و در نزد شیعیان مقامی والا دارد.

او به «اسدی» معروف است، چون از قبیلهٔ «بنی اسد» است.

او را «عَمْری» گویند، چون جد مادرش «عَمْری» بود[۱۰۹] افزون بر آن، در این باره گفته شده است که امام عسکری﵇ فرمود: به جای ابو عمرو، او را «عَمْری» بگویید، به همین جهت او به «عَمْری» مشهور شد.[۱۱۰]

به او «عسکری» نیز می‌گویند چون که در «عسکر» یا «سامرا» سکونت داشت.

دیگر این که به او «زیّات» و یا «سمّان» (=روغن فروش) می‌گویند، به این جهت که به منظور استتار در فعالیت‌های سیاسی ـ مذهبی، روغن فروشی می‌کرد و در قالب

روغن فروشی، اموالی را که شیعیان به وی می‌دادند تا به امامشان برساند، در ظرف‌های روغن مخفی می‌کرد و به محضر امام عسکری علیه السلام می‌رساند.[۱۱۱]

«کشیّ» نام او را «حفص‌بن عمر عَمْری» ذکر می‌کند که ممکن است نام مستعار وی در دیدارهای پنهانی با سایر وکلا باشد.[۱۱۲]

«شیخ طوسی» در کتاب «رجال» خود، «عثمان‌بن سعید» را، هم از اصحاب امام هادی علیه السلام بر شمرده است و هم از اصحاب امام عسکری علیه السلام.

«کشّی» دربارهٔ سابقهٔ خدمت «عثمان‌بن سعید» در بیت امامت می‌نویسد: «او از سن یازده سالگی به خدمتگزاری نزد امام هادی علیه السلام مشغول بود.»

برخی هم نوشته‌اند: وی از سن یازده سالگی خدمتگزار ابی جعفر امام جواد علیه السلام بود.[۱۱۳]

در هر حال آنچه روشن و قطعی است این است که «عثمان‌بن سعید عَمْری» از همان دورهٔ جوانی و یا نوجوانی در بیت عصمت و امامت، افتخار خدمت داشت. او خدمتگزار چند امام بود، و وکیل امام هادی علیه السلام، نیز در ده سال آخر زندگی امام هادی علیه السلام، رهبری سازمان زیر زمینی وکالت را به عهده داشت.[۱۱۴] او رئیس وکلای امام عسکری علیه السلام بود و تمامی وجوهاتی که پیروان امام عسکری علیه السلام توسط وکلا می‌فرستادند، به «عثمان» تحویل داده می‌شد و وی به نوبت آنها را به خدمت امام می‌برد.[۱۱۵] و سپس وکیل ویژه و نائب خاص امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) شد.

«شیخ طوسی» در این باره می‌نویسد: «احمدبن اسحاق بن سعد قمی»[۱۱۶] می‌گوید: «روزی به محضر امام هادی، ابی‌الحسن، علی‌بن محمد علیه السلام رسیدم و عرض کردم: من گاهی غایب و گاهی حاضرم [یعنی گاهی در اینجا هستم و گاهی در نقطهٔ دور دستی هستم] و نمی‌توانم مسایل شرعی خود را از شما بپرسم. و وقتی هم که حاضرم همیشه نمی‌توانم به حضور شما برسم. سخن چه کسی را بپذیرم و از چه کسی فرمان ببرم؟

امام فرمود: «این ابو عَمْرو (عثمان‌بن سعید عَمری) فردی موثق و امین است، او

مورد اعتماد و اطمینان من است، آنچه به شما می‌گوید، از جانب من می‌گوید و آنچه به شما می‌رساند از طرف من می‌رساند.»

بعد از آن که امام هادی علیه السلام رحلت نمود، در یکی از روزها به نزد فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و همان سؤال را که نزد امام هادی علیه السلام بیان داشته بودم، از امام عسکری علیه السلام پرسیدم. حضرت همان پاسخ امام هادی علیه السلام را تکرار نمود و فرمود: «این ابو عمر و (عثمان‌بن سعید عَمْری) مورد اعتماد و اطمینان امام پیشین و نیز مورد اطمینان من در زندگی و پس از مرگ من است. آنچه به شما بگوید از جانب من می‌گوید و آنچه به شما برساند از جانب من می‌رساند.»[۱۱۷]

این سخن حضرت دربارهٔ «عثمان‌بن سعید عَمْری» در میان شیعیان شایع شد و شیعیان او را با عظمت یافتند.

«عبدالله‌بن جعفر»[۱۱۸] می‌گوید:

بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام در یکی از سال‌ها برای زیارت خانهٔ خدا به مکه مشرف شدیم و با «احمدبن اسحاق» برخورد کرده و دیدیم که «عثمان‌بن سعید عَمْری» همراه با «احمدبن اسحاق» است. به «عثمان‌بن سعید عَمْری» رو کردیم و گفتیم: «احمدبن اسحاق» در نزد ما بزرگوار و مورد اعتماد است. ایشان دربارهٔ مقام و منزلت شما از امام هادی و نیز از امام عسکری علیهما السلام چنین و چنان گزارش داده‌اند. آن دو روایت را برایش ذکر کردم.

هنگامی که «عثمان‌بن سعید عمری» این سخنان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را دربارهٔ خود شنید برای قدردانی از لطف خدا که این چنین مورد عنایت امام قرار گرفته است، به خاک افتاد و خدا را به شکرانهٔ این نعمت سجده کرد. با مشاهدهٔ این حالت از «عثمان‌بن سعید عَمْری»، «احمدبن اسحاق» و همهٔ آنانی که در مجلس بودند، با دیدن این صحنه گریستند.

«عبدالله بن جعفر» می‌گوید: سپس از او پرسیدم: اکنون که تو مورد اعتماد همهٔ شیعیان هستی و دو امام هادی و عسکری علیهما السلام از وثاقت و اعتماد تو خبر داده‌اند، تو را

به خدا و این دو امام سوگند می‌دهم، آیا امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را با چشم خود دیده‌ای؟

در این هنگام به ناگاه اشک بر چشمانش حلقه زد و گریست، سپس گفت: بله من آن حضرت را مشاهده کرده‌ام و ویژگی‌هایش این چنین است. اما مادام که من زنده‌ام این خبر را از من به دیگران نقل نکن.[۱۱۹]

«شیخ طوسی» می‌نویسد: «عثمان‌بن سعید عَمْری»، به دستور حضرت عسکری علیه‌السلام اموالی را که جمعی از شیعیان «یمن» آورده بودند، از آنان تحویل گرفت. امام عسکری علیه‌السلام در برابر اظهارات حاضران مبنی بر این که با این اقدام، آنان بیشتر «عثمان‌بن سعید عَمْری» را مورد اعتماد می‌دانند و احترام وی افزایش یافته است، فرمود: «بله، گواه باشید که «عثمان‌بن سعید عَمْری» وکیل من است و پسرش «محمد» نیز وکیل پسرم «مهدی» خواهد بود.»[۱۲۰]

بنا به روایت دیگری، امام عسکری علیه‌السلام جانشین خود را به ۴۰ نفر از شیعیان مورد اعتماد؛ نظیر «حسین‌بن ایوب»، «علی‌بن بلال»، «احمدبن هلال» و «عثمان‌بن سعید» معرفی کرد. آن حضرت به این گروه ۴۰ نفره فرمود: دیگر قادر به رؤیت او نیستند. آنگاه دستور داد تا در طول غیبت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از «عثمان»، نماینده او، اطاعت کنند.[۱۲۱]

پس از رحلت امام حسن عسکری علیه‌السلام، همین «عثمان‌بن سعید عَمْری» بود که مراسم تغسیل، تکفین و تدفین آن حضرت را عهده دار شد؛ این خود بر مقام والای «عثمان‌بن سعید» دلالت می‌کند. توقیعات امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) نیز توسط او به دست شیعیان می‌رسید.

پس از رحلت امام عسکری علیه‌السلام گروهی از شیعیان «قم» و دیگر نقاط «ایران» اموالی برای امام یازدهم، به «سامرا» آوردند؛ وقتی به «سامرا» رسیدند، گفتند: امام عسکری علیه‌السلام رحلت نموده است. گروهی «جعفر» را جانشین امام عسکری علیه‌السلام معرفی کردند، «جعفر» از آنان خواست تا اموال را به او تحویل دهند، ولی هیئت قمی‌ها

تحویل اموال را مشروط به پاسخ گویی سؤالات قرار دادند، و او نتوانست پاسخ پرسش‌ها را بدهد تا اموال را دریافت کند. بنابراین، بدون این که اموال را به «جعفر» تحویل دهند از «سامرا» برگشتند، در بیرون از شهر پیک سرّی امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) آنان را به حضرت راهنمایی کرد و امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) یکایک خصوصیات و نشانه‌های اموال را بیان فرمود و آنان مال‌ها را تحویل امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) دادند. آنگاه امام علیه السلام فرمود: دیگر اموال را به «سامرا» نیاورید، از این به بعد آنها به وکیل و نمایندهٔ من (عثمان بن سعید) در «بغداد» بدهید.[۱۲۲]

«عثمان‌بن سعید» بعد از رحلت امام عسکری علیه السلام از «سامرا» به «بغداد» رفت و در منطقهٔ «کَرْخ» (محل سکونت شیعیان) ساکن شد و در آنجا تا پایان زندگی، امور دفتر نیابت را سرپرستی می‌کرد. او به شیوهٔ دوران امامت امام عسکری علیه السلام نامه‌ها و اموالی را که شیعیان برای «ناحیهٔ مقدسه» ارسال می‌داشتند، دریافت می‌نمود.[۱۲۳]

«شیخ طوسی» در این باره می‌نویسد:

توقیعات صاحب‌الامر علیه السلام، توسط او و فرزندش «محمد» به شیعیان و خواص پدرش می‌رسید. این توقیعات شامل اوامر و منهیات امام و پاسخ مسائل شیعیان بود. دست‌خط توقیعات عیناً مشابه دست‌خط نامه‌های امام حسن عسکری علیه السلام بود. شیعیان بر عدالت هر دو نفر اتفاق نظر دارند.

پس از درگذشت «عثمان‌بن سعید»[۱۲۴]، فرزندش «محمد» او را غسل داد و در قسمت غرب «مدینة‌السلام» در خیابان میدان در جهت قبلهٔ «مسجد الذرب»، دفن نمود. ... و ما آشکارا از هنگام ورود به «بغداد» در سال (۴۰۸ ه) تا (۴۳۰ ه) او را زیارت می‌کردیم، سپس آنجا را «ابو منصوربن فرج» بازسازی کرد و قبر به صورت نیکویی درآمد، بر بالای آن ضریحی در زیر سقفی قرار دارد، همسایگان محل به زیارت او می‌آیند و از وی تبرک می‌جویند. گویند که او مردی صالح بوده و نیز مشهور است که برادر رضاعی امام حسین علیه السلام است و از حقیقت امر خبر ندارند و آن همین طور است تاکنون که سال (۴۴۴ ه) است.[۱۲۵]

□ دلایل سفارت عثمان بن سعید عَمْری

از آنچه بیان شد فهمیده می‌شود که «عثمان بن سعید عمری» اولین سفیر و نایب خاص امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بود؛ زیرا **اوّلاً:** در خانهٔ امام عسکری﵇ موقعیت ویژه‌ای داشت و حضرت بر وثاقت او تأکید کردند.

ثانیاً: امر تکفین، تغسیل، تدفین و نماز بر پیکر مطهر امام عسکری﵇ را برعهده داشت، در حالی که به اعتقاد شیعیان امام باید امام را تجهیز کند و چون امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در اختفا به سر می‌برد، نایبش به نمایندگی از آن حضرت این مسؤولیت را عهده‌دار شد.

ثالثاً: امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و نیز امام عسکری﵇ نیابت «عثمان» را به گروهی ابراز داشتند.

رابعاً: توقیعات حضرت توسط «عثمان بن سعید»، عرضه می‌شد.

خامساً: در برخی موارد به نمایندگی از حضرت، کراماتی از او ظاهر می‌شد.

□ تاریخ رحلت عثمان بن سعیدعمری

با وجودی که «عثمان‌بن سعید عَمْری» نقش مهمی در تاریخ شیعه دارد، ولی هیچ کس تاریخ مرگ او را ارائه نمی‌دهد، مورخان بعدی کوشیده‌اند تا تاریخ‌های قابل توجهی را ارائه دهند.

«هاشم معروف الحسنی» می‌نویسد: «سفارت عثمان‌بن سعید تا سال (۲۶۵ هـ) ادامه داشت.»، ولی هیچ مأخذی را ذکر نمی‌کند.

«جواد علی» می‌نویسد: «۲۰ سال پس از غیبت امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) نخستین سفیر در سال (۲۸۰ هـ) درگذشت.»[۱۲۶]

برخی گفته‌اند: درگذشت «ابو عمرو، عثمان بن سعید عَمْری»، بعد از رحلت امام عسکری﵇ و قبل از سال (۲۶۷ هـ) روی داد، زیرا «احمدبن هلال» که یکی از مدّعیان دروغین نیابت است، در زمان «محمدبن عثمان» (که بعد از سفیر اول به مقام سفارت

نایل شد،) با او مخالفت کرد، و نیابت او را نپذیرفت. «احمدبن هلال» در سال (۲۶۷ ه) فوت کرد. پس قطعاً «عثمان‌بن سعید عَمْری» قبل از این تاریخ در گذشته بود.[۱۲۷]

● محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری

دومین سفیر و نایب ویژهٔ امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) «ابا جعفر، محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری اسدی» است که بعد از وفات پدرش (عثمان‌بن سعید عَمْری) به جای او نشست و به وکالت و نیابت خاص از «ناحیهٔ مقدس» منصوب شد.

«محمدبن عثمان» نیز همانند پدر، از بزرگان شیعه و از نظر تقوا، عدالت و موقعیت اجتماعی، مورد قبول و احترام خاص شیعیان و از یاران مورد اعتماد امام عسکری علیه السلام بود. همان‌گونه که در شرح حال پدرش بیان شد، امام عسکری علیه السلام در پاسخ «احمدبن اسحاق اشعری قمی» که پرسید: به چه کسی مراجعه کند، فرمود:

«عَمْری و پسرش هر دو امین و مورد اعتماد من هستند، آنچه به تو برسانند از جانب من می‌رسانند و آنچه به تو بگویند از طرف من می‌گویند، سخنان آنان را بشنو و از آنان پیروی کن؛ زیرا این دو تن مورد اعتماد و امین من هستند.»[۱۲۸]

□ قرائن و دلایل سفارت محمدبن عثمان عَمْری

«محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری»، افزون بر این که فردی با تقوا، مورد اعتماد، دارای پیشینه‌ای نیکو و پسندیده و خدمتگزار به خاندان عترت و طهارت علیهم السلام بود و در زمان پدر بزرگوارش در «نهاد وکالت»، حضوری فعال داشت، برای این که بتواند اعتماد بزرگان امامیه و وکلای سازمان مخفی وکالت را به سفارت خویش جلب نماید، قرائن و شواهدی به همراه داشت که در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱ـ از سویی از زمان امام عسکری علیه السلام، ستایش آن امام را دربارهٔ خود داشت، آن حضرت فرمود:

«محمدبن عثمان مورد اعتماد من است» (**العمری وابنه ثقتان...**)[۱۲۹].

۲ـ از سوی دیگر امام عسکری﵇ افزون بر وثاقت «محمدبن عثمان» به وکالت او از طرف فرزندش امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از پیش اشاره نموده بود (واشهدوا علی ان عثمان‌بن سعیدالعمری وکیلی و انّ ابنه محمّداً وکیل ابنی مهدیکم).[۱۳۰]

۳ـ سفیر اول امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) وصیت نمود و فرمود: بعد از من پسرم «محمد» نایب ویژهٔ ناحیهٔ مقدسه است و شما به او رجوع کنید.

۴ـ و دیگر این که سفیر اول وصیّت می‌کند و بر طبق آن «محمد» غسل، کفن و دفن سفیر اول را به عهده می‌گیرد. این خود شاهد گویایی در نزد امامیه است که امام باید بدن امام را تجهیز نماید. پدرش به نیابت از امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) تجهیز بدن مطهر امام عسکری﵇ را عهده دار شد، و خودش مسؤولیت تجهیز جنازهٔ پدر را بر عهده گرفت.

۵ـ و از همه مهم‌تر این که، سفیر دوم از ناحیهٔ مقدسه توقیعاتی را در اختیار مردم قرار داد و این توقیعات با همان خط و خصوصیات گذشته بود. وکلا می‌توانستند از طریق این خط به صداقت ارتباط بین «محمدبن عثمان» با امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) پی ببرند.

۶ـ گاهی نیز ملاقات برخی از وکلا با امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را ترتیب داده و امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به آنان فرمود: «محمدبن عثمان» سفیر من است.

«شیخ صدوق» در کتاب «الغیبه» بعد از بیان این امور می‌نویسد: این امور در نزد شیعه دلالت خوبی دارد که «محمدبن عثمان» بعد از پدرش به عنوان سفیر حضرت شناخته شود.[۱۳۱]

همو با سندی معتبر گزارش می‌دهد که «عبدالله‌بن جعفر حمیری» می‌گوید: از «محمدبن عثمان عَمْری ـ رضی‌الله عنه ـ پرسیدم: آیا امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را دیده‌ای؟ گفت: بلی! آخرین باری که حضرت را زیارت کردم در «مکه» نزد خانهٔ خدا، «کعبه» بود و می‌گفت: «اللّهم انجزلی ما وعدتنی» و نیز «محمدبن

عثمان» ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: دیدم که آن حضرت در «مستجار» به پرده‌های «کعبه» چسبیده و می‌گوید: «اللهم انتقم لی من اعدائک.»[۱۳۲]

«ابونصر، هبةالله»[۱۳۳] می‌گوید: «ابوجعفر، محمدبن عثمان» کتاب‌هایی در «فقه» تصنیف نمود، او همهٔ مطالب آن را از امام عسکری و امام زمان علیهما السلام و پدرش «عثمان‌بن سعید» که او نیز از امام هادی و عسکری علیهما السلام اخذ کرده بود جمع‌آوری و تدوین نمود، این کتاب بر طبق وصیت «محمد»، به «حسین‌بن روح»، سومین سفیر امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، تحویل داده شد و بعد از او به دست «ابوالحسن، علی‌بن محمد سمری»، چهارمین سفیر امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، افتاد.[۱۳۴]

«محمدبن عثمان» حدود چهل سال وکیل و نایب خاص امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بود، او توانست در زمان خود که ادعای دروغین نیابت شایع شده بود، مدعیان را مغلوب نماید و سرانجام بعد از آن همه فعالیت‌های خالصانه برای پیشبرد مکتب امامیه در آخر ماه جمادی‌الاولی در سال (۳۰۵ هـ) رحلت نمود.

او به مدت ۲ ماه قبل از مرگش با راهنمایی امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) زمان مرگ خود را یادآور شد. از این رو، برای خود قبری حفر کرد و در روز موعود چشم از دنیا فروبست.[۱۳۵]

بر طبق وصیت او و با دستور حضرت «حجت»، «ابوالقاسم، حسین‌بن روح نوبختی» به عنوان سومین وکیل و نایب خاص ناحیهٔ مقدسه معرفی شد.[۱۳۶]

● ابوالقاسم، حسین‌بن روح نوبختی[۱۳۷]

سومین نایب و سفیر خاص و برگزیدهٔ امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، شیخ بزرگوار «ابوالقاسم، حسین‌بن روح نوبختی» است. او در زمان حیات «محمدبن عثمان عَمْری» از ناحیهٔ مقدسه به عنوان جانشین «محمد» و سومین نایب ویژهٔ حضرت منصوب شد و توسط «محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری» به خواص شیعیان و وکیلان حضرت معرفی شد. «محمدبن سعید» در چند سال آخر زندگی‌اش برای این

کار تمهیداتی فراهم نمود تا شیعیان بعد از وی در امر نیابت و وکالت با مشکلی مواجه نشوند.

«حسین‌بن روح نوبختی» بعد از درگذشت «محمدبن عثمان» در آخر جمادی‌الاولی سال (۳۰۵ هـ) مسؤولیت امر نیابت را بر عهده گرفت.

تاریخ ولادت این سفیر نیز مانند دو سفیر پیشین روشن نیست و در کتاب‌های تاریخی و تراجم از آن یادی به میان نیامده است؛ لیکن برخی نوشته‌اند که «حسین‌بن روح» از اصحاب امام عسکری علیه‌السلام بود.[۱۳۸]

اگر این سخن درست باشد می‌توان گفت: او در نیمهٔ اول قرن سوم متولد شده بود و هنگامی که سفارت و نیابت خاص از حضرت به او رسید (سال ۳۰۵ هـ) بیش از ۶۰ سال از عمر شریفش می‌گذشت. این فاصلهٔ زمانی چندان زیاد نیست تا از نظر عادی و طبیعی، مستبعد به نظر برسد و برخی بگویند: چون بین زمان سفارت «حسین بن روح» با زمان امام عسکری علیه‌السلام حدود پنجاه سال فاصله است، بنابراین بعید است که وی از اصحاب امام یازدهم علیه‌السلام بوده باشد.[۱۳۹]

او در زمان حیات سفیر دوم امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، (محمدبن عثمان) یکی از کارگزاران وی بود و در چند سال آخر از سوی «محمدبن عثمان»، به عنوان سر وکیل، واسطهٔ بین او و دیگر وکیلان و نیز ناظر بر اموال وی منصوب شد.[۱۴۰]

«حسین‌بن روح» در میان شیعیان «بغداد» از موقعیت اجتماعی خوبی بهره‌مند بود و حتی نفوذ و احترام قابل ملاحظه‌ای نزد مقامات بالای مملکتی داشت و از سوی آنان کمک‌های مالی به وی می‌شد.

«ام کلثوم»، دختر «محمدبن عثمان عَمْری» می‌گوید: «حسین‌بن روح» سال‌های طولانی وکیل «محمدبن عثمان» و ناظر املاک او بود و اسرار او را به رؤسای شیعه می‌رساند و از نزدیکان خاص وی بود به طوری که به واسطهٔ نزدیکی و معاشرتی که با هم داشتند، اسرار خانه‌اش را برای او نقل می‌کرد. پدرم ماهانه ۳۰ دینار به عنوان حقوق به وی می‌داد و این مبلغ غیر از وجوهی بود که از طرف وزرا و رؤسای شیعه؛

مانند «آل فرات» و دیگران به علت مقام و احترام و جلالتی که نزد آنـها داشت، بـه او می‌رسید. بدین جهت، «حسین‌بن روح» در قلوب شیعیان جایگاه بزرگی پیدا کـرد؛ زیرا آنها می‌دانستند که او از نزدیکان پدرم است و نزد شیعیان از وی توثیق نموده بود و فضل و امانتش همه‌جا منتشر شده بود.

مقدمات کار او در زمان پدرم آماده شده بود، تا آن که پدرم به دستور حضرت ولی عصر (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مأمور شد که او را به جانشینی خود بـرگزیند، و از هـیچ کس جز آنان که از روز نخست پدرم را نمی‌شناختند، در خصوص نیابت وی اختلافی پدید نیامد و کسی تردید ننمود، و من یک نفر از شیعه را نمی‌شناسم که دربارهٔ وکالت او شک داشته باشد.»[۱۴۱]

«شیخ صدوق» از «محمدبن علی اسود» روایت می‌کند که گفت:

من اموالی از موقوفات راکه در اختیار داشتم، پیش «محمدبن عثمان» می‌بردم و او هم از من می‌گرفت. در یکی از روزهـای آخـر زنـدگی «مـحمدبن عـثمان»، مقداری از این اموال را به نزدش بردم، ولی او دستور داد تا آن را به «حسین‌بن روح» تحویل دهم. من آنها را بـه «ابـن روح» تـحویل دادم و رسـید آن را از او درخواست نمودم؛ «حسـین‌بن روح» بـابت ایـن تـقاضا بـه «مـحمدبن عـثمان» شکایت کرد و او هم دستور داد که از او رسید مطالبه نکنم و سپس فرمود: آنچه به دست «حسین‌بن روح» می‌رسد مانند این است که به دست من می‌رسد. بعد از این هر وقت اموالی را به نزدش می‌بردم، رسیدی مطالبه نمی‌کردم.[۱۴۲]

در واقع «محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری» با این کار سـفارت آیـندهٔ «حسـین‌بن روح» را برای وکلا و مردم بیان نمود؛ چراکه اموالی راکه مردم به وکیل می‌دادند قبض دریافت می‌کردند، ولی سفیران به آنان قبض نمی‌دادند.

او در روزگاری که با «محمدبن عثمان» همکاری می‌کرد، به جهت موقعیت خوبی که داشت به دستگیری از مستمندان شـیعه مـی‌پرداخت، بـه عـنوان نـمونه، «شـیـخ صدوق» می‌نویسد:

«یکی از علویان به نام «عقیقی» به جهت رفع مشکل مادی با وزیر، «علی‌بن عیسای جراح»، دیداری داشت، ولی وزیر به خواستهٔ او پاسخ مثبتی نداد. این خبر به «حسین‌بن روح» رسید و او پیامی فرستاد و مشکل وی را حل کرد.»[۱۴۳]

«جعفربن محمدبن متیّل» می‌گوید: من هنگام احتضار «محمدبن عثمان عَمْری» حاضر بودم. در این هنگام «محمدبن عثمان» گفت: بعد از من «حسین‌بن روح» متصدّی منصب نمایندگی امام مهدی است.[۱۴۴]

با تمهیداتی که «محمدبن عثمان» به دستور امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) برای سفارت «حسین‌بن روح» به وجود آورده بود، او از سوی شیعیان، و به ویژه از سوی وکلا و کارگزاران «سازمان وکالت» با مشکلی روبه‌رو نشد. تنها مشکلی که در این زمینه نقل شده است، این گزارشی است که «شیخ طوسی» نوشته است:

«ابو عبدالله حسن وجنا» یکی از ۱۰ وکیل «بغداد» فعالیت‌های خود را در «نصیبین» و «موصل» انجام می‌داد. او در سال (۳۰۷ ه) با شخصی به نام «محمدبن فضل موصلی» دیدار کرد و دانست که او سفارت «حسین‌بن روح» را منکر است. «حسن وجنا» کوشید تا او را متقاعد سازد که «حسین‌بن روح نوبختی» وکیل و نایب خاص امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) است؛ ولی «محمدبن فضل موصلی» آن را نپذیرفت و برای پذیرش آن خواهان کرامتی شد، همانند کرامات سفیر اول و دوم.

«حسن وجنا» او را به «بغداد» آورد و در آنجا با چشمان خود کرامتی را از «ابن روح» مشاهده کرد و فوراً او را به رسمیت شناخت و از برخورد خود پشیمان شد و معذرت خواهی نمود.[۱۴۵]

«حسین‌بن روح» بعد از وفات «محمدبن عثمان» رسماً کار سفارت را شروع کرد و امور «سازمان وکالت» را در دست گرفت.

در همین آغاز کار «ذکاء» خادم «ابوجعفر، محمدبن عثمان عَمْری» به نزدش آمد و امانت‌هایی از قبیل عصا و کلید صندوقچهٔ «ابوجعفر» را به «حسین‌بن روح» تحویل داد و گفت: «ابوجعفر» به من فرمود: این اشیا را بعد از خاکسپاری من به «ابوالقاسم،

حسین بن روح»، جانشین من تحویل بـده. در ایـن صـندوقچه مُـهرها و خـاتم‌های امامان علیهم‌السلام است.[۱۴۶]

□ موقعیت مناسب

در زمان سفارت «حسین‌بن روح» با به قدرت رسیدن «ابوالحسن، علی بن محمد» معروف به «ابن فرات» به عنوان وزیر «مقتدر» خلیفهٔ عـباسی، تـا حـدودی شـیعیان آزادی داشتند. خود «حسین‌بن روح نوبختی» هم در بین مقامات حکومتی موقعیت و نفوذ ویژه‌ای داشت، این دو چیز باعث شد، تا بر خلاف سـفارت دو سـفیر گـذشته، سفارت «حسین‌بن روح» تا حدودی بین شیعیان به صورت آشکـار مـطرح شـود و حکومت هم هیچ مشکلی برای او به وجود نیاورد.

تنها موردی که در تاریخ آمده است این است که، در سال (۳۱۱ ه) «قرامـطه» کـه شیعه معرفی شده بودند، به کاروان حجاج حمله کردند. این حمله موجب شد تا در «بغداد» جوی بر ضد شیعیان به وجود آید، و «ابن فـرات» و فـرزندش را دسـتگیر و سپس اعدام نمایند. در همین سال «حسین‌بن روح» در اختفا به سر می‌برد و در سال بعد دستگیر و به مدت ۵ سال زندانی شـد و سـپس در سـال (۳۱۷ ه) آزاد گـردید و دوباره موقعیت گذشتهٔ خود را بازیافت.

«حسین بن روح» از سال (۳۰۵ ه) تـا سـال (۳۲۶ ه) بـه مـدت ۲۱ سـال مـنصب سفارت از ناحیهٔ مقدسه را بر عهده داشت و در تاریخ هیجدهم شـعبان هـمین سـال چشـم از دنـیا فـروبست. پـیکر ایـن سـفیرِ گـرامـی حـضرت را در «بـغداد» در «سوق‌الشورجه» به خاک سپردند و مقبره‌اش زیارتگاه شیعیان است و مردم به زیارت او تبرک می‌جویند.[۱۴۷]

بنا به وصیت وی و به دستور امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مقام نیابت خاص بعد از او، به «ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» رسید.[۱۴۸]

● ابوالحسن علی‌بن محمد سَمَری[۱۴۹]

چهارمین و آخرین نایب خاص امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) «ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» است. او بعد از درگذشت «حسین‌بن روح نوبختی»، به دستور حضرت صاحب‌الامر(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، امر نیابت را عهده‌دار شد. وی از تاریخ هیجدهم شعبان (۳۲۶ ه) تا پانزدهم شعبان سال (۳۲۹ ه) و یا به نقلی تا پانزدهم شعبان سال (۳۲۸ ه) سازمان وکالت و نیابت را رهبری نمود.

«ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» شوهر خواهر وزیر عباسیان، «جعفربن محمد»، بود. این رابطه او را قادر ساخت تا سمت مهمی در دستگاه عباسیان به دست آورد.[۱۵۰]

او از خاندانی متدین و شیعه بود که در سازمان وکالت امامیه به حسن خدمتگزاری شهرت داشت. همین گذشتهٔ نیکوی وی و حسن اعتماد و امانتداری او، موجب شد تا در پذیرش امر سفارت خود از سوی شیعیان و به ویژه از سوی کارگزاران در «سازمان وکالت» با مشکلی روبه‌رو نشود. وکلا و خواص شیعه او را به عنوان سفیر راستین امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به رسمیت شناختند و وجوهات شرعی خود را به وی تحویل می‌دادند تا او آن را به ناحیهٔ مقدسه برساند.[۱۵۱]

بنا به نقل «شیخ حر عاملی»، بسیاری از اعضای خاندان «سَمَری»؛ مانند «حسن» و «محمد»، فرزندان «اسماعیل‌بن صالح» و «علی‌بن زیاد» در «بصره» املاک زیادی داشتند. آنان نیمی از درآمد آن را وقف امام عسکری علیه‌السلام نمودند و هر ساله درآمد آن را به آن امام بزرگوار ارسال می‌نمودند.[۱۵۲]

«ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» فرصت زیادی برای فعالیت نداشت، هم به جهت کوتاه بودن مدت نیابت و هم به جهت وضعیت خاصِ سیاسی، او نتوانست فعالیت‌های گسترده‌ای انجام دهد و یا اگر هم موفق به فعالیت‌های گسترده‌ای شده بود، به جهت شدت رعایت تقیه، و احتیاط و استتار، آن فعالیت‌ها برای آیندگان نقل نشده است.

□ آخرین توقیع

آخرین توقیع از ناحیهٔ مقدسه، ۶ روز قبل از درگذشت «علی‌بن محمد سَمَری» صادر شد. در این توقیع امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) زمان درگذشت «سَمَری» را پیشگویی کرد و اعلان نمود که بعد از این، سفیر و نائبی را معین نمی‌کند و با مرگ «سَمَری» دورهٔ «غیبت صغری» به پایان می‌رسد و «غیبت کبری» شروع می‌شود. آن توقیع شریف بدین قرار است:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم، یا علی‌بن محمد السمری اعظم‌اللّه اجر اخوانک فیک فانّک میّت مابینک و بین ستّة ایّام فاجمع امرك و لا توص الی احد یقوم مقامک بعد وفاتك، فقد وقعت الغیبة الثانیة [التامة] فلا ظهور الاّ بعد اذن‌اللّه ـ عزّوجلّ ـ و ذلک بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سیأتی شیعتی من یدّعی المشاهدة اَلا فمن ادّعی المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة فهو کاذب مفتر، و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم.»[۱۵۳]

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. ای علی‌بن محمد سَمَری! خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگ تو بزرگ دارد. تا ۶ روز دیگر خواهی مرد، پس امر حساب و کتاب خود را مرتب کن و دربارهٔ جانشینی این مقام نیابت، به هیچ کس وصیت مکن تا به جای تو بنشیند؛ زیرا غیبت دومی [غیبت کامل یا غیبت کبری] فرا رسیده است، تا آن روزی که خداوند ـ عزّوجلّ ـ بخواهد، ظهوری نخواهد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دل‌ها را سختی و قساوت فراگیرد و زمین از ستم و بیداد پر گردد. به زودی کسانی برای شیعیان من ادّعای مشاهده خواهند نمود.[۱۵۴] *بدان هر کسی که پیش از خروج سفیانی و بر آمدن صیحه‌ای (بانگی) از آسمان، ادّعای دیدن من را نماید، دروغگو است. قدرت و توانمندی از آنِ خداوند بلند مرتبت است.*

«شیخ صدوق» به نقل از «ابو محمد، حسن‌بن احمد مکتّب» می‌نویسد:

«ما در سال درگذشت «ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری» در «مدینة‌السلام بغداد» بودیم، چند روز قبل از درگذشت او به حضورش رسیدیم، او این توقیع حضرت را به ما نشان داد و ما از روی آن نوشتیم و نسخه برداری نمودیم و از

نزدش خارج شدیم و چون روز ششم، روز موعود فرا رسید، به نزد «سَمَری» رسیدیم و او را در حالت احتضار مشاهده کردیم؛ دیدیم که در حال جان دادن است. به وی گفتند که وصیّ و جانشین تو چه کسی است؟ بعد از تو چه شخصی نایب امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) است؟ او در پاسخ گفت: خدا را مشیّتی است که خود انجام خواهد داد (یعنی: دورهٔ غیبت صغری به پایان رسیده است و کسی در دورهٔ غیبت کبری نائب خاص امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) نیست و این خود از مشیّت الهی است.) این مطلب را گفت و آنگاه جان به جان آفرین تسلیم نمود. این آخرین سخنی بود که از او شنیده شد.»[۱۵۵]

از این تاریخ به بعد ارتباط بین نوّاب خاصّ با امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به پایان رسید و دورهٔ «غیبت کبری» آغاز شد.

مشهور است که تاریخ رحلت «ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» پانزدهم شعبان سال (۳۲۹ هـ) اتفاق افتاد، ولی «شیخ صدوق» رحلت این نائب بزرگوار امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را پانزدهم شعبان سال (۳۲۸ هـ) ذکر نموده است.[۱۵۶]

□ نکاتی چند در آخرین توقیع ناحیهٔ مقدسه

۱ ـ امام مهدی(ع) ۶ روز قبل از درگذشت «ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» درگذشت وی را در این توقیع بیان نمود. و در روز موعود، مرگ وی فرا رسید. این پیشگویی، و تحقق آن در روز موعود از نظر امامیّه دلیل قاطعی است که این توقیع از سوی حضرت «حجت»(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) صادر شده است.

۲ ـ امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به «ابوالحسن سَمَری» دستور داد تا کسی را در امر نیابت، جانشین خود قرار ندهد. این جمله به روشنی تمام، دلالت دارد که راه ارتباط مستقیم بین امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و نواب خاص به پایان رسید و از این تاریخ به بعد مردم نمی‌توانند با واسطهٔ آنان پرسش‌های خود را با آن امام در میان بگذارند.

۳ـ در این توقیع زمان پایانی «غیبت صغری» و آغاز «غیبت کبری» بیان شده است.

۴ ـ ظهور امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به اذن خداوند است و بر ما معلوم نیست که در چه تاریخی ظاهر خواهد شد.

۵ـ در این توقیع دو نشانه و علامت برای ظهور امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ذکر شده است؛ یکی قیام «سفیانی» و دیگری «صیحهٔ آسمانی».

ب: ملاک‌های نصب نواب اربعه

همان‌گونه که در مباحث گذشته بیان شد، امامان معصوم علیهم‌السلام افراد گوناگونی را به عنوان وکیل خود برگزیده بودند. در زمان امام یازدهم علیه‌السلام ده‌ها نفر در «سازمان وکالت» فعالیت می‌کردند، از آن همه افراد خوب و مورد اعتماد چگونه شد که این ۴ نفر به مقام نیابت خاصه، در دورهٔ «غیبت صغری» نایل شدند؟

در پاسخ به این پرسش نخست باید گفت: امامان معصوم علیهم‌السلام بر اساس حکمت، رفتار می‌کنند و قطعاً در این نصب‌ها یک سری معیارها و ملاک‌هایی وجود دارد، خواه به این ملاک‌ها دسترسی پیدا کنیم یا نه. از سویی می‌دانیم که این ملاک‌ها در راستای ملاک‌های ارزشی اسلام است.

ایمان، علم، تقوی و بندگی خداوند بزرگ در رأس همهٔ ملاک‌ها قرار دارد، و هر کس به مقام وکالت امامان معصوم علیهم‌السلام می‌رسید وجود این شرایط؛ یعنی ایمان و دانش لازم و تقوی و درایت، در آنان طبیعی بود. اما نواب خاص و سفیران چهارگانه که در عهد «غیبت صغری» از ناحیهٔ مقدس به این مقام نایل شدند. همان شرایط مذکور را باید در حد بالاتری دارا می‌بودند.

در این سمت با ارزش چند ملاک، افزون بر شرایط و ملاک‌های یاد شده از اهمیت ویژه‌ای خوردار است.

۱ـ تقیّه و رازداری در حد بالا، به عنوان مثال: «حسین بن روح نوبختی» در حد بسیار بالایی از تقیّه و رازداری در آن شرایط سخت و دشوار استفاده می‌کرد.

به‌گونه‌ای که علمای مذاهب اسلامی هر یک «حسین بن روح» را به خود منتسب می‌کردند و این نبود جز رعایت تقیه و راز داری، آن هم در حد بسیار بالا.

او در راستای رعایت و حفظ تقیه، یکی از خدمتگزاران خود را تنها به این دلیل که «معاویه» را لعن نمود عزل و اخراج کرد.[۱۵۷]

«حسین بن روح» در مجلسی به جهت تقیّه، نسبت به خلفای راشدین به نیکی یاد می‌کرد؛ این سخن موجب شگفتی یکی از دوستانش شد و ناخواسته از این سخن تبسمی کرد، «ابن روح» به این دوست اخطار کرد که چرا در مجلس خندیدی! چه بسا این‌گونه برخورد کردن روش رعایت کامل تقیّه را به خطر اندازد.[۱۵۸]

سفیر اول امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، «عثمان‌بن سعید»، برای رعایت تقیّه می‌کوشید تا خود را از بازرسی‌های رژیم عباسی دور نگه دارد. او بدین منظور در هیچ بحث و مجادلهٔ مذهبی و یا سیاسی به صورت آشکار درگیر نمی‌شد.[۱۵۹]

۲ـ صبر و مقاومت بسیار عالی و ممتاز، از آنجا که کار سفیران بسیار مهم بود و دشمن در جهت دستیابی به امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) می‌کوشید، هرگونه ضعف و سستی از سوی نایب و سفیر خاص امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) موجب می‌شد که این حرکتِ واکنشی، با بن‌بست روبه‌رو شود. بنابراین، باید سفیران امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از دیگران مقاوم‌تر و بردبارتر باشند.

عده‌ای از «ابوسهل نوبختی» پرسیدند: چرا تو نایب خاص حضرت نشدی و به جای تو «ابوالقاسم، حسین‌بن روح» از ناحیهٔ مقدسه متصدی منصب سفارت شد، او در پاسخ گفت: آنان [= امامان علیهم‌السلام] بهتر از همه می‌دانند که چه کسی لایق این مقام است. من آدمی هستم که با دشمنان رفت و آمد دارم و با آنان مناظره می‌کنم. اگر آنچه را که «ابوالقاسم، حسین‌بن روح» دربارهٔ امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) می‌داند، من می‌دانستم، شاید در بحث‌هایم با دشمنان، آنگاه که جدال و لجاجت آنان را می‌دیدم، می‌کوشیدم تا دلایل بنیادی را بر وجود امام ارائه دهم و در نتیجه محل اقامت او را برملاسازم. اما اگر «ابوالقاسم، حسین‌بن روح» امام را زیر عبای خود پنهان داشته

باشد، اگر بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را نشان دهد، هرگز عبای خود را کنار نمی‌زند و امام را نشان نمی‌دهد.»[۱۶۰]

این جملهٔ «ابو سهل نوبختی» به خوبی نشان می‌دهد که «حسین‌بن روح» تا چه حد صابر و مقاوم بود.

۳ـ باید نسبت به دیگران فهمیده‌تر، عاقل‌تر و با درایت تر باشد. «شیخ طوسی» در کتاب گرانسنگ خود، «الغیبة»، روایاتی را نقل می‌کند که به خوبی دلالت دارد که سفیران و نائبان خاص حضرت حجت(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) تا چه حدی زیرک، فهمیده و با درایت بودند. به جهت رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می‌کنیم.[۱۶۱]

۴ـ امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در انتخاب نائبان خاص خود از افرادی استفاده می‌کرد که در دستگاه ظالمان عباسی نسبت به آنها حساسیتی نباشد. چون نیابت خاص، کاری است بسیار مخفی و مهم، به تعبیر دیگر: بالاتر از محرمانه، سرّی و یا فوق سرّی؛ مثلاً اولین سفیر حضرت «ابو عمرو، عثمان‌بن سعید عَمْری»، معروف به «زیات» و «سمّان» بود، «ابو عَمْرو» با روغن فروشی کارهای امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را انجام می‌داد و اصلاً حکومت به خیالش نمی‌آمد که وی سفیر خاص حضرت باشد. دومین سفیر، «ابو جعفر، محمدبن عثمان» هم به مانند پدرش «سمّان» و روغن فروش بود و نایب سوم از خاندان «بنی نوبخت» بود و با دربار ارتباط داشت و از نفوذ خوبی بهره‌مند بود، آنان هرگز چنین تصوری نمی‌کردند که وی با امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در ارتباط باشد.

از این رو است که به قول «سید محمد صدر»:

«مسأله سفارت در دورهٔ «غیبت صغری» به کلی از «علویان» بریده شد. و به دیگران واگذار گردید. با این که در آن روز در بین «علویان» افراد برجسته‌ای از نظر علم و فقاهت و عبادت وجود داشت سرّ این مطلب کاملاً روشن است. به طوری که تاریخ زندگانی «علویان» از زمان نهضت امام حسین علیه‌السلام تا عصر و زمانی که دربارهٔ آن بحث می‌کنیم، مطلب را به خوبی روشن می‌سازد، زیرا این

مدت تاریخ، نهضت‌ها و سرکشی بر ضد فساد و ظلم و طغیان به دست «علویان» افتاد. از این رو، دید کلی دولت نسبت به «علویان» این بود که آنان از یک سو طرفدار ائمه علیهم‌السلام هستند و از سوی دیگر پرچمداران مبارزه بر ضد ظلم و بیدادگری. به دیگر سخن: حکومت می‌دانست که تنها «علویان» بی‌پروا در پی مبارزه بر ضد آنانند. وقتی گروهی و یا شخصی در نظر حکومت چنین وانمود کند، او دائم تحت مراقبت شدید دولتی قرار می‌گیرد و نمی‌تواند کار مهمی؛ همانند سفارت ناحیهٔ مقدسه را به خوبی عهده‌دار شود.»[۱۶۲]

ج: چگونگی ارتباط نواب اربعه با شیعیان

«سازمان وکالت» و به ویژه شخص سفیر، به جهت وجود جو خفقان در آغاز برای مردم شیعه شناخته شده نبود. بنابراین، در آغاز سفارت به ویژه در زمان سفارت «عثمان‌بن سعید عَمْری»، نیابت او برای مردم روشن نبود و طبیعی است که شیعیان ارتباط چندانی با او در رابطه با مسؤولیت وی نداشته باشند. تنها عدهٔ معدودی از خواص و وکلا، او را به عنوان نایب خاص حضرت می‌شناختند و مسائل شرعی خود را با او در میان می‌گذاشتند. بعد از گذشت زمان کم‌کم این نیابت با تلاش‌های خالصانهٔ وکلا در نزد شیعیان جایگاه خود را پیدا کرد و ارتباط، با رعایت جوانب احتیاط و تقیه بیشتر شد.

● دو نوع ارتباط

شیعیان با «نواب اربعه» دو نوع ارتباط داشتند یکی با واسطه و به شکل هِرَمی و دیگر ارتباط بی‌واسطه و مستقیم.

□ ارتباط با واسطه و غیر مستقیم

ارتباط با واسطه یک اصل در «سازمان وکالت» بود، چرا که این سازمان به جهت ظلم عباسیان نمی‌توانست آشکارا و آزادانه فعالیت کند. بنابراین، باید در ارتباط با

مردم از راه‌های استتاری بهره می‌گرفت و این، در شکل «ارتباط غیر مستقیم» سازگاری دارد.

در این ارتباط وکلا نقش واسطه را عهده‌دار بودند، مردم خواسته‌های خود را با وکلا در میان می‌گذاشتند و یا وجوهات شرعی خود را به آنان می‌پرداختند. و وکلا آنها را به سفیر و نائب امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) منتقل می‌کردند و با واسطهٔ سفیر از ناحیهٔ مقدسه پاسخ پرسشهای خود را دریافت می‌داشتند. در این ارتباط سفیر به منزلهٔ رأس هرم، وکلا و خواص وسط و بدنهٔ هرم، و مردم به منزلهٔ قاعدهٔ هرم با هم در ارتباط بودند.

این ارتباط هرمی در آغاز تقریباً در بین شیعیان «بغداد» برقرار بود و سپس فراگیر شد. «ابی جعفر، محمدبن عثمان»، در «بغداد» ۱۰ وکیل داشت که از جملهٔ آنان «حسین‌بن روح» بود، این عده به ظاهر وکیل شخصی «ابو جعفر، محمدبن عثمان» در امور تجارتی بودند، ولی در واقع وکیل در اموال امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بودند. و برای «سازمان وکالت» شیعی فعالیت می‌کردند.

در آغاز کار حتی عالمان برجستهٔ شهرستان‌ها از جانشینی امام عسکری﵇ اطلاعی نداشتند؛ مثلاً بنا به روایت «مجلسی» در «بحارالانوار» و «شیخ طوسی» در کتاب «الغیبة»، «محمدبن ابراهیم مهزیار اهوازی» بعد از رحلت امام عسکری﵇ امام زمان، حضرت حجّت(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را نمی‌شناخت، او بعد از چند سال که از رحلت امام یازدهم﵇ گذشته بود به منظور شناخت جانشین آن حضرت به عراق مسافرت نمود.[۱۶۳]

در «دینور» مردم بعد از گذشت یکی دو سال از رحلت امام عسکری﵇ متحیر بودند که وجوهات شرعی را به چه کسی بدهند. به نزد «احمدبن محمد دینوری» رفتند، او گفت: «یا قوم هذه حیرة و لا نعرف الباب فی هذا الوقت»، (ای مردم الآن وضع معلوم نیست، نمی‌دانیم سفیر و نایب خاص حضرت در این وقت چه کسی است.)[۱۶۴]

□ ارتباط مستقیم و بی‌واسطه

این ارتباط در آغاز فعالیت «نواب اربعه» در دورهٔ «غیبت صغری» وجود نداشت؛ زیرا بنا بود مسألهٔ نیابت خاصه مخفی بماند و اصلاً فلسفهٔ وجودی این جریان، معلول ظلم حکام است که بازتاب و واکنش آن، فعالیت‌های استتاری «سازمان وکالت» است.

کم کم شیعیان به صورت پنهانی نام و نشانی سفیر را از وکلا و خواص گرفتند و توانستند با آنان مستقیماً تماس برقرار کنند. این کار عمدتاً از زمان سفارت دومین سفیر شروع شد و ادامه یافت.

«شیخ طوسی» دربارهٔ این نوع ارتباط می‌نویسد: عده‌ای از افراد مورد اعتماد پیش سفرای امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) می‌رفتند و با دادن نامه و یا بیان داشتن خواسته‌های خود پاسخ آن را از ناحیهٔ مقدسه و توسط سفرا دریافت می‌کردند.[۱۶۵]

در این ارتباط مستقیم گاهی پاسخ‌هایی که دریافت می‌کردند به صورت کتبی بود، نامه می‌دادند و بعد از چند روز پاسخ آن را دریافت می‌کردند.

در برخی از روایات چنین تعبیر شده است: «فلما کان بعد ثلاثة ایام قال لی صاحبی الا نعود الی ابی جعفر.»[۱۶۶] (بعد از گذشت ۳ روز رفیقم به من گفت: برویم نزد ابوجعفر محمدبن عثمان تا جواب نامه را دریافت نماییم.)

و در تعبیری دیگر آمده است: «ثم اخبرنی بعد ذلک بثلاثة ایّام.»[۱۶۷] (بعد از ۳ روز پاسخ نامه‌ام را داد.)

گاهی هم به صورت شفاهی پاسخ داده می‌شد، چنان‌که «حسین بن روح» به برخی از پرسش کنندگان گفت: شما مأموریت دارید: به «حائر» بروید.[۱۶۸]

د: وظایف و مسؤولیت‌های نواب اربعه

وظایف و محور کلی فعالیت‌های «نواب اربعه» بدین قرار است:

● **زدودن شک و حیرت مردم دربارهٔ وجود امام مهدی**(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)

با توجه به شرایط سیاسی در آغاز «غیبت صغری» شیعیان از وجود فرزند برای امام عسکری﵇ بی‌خبر، و در حیرت بودند، چراکه جو اختناق، حاکم بود و اگر امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در خفا به سر نمی‌برد، در همان آغاز، حضرت را می‌کشتند، در سال (۲۶۰ ه) که امام عسکری﵇ رحلت نمود، تنها افراد خاصی از وجود امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) با خبر بودند. مهم‌ترین وظیفه‌ای که «نواب اربعه» به ویژه سفیر اول؛ یعنی «عثمان بن سعید عَمْری» بر عهده داشت، این بود که برای شیعیان ثابت کند، امام عسکری﵇ فرزندی دارد که اکنون امام است و او نایب خاص آن حضرت می‌باشد.

«عثمان‌بن سعید عَمْری» با اعتمادی که از سوی دو امام هادی و عسکری﵈ به دست آورده بود و بزرگان شیعهٔ امامیه به صداقت و درستکاری وی اعتقاد داشتند، توانست در این زمان حساس، شک مردم را دربارهٔ وجود و امامت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بزداید و نیز برای آنان ثابت کند که وی به درستی وکیل خاص از «ناحیهٔ مقدسه» است. گاهی هم این منزلت و درستکاری و اعتماد مردم به او، برای زدودن شک و حیرت کافی نبود، و از «عثمان‌بن سعید عَمْری» دلایل صدق ادعای او می‌خواستند، و از او کرامت و شبه معجزه مطالبه می‌کردند و «عثمان» نیز از «ناحیهٔ مقدسه» دلایلی ارائه می‌داد و آنان به وجود و امامت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و نیز به وکالت خاصهٔ وی معتقد می‌شدند.

«محمد بن یعقوب» از «سعد اشعری قمی» در این رابطه روایتی بدین مضمون نقل می‌کند:

«حسن‌بن نضر» که در میان شیعیان قم جایگاه ویژه‌ای داشت، بعد از رحلت امام عسکری﵇ در حیرت بود. او و «ابو صدام» و عده‌ای دیگر تصمیم گرفتند که از امام بعدی جویا شوند. «حسن‌بن نضر» به نزد «ابو صدام» رفت و گفت: امسال می‌خواهم به حج بروم. «ابو صدام» از او خواست که این سفر را به تعویق انداز،

ولی «حسن‌بن نضر» گفت: نه، من خوابی دیده‌ام و بیمناکم. بنابراین، باید بروم. قبل از حرکت به «احمدبن یعلی‌بن حماد» دربارهٔ اموال متعلق به امام علیه السلام وصیت کرد که این اموال را نگه دارد تا این که جانشین امام عسکری علیه السلام مشخص شود. به «بغداد» رفت و در آنجا از سوی «ناحیهٔ مقدسه» توقیعی به دستش رسید، و به امامت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و نیز به وکالت خاصهٔ «عثمان‌بن سعید عَمْری» مطمئن شد.»[۱۶۹]

در دورهٔ «عثمان‌بن سعید عَمْری» که آغاز «غیبت صغری» بود این وظیفه بیشتر بر دوش وی سنگینی می‌کرد؛ چرا که در زمان نیابت دیگر سفرا مسألهٔ امامت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و نیابت سفیران تا حدودی برای شیعیان ثابت شده بود. در دورهٔ نیابت «محمدبن عثمان» هم تا حدودی مسأله زدودن شک و حیرت از وجود امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) وجود داشت، به همین جهت در این باره از «محمدبن عثمان» نیز روایاتی نقل شده است.[۱۷۰]

- **حفظ امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از راه پنهان داشتن نام و مکان آن حضرت**

آنان وظیفه داشتند که در هر شرایطی از بیان نام و نشان امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) خودداری کنند؛ چرا که اگر فاش می‌ساختند، جان امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در خطر بود.

امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در توقیعی به «محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری» بیان داشت که از ذکر نام و نشان آن حضرت خودداری کند و در جهت پنهان داشتن نام و مکان آن حضرت بکوشد.[۱۷۱]

این وظیفه به قدری مهم بود که می‌توان گفت: این یکی از معیارهای مهم در گزینش سفیر از «ناحیهٔ مقدسه» بود. به «ابو سهل نوبختی» گفتند که چرا تو به مقام سفارت انتخاب نشدی در حالی که «حسین بن روح» سفیر آن حضرت شده است، او در پاسخ به همین نکتهٔ مهم اشاره کرد و گفت که من نمی‌توانم، مانند «حسین بن روح»

سر نگهدار باشم. او به خوبی در جهت حفظ امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) می‌کوشد. او اگر امام را زیر عبای خود پنهان کند و او را تهدید کنند که امام را به آنان نشان دهد، نشان نخواهد داد؛ حتی اگر بدنش را قطعه قطعه کنند.[۱۷۲]

● سازماندهی و سرپرستی سازمان وکالت

در عصر «غیبت صغری» ارتباط مستقیم مردم با امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) قطع شد. اما ارتباط غیر مستقیم و با واسطهٔ «سازمان وکالت» برقرار بود. از زمان امامان پیشین علیهم‌السلام وکلای متعددی در «بغداد»، «سامرا» و دیگر نقاط در «سازمان وکالت» فعالیت می‌کردند، اموال امام در نزد آنان بود، این شبکه و یا سازمان مخفی وکالت با درگذشت امام عسکری علیه‌السلام همچنان فعال و سرپرستی آن بر عهدهٔ «نواب اربعه» بود که، هر کدام در زمان نیابت خود مسؤولیت اصلی ادارهٔ این سازمان را عهده‌دار بودند.

از طریق این سازمان؛ شیعیان پرسش‌ها و شبهات دینی خود را با وکلا در میان می‌گذاشتند و آنان با واسطهٔ سفیر از «ناحیهٔ مقدسه» پاسخ را به شیعیان می‌رساندند، و نیز وجوه شرعی خود را به وکلا می‌دادند و وکلا آن را به مسؤول سازمان تحویل می‌دادند.

آنان در این مسؤولیت بزرگ وظیفه داشتند که «سازمان وکالت» را از نفوذ دشمن محفوظ بدارند تا دشمن نتواند با وارد شدن در سازمان، وکلا و مسؤول سازمان (سفیر) را شناسایی و این راه ارتباطی بین امام و شیعیان را قطع نماید. در این هدف گاهی خود امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به کمک آنان می‌شتافت؛ مثلاً: «عبیدالله‌بن سلیمان»، وزیر «معتضد»، خلیفهٔ عباسی، در پی رخنه به درون تشکیلات «سازمان وکالت» برآمده بود، خواست از طریق ارسال وجوه شرعی به یکی از وکلای حضرت، آنان را شناسایی کند. به دنبال این توطئه، از «ناحیهٔ مقدسه» توقیعی صادر شد که موقتاً هیچ یک از وکلا از مردم وجوهات نگیرند. «ابو جعفر، محمدبن عثمان‌بن سعیدی عَمْری» این فرمان امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را به وکلا رساند و بدین وسیله توطئه وزیر نقش بر آب شد.[۱۷۳]

● پاسخگویی به پرسش‌های فقهی و مشکلات عقیدتی

یکی دیگر از وظایف مهم «نواب اربعه» پاسخگویی به پرسش‌های دینی و مشکلات عقیدتی و رفع شبهات بود.

آنان گاهی ناچار می‌شدند برای این منظور از دیدارهای پنهانی خود با امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) پرده بردارند.[۱۷۴]

گاهی توقیعی از «ناحیهٔ مقدسه» ارائه می‌دادند تا شبهه‌ای مرتفع شود،[۱۷۵] گاهی هم پرسش‌های فقهی و مسائل مستحدثه شیعیان را به عرض امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) می‌رساندند و پاسخ آن را دریافت و به شیعیان ابلاغ می‌کردند؛ مانند پرسش‌های «اسحاق‌بن یعقوب»[۱۷۶] و نیز پرسش‌های مردم «قم» که توسط «محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری» به چهارمین سفیر و نایب خاص حضرت (ابوالقاسم، علی‌بن محمد سَمَری) تحویل داده شد و از «ناحیهٔ مقدسه» پاسخ آن دریافت و ابلاغ شد.[۱۷۷]

گاهی هم در مناظره، استدلال می‌کردند و محتوای استدلال را از امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) گرفته، و ابلاغ می‌کردند.[۱۷۸]

● اخذ و توزیع اموال متعلق به امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)

یکی از کارهای مهم سازمان وکلا که از زمان امام ششم علیه‌السلام به بعد فعالیت داشت و در زمان «غیبت صغری» نیز این سازمان با یک استتار بیشتری فعالیت می‌کرد، اخذ وجوه شرعی و توزیع آن به موارد خاص خود بود. «نواب اربعه» این وجوهات و اموال متعلق به امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) را مستقیماً و یا از طریق وکلا و خواص اخذ می‌کردند و به هر طریق ممکن به امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) تحویل می‌دادند و یا این که به دستور ایشان در موارد خاصی مصرف می‌کردند. امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در روز بعد از رحلت امام عسکری علیه‌السلام و یا در همان روز، بعد از مراسم به خاکسپاری امام عسکری علیه‌السلام به هیئت قمی‌ها دستور داد که از این به

بعد، اموال متعلق به آن حضرت را به وکیلش در «بغداد» (ابو عمر، عثمان‌بن سعید عَمْری) تحویل دهند.[۱۷۹]

● مبارزه با «غلات» و مدّعیان دروغین نیابت و بابیّت، و افشای ادعاهای باطل آنان

یکی از وظایف «نواب اربعه» مبارزه با «غلات» و مدعیان دروغین نیابت، بابیّت و وکالت، و افشای ماهیت آنان بود تا زمینهٔ گمراهی مردم را از بین ببرند؛ چراکه «نواب اربعه»، در مسیر اهداف پیامبران و امامان حرکت می‌کردند و شالودهٔ اهداف انبیا و امامان علیهم‌السلام هدایت و زدودن ضلالت و انحراف بود. سفیران ویژهٔ امام (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) نیز در همین راستا با افرادی که ادعای نادرست نیابت و وکالت داشتند مبارزه کرده، و ماهیت آنان را روشن می‌کردند تا شیعیان امامیه، دنباله رو افراد شیّاد و منحرف نگردند و با شناخت نائبان خاص از رهنمودهای امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در دورهٔ «غیبت صغری» بهره‌مند شوند.

در راستای همین وظیفه، در این دورهٔ هفتاد ساله هر کسی که به دروغ ادعای بابیّت و وکالت نمود؛ مثل «حسین‌بن منصور حلاج»، «محمدبن علی شلمغانی»، معروف به «ابن عزاقر یا عزاقری»، «ابوبکر، محمدبن احمدبن عثمان عَمْری»، معروف به «بغدادی»، «محمد بن مظفر»، معروف به «ابو دلف کاتب»، «اسحاق احمر»، «باقطانی ابو محمد شریعی»، «محمدبن نصیر نمیری» و «احمدبن هلال کرخی»، که «نواب اربعه» با آنان به مبارزه برخاستند و از «ناحیهٔ مقدسه» توقیعاتی با واسطهٔ آنان صادر شد و با روشن شدن ماهیت آنان، شیعیان امامیه از این نوع انحرافات مصون ماندند و به وکالت و سفارت «نواب اربعه» بیشتر اعتماد کردند و مسایل شرعی خویش را از این طریق با امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در میان می‌گذاشتند و رهنمودهای لازم را دریافت می‌داشتند.

به عنوان نمونه به برخی از این توقیعات اشاره می‌کنیم:

ـ آنگاه که «احمدبن هلال کرخی» منحرف شد و برخی از ضروریات دینی را انکار

نمود و خود به جای «محمدبن عثمان عَمْری» ادعای نیابت کرد، توقیعی از «ناحیهٔ مقدسه» صادر شد، امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در این توقیع خطاب به «محمدبن عثمان عَمْری» فرمود:

«و نحن نبرأ الی اللّه تعالی من ابن هلال ـ لا رحمة اللّه ـ و ممن لا یبرأ منه، فاعلم الاسحاقی و اهل بلده ممّا اعلمناک من حال هذا الفاجر و جمیع من کان سألک و یسألک عنه.»[۱۸۰]

«ما از «ابن هلال» و هر کس که از او دوری نکند، بیزاریم. خدا او را نیامرزد، تو به اسحاقی و هموطنان او آنچه را گفتیم، اعلان کن، و هر کس از تو دربارهٔ «ابن هلال» پرسیده و یا می‌پرسد، جریان را بگو.»

همچنین آنگاه که انحراف «ابو محمد، حسن شریعی» که در زمان نیابت «محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری» ادعای نیابت نمود، روشن گردید، توقیعی از «ناحیهٔ مقدسه» صادر شد و ماهیت او برای شیعیان روشن گردید.[۱۸۱]

● مبارزه با وکلای خائن

در آغاز عصر «غیبت صغری» عده‌ای بودند که از زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام بلکه بعضی از افراد از زمان امام هادی علیه‌السلام وکیل امامان علیهم‌السلام بودند. در زمان امام عسکری علیه‌السلام این عده از وکلا در «سازمان وکالت» فعالیت داشتند و زیر نظر «ابوعمرو، عثمان‌بن سعید عَمْری» کار می‌کردند. بعد از رحلت امام عسکری علیه‌السلام این وکلا زیر نظر نایب اول امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، «عثمان‌بن سعید عَمْری» تلاش می‌کردند و پس از آن زیر نظر نایب دوم «محمدبن عثمان‌بن سعید عَمْری» به فعالیت خود ادامه می‌دادند. گاهی برخی از وکلا منحرف می‌شدندو به سوی خیانت می‌غلتیدند، و از وظایف اصلی خود عدول می‌کردند. در این صورت مشکلاتی را برای سازمان مخفی وکالت به وجود می‌آوردند. گاهی اتفاق می‌افتاد وکیلی از مردم، اموال امام علیه‌السلام و وجوه شرعی را جمع می‌کرد، و باید به واسطهٔ «نوّاب اربعه» برای

«ناحیهٔ مقدسه» می‌فرستاد، ولی آن مال را نزد خود نگه می‌داشت، در این صورت «نواب اربعه» هر کدام به نوبهٔ خود و در زمان نیابت خود مسؤولیت پیدا می‌کردند تا با آن وکیل خائن مبارزه کنند. گاهی نیز از سوی «ناحیهٔ مقدسه» و توسط یکی از سفرای چهارگانه توقیعی منتشر و خیانت وکیل خائن آشکار می‌شد و مردم از گمراهی نجات پیدا می‌کردند.

● آماده سازی مردم برای پذیرش غیبت کبری

در نهایت آخرین وظیفهٔ مهم «نواب اربعه»، به ویژه وظیفهٔ آخرین نایب خاص آن حضرت؛ یعنی «ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» این بود که زمینه را برای پذیرش «غیبت کبری» آماده نماید.

در میان وظایف پیش گفته می‌توان ادعا کرد که تقریباً دو وظیفه، جنبهٔ اختصاصی داشت؛ یکی زدودن شک و حیرت مردم دربارهٔ وجود امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و اثبات و اقناع مردم در این ارتباط که امام عسکری﵇ فرزندی دارد و او اکنون امام است. این وظیفه بیش از همه بر دوش «ابو عمرو، عثمان‌بن سعیدی عَمْری» سنگینی می‌کرد. و بعد که این اعتقاد تثبیت شد، در زمان سه نایب دیگر چندان زحمتی در این رابطه برای آنان وجود نداشت.

وظیفهٔ دیگر، مربوط به آماده‌سازی مردم برای پذیرش «غیبت کبری» بود که این وظیفه بیش از همه بر دوش «ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» آخرین سفیر ویژهٔ امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) سنگینی داشت. بنابراین، امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از راه کرامت و اعجاز به «ابوالحسن، علی‌بن سَمَری» کمک کرد و ۶ روز قبل از مرگش توقیعی صادر نمود و زمان دقیق درگذشت وی را بیان داشت تا این که حجت بر همگان تمام شود و اذهان، آمادهٔ پذیرش دورهٔ دیگری از غیبت آن حضرت باشد.

«سید محمد صدر» در این‌باره می‌نویسد:

هدف اساسی از سفارت دو چیز است:

۱ـ آماده کردن اذهان و افکار برای «غیبت کبرا»ی امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و عادت دادن گام به گام مردم بر مسألهٔ دوری و محجوب بودن از امام و احساس ناراحتی نکردن از این موضوع؛ زیرا عدم آمادگی ممکن بود منجر به انکار مطلق امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) گردد.

از این رو، می‌بینیم که چگونه عسکریین [امام هادی و امام عسکری] علیهما السلام مسألهٔ احتجاب را تدریجاً آغاز کردند و امام عسکری علیه السلام شخصاً و به صورت رسمی خود را بیشتر، از مردم پوشیده می‌داشت.

پس، دوران سفارت نیز یکی از همان مراحل تدریجی برای آمادگی ذهنی مردم برای پذیرش «غیبت کبری» به شمار می‌آید.

۲ـ قیام به مصالح اجتماعی و ارکان اساسی طرفداران ائمه علیهم السلام، مصالحی که طبعاً با دوری از امام و پنهان بودن ایشان از صحنهٔ زندگی از دست می‌رود؛ نه تنها در اینجا، بلکه در هر موردی با از میان رفتن رهبر اجتماعی، مصالح آن اجتماع به خطر می‌افتد.

از این رو، سفارت قرار داده شده است تا امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) گرچه شخصاً و به صورت رسمی رهبری را در دست ندارد، ولی با رهنمودها و فرمان خود، اجتماع را به صورت غیر رسمی رهبری نماید. این هدف را همهٔ سفیران به نحو احسن انجام دادند، به طوری که در حد امکان در آن جو پر تلاطم و کنترل شدید، برای حفظ مصالح اجتماعی، قیام و اقدام نمودند. و از آن جو اختناق و فشار بیش از این بازده، نمی‌توان توقع داشت.[۱۸۲]

۷ـ نصب وکلا برای نواحی شیعه‌نشین در عصر غیبت صغری

در عصر «غیبت صغری»، علاوه بر سفرا و «نواب اربعه»، که به عنوان وکلای خاص حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مطرح می‌باشند، وکلای متعددی در نقاط مختلف شیعه‌نشین عالم اسلامی پراکنده بودند. کسانی که مأمور بودند وظایف وکالت را همانند وکلای پیشین ائمه علیهم‌السلام انجام دهند و نهایتاً برای کسب تکلیف به نزد وکلای خاص یا «نواب اربعه» مراجعه نمایند. همان‌گونه که ذکر شد این وکلا در نقاط مختلف عالم اسلامی، و حتی طبق بعضی قرائن، در «بغداد»؛ یعنی محل اقامت «نواب اربعه»، مشغول فعالیت بودند. طبیعی است که در عصر «غیبت صغری» با توجه به غیبت امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و از سویی بیشتر شدن تعداد شیعیان و مناطق شیعه نشین، لازم بود وکلا و نمایندگان «سازمان وکالت» به عنوان دستیاران نواب خاص حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) وظیفهٔ ارتباط شیعیان با «بغداد» را به عهده گیرند. قرائن موجود دالّ بر کثرت این وکلا است. با این که قطعاً تعداد این وکلا در مناطق شیعه نشین زیاد بوده، ولی متأسفانه اسامی آنان به طور کامل در منابع رجالی و روایی و تاریخی ما ضبط نشده است. «شیخ طوسی» در کتاب «الغیبة» دربارهٔ وکلای عام عصر «غیبت صغری» چنین تعبیر فرموده است:

«و قدکان فی زمان‌السفراء المحمودین أقوام ثقات ترد علیهم التوقیعات من قبل‌المنصوبین للسفارة من‌الاصل.»[۱۸۳] سپس به ذکر نام تنها چند تن از آنان اکتفا نموده، با این که در عبارت فوق تعبیر أقوام به‌کار برده است که نشانهٔ فراوانی این وکلا است.

به هرحال، با توجه به این که وجود این وکلا در این عصر نیز، همچون اعصار پیشین، برای پیشبرد اهداف «سازمان وکالت» ضروری بوده، امام عصر (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) اقدام به تعیین و نصب آنان می‌نموده است. قرائن موجود حاکی از آن است که خود امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) رأساً اقدام به این کار می‌کرده است؛ شاهد بر این سخن، نصب «محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار اهوازی» توسط حضرت حجت (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به عنوان وکالت در ناحیهٔ «اهواز» به جای پدرش است. در این انتصاب، حضرت طی پیامی به او فرمود: «**قد أَقمناک مقام أبیک**»؛[۱۸۴] *یعنی تو را به عنوان وکالت به جای پدرت نصب نمودیم.*

همان‌گونه که گذشت، اسامی این وکلا به طور کامل در منابع ما وجود ندارد، ولی با جستجوئی که در منابع رجالی صورت گرفت نام تعدادی از آنان به دست آمد که همراه با شرح اجمالی از شخصیت آنان در پی می‌آید:

- **أبوالحسین، محمدبن جعفر الأسدی الکوفی الرازی**

«شیخ طوسی» در رجالش، از او به عنوان «أحدالأبواب» یاد کرده است.[۱۸۵] و در کتاب «الغیبة» وی را جزء سفرای پسندیدهٔ عصر غیبت شمرده که از ناحیهٔ سفرای خاص برای آنان توقیعاتی وارد شده است. سپس به بیان روایاتی که دلالت بر جلالت قدر وی نزد «ناحیهٔ مقدسه» دارد، پرداخته است. و آنچه از بعضی از این روایات قابل استفاده است این است که، او به عنوان وکیل ارشد در ناحیهٔ «ری» وکسی که محل رجوع سایر وکلا بوده، مطرح بوده است. از جملهٔ این روایات، روایت «صالح‌بن ابی صالح» است که می‌گوید:

«در سال (۲۹۰ هـ) برخی مردم از من طلب کردند که وجوه مالی آنان را بگیرم، من

در این باره از «ناحیهٔ مقدسه» کسب تکلیف کردم، پاسخ رسید که، «محمدبن جعفر» عربی در «ری» و از افراد مورد وثوق ما است وجوهات به او تحویل داده شود.»

این روایت دلالت بر آن دارد که «ابوالحسین اسدی» در دوران نیابت سفیر دوم؛ یعنی «محمدبن عثمان عَمْری» به وکالت مشغول بوده است، و نیز دلالت بر وکیل ارشد بودن او دارد. این دو نکته از بیان سال (۲۹۰ ه) و از احالهٔ «صالح‌بن ابی صالح» به «أسدی» توسط «ناحیهٔ مقدسه» قابل استفاده است.

مطابق برخی دیگر از شواهد، وی کار نظارت بر عملکرد وکلای نواحی شرقی «ایران» را نیز برعهده داشته است.[۱۸۶]

- **ابوعبدالله بن هارون‌بن عمران الهمدانی**

او طبق آنچه «شیخ طوسی» در «تهذیب» آورده است، از نخبگان و بزرگان شیعه بوده است.[۱۸۷] بنا به تصریح «نجاشی»، وی و پسرش در ناحیهٔ «همدان» سر وکیل و محل مراجعهٔ وکلای آن ناحیه بوده‌اند. تعبیر «نجاشی» چنین است:

> *«در زمان «قاسم‌بن محمد» در همدان، به همراه وی «ابو علی، بسطام‌بن علی» و «العزیز بن زهیر» که یکی از «بنی‌کشمرد» بود، هر سه در یک موضع در همدان به وکالت مشغول بودند و در این باره به «ابو محمد، حسن‌بن هارون‌بن عمران همدانی» مراجعه و کسب تکلیف می‌کردند. قبل از وی نیز به نزد پدرش «ابو عبدالله‌بن هارون» مراجعه، و فرمان می‌گرفتند. و «ابو عبدالله» و پسرش «ابو محمد»، هر دو وکیل بودند.»*[۱۸۸]

- **محمدبن صالح‌بن محمدالهمدانی**

«شیخ طوسی» در کتاب «رجال»، او را جزء اصحاب امام عسکری علیه السلام بر شمرده است.[۱۸۹] «شیخ صدوق» وی را از جمله وکلای «قائم»[۱۹۰] دانسته است که موفق به دیدن آن حضرت شده و بر معجزات آن حضرت آگاهی یافته‌اند.

وی ضمن نامه‌ای به محضر حضرت حجت(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) دربارهٔ حدیث «خدّامنا و قوّامنا شرار خلق‌الله» از آن حضرت سؤال می‌کند، و آن جناب نیز طی توقیعی می‌فرمایند: پاسخ آن، در «کمال‌الدین» اثر «شیخ صدوق» آمده است.[۱۹۱]

● **ابو اسحاق، محمدبن ابراهیم‌بن مهزیار الاهوازی**

او نیز جزء وکلا و ابواب معروف «ناحیهٔ مقدسه» معرفی شده است، و «شیخ صدوق» نیز وی را از وکلای مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و از کسانی که موفق به دیدن آن حضرت و مشاهدهٔ معجزاتش شده‌اند برشمرده است. او پس از وفات پدرش، که از وکلای ناحیهٔ «اهواز» بوده، اموال مربوط به «ناحیهٔ مقدسه» را به سمت «بغداد» حمل و به باب امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) تحویل می‌دهد و نهایتاً توقیع از «ناحیهٔ مقدسه» به دست او می‌رسد که در آن، وی به جای پدر نصب شده بود. از این جریان، وکالت پدرش برای امام عسکری﵇ و نیز، برای «ناحیهٔ مقدسه»، قابل استنباط است. افزون بر آن رجال شناسان تصریح به وکالت پدرش برای امام هادی﵇ نیز کرده‌اند.[۱۹۲]

● **قاسم‌بن العلاء**

او اهل «آذربایجان» و از وکلای «ناحیهٔ مقدسه» در این منطقه بوده است. «شیخ صدوق» وی را از جمله وکلائی بر شمرده است که موفق به دیدن حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و وقوف بر معجزاتش شده‌اند. «شیخ طوسی» در کتاب «الغیبة»، جریان مفصلی را پیرامون کیفیت وفات وی نقل کرده که مشتمل بر عنایت حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) نسبت به او است و از وفاتش، ۴۰ روز پس از دریافت نامه خبر می‌دهد، که نشانهٔ جایگاه والای او نزد آن حضرت می‌باشد.[۱۹۳]

● **حسن‌بن محمدبن قطاة صیدلانی**

«حسن بن محمد» در عصر «غیبت صغری»، وکیل وقف در «واسط» بوده است. آن

گونه که «جعفربن محمدبن متیل» نقل نموده است «ابو جعفر عَمْری»، او را با مقداری لباس و درهم به «واسط» فرستاد، وقتی در آنجا با «حسن‌بن محمد» ملاقات می‌کند متوجه می‌شود که «محمد بن عبدالله»، یکی از شیعیان (و احتمالاً از وکلای) «واسط»، از دنیا رفته و این لباس و درهم برای تجهیز و دفن او فرستاده شده‌اند. این جریان دلالت بر آن دارد که وی در دورهٔ نایب دوم به وکالت مشغول بوده است.[۱۹۴]

● **محمدبن شاذان‌بن نُعَیْم الشاذانی النیشابوری**

او را نیز از وکلای «ناحیهٔ مقدسه» دانسته‌اند. مؤیّد وکالتش جریانی است که خودش نقل کرده، می‌گوید: «۴۸۰ درهم نزد من جمع شد، ۲۰ درهم نیز از نزد خود بر آن افزودم و به سوی «أبوالحسین اسدی» (دررَی) فرستادم و در مورد افزودن ۲۰ درهم چیزی ننوشتم. جواب رسید که ۵۰۰ درهمی که ۲۰ درهم آن از مال تو بود، دریافت شد.»

این جریان نشانگر وکالت او است، چراکه به گفتهٔ او، ۴۸۰ درهم نزد او جمع شده بود و ۲۰ درهم از خود افزوده بود، پس غیر از آن ۲۰ درهم، اموال امام بوده که مردم به او داده بودند. «شیخ صدوق» نیز نقل کرده که وی از جمله وکلای صاحب الامر (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و اهل «نیشابور» است که او را دیده و بر معجزات او واقف شده است. و از این جمله و جریان فوق، می‌توان این استنباط را نمود که وی در «نیشابور» به وکالت مشغول بوده و معاصر «ابوالحسین اسدی» و همچنین نایب دوم، «محمدبن عثمان»، بوده است.[۱۹۵]

● **عزیزبن زهیر**

همان گونه که «نجاشی» در ترجمهٔ «محمدبن علی‌بن ابراهیم همدانی» تصریح کرده است، «عزیزبن زهیر» از وکلای «ناحیهٔ مقدسه» در «همدان» بود که در امر وکالت موظف به مراجعه نزد «ابو محمد، حسن‌بن هارون» بوده است.[۱۹۶]

● **قاسم‌بن محمدبن علی‌بن ابراهیم همدانی**

«نجاشی» در مورد او، پدر و جدّش تصریح کرده که آنان وکلای «ناحیهٔ مقدسه» در «همدان» بوده‌اند و وی در امر وکالت به «حسن‌بن هارون» مراجعه می‌کرده است. «علامه» نیز تصریح به وکالت او از جانب «ناحیهٔ مقدسه» نموده است.[۱۹۷]

● **ابو علی بسطام‌بن علی**

او نیز همان گونه که از تصریح «نجاشی» و «علامه» استنباط می‌شود، وکیل «ناحیهٔ مقدسه» در «همدان» بوده و در امور وکالت از «حسن بن هارون» فرمان می‌گرفته است.[۱۹۸]

● **علی‌بن‌الحسین‌بن علی الطبری**

«علی بن الحسین» طبق تصریح «شیخ» در کتاب «رجال»، از اهل «سمرقند» و وکیل بوده است. گرچه تنها تعبیر «وکیلٌ» صریح در وکالت برای ائمه علیهم‌السلام نیست، ولی از آنجاکه اطلاق وکیل در کتاب‌های رجالی، ظهور در وکالت برای ائمه علیهم‌السلام دارد، وکالت او برای ائمه علیهم‌السلام استنباط می‌شود. همین طور از گفتهٔ «شیخ طوسی»، که او از «جعفربن محمدبن مادلی» و «أبوالحسین أسدی» نقل روایت می‌کرده است روشن می‌شود که وی معاصر او و نیز معاصر نایب دوم بوده است.[۱۹۹] این احتمال نیز وجود دارد که وی در «سمرقند» به وکالت مشغول بوده است.

● **ابوهاشم، داودبن‌القاسم الجعفری**

«طبرسی» در «اعلام الوری» او را نیز جزء سفرا و ابواب معروف عصر غیبت دانسته است. وی از عصر امام رضا علیه‌السلام تا عصر غیبت، همهٔ امامان را درک کرده است، و احادیث متعددی در مورد فضائل او نقل شده و خود نیز احادیث متعددی در بیان معجزات ائمه علیهم‌السلام دارد. وکالت او برای دو امام هادی و عسکری علیهماالسلام نیز محرز است.[۲۰۰]

● **حسن‌بن النضر القمی**

از خبر صحیحی در «الکافی» چنین بر می‌آید که او از وکلای «ناحیهٔ مقدسه» بوده؛ چراکه در این خبر، اشاره به جمع اموال توسط وکلا در خانهٔ «حسن بن نضر» شده است تا باب حضرت حجت(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بر آنان معلوم شود. او از جمله کسانی است که موفق به دیدن حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) شده است.[۲۰۱]

● **حاجزبن یزید الوشّاء**

او از جمله دستیاران سفیر اول و دوم در «بغداد» بوده است. سفیر اول به کمک وی، «احمد بن اسحاق» و «محمد بن احمد بن جعفر القمی القطّان» امور دفتر «سازمان وکالت» در «بغداد» را اداره می‌کرده است. او در توقیعی، از جانب حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) مورد توثیق واقع شد.[۲۰۲]

اینان تعدادی از وکلای برجستهٔ عصر «غیبت صغری» بودند که در نواحی مختلف اشتغال به وکالت داشته‌اند، و همان گونه که گذشت تعداد وکلای نواحی در این عصر زیاد بوده که ذکر تمامی آنان در گنجایش این مقال نیست.

۸ـ وکلای خائن و مدعیان دروغین وکالت

همان گونه که در فصل پیشین اشاره شد، در دستگاه وکالت شاهد بروز بعضی از جریانات انحرافی هستیم که ناشی از انگیزه‌های مختلف بوده است. این جریانات را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد: نوعی انحراف در میان کسانی مشاهده می‌شود که قبلاً توسط یک امام علیه السلام به عنوان وکیل منصوب، ولی بعداً به فساد و خیانت گرائیده، و نوع دیگر انحراف در میان کسانی است که اصلاً سابقهٔ وکالت، نیابت و بابیّت نداشته‌اند، ولی به خاطر انگیزه‌هایی، به دروغ خود را وکیل و نایب امام علیه السلام خوانده و مدت زمانی عده‌ای را به دور خود جمع کرده و سرانجام رسوا شده‌اند. این دو جریان هم در عصر «غیبت صغری» و هم در ادوار پیش از شکل‌گیری «سازمان وکالت» به چشم می‌خورد، گرچه به نظر می‌رسد در عصر «غیبت صغری» دامنهٔ وسیع‌تری یافته است، و شاید علت آن، عدم حضور امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و احالهٔ امر به وکلا و سفیران در این عصر بود که زمینه را برای فرصت طلبی این دسته از افراد آماده می‌ساخت.

شناخت تفصیلی مربوط به این دو جریان، مستلزم شناخت چهره‌هایی است که سردمدار این دو جریان انحرافی بوده‌اند، لذا در آغاز به بیان جریان اول؛ یعنی خیانت و فساد در بین وکلای ائمه علیهم السلام، شناخت شخصیت‌های مربوط، انگیزهٔ آنان و سرانجام‌شان می‌پردازیم و در قسمت بعد به حول و قوهٔ الهی جریان دوم را بررسی می‌نمائیم.

الف ـ خیانت و فساد در برخی از کارگزاران سازمان وکالت

هر چند ائمهٔ هدی علیهم‌السلام برای تعیین وکلای خود، به لحاظ اهمیت و حساسیت این وظیفه، نهایت دقت را مبذول می‌داشتند و کسانی را که مورد اعتماد و دارای شرایط لازم بودند انتخاب می‌کردند، ولی با توجه به این که انسان در صورت عدم تهذیب نفس و عدم کسب شرایط لازم برای نجات از دام‌های شیطانی، در هر لحظه و هر زمینهٔ مناسبی امکان لغزش برایش وجود دارد، در بین وکلای ائمه علیهم‌السلام نیز شاهد بروز و ظهور کسانی هستیم که با وجود داشتن شرایط لازم برای وکالت در ابتدای امر، به علت قرار گرفتن در وضعیتی جدید و مهیّا شدن زمینه‌های مناسب و وجود ریشه‌های مقتضی برای فساد و خیانت در وجودشان، دست به انجام امور ناشایستی زدند که در نتیجه، موجبات لعن، عزل و طرد آنان توسط ائمهٔ هدی علیهم‌السلام فراهم آمد.

البته نمی‌توان ریشهٔ همهٔ این خیانت‌ها و لغزش‌ها را به امر واحدی بازگرداند. در ریشه‌یابی انگیزه‌های خیانت می‌توان به امور متفاوتی برخورد نمود، گرچه به اعتباری می‌توان همه را به مهذَّب نبودن آنان باز گرداند. انگیزهٔ این وکلا از خیانت، زمانی روشن‌تر خواهد شد که شخصیت آنان یک به یک معرفی و انگیزهٔ آنان نیز بررسی شود. بنابراین، در حدّ گنجایش بحث، ابتدا به یادآوری این جریانات در دوران پیش از «غیبت صغری» می‌پردازیم و سپس شخصیت وکلای خائن در عصر «غیبت صغری» را بررسی می‌کنیم.

● واقفیّه

پس از درگذشت امام کاظم علیه‌السلام در سال (۱۸۳ هـ)، گروهی از برجسته‌ترین یاران آن حضرت و وکلای ایشان در نقاط مختلف به این نظریه گرائیدند که امام علیه‌السلام زنده است، و تنها از نظرها پنهان گردیده و به زودی به عنوان قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ظاهر شده و حکومت عدل اسلامی را پایه‌گذاری خواهد نمود. در آغاز که گفته می‌شد امام در فاصلهٔ ۸ ماه ظاهر خواهد شد، گروهی از شیعیان، از این دیدگاه جانبداری می‌کردند؛

آنان که پس از این، عقیدهٔ خود را عوض نکرده و هیچ کس را به عنوان جانشین آن حضرت نپذیرفتند در جامعهٔ شیعه به عنوان «واقفه» شناخته شدند و بعدها از طرف مخالفان خود «ممطوره» خوانده شدند و مانند «فطحیه» دانشمندان و محدثان برجسته‌ای از میان آنان برخاستند. بر خلاف آنچه برخی از دانشمندان شیعی در قرن پنجم تصور می‌کردند که این گروه تا آن زمان منقرض شده‌اند، پیروان این مذهب حداقل تا اواسط قرن ششم وجود داشته‌اند.[۲۰۳]

همان گونه که گذشت، سران این مذهب، عده‌ای از چهره‌های برجسته و وکلای امام کاظم علیه السلام بودند. اسامی این وکلا، آنسان که در منابع آمده، از این قرار است:

علی‌بن ابی حمزهٔ بطائنی

عثمان‌بن عیسی‌الرواسی

زیادبن مروان القندی

احمدبن ابی بشر السرّاج

ابن ابی سعید المکاری

منصوربن یونس بزرج

این عده به طمع اموالی که به خاطر وکالت، توسط شیعیان، در دسترس‌شان قرار گرفته بود، پس از شهادت امام هفتم علیه السلام منکر شهادت و وفات آن حضرت شدند تا مجبور نباشند اموال را به جانشین آن حضرت؛ یعنی امام رضا علیه السلام تحویل دهند. یکی از روایاتی که انگیزهٔ این وکلا از این ادعای باطل را با صراحت بیان کرده است، روایت «یونس بن عبدالرحمن» است. مضمون این روایت چنین است: «پس از وفات ابو ابراهیم، امام کاظم علیه السلام، نزد وکلای آن بزرگوار اموال بسیار جمع شده بود و همین مسأله سبب قول به «وقف» و انکار وفات امام علیه السلام شد. به عنوان مثال نزد «زیادبن مروان قندی» ۷۰/۰۰۰ دینار، و نزد «علی‌بن ابی حمزه» ۳۰/۰۰۰ دینار بود. «یونس‌بن عبدالرحمن» پس از مشاهدهٔ این جریان انحرافی، مردم را به قبول امامت امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام فرا می‌خواند. «علی‌بن ابی حمزه» و «زیادبن مروان» وقتی این وضع

را مشاهده می‌کنند کسی را نزد او فرستاده و با دادن وعدهٔ پرداخت ۱۰/۰۰۰ دینار به او، از وی می‌خواهند که دست از اقدامات خود بردارد. «یونس» در پاسخ می‌گوید: از ائمهٔ صادقین علیهم‌السلام روایت شده است که اگر بدعت‌ها ظاهر شدند بر شخص آگاه لازم است که دانش خود را بروز دهد و اگر چنین نکرد خداوند نور ایمان را از او می‌گیرد. و من در هیچ حالی جهاد و امر الهی را ترک نمی‌کنم. این دو نفر وقتی پاسخ قاطع وی را می‌شنوند راه دشمنی، دشنام و عداوت با او را در پیش می‌گیرند».[۲۰۴]

علاوه بر انگیزهٔ اقتصادی و طمع مالی، احتمال وجود انگیزهٔ حسادت در بعضی سران «واقفیه» نسبت به امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام نیز می‌رود.[۲۰۵]

البته در بعضی از پیروان جزء، احتمال آن می‌رود که واقعاً این سخن را باور کرده بودند که امام موسی‌بن جعفر علیه‌السلام همان مهدی و قائم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است، به خصوص که بعضی از سران این فرقه با لطایف الحیل، قصد القای این شبهه و باوراندن این عقیده را داشتند. به عنوان نمونه در مورد «محمدبن بشیر» نقل شده است که، صورتی ساخته بود و آن را به طریق شعبده حرکت می‌داد و به پیروان ساده دل این فرقه القا می‌کرد که این، همان امام کاظم علیه‌السلام است که زنده است. همین «محمدبن بشیر» بود که به خاطر این حرکت کثیف، خونش توسط امام رضا علیه‌السلام مباح اعلام شد. حضرت در مورد او به «علی‌بن حدید مدائنی» فرمود: «اگر توانستی وی را به قتل برسانی این کار را بکن، و اگر در حال توانائی او را نکشتی گنهکار خواهی بود.»[۲۰۶]

● وکالت و جاسوسی علیه امام رضا علیه‌السلام

دنیا طلبی و گرایش به ظواهر کاذب آن، ضعف در ایمان و عدم معرفت کامل نسبت به ائمه علیهم‌السلام گاه موجب می‌شد افرادی که جزء نزدیکان ائمه علیهم‌السلام و مورد وثوق آنان بودند، در دام وساوس شیطانی فرو غلتند و به جای پایداری در صراط حق به دامان کثیف حکام فاسد فرو روند.

یکی از این افراد، «هشام‌بن ابراهیم عباسی همدانی راشدی» بود که بنا به روایت

«شیخ صدوق» در «توحید» و «عیون اخبارالرضا»، قبل از انتقال امام رضاؑ به «طوس»، از نزدیک ترین افراد به حضرت بود و امور حضرت در «مدینه» به دست او انجام می‌شد. او شخصی عالم و و ادیب بود و در حقیقت به عنوان وکیل ارشد آن حضرت در «مدینه» مشغول به کار بوده و اموال و وجوهات از نواحی مختلف به دست او می‌رسید. «هشام بن ابراهیم» پس از انتقال امام رضاؑ به «طوس» به «فضل‌بن سهل»، ذوالریاستین، نزدیک شد و کم‌کم به صورت جاسوس حکومتی در خانهٔ امامؑ درآمد، «مأمون» وی را به عنوان دربان حضرت نصب کرد و هیچ اتفاقی در خانهٔ حضرت رخ نمی‌داد مگر آن که توسط او به «مأمون» گزارش می‌شد و هر کس قصد ملاقات با حضرت را داشت بایستی از طریق «هشام‌بن ابراهیم» اقدام می‌نمود. وی تا جایی به «مأمون» نزدیک شد و مورد وثوق او قرار گرفت که «مأمون» فرزندش «عباس» را جهت تعلیم به «هشام» سپرد، و از این جهت بود که معروف به «هشام عباسی» شد.[۲۰۷]

● فارس بن حاتم‌بن ماهویهٔ قزوینی، وکیل خائن امام هادیؑ

او یکی از دستیاران اصلی امام هادیؑ در «سامرا» بود. از آنجا که اهل «قزوین» بود شیعیان این منطقه غالباً به وی مراجعه و وجوهات مالی را به او می‌پرداختند؛ ولی دنیا طلبی و فساد درونی موجب شد تا رفته رفته ماهیت اصلی خود را بروز دهد.

او در راستای انحراف خود به اختلاس اموال امامؑ مبادرت ورزید. مخالفت و رقابت او نسبت به دیگر وکیل ارشد امامؑ در «سامرا»؛ یعنی «علی‌بن جعفر همانی» نیز یکی دیگر از وجوه انحراف او بود. کار این رقابت و درگیری آن چنان بالا گرفت که به دشنام‌گویی و دشمنی سخت انجامید و این برای جامعهٔ شیعی آن عصر که از هر سو در معرض خطر تهاجم و سوء استفادهٔ دشمنان بود، وضعیتی حساس و خطرناک را پدیدآورده بود. و از سویی موجب ایجاد جو بدبینی نسبت به وکلای حضرت در میان شیعه بود. لذا عده‌ای از شیعیان برای مدتی از پرداخت وجوه شرعی به پیشگاه

امامت خودداری کردند، علاوه بر این، به لحاظ وکیل ارشد بودن آن دو، وکلای مناطق مختلف که تاکنون مبالغ جمع شده را از راه یکی از آن دو به محضر امام علیه السلام ارسال می‌داشتند، سرگردان بودند.

امام علیه السلام در پاسخ به این وضع، جانب «علی‌بن جعفر همانی» را گرفت و از وکلای خود در مناطق مختلف خواست که برای ارتباط خود با ایشان و ارسال وجوهات، از طریق «فارس‌بن حاتم» استفاده نکنند. در عین حال در همان دستورالعمل با روشن‌بینی آشکار به وکلای خود یادآور شدند که این دستور را محرمانه نگاه داشته و از تحریک «فارس» خودداری کنند. راز این دستور آن بود که «فارس» مردی با نفوذ و کانال ارتباطی اصلی میان امام و شیعیان مناطق جبال (بخش مرکزی و غربی ایران) بود که وجوهات خود را معمولاً از راه او برای امام علیه السلام می‌فرستادند. اما «فارس» علی‌رغم دستور امام علیه السلام همچنان به دریافت وجوهات از آن مناطق ادامه می‌داد، ولی آنها را خدمت امام علیه السلام نمی‌فرستاد. اندکی بعد، امام علیه السلام تصمیم گرفتند که دستور خود را رسماً به اطلاع پیروان خود برسانند و از وکلای خود بخواهند که صریحاً به شیعیان اعلام کنند که «فارس» وکیل ایشان نیست و کسی نباید وجوهات مربوط به امام علیه السلام را در اختیار او قرار دهد. سپس امام با صدور دو نوشته که یکی از آنها تاریخ سه شنبه ۹ ربیع‌الاول سال (۲۵۰ ه) را دارد، «فارس» را لعن و طرد فرمودند. از این به بعد، «فارس» علناً شروع به مبارزه علیه امام علیه السلام کرد. منابع موجود چیزی از جزئیات عملیات و اقدامات او به دست نمی‌دهند جز آن که او به فساد انگیزی پرداخته و شیعیان را به بدعت فرا می‌خواند و می‌کوشید آنان را به پیروی خود درآورد.

شدت حساسیت و اهمیت مسأله از تصمیم بعدی امام علیه السلام دانسته می‌شود که دستور فرمود این شخص به قتل رسانده شود. چنین دستوری از ناحیهٔ ائمهٔ علیهم السلام فقط در موارد استثنایی مسبوق به سابقه بود. پس از صدور این دستور بود که یکی از شیعیان آن حضرت به نام «جنید» در کمین «فارس» نشست و در حالی که او بین دو نماز مغرب و عشا، از مسجد خارج می‌شد با دو ضربهٔ ساطور او را کشته و خود از مهلکه

جان سالم به در می‌برد و بدین ترتیب ریشهٔ یکی دیگر از جریانات بسیار خطرناک انحرافی در «نهاد وکالت» که می‌توانست برای جامعهٔ شیعی آن عصر بسیار زیانبار باشد، قطع گردید.[۲۰۸]

● **عروةبن یحیی، سوزاندن و دزدی اموال امام عسکری**ﷺ

«عروة» وکیل ارشد امام هادی و عسکریﷺ در «بغداد» بود.او در آغاز امر آن چنان مورد وثوق آن بزرگواران بود که امام عسکریﷺ ضمن توقیعی از وی به عنوان «**وکیلنا و ثقتنا والذی یقبض من موالینا**» یاد می‌کند. در عصر امام عسکریﷺ، وی نیز همانند «فارس‌بن حاتم» به اختلاس اموال امامﷺ پرداخت و در این راه حتی از دروغ بستن به ساحت مقدس امام هادیﷺ نیز دریغ نورزید. او در مسیر انحرافی خود، کار را بدانجا رساند که ابتدا بخشی از اموال امام عسکریﷺ را سرقت نمود و بخشی دیگر را نیز به آتش کشید و با این عمل زشت خود، امامﷺ را علیه خود به غضب آورد، به طوری که همان شب مشمول نفرین حضرت واقع، و فردای آن روز به هلاکت رسید.[۲۰۹]

● **انجام فعل شنیع توسط وکیل امام عسکری**ﷺ

علاوه بر جنبه‌های مالی و دنیا طلبی و یا رذایل نفسانی؛ نظیر حسادت، گاهی انحرافات حاصل از شهوت طلبی در بعضی از وکلا موجب بروز انحراف و فساد در بعضی اعضای نهاد وکالت می‌شد.

یکی از وکلای امام عسکریﷺ که طبق تصریح منابع، در همسایگی خانهٔ آن بزرگوار سکنی گزیده بود گرفتار هَجْمهٔ وساوس شیطانی و تحریکات حاصل از شهوت‌پرستی می‌شود و به انجام فعل شنیعی با خادمی مبادرت می‌ورزد، ولی قبل از انجام، امامﷺ به طریق معجزه آسا از درهای بسته بر بالای سر او حاضر و با خطاب «اتق‌الله» او را از این کار منع می‌کند و سپس دستور اخراج وی و آن خادم را صادر می‌فرماید.[۲۱۰]

● **احمدبن هلال‌العبرتائی و احمدبن هلال‌الکرخی**

بنا به عقیدهٔ برخی پژوهشگران، این دو نفر، دو شخصیت متمایز از هم هستند، گرچه برخی از رجال شناسان؛ نظیر «مامقانی» و «خوئی» بین آنها تمایز قائل نشده و هر دو را یک شخصیت دانسته‌اند. تمایز آنها از هم، از بیان «شیخ طوسی» در کتاب «الغیبة»، قابل استظهار است. چراکه وی، «احمدبن هلال عبرتائی» را جزء وکلای مذموم پیش از غیبت صغری، و «احمدبن هلال کرخی» را جزء وکلای مذموم عصر غیبت بر شمرده است. به هرحال، توقیعی از سوی امام عسکری علیه السلام در لعن «احمدبن هلال» صادر شد[۲۱۱] و علت آن، خیانت او در اموال امام علیه السلام و اختلاس آنها بود. وی وکیل امام علیه السلام بود و معاصر ائمهٔ پیشین تا امام رضا علیه السلام بوده است. از آنجاکه پس از صدور این توقیع، جامعهٔ شیعه مجدداً از حضرت دربارهٔ او استفسار نمود، توقیع دیگری از سوی آن حضرت در تأیید توقیع اول صادر گردید.[۲۱۲]

ولی «احمدبن هلال کرخی» در عصر غیبت صغری به معارضه با سفیر دوم «ناحیهٔ مقدسه» پرداخت و لذا توقیعی از سوی آن ناحیه در لعن و برائت از وی صادر شد.[۲۱۳]

● **ابوطاهر، محمدبن علی‌بن بلال البلالی**

او از اصحاب امام عسکری علیه السلام بوده است، «طبرسی» او را از جمله سفرای عصر «غیبت صغری» و از ابواب معروف بر شمرده است. ظاهر کلام او این است که وی در وثاقت و جلالت قدر به منزلهٔ افرادی همچون «قاسم‌بن العلاء» و «احمدبن اسحاق اشعری» و «أبوالحسین أسدی» بوده است. ولی «شیخ طوسی» او را جزء وکلای مذموم عصر غیبت بر شمرده که ادعای بابیّت نمودند، و از این رو، «علامه» در قبول روایات وی توقف نموده است.

او در زمان امام عسکری علیه السلام وکیل آن جناب و پس از رحلتش وکیل «ناحیهٔ مقدسه» بود، ولی پس از شروع سفارت سفیر دوم؛ یعنی «محمدبن عثمان عَمْری»، به مخالفت با وی پرداخت و اموال امام علیه السلام را نزد خود نگاه داشت و از تحویل آنها به سفیر دوم

امتناع ورزید. جریان معروفی بین او و سفیر دوم واقع شده که در آن، «عَمْری» در حالی که «ابن بلال» در جمع پیروانش نشسته بود وارد منزل او شده و او را به خدا قسم می‌دهد که نسبت به فرمان امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) در مورد بازگرداندن و تحویل اموال به «عَمْری» اقرار کند و «ابن بلال» مجبور به اقرار می‌شود. وقتی «عَمْری» خارج شد به پیروانش می‌گوید که «ابوجعفر عَمْری» مرا وارد خانه‌ای نمود، در آن خانه صاحب‌الزمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) از بالای خانه، به نحوی که بر من اشراف داشت، به من امر نمود که اموال را به «عَمْری» تحویل دهم، و از شدت هیبت و رعبی که در دلم افتاد فهمیدم صاحب‌الزمان(عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.[۲۱۴] وی همان کسی است که نسبت به گشاده‌دستی «علی‌بن جعفر همانی»، وکیل ارشد امام عسکری علیه السلام، در سفر حج، اعتراض نمود و امام علیه السلام پاسخ داد که دیگران را چه کار که در امور مربوط به ما دخالت کنند.[۲۱۵]

وی به خاطر اصرار بر طریقهٔ انحرافی خود نهایتاً همراه با عده‌ای دیگر؛ مانند «شریعی»، «نُمَیْری» و «هلالی»، ضمن توقیعی از سوی «ناحیهٔ مقدسه»، مورد لعن قرار گرفت.[۲۱۶]

- **أبوجعفر، محمدبن علی‌الشلمغانی، ابن أبی‌العزاقر**

نسبت او به «شلمغان» از آن رو است که وی اهل قریه‌ای به این نام در «واسط» بود. او ابتدا دانشمندی صحیح‌الاعتقاد و فردی صالح بود. کتاب‌هائی؛ نظیر «التکلیف»، «العصمة»، «الزاهر بالحجج العقلیّه»، «المباهلة»، «الاوصیاء» و غیر آنها به او منسوب است.[۲۱۷] وی تا جایی مورد اعتماد بود که «حسین‌بن روح»، سفیر سوم حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، به هنگام مخفی شدنش در عصر «مقتدر» عباسی، وی را به جای خود به عنوان وکیل و جانشین نصب نمود و در این ایام، شیعیان در حوائج و مهمات خود به نزد او مراجعه کرده و توقیعاتی نیز به دست او از جانب امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) صادر می‌شد.

ولی حسادت وی نسبت به «أبوالقاسم، حسین‌بن روح»، و دیدگاه‌های انحرافی و غلو آمیزش موجب شد مذهب حق را ترک و داخل در مذاهب باطل و مردود شده و سخنان ناصحیح بر زبانش جاری شود و رفته رفته به غلو و کفر و ارتداد و قول به تناسخ و حلول ألوهیت در خودش، گرائید. او به پیروانش می‌گفت: روح رسول‌الله ﷺ به «ابوجعفر، محمدبن عثمان عَمْری» و روح أمیرالمؤمنین علی علیه السلام به بدن «أبوالقاسم، حسین‌بن روح» و روح فاطمه علیها السلام به بدن «أمّ کلثوم» دختر «ابوجعفر عَمْری» منتقل شده است. و اظهار می‌کرد که این سرّی است عظیم که نباید فاش شود. وی نزد «بنی بسطام» جایگاه و منزلتی داشت و به هنگام ارتدادش هرگونه کذب و کفری را به «حسین‌بن روح» استناد داده و برای «بنی بسطام» نقل می‌نمود. وقتی خبر این کار به گوش «ابن روح» رسید، «بنی بسطام» را از پیروی او منع نمود و امر به لعن و تبرّی از وی نمود، ولی آنها به خاطر ظاهرفریبی «شلمغانی» به پیروی خود از او ادامه دادند.[۲۱۸] و لذا «ابن روح» مجدداً در نامه‌ای به «بنی بسطام»، لعن و تبرّی از وی را ابلاغ نمود.[۲۱۹]

چنان‌که گذشت، از جمله عقاید فاسد او آن بود که روح زهرا علیها السلام به بدن «ام کلثوم» دختر «ابوجعفر عَمْری» حلول نموده است.[۲۲۰] این امر باعث انحراف وسیعی در «بنی‌بسطام» شده بود تا جائی که «حسین‌بن روح» مجبور شد در میان شیعیان، به خصوص «بنی نوبخت»، خبر لعن و انحراف «شلمغانی» را منتشر کند و آنان را به لعن و تبرّی از وی امر کند. سپس توقیعی از جانب حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در لعن «شلمغانی» و تبرّی از او و پیروانش صادر شد.[۲۲۱] این توقیع به دست «ابن روح»، زمانی صادر شد که وی در خانهٔ «مقتدر» زندانی بود و توقیع را توسط یکی از اصحابش به نام «ابو علی‌بن همام» توزیع نمود و همهٔ سران شیعه از مضمون آن اطلاع یافتند و همگی بر لعن و تبرّی از «شلمغانی» اتفاق نمودند.

وقتی «شلمغانی» از مقابلهٔ «ابن روح» با خودش آگاه شد و جماعت شیعه را بر لعن و تبرّی از خود هماهنگ یافت برای مقابله با این جو در مجلس «ابن مقله» (وزیر

الراضی بالله) در سال (۳۲۲ هـ) در بین جماعت شیعه، که همگی از «ابن روح» لعن و تبرّی از او را نقل می‌کردند، گفت: «بین من و او جمع کنید تا دستم را در دستش بگذارم اگر آتشی از آسمان نازل نشد که او را بسوزاند همهٔ آنچه گفته، حق است.» و با این سخن «ابن روح» را دعوت به «مباهله» نمود، ولی وقتی خبر این سخن به گوش خلیفهٔ عباسی وقت، «الراضی بالله»، رسید دستور دستگیری «شلمغانی» را در سال (۳۲۳ هـ) صادر، و سپس او را با بعضی از پیروانش به قتل رساند و جماعت شیعه را از شر او رهائی داد.[۲۲۲]

«شلمغانی» با سوء استفاده از اعتماد «حسین بن روح» نسبت به وی، و سابقهٔ وکالت و وثاقتی که در جامعهٔ شیعهٔ آن عصر داشت و با استفاده از سادگی و خوش‌بینی جماعتی از شیعیان، به خاطر حسادت نسبت به «ابن روح» و جاه طلبی و کج فکری، سرانجام گرفتار سوء عاقبت شده و خود را ملعون و مطرود از سوی مقام امامت نمود.

ب ـ مدعیان دروغین وکالت و بابیّت

«وکالت» برای امام معصوم علیه السلام نزد شیعه دارای جایگاهی والا بود. کسی که به عنوان وکیل یا باب یک امام معصوم علیه السلام نزد شیعه مطرح می‌شد مورد احترام شیعیان و محل مراجعهٔ آنها و دارای منزلت اجتماعی بزرگی می‌شد و علاوه بر این، با توجه به این که یکی از مهم ترین فعالیت‌های وکلا، دریافت وجوه شرعی متعلق به امام علیه السلام بود، وکلا همواره به عنوان امین امام و شیعه، دسترسی به این اموال داشتند. همین امر در کنار بعضی دیگر از انگیزه‌های فاسد دنیوی، سبب می‌شد کسانی به دروغ، خود را منسوب به این نهاد مقدس کنند و داعیهٔ دروغین وکالت و بابیّت سر دهند.

همان گونه که گفته شد این ادعاها عمدتاً ناشی از ریاست و جاه طلبی و طمع در اموال، و گاه ناشی از عقاید فاسد و انحرافی بود. در بررسی جریانات دروغین وکالت و بابیّت به وضوح مشاهده می‌کنیم که در عصر غیبت صغری این جریانات به اوج خود می‌رسند و علت آن را می‌توان عدم حضور امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف) و احالهٔ

امر به وکلا و پیدایش زمینهٔ لازم برای این سودجوئی‌ها دانست. قبل از بررسی این موضوع در عصر غیبت صغری، به بعضی از جریانات دروغین وکالت و بابیّت در اعصار پیشین اشاره می‌کنیم.

● **ابو عبدالله، احمدبن محمد السیّاری**

او در عصر امام جوادؑ به دروغ، ادعای وکالت و بابیّت آن جناب را نمود و لذا توسط حضرت مورد تکذیب واقع شد و شیعیان از پرداخت هرگونه وجهی به وی ممنوع شدند. در نامه‌ای امامؑ در پاسخ کسی که دربارهٔ او از آن جناب سؤال نموده بود، فرموده است:

«او درمقام وموقعیتی که مدعی آن‌است نیست وچیزی به وی‌پرداخت‌نکنید.»[۲۲۳]

● **علی‌بن حسکة ، القاسم الشعرانی الیقطینی، و محمدبن الفرات**

این سه تن در عصر امام هادیؑ دارای عقاید غلوآمیز و مدعی بابیّت و حتی نبوت بوده‌اند. «علی‌بن حسکه»، استاد «قاسم شعرانی» و مدّعی سقوط تکالیف شرعی از دوش خود بوده است. این جریانات تا آن حد خطرناک بود که امام هادیؑ در مورد او و همفکرانش ضمن نامه‌ای، دستورالعمل شدیدی صادر فرمود، مضمون این نامه ـ که خطاب به یکی از شیعیان صادر شده ـ چنین است:

«ابن حسکة، که لعنت خدا بر او باد، دروغ می‌گوید. من او را جزء موالیّ خود نمی‌دانم. او را ـ که لعنت خدا بر او باد ـ چه می‌شود؟ قسم به خدا، که پیامبرﷺ و هیچ پیامبری قبل از او مبعوث نشدند، مگر به یکتاپرستی و نماز و زکوة و روزه و حجّ و ولایت. و محمدﷺ جز به خدای یگانه دعوت نکرد و همین طور ماکه اوصیاء و اولاد او هستیم... من به خدا پناه می‌برم از آنچه او می‌گوید. آنان را ـ که لعنت خدا بر ایشان باد ـ از خود دور کنید. و در مکان‌های تنگ (که گریزی نداشته باشند) اگر به آنها دسترسی یافتید سرشان را با سنگ بکوبید.»[۲۲۴]

● **حسن‌بن محمدبن بابا القمی**

او نیز از غالیان عصر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود. طبق روایت «کشی»، حضرت عسکری علیه السلام ادعای نبوت و بابیت را به او نسبت داد و به یکی از پیروانش به نام «عبیدی کتابت» فرمود:

«من از «فهری» و «حسن‌بن محمدبن بابای قمی» به خدا پناه می‌برم و تو را و همهٔ موالیّ خود را نیز از آن دو بر حذر می‌دارم. من آن دو را لعن می‌کنم که لعنت خدا بر آن دو باد. این دو به وسیلهٔ ما قصد سودجوئی از مردم را دارند و افرادی موذی و اهل فتنه هستند که خداوند آنها را اذیت و داخل در فتنه کند. «ابن بابا» گمان می‌کند که من او را به پیامبری مبعوث نموده‌ام و این که او «باب» است، لعنت خدا بر او که تحت سلطهٔ شیطان واقع شده است.»[۲۲۵]

همین طور «کشی» از «سهل‌بن محمد» نقل نموده که گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم: ای سید من! بر گروهی از موالی شما، امر «حسن‌بن محمدبن بابا» مشتبه شده، چه امری می‌فرمائید، آیا نسبت به وی تولّی، یا تبرّی داشته باشیم و از او دوری کنیم؟ حضرت به خطّ مبارک چنین نوشت: او و «فارس‌بن حاتم» ملعونند از آن دو تبرّی جوئید. خداوند آن دو را لعنت کند و در مورد «فارس» آن را افزون فرماید.[۲۲۶]

به هرحال «حسن‌بن محمدبن بابا» از غالیان عصر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بوده است که به خاطر عقاید فاسدش، از جمله ادّعای بابیّت، مورد لعن و طرد آن دو حضرت واقع شد.

● **ابو محمد، الشریعی**

«شیخ طوسی» نام او را «حسن» و کینه‌اش را «ابو محمد» ذکر نموده است. وی از اصحاب امام هادی و عسکری علیهما السلام بود، و در عصر غیبت اولین کسی بود که مقامی را به خود نسبت داد که شایستگی آن را نداشت؛ یعنی مقام بابیّت، و لذا مورد لعن و تبرّی از جانب امام علیه السلام و شیعیان قرار گرفت، و توقیع امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در لعن

و برائت از وی صادر شد، و سپس اقوال کفرآمیز و الحادی از او شنیده شد.[۲۲۷] تاریخ بیش از این دربارهٔ وی سخن نگفته است.

● **محمدبن نصیرالنمیری الفهری**

بنا به نقل «شیخ طوسی»، او در آغاز از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود. پس از وفات آن جناب و در عصر نیابت نائب دوم، به معارضه با او برخاست و مقام نیابت و بابیّت را برای خودش ادّعا نمود، ولی خداوند وی را به خاطر سخنان کفرآمیز و الحادی رسوا نمود، و نایب دوم نیز او را لعن کرد و از او دوری گزید. جماعت شیعیان نیز به همین ترتیب عمل کردند. و حتی گفته شده است که پس از لعن «محمد بن نصیر» توسط «ابو جعفر عَمْری»، خواست به نزد «عَمْری» رفته و نظر او را جلب کند، ولی اجازهٔ ورود نیافت.

از جمله عقاید وی آن بود که امام هادی علیه السلام ـ نعوذبالله ـ خدا است و او را به پیامبری مبعوث نموده! همچنین قائل به تناسخ، و اباحهٔ محارم بود، و نکاح مردان نسبت به یکدیگر را جایز می‌شمرد. و آن را نشانهٔ تواضع مفعول می‌دانست و این که خداوند این امور را تحریم ننموده است! و «محمدبن موسی‌بن الحسن بن الفرات» (که بعدها وزیر «مقتدر»، خلیفهٔ عباسی، شد) او را تأیید و مورد کمک و مساعدت قرار می‌داد. که این امر، نشانگر وضعیت تأسف بار خلافت و حکومت در آن عصر است.[۲۲۸]

هنگامی که «محمدبن نصیر» بیمار شد و در پی آن بیماری به هلاکت رسید از او سؤال شد که امر نیابت پس از تو از آنِ کیست؟ وی در حالی که زبانش سنگین شده بود با لکنت زبان پاسخ گفت: «أحمد» و لذا پیروان او ندانستند که مرادش کدامین «احمد» است! از این رو، بعد از هلاکت او به سه گروه تقسیم شدند: فرقه‌ای معتقد شدند که مراد او، فرزندش «احمد» بوده است، عده‌ای دیگر گفتند: مراد «احمدبن محمدبن موسی‌بن الفرات» است و فرقهٔ سومی قائل شدند مراد «أحمدبن أبی‌الحسین بن بشربن یزید» است.

همان گونه که قبلاً گذشت، وی به همراه «ابن بابای قمی» در توقیعی توسط امام عسکری علیه السلام مورد لعن واقع شد.

- **ابوبکر، محمدبن احمدبن عثمان البغدادی**

او معروف به «ابوبکر بغدادی» و برادر زادهٔ «أبو جعفر، محمدبن عثمان عَمْری»، سفیر دوم، و نوادهٔ سفیر اول بوده است، بنا به نقل «شیخ طوسی»، اشتهار او به کمی دانش و جوانمردی بیشتر از آن است که نیازمند یادآوری باشد. انحراف وی نزد عمویش، «ابو جعفر عَمْری»، واضح بود، ولی بعضی از شیعیان نسبت به وضع او جاهل بودند.[۲۲۹] وی در عصر غیبت صغری به دروغ مدعی سفارت و نیابت شد و عده‌ای از او پیروی نمودند که از جملهٔ آنها «ابو دلف کاتب» بود.

هنگامی که گروهی از چهره‌های شیعه و بزرگان آنها از «ابوبکر بغدادی» دربارهٔ ادعای دروغین بابیّت و سفارت سؤال نمودند، وی به ظاهر، آن را انکار کرد و حتی برای آن قسم یاد نمود، و هنگامی که از باب امتحان، مالی بر او عرضه کردند تا به عنوان وکالت تحویل بگیرد از قبول آنها سرباز زد و گفت: گرفتن این اموال بر من حرام است.

گفته شده است که او در «بصره» مدتی در خدمت «یزیدی» بود و اموال بسیاری جمع نمود، ولی به خاطر سعایتی که از او نزد «یزیدی» شد، وی را گرفته و با ضربه‌ای بر سرش او را به هلاکت رساند.[۲۳۰]

- **اسحاق‌احمر، و باقطانی**

این دو تن نیز جزو مدعیان دروغین سفارت و بابیّت در عصر سفیر دوم، «أبو جعفر، محمدبن عثمان‌بن سعید» هستند. این نکته از جریانی قابل استفاده است که از «احمد دینوری» نقل شده است. خلاصهٔ آن جریان چنین است: در دوران نیابت سفیر دوم، «دینوری» ۱۶/۰۰۰ دینار از وجوهات شرعی اهالی «دینور» را به «بغداد» می‌آورد و از آنجاکه نایب حضرت را نمی‌شناخته در این باره به جستجو می‌پردازد. به او گفته

می‌شود که مردی به نام «باقطانی» مدعی این امر است و شخصی دیگر به نام «اسحاق احمر» نیز همین ادعا را دارد. در کنار اینها شخصی دیگر به نام «ابو جعفر عَمْری» نیز مدعی نیابت است. او ابتدا نزد «باقطانی» می‌رود و او را شیخی مهیب و با ظاهری آراسته و اسبی عربی و غلامانی بسیار می‌یابد، در حالی که مردم به گردش جمع شده و مناظره می‌کنند. وقتی مردم از نزدش خارج شدند از دین او سؤال می‌کند و «دینوری» نیز در پاسخ می‌گوید: از «دینور» آمده و در پی یافتن نایب حضرت هستم. از او طلب حجت و نشانه‌ای می‌کند. او در پاسخ می‌گوید: فردا بیا، و به همین نحو تا سه روز به نزد «باقطانی» می‌رود، ولی وی از اقامهٔ حجت و دلیل بر درستی ادعایش عاجز می‌ماند. به ناچار نزد «اسحاق احمر» مراجعه می‌کند و او را جوانی نظیف، با خانه‌ای وسیع‌تر از خانهٔ «باقطانی» و اسب و لباس و ظاهری آراسته‌تر و غلامانی بیشتر می‌یابد، در حالی که پیروان او نیز بیشتر از پیروان باقطانی بوده‌اند، وقتی حاجت خود را به وی می‌گوید او نیز از اقامهٔ حجت و دلیل عاجز می‌ماند. و نهایتاً به نزد شیخ «ابو جعفر عَمْری» مراجعه می‌کند و او را شیخی متواضع و دارای خانه‌ای کوچک، بدون غلام، و نه ظاهری همچون آن دو نفر می‌یابد و نهایتاً با دیدن کرامات او، به راستی ادعای وی یقین پیدا می‌کند.[۲۳۱] و اموال را تحویل او می‌دهد.

- **حسین‌بن منصور، الحلاّج**

او همان صوفی مشهور است که پیرامون وی و زندگانی و شرح حال او سخن بسیار گفته شده است. برخی او را توثیق و جزء اولیای الهی بر شمرده‌اند، ولی آنچه از منابع اولیهٔ شیعی می‌توان استفاده کرد، آن است که وی نیز از مدعیان دروغین بابیّت در عصر غیبت صغری بوده است.

«شیخ مفید» کتابی تحت عنوان «الردّ علی اصحاب الحلاج» نوشته است، و آنچه «شیخ طوسی» در بارهٔ ملاقات او با «حسین‌بن علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن بابویه قمی» (والد شیخ صدوق)[۲۳۲] و همچنین «ابو سهل‌بن اسماعیل‌بن علی‌النوبختی»[۲۳۳] نقل

نموده دلالت بر نهایت انحراف و رسوایی «حلاج» نزد بزرگان شیعه دارد.

او ضمن توقیعی که در آن، امثال «هلالی» و «بلالی» مورد لعن واقع شدند توسط «ناحیهٔ مقدسه» لعن شد و همین امر نیز از جمله قرائن و شواهد گویا بر مذمومیت او است.[۲۳۴]

«حلاج» در نهایت توسط حاکمیت عباسی، به خاطر ابراز عقاید غلوآمیز و انحرافی دستگیر و کشته شد. «شیخ بهایی» در «کشکول» خود دربارهٔ او چنین آورده است: «اهل «بغداد» بر اباحهٔ خون وی اتفاق نمودند، در حالی که او دائم می‌گفت: خدا را در ریختن خون من در نظر آورید، ریختن خون من حرام است، ولی اهل «بغداد» اباحهٔ خونش را نوشته و تأیید کردند. نهایتاً وی به زندان «مقتدر» عباسی منتقل شد. «مقتدر» به صاحب شرطه امر نمود که او را ۱۰۰۰ ضربه شلاق بزنند اگر نمُرد ۱۰۰۰ ضربهٔ دیگر بزنند، سپس گردن او را قطع کنند. وزیر او نیز به صاحب شرطه امر کرد، اگر نمُرد دو دست، و دو پا و سرش را قطع و جسدش را بسوزان، صاحب شرطه نیز این کارها را در مورد وی انجام داد. سرش را نیز بر پل «بغداد» نصب کردند. این واقعه در سال (۳۰۹ هـ) واقع شد.»[۲۳۵]

- **ابو دلف، محمدبن المظفر، الکاتب**

«شیخ طوسی» در مورد او از «هبةالله‌بن احمدالکاتب»، فرزند «أم کلثوم بنت ابی جعفر عَمْری»، نقل نموده که «ابو دلف کاتب» در ابتدای امر جزء «مخمِّسه» بود.[۲۳۶] خود وی در این باره گفته است: سید من، شیخ صالح ـ قدّس‌الله روحه و نوّر ضریحه ـ (یعنی ابوبکر بغدادی) مرا از مذهب «ابو جعفر کرخی» به مذهب صحیح منتقل نمود.[۲۳۷] چراکه «کرخیّون» گرایش به مذهب «مخمَّسه» داشتند و «ابو دلف» نیز تربیت شدهٔ آنان بود.

«ابو دلف» از جملهٔ پیروان سخت و پا برجای «ابوبکر بغدادی» بود و از جانب او نیز به عنوان جانشین معرفی شد. «ابوالقاسم، جعفربن محمدبن قولویه» دربارهٔ وی

می‌گوید: «اما «ابو دلف کاتب»، پس ما او را ملحد و غالی می‌دانیم، وی پس از الحاد و غلو، مجنون شده و به زنجیر کشیده شد و سپس رها شد، و دیگر او را ندیدیم، مگر آن که مورد استخفاف و تحقیر واقع می‌شد.»[۲۳۸] وی حتی پس از وفات «علی‌بن محمد سمری» مدعی نیابت بود و همین امر نزد شیعه نشانهٔ کذب وی بود.

● چند نکته دربارهٔ وکلای خائن و مدعیان دروغین بابیت

بخشی از آنچه در منابع تاریخی و رجالی دربارهٔ مدعیان دروغین وکالت و همین طور وکلای خائن و فاسد نقل شده است در این مقال مورد بررسی قرار گرفت. با توجه به آنچه گذشت، نکاتی در بارهٔ این دو جریان انحرافی در نهاد وکالت لازم به یادآوری است:

□ انگیزهٔ خیانت و فساد در مورد وکلای خائن و فاسد ناشی از اموری از این قبیل است: حبّ ریاست و دنیا طلبی، مال دوستی و طمع در اموال امام علیه السلام، حسادت نسبت به وکلای صادق و راستین امام علیه السلام، عقاید و افکار فاسد و آلوده، گرایش به حکومت‌ها.

□ ادعاهای کذب نیابت در عصر غیبت صغری، و در دوران نیابت سفیر دوم، «محمدبن عثمان»، به اوج خود رسید. ریشهٔ این واقعه را می‌توان چنین عنوان کرد که در این عصر با توجه به غیبت امام(عجل الله تعالی فرجه الشریف) جماعت شیعه ناچار از مراجعه نزد وکلا بودند و تا زمانی که «عثمان‌بن سعید» در قید حیات بود به خاطر معروفیت او نزد شیعه و وثاقت و اشتهار او به نیابت، کسی قدرت و جرأت معارضه با وی را نداشت، ولی پس از رحلت او، کسانی خواستند از جو آشفتهٔ موجود سوء استفاده کرده و خود را برای جماعت ناآگاه شیعه به عنوان نایب مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) معرفی کنند. از این رو تعداد مدعیان در این عصر بیشتر از سایر اعصار است.

□ حکومت عباسی به عنوان دستگاهی که فعالیت‌های انحرافی را به نفع سیاست‌های خویش می‌دید تا جایی که حساسیت عمومی برانگیخته نشود به تأیید این جریانات انحرافی می‌پرداخت، ولی در صورت نبود چاره‌ای جز مقابله با این

جریانات به مقابلهٔ صوری دست می‌زد.

□ متأسفانه با وجود اهتمام ائمه علیهم‌السلام به تعیین وکلای واجد صلاحیت لازم برای وکالت، شاهد بروز و ظهور افرادی هستیم که مقام وکالت را به عنوان وسیله‌ای برای اختلاس اموال یا کسب اشتهار یا ترویج عقاید باطل و غلو آمیز و انحرافی قرار دادند، با این که قبل از انحراف، جزء موثّق‌ترین یاران ائمه علیهم‌السلام بوده‌اند. افرادی نظیر «علی‌بن ابی حمزهٔ بطائنی»، «عثمان‌بن عیسی رواسی»، «زیاد قندی»، «فارس‌بن حاتم قزوینی»، «عروة بن یحیی النخاس»، «احمدبن هلال‌العبرتائی»، «احمدبن هلال‌الکوفی»، «محمدبن علی‌بن بلال البلالی» و «ابو جعفر شلمغانی» از این‌گونه وکلا بوده‌اند. برخورد ائمه علیهم‌السلام با اینان، عمدتاً به صورت لعن، طرد و عزل آنها و معرفی چهرهٔ منفی‌شان به جامعهٔ شیعه و در موارد محدودی به صورت دستور قتل آنها جلوه‌گر می‌شده است.

□ از آنجاکه یکی از مهم‌ترین وظایف وکلا، مسائل مالی بوده است، این مقام مورد طمع ورزی بعضی از افراد فاسد واقع شده، و افرادی به دروغ مدعی نیابت و وکالت و بابیّت شده‌اند. البته طلب شهرت و احترام و احیاناً حسدورزی نسبت به وکلای راستین نیز در بروز این ادعاها دخیل بودند. از میان این افراد می‌توان به «ابو عبدالله السیاری»، «قاسم‌الشعرانی»، «محمدبن فرات»، «علی‌بن حسکة»، و «ابن بابا القمی» اشاره نمود.

۹ـ وضعیت فکری و سیاسی ـ اجتماعی شیعه

الف: وضعیت فکری

در عصر «غیبت صغری» از نظر پایگاه فکری، شیعه در وضعیت بهتری قرار داشت. شیعیان توانستند در این دوره علمای بزرگی در رشته‌های مختلف فکری و علمی اسلامی، به جهان اسلام تحویل دهند؛ چراکه شیعیان با غیبت امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) مواجه شدند و دریافتند که بیش از دوره‌های گذشته به حفظ و حراست از میراث فرهنگی و روایات پیامبرﷺ و اهل بیت آن حضرت نیازمندند. به همین جهت در این دورهٔ ۷۰ سالهٔ «غیبت صغری» کتاب‌های پرارزشی را به نگارش درآوردند.

در این عصر، «قم» و «کوفه» دو مرکز مهم علم و حدیث شیعی بود. عالمان بزرگ شیعی؛ مانند «اشعری»ها، «حمیری»ها، «ابن بابویه»ها، «فرات بن ابراهیم» و «احمد بن محمد خالد برقی»، در این دو شهر دانش اندوختند و کتاب‌های با ارزش متعددی نوشتند.

اینک به طور مختصر به یادآوری برخی از نویسندگان شیعی این دوره و کتاب‌های آنان می‌پردازیم:

۱ـ «ابی القاسم، فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی» (از اعلام غیبت صغری) نویسندهٔ کتاب «تفسیر فرات کوفی».

۲ـ «محمد بن مسعود بن عیاشی» تمیمی کوفی سمرقندی (از علمای اواخر قرن سوم هجری) نویسندهٔ کتاب «تفسیر عیاشی».

۳ـ «محمد بن یعقوب کلینی»، متوفای (۳۲۹ ه) نویسندهٔ کتاب‌هایی؛ مانند «اصول کافی»، «فروع کافی»، «روضه کافی» و چند اثر دیگر.

۴ـ «ابوعلی، محمد بن ابی بکر همام» (۲۵۸ ـ ۳۳۲ یا ۳۳۶ ه) نویسندهٔ کتاب‌هایی؛ مانند «الانوار فی تاریخ الائمه علیهم السلام»، «التمحیص فی بیان موجبات تمحیص ذنوب المؤمنین» و...[۲۳۹].

۵ـ «احمد ابن واضح یعقوبی»، متوفای (۲۸۴ ه) نویسندهٔ کتاب تاریخ، مشهور به «تاریخ یعقوبی».

۶ـ «محمد بن حسن بن فروخ صفار»، متوفای (۲۹۰ ه) نویسندهٔ کتاب «بصائر الدرجات».

۷ـ «احمد بن محمد بن خالد برقی»، متوفای (۲۷۴ یا ۲۸۰ ه) نویسندهٔ کتاب «المحاسن».

۸ـ «علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی» پدر «شیخ صدوق» (۲۶۰ ـ ۳۲۸ ه)، «ابن ندیم» می‌نویسد: فرزندش «ابی جعفر، محمد بن علی» نوشته است که پدرش حدود ۲۰۰ کتاب به رشتهٔ تحریر آورده است. «نجاشی» در «الفهرست» اسم ۱۸ کتابش را یادآور شده است.[۲۴۰]

۹ـ «سعد بن عبدالله بن ابی خلف اشعری قمی»، متوفای (۳۰۰ ه) او کتاب‌های متعددی نوشته است؛ مانند «کتاب الرحمة» و «مناقب شیعه».[۲۴۱]

۱۰ـ «ابوالعباس، عبدالله بن جعفر حمیری قمی» (از اعلام غیبت صغری) کتاب‌های زیادی نوشته است، از جمله کتاب «قرب الاسناد».

۱۱ـ «ابوجعفر محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری قمی» برخی نوشته‌اند که کتاب

«قرب الاسناد» را «ابوجعفر حمیری» نوشته است.[۲۴۲]

۱۲ـ «ابو زینب، محمد بن جعفر نعمانی»، از شاگردان ثقة الاسلام «محمد بن یعقوب کلینی»، نویسندهٔ کتاب «الغیبة».

ب: وضعیت سیاسی

در «بغداد»، مرکز خلافت عباسی، در عصر غیبت صغری(مانند دورهٔ گذشته)، شیعه از پایگاه سیاسی محروم بود. حکومت در دست «عباسیان» قرار داشت و آنان نسبت به «طالبیان» به ویژه آل علی علیهم‌السلام و شیعیان آن حضرت حساسیت خاصی داشتند.

این حساسیت و ضدیت با شیعیان در برخی از موارد به اوج خود می‌رسید و گاهی نیز فروکش می‌کرد. در زمان خلافت «معتضد» عباسی (۲۷۹ ـ ۲۸۹ ه). دشمنی نسبت به شیعیان بیش از دیگر خلفای این دوره بود. او در این دورهٔ ۱۰ سالهٔ خلافت خود با ایجاد جو اختناق بر ضد شیعیان به طور گسترده‌ای اقدام نمود و به تعبیر «شیخ طوسی» در زمان او از شمشیرها خون می‌چکید.[۲۴۳]

این وضع در زمان خلافت «مقتدر» عباسی (۲۹۵ ـ ۳۲۰ه.) تا حدودی دگرگون شد و در برخی موارد چرخش سیاست به نفع شیعه شد و شیعیان توانستند در مرکز خلافت و در تشکیلات سیاسی نفوذ و نقشی داشته باشند.

این دگرگونی با نفوذ خاندان «بنو فرات»[۲۴۴] شیعی در دستگاه خلافت آغاز شد.

در زمان خلافت «مقتدر» از خاندان «بنو فرات» شیعی افزون بر تصدی امور مالی و اداری، به مقام وزارت نیز رسیدند.

«ابوالحسن، علی بن محمد ابن فرات»، سه بار به مقام وزارت رسید.

۱ـ از سال (۲۹۶ تا ۲۹۹ ه.) وی در سال (۲۹۶ ه) وزیر «مقتدر» شد ودر سال (۲۹۹ ه) به همدستی با قبایل عرب در غارت «بغداد» متهم شد، و به دنبال آن از وزارت معذول و به زندان افکنده شد و اموالش مصادره گشت.

۲ـاز سال (۳۰۴ تا ۳۰۶ ه). او در سال (۳۰۴ ه) برای بار دوم به وزارت رسید و در سال (۳۰۶ ه) به اسراف در اموال بیت المال متهم شد و برای بار دوم زندانی و اموالش مصادره شد.

۳ـاز سال (۳۱۱ تا ۳۱۲ ه) او برای بار سوم در سال (۳۱۱ ه) به مقام وزارت رسید و در ربیع الاول سال (۳۱۲ ه) از وزارت عزل شد و با پسرش «محسن» زندانی شدند و در ربیع الثانی همسان سال هر دو به قتل رسیدند.

در خلال سال‌های وزارت «علی ابن فرات» شیعی، برای شیعیان آزادی نسبی به وجود آمد و آنان از این فرصت پیش آمده در جهت احیای مرام شیعی بهره بردند.

این دوره که با سفارت «حسین بن روح نوبختی» همزمان بود. فرصت خوبی شد تا او بهتر بتواند سازمان مخفی سفارت و وکالت را رهبری کند. «حسین بن روح» در زمان وزارت «ابن فرات» در میان رجال سیاسی از موقعیت خوبی بهره‌مند شد و از این فرصت برای بهبود وضع شیعیان استفاده کرد.

در زمان خلافت «الراضی بالله» (۳۲۲ ـ ۳۲۹ ه) نیز خاندان «بنو فرات» که شیعه بودند در دستگاه خلافت نفوذ داشتند و افزون بر مسئولیت‌های اداری و مالی، در سال‌های (۳۲۵ ـ ۳۲۶ ه) «ابوالفتح، فضل بن جعفر ابن فرات» به وزارت رسید.

اما در خارج از مرکز خلافت «عباسیان» و در قلمرو دولت‌های خود مختار و استقلال‌طلب، وضع سیاسی نسبت به شیعه در مجموع بهتر از وضع سیاسی مرکز خلافت بود. در برخی از این حکومت‌ها قدرت سیاسی در دست شیعه بود؛ مانند دولت‌های ذیل:

۱ـ دولت «اغالبه» در «تونس» از سال (۱۸۴ تا ۲۹۶ ه).

۲ـ دولت «ادریسیان» در «مراکش» از سال (۲۲۱ تا ۳۱۲ ه).

۳ـ دولت «عبیدیان» در «مصر» از سال (۲۹۶ تا ۵۶۷ ه).

۴ـ دولت «آل بویه» در «طبرستان» و «ایران جنوبی و مرکزی» از سال (۳۲۰ تا ۳۳۸ ه).

۵ـ دولت «آل حمدان» در «موصل» و «حلب» از سال (۳۱۹ تا ۳۹۴ ه).

ج: وضعیت اجتماعی[۲۴۵]

در مرکز خلافت عباسیان و نیز در مناطقی که حکومت‌های عباسی نفوذ و حضور اجتماعی گسترده‌ای داشتند، شیعه از نظر پایگاه اجتماعی در این دوره و در این مناطق از وضعیت خوبی بهره‌مند نبود. در این وضعیت نامطلوب، چند عامل مؤثّر بود؛ از جمله:

۱ـ سیاست ضد شیعی حاکمان عباسی.

۲ـ پیروزی و غلبهٔ مکتب «اشعری» بر «عدلیة» (معتزله و شیعه).

۳ـ جنایات وحشیانهٔ «قرامطه» و «زنگیان» که با تبلیغات گسترده، مسؤولیت آنها را متوجه شیعیان نموده، و جوی زهرآگین بر ضد شیعیان به وجود آوردند.

به همین جهت وقتی که «قرمطیان» در سال (۳۱۱ ه) به کاروان زائران خانهٔ خدا حمله کردند و جنایات وحشتناکی مرتکب شدند و با تبلیغات کوشیدند تا شیعیان را مسبّب این جنایات قرار دهند، مردم «بغداد» بر ضدّ وزیر شیعی، «علی ابن فرات» شعار دادند. به دنبال آن، «ابن فرات» و پسرش از وزارت و مقام اداری خلع شدند و سپس آنان را دستگیر، محاکمه و اعدام کردند.

در همین ارتباط «حسین بن روح نوبختی»، سومین نایب خاص امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف)، نیز دستگیر و روانهٔ زندان شد.

اما در خارج از قلمرو حکومت عباسیان، در مناطق خود مختار و یا مستقل، به ویژه در مناطقی که حکومت‌های انقلابی شیعی برقرار بود، شیعیان در وضعیت اجتماعی بهتری قرار داشتند.

□ ■ □

خلاصه

در عصر «غیبت صغری» حکومت و خلافت در اختیار ۶ خلیفهٔ عباسی، «معتمد»، «معتضد»، «مکتفی»، «مقتدر»، «قاهر» و «راضی» بود. اوضاع سیاسی و ویژگی‌های آن در امتداد خصوصیات دورهٔ قبل از عصر غیبت بود و به موازات گذشته، استیلای موالی به ویژه «ترکان»، ضعف رو به فزونی خلافت در حکومت مرکزی و قدرت طلبی والیان، ادامه داشت.

در این دوره، مرکز خلافت از «سامرا» به «بغداد» منتقل شد، آشوب «قرامطه» در این دوره اتفاق افتاد. قیام‌های علویان که در دورهٔ قبل تشدید شده بود، در این دوره به جهت فتنهٔ «قرامطه» و تشدید جو اختناق بر ضد شیعیان کاسته شد. قیام‌های «ابن الرضا»، (محسن بن جعفر) در دمشق، قیام «حسن بن یحیی» در «یمن»، قیام «**اطروش**»، (حسن بن علی) در «طبرستان» و «دیلمان»، قیام «حسن بن قاسم» معروف به «حسن داعی» در «دیلم»، ظهور «مهدی» در شمال آفریقا و تأسیس «دولت فاطمی» در «مصر» و «شمال آفریقا»، ظهور دولت‌های مستقل و یا خودمختار (حدود ده دولت مستقل و نیمه مستقل) از ویژگی‌های سیاسی این دوره است.

«وضعیت اجتماعی» نیز در ادامهٔ وضع اسفناک و ناهنجار دورهٔ گذشته بود. اختلافات فرقه‌ای و مذهبی، قومی و قبیله‌ای، اختلافات طبقاتی و شکاف در بعد فقر و غنا، عیاشی و خوشگذرانی در بین خلفا، وزرا، امرا، و اعیان و اشراف، و اسراف و تبذیرهای گسترده و مصرف‌های بی‌رویه، از ویژگی‌های وضعیت اجتماعی این دوره است.

و در بعد «فکری»، دو ویژگی عمده از مختصات این دوره است. یکی پیدایش مکتب فکری «اشعری» که جلوه‌ای دیگر از مکتب «اهل حدیث» است. در این دوره، «مکتب اشعری» بر «مکتب اعتزال» پیروز شد و این پیروزی همچنان پابرجاست. و دیگری، جمع‌آوری و تدوین کتب روایی.

دربارهٔ آغاز غیبت چند نظر وجود دارد که از نظر تمام علمای شیعه، از هنگام شهادت امام عسکری علیه السلام است.

درباره شهادت امام عسکری علیه السلام می‌توان گفت که حقد و حسادت عباسیان در برابر عظمت و موقعیت اجتماعی آن امام علیه السلام آنان را واداشت تا حضرت را به شهادت برسانند. قرائنی وجود دارد که آنان حضرت را به شهادت رساندند و بعد مزوّرانه کوشیدند تا به گونه‌ای وانمود کنند که

به مرگ طبیعی از دنیا رفته است.

خلفای عباسی می‌کوشیدند تا اگر از امام عسکری﵇ فرزندی به یادگار مانده است، او را دستگیر و در همان آغاز زندگی نابودش کنند. اما نتوانستند به این هدف شیطانی خویش نایل شوند.

«جعفر» عموی امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در جهت همکاری با خلفای عباسی قدم برداشت. او اول خواست که بر پیکر امام﵇ نماز بگذارد که امام مهدی﵇ مانع این کار شد؛ چرا که این نماز خواندن، رمز امامت است.

«جعفر» ادعای امامت و جانشینی کرد. مدعی شد که حضرت به جز او وارثی ندارد و آن را تصاحب نمود. حکومت را تحریک کرد تا در جستجوی امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) باشند و او را دستگیر کنند.

با این همه کارهایی که او انجام داد، سفیر دومِ حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، «محمد بن عثمان»، از ناحیهٔ مقدسه، توقیعی ارائه داد که دلالت دارد «جعفر» در پایان زندگی از کردار گذشتهٔ خویش توبه نمود.

مطلب دیگری که در این بحث بیان شد، داستان سرداب است که برخی از دشمنان شیعه به شیعیان تهمت روا می‌دارند و می‌گویند که شیعیان عقیده دارند امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در سرداب مخفی شده است و تا کنون بدون آب و غذا در آن جا زندگی می‌کند، در حالی که هیچ یک از علمای شیعه چنین اعتقادی ندارد. این سخن افترا و افسانه‌ای بیش نیست.

دربارهٔ فلسفهٔ غیبت در روایات اسلامی چند چیز بیان شده است؛ همانند *سری از اسرار الهی، آزمایش و غربال انسان‌های صالح، ستم‌پیشه بودن انسان‌ها، آزادی از یوغ بیعت با طاغوت‌های زمان و حفظ جان امام مهدی*(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف).

«شیخ طوسی» در این باره می‌نویسد:

عمدهٔ فلسفه، اسرار و یا حکمت غیبت امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) حفظ جان امام و خوف از کشته شدن ایشان به وسیلهٔ دشمنان است.

امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) در دورهٔ «غیبت صغری»، ۴ سفیر و نایب خاص داشتند؛ این ۴ تن به «نواب اربعه» معروفند که به ترتیب «ابو عمرو، عثمان‌بن سعید عَمْری»،

«ابـوجعفر، مـحمدبن عـثمان‌بن سـعید عَـمْری»، «ابـوالقـاسم، حسـین‌بن روح نـوبختی» و «ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» که در مدت ۷۰ سالهٔ «غیبت صغری» عهده‌دار امر نیابت و سفارت بودند.

در زمان «عثمان‌بن سعید عَمْری»، ابتدا جز تعدادی از شیعیان خاص، به نیابت وی آگاه نبودند، ولی کم‌کم در میان شیعیان شناخته شد و چون مورد اعتماد امام دهم و یازدهم علیهما السلام بود، و مردم پیشینهٔ نیکوی وی را می‌دانستند، جملگی به سفارت او گردن نهادند.

در زمان «محمدبن عثمان» عده‌ای به دروغ ادعای نیابت و سفارت نمودند که با توقیعاتی که از «ناحیهٔ مقدسه» صادر شد، همهٔ آنان رسوا شدند.

در زمان «حسین‌بن روح» ادعای نیابت کم شد. «حسین‌بن روح» از پایگاه اجتماعی خوبی بهره‌مند بود و در دستگاه خلافت عباسی نفوذ داشت. وی به دنبال ظهور «قرامطه» به مدت ۵ سال زندانی شد.

زمان سفارت «ابوالحسن، علی‌بن محمد سَمَری» کوتاه بود. او از سال (۳۲۶ ه) تا (۳۲۹ ه) سفیر حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود و بعد از مرگ وی امر «نیابت خاصه» به پایان رسید.

آخرین توقیع حضرت که در بر دارندهٔ نکاتی جالب توجه است، در زمان او صادر شد. در «سازمان وکالت» افراد خوب و مورد اعتماد متعددی بودند و نیز در میان «علویان» افراد با فضیلت گوناگونی به چشم می‌خورند، چرا از آن همه افراد خوب تنها این ۴ نفر به این امر برگزیده شدند؟ در این باره قطعاً ملاکی وجود داشت که امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) با توجه به آن ملاک‌ها این ۴ تن را برگزید. ملاک‌ها افزون بر ایمان، تقوی، عدالت، علم و آگاهی لازم، تقیه و رازداری در حد بالا، صبر و مقاومت در حد عالی و ممتاز، و نسبت به دیگران با درایت‌تر و عاقلتر بودن، افزون بر تمام اینها از سوی «عباسیان» نسبت به آنان حساسیتی وجود نداشت.

چگونگی ارتباط سفیران با شیعیان به دو صورت بود؛ با واسطهٔ وکیل و بدون واسطهٔ وکیل و به طور مستقیم، اما اصل در «سازمان وکالت» ارتباط با واسطه بود.

وظایفی که نواب اربعه بر عهده داشتند:

۱ ـ زدودن شک و حیرت مردم درباره وجود امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف).

۲ ـ حفظ امام از راه پنهان داشتن نام و مکان امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف).
۳ ـ سازماندهی و سرپرستی «سازمان وکالت».
۴ ـ پاسخگویی به پرسش‌های فقهی و مشکلات و شبهات عقیدتی.
۵ ـ گرفتن و توزیع اموال متعلق به امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف).
۶ ـ مبارزه با غلات و مدعیان دروغین بابیّت و وکالت، و افشای ادعاهای باطل آنان.
۷ ـ مبارزه با وکلای خائن.
۸ ـ آماده‌سازی مردم برای پذیرش «غیبت کبری».

از میان این وظایف، اولین وظیفه بیش از همه بر دوش «عثمان‌بن سعید عَمْری» سنگینی می‌کرد و آخرین آن بر دوش «سَمَری»، آخرین سفیر امام مهدی(عجل الله تعالی فرجه‌الشریف).

در این فصل همچنین مروری داشتیم به نصب وکلای عام در این عصر به همراه اسامی برخی از وکلای خائن و مدعیان دروغین وکالت، و در نهایت به عنوان یک جمع بندی اشاره‌ای داشتیم به وضعیت فکری و سیاسی ـ اجتماعی شیعه در این دوره.

پی‌نوشت‌های فصل هفتم

۱. المعتمد علی‌الله (۲۵۶ ـ ۲۷۹ ه).

احمدبن جعفر معروف به «معتمد» پانزدهمین خلیفهٔ عباسی، در ماه رجب سال (۲۵۶ ه) به خلافت رسید. او در این هنگام ۲۵ سال بیشتر نداشت. مدت خلافت او را ۲۳ سال نوشته‌اند. از این مدت، ۱۷ سال آخر آن، با عصر «غیبت صغرا»ی امام مهدی علیه السلام مقارن بود.

در زمان خلافت «معتمد» قدرت در دست برادرش، موفّق، بود. عزل و نصب‌ها در دست او، و فرماندهان نظامی هم، گوش به فرمان او بودند، معتمد قدرت چندانی نداشت. بعد از مرگ «موفّق»، پسرش «معتضد» به جای پدر به تدبیر امور پرداخت و در زمان خلافت معتمد قدرت فراوانی داشت.

در زمان خلافت معتمد، ابتدا «عبیدالله‌بن یحیی‌بن خاقان» وزیر بود و بعد از مرگ، پسرش «عبیدالله‌بن یحیی‌بن خاقان» وزیر متوکّل شد. و بعد از آن به ترتیب «حسن‌بن مخلد»، «سلیمان‌بن وهب» و «صاعدبن مخلّد» به پست وزارت نایل آمدند و در سال (۲۶۵ ه) بعد از همهٔ این افراد، پست وزارت به «اسماعیل‌بن بلبل» رسید.

وقتی که تدبیر امور در دست معتضد بود، به بهانه‌هایی اسماعیل‌بن بلبل را از وزارت خلع کردند و سپس دستگیر، زندانی و شکنجه نمودند که بر اثر شکنجه در سال (۲۷۸ ه) جان سپرد. بنا به نوشتهٔ مورّخانی؛ مانند «مسعودی» و «ابن اثیر»، معتمد مردی عیاش و خوشگذران بود و هدفی جز ارضای هواهای نفسانی خود نداشت. در زمانی که تدبیر امور در دست برادرش «طلحه، ابو احمد موفق» بود، او معتمد را زندانی کرد، با این وصف معتمد اولین خلیفه‌ای بود که زندانی شد. با این همه، او مردی بیرحم و خونریز بود و از قطعه قطعه کردن افرادی که می‌کشت لذت می‌برد. گویند که مرگ او بر اثر پرخوری اتفاق افتاد. (تاریخ‌الاسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۱۲ ـ ۱۷؛ مروج‌الذهب، مسعودی؛ الکامل فی‌التاریخ، ابن اثیر).

۲. المعتضدبالله (۲۷۹ـ۲۸۹ ه) شانزدهمین خلیفهٔ عباسی

ابوالعباس، معتضد، احمد بن طلحه در همان روز مرگ عمویش، معتمد، به خلافت رسید. او از رجب سال (۲۷۹ ه) تا ربیع الاخر سال (۲۸۹ ه) به خلافت پرداخت.

مسعودی، مدت خلافت وی را ۹ سال و ۹ ماه و ۲ روز ذکر نموده است.

او در حالی که از اسلام چیزی نمی‌دانست به نام خلیفهٔ رسول خدا بر مردم فرمانروایی کرد. او پایبند به احکام اسلام و سنت رسول خدا ﷺ نبود.

در وصف او نوشته‌اند: او روز عید فطر برای مردم نماز عید خواند و در رکعت اول ۶ تکبیر و در رکعت دوم یک تکبیر گفت. وی مردی عیاش و خوشگذران بود و بیت المال را بی‌رویه مصرف می‌کرد.

مسعودی می‌نویسد: معتضد برای خود قصری ساخت به نام ثریّا که ۴۰۰/۰۰۰ هزار دینار هزینهٔ ساخت آن شد. بنا به نوشتهٔ برخی از مورخان، طول این قصر چند فرسخ بود! او مردی بسیار سخت دل و با قساوت بود و به مردم شکنجه روا می‌داشت.

مثلاً در سال (۲۸۰ ه) محمد بن حسن بن سهل، برادرزادهٔ فضل بن سهل، ذوالریاستین را در بغداد دستگیر کردند و پیش معتضد بردند، معتضد او را به طرز فجیعی کشت؛ گویند: او را به میلهٔ درازی به سیخ کشیدند و در حضور معتضد دو سر میله را بلند کردند و روی آتش گرفتند و به این وسیله او را زنده زنده سوزاندند. (مروج المذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۵۹۷؛ تاریخ‌الاسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۱۷ـ۲۰).

۳. المکتفی بالله (۲۸۹ـ۲۹۵) هفدهمین خلیفهٔ عباسی

بعد از معتضد با پسرش مکتفی، علی بن احمد، بیعت کردند و او را به عنوان هفدهمین خلیفهٔ عباسی برگزیدند. وی از ربیع الاول سال (۲۸۹ ه) تا ذیقعده سال (۲۹۵ ه) خلیفه بود. بنا به نوشتهٔ مسعودی، مدت خلافت او ۶ سال و ۷ ماه و ۱۲ روز بود.

مکتفی در آغاز خلافتش برخلاف سیاست پدر خود معتضد عباسی، یک سری کارهای خوب انجام داد. او دستور داد تا سیاهچال‌هایی را که معتضد برای شکنجهٔ مردم ایجاد کرده بود، ویران کنند و زندانیان را آزاد نمایند. به دستور او مکان‌ها و منازلی که پدرش به زور از مردم گرفته بود به صاحبانش برگرداندند. او در آغاز خلافت با این کارها دل‌های مردم را تاحدودی به سوی خود جلب کرده، اما در برابر این سیاست مردم پسند، وزیری بسیار خشن و خونریز به نام قاسم بن عبیدالله داشت که بر او مسلّط بود، پس از وفات قاسم بن عبیدالله، وزیر دیگرش عباس بن حسن بر او چیره شد.

بعد از گذشت چندی از خلافت مکتفی، سیاست مردم داری خویش را تغییر داد و به همان سیاست ظالمانهٔ پدرش روی آورد و در پی ظلم و ستم مردم حرکت کرد و اموال مردم را مصادره نمود و به این وسیله مردم دعاگویِ او، به نفرینِ وی روی آوردند. (تاریخ الاسلام، ابراهیم حسن، ج۳، ص۱۹ـ۲۰).

۴. المقتدر بالله (۲۹۵ـ۳۲۰) هجدهمین خلیفهٔ عباسی

بعد از مکتفی، در همان روز مرگش، با مقتدر برادرش، بیعت کردند، مسعودی می‌نویسد: روز یکشنبه ۱۳ ذیقعده سال (۲۹۵ هـ با جعفر بن احمد، ملقب به مقتدر بیعت کردند. او در این هنگام تنها ۱۳ سال داشت.

مدت خلافت او ۲۴ سال و ۱۱ ماه و ۱۶ روز بود.

در زمان خلافت وی افرادی؛ مانند عباس بن حسن، علی بن موسی بن محمد بن فرات، محمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان، علی بن عیسی بن داود جراح، حامد بن عباس، عبدالله بن محمد بن عبیدالله خاقانی، احمد بن عبدالله خصیبی، ابوعلی محمد بن علی بن مقله، سلیمان بن حسن بن مخلد، عبیدالله بن محمد کلواذی، حسین بن قاسم بن سلیمان بن وهب و فضل بن جعفر بن موسی بن فرات، یکی پس از دیگری به وزارت رسیدند.

به نوشتهٔ مسعودی، ۱۶ بار در مدت خلافت مقتدر پست وزارت بین عده‌ای رد و بدل شد.

در زمان مقتدر، افسران، موالی و وزرا، او را از خلافت خلع کردند و برادرش «قاهر» را به جایش نشاندند، اما مقتدر با حیله توانست بار دیگر خلافت را در دست گیرد. او بعد از آن که مجدداً به قدرت رسید، به برادرش گفت: می‌دانم که تو مقهور شدی، تو قاهر نیستی. برادرش با شنیدن این سخنان گریست و گفت برادر مرا نکش... (مروج الذهب، ج ۴، ص ۶۶۰ ـ ۶۶۱).

در دورهٔ خلافت مقتدر با تعویض هر وزیر، سیاست عوض می‌شد. مثلاً هنگامی که «محمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان» و همفکران او به سمت وزارت می‌رسیدند، رابطهٔ حکومت با شیعیان تیره می‌شد و جو اختناق و وحشت در مورد آنان حکمفرما می‌گشت. و برعکس هنگامی که پست وزارت به «ابن فرات» می‌رسید رفتار دستگاه خلافت با شیعیان بهتر می‌شد.

به همین جهت خاندان بنی نوبخت، از جمله حسین بن روح نوبختی سومین نایب خاص امام مهدی علیه السلام که از قبل مورد احترام خاص دربار عباسیان بود، در زمان مقتدر به مدت ۵ سال

(۳۱۲ـ۳۱۷ ه) دستگیر و زندانی شد.

مقتدر در روز چهارشنبه، ۳ روز مانده از شوال سال (۳۲۰ ه) در بغداد کشته شد. بنا به نوشتهٔ ابن اثیر در «الکامل»: او با بدترین وضع به دست عده‌ای از بربرها و آفریقائیان، دور از یارانش کشته شد. در حالی که دورش را گرفته بودند، به رویش شمشیر کشیدند و او را کشتند. (تاریخ طبری، حوادث سال ۳۲۰ ه).

۵. القاهر بالله (۳۲۰ـ۳۲۲ ه) نوزدهمین خلیفهٔ عباسی

یک روز پس از کشته شدن مقتدر، با برادرش محمد بن احمد، ملقب به القاهر بالله بیعت کردند و او را به عنوان نوزدهمین خلیفهٔ عباسی برگزیدند. و بعد از ۱ سال و ۶ ماه و ۶ روز در تاریخ ۵ جمادی الاولی سال (۳۲۲ ه) او را از خلافت خلع کردند و چشمانش را میل کشیدند.

قاهر در مدت کوتاهی که خلیفه بود چند بار پست وزارت را تعویض نمود. ابوعلی، محمد بن علی بن مقله را در سال (۳۲۱ ه) به عنوان وزیر برگزید. سپس او را عزل نمود و ابوجعفر، محمد بن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان را به وزارت برگزید. سپس او را عزل نمود و به جای او احمد بن عبدالله حصیبی را وزیر خود انتخاب نمود.

اخلاق وی ثباتی نداشت، با دشمنان بدرفتاری می‌کرد و بسیاری از افراد را با دست خود می‌کشت. او نیزهٔ کوچکی داشت که هر وقت در خانهٔ خود راه می‌رفت آن را به دست می‌گرفت و به هنگام نشستن آن را جلوی خود می‌گذاشت و هر کس را می‌خواست با آن می‌کشت.

به همین جهت عده‌ای از افسران تُرک، برضد او تبانی کرده و بر وی شوریدند و شبانگاه قصرش را محاصره کردند، وقتی سر و صدا را شنید در حالی که مست بود از خواب پرید و به این سو و آن سو دوید، تا شاید از دست آنان بگریزد. اما او را گرفتند و هر دو چشمش را از حدقه در آوردند. (تاریخ الخلفا، سیوطی، ص ۳۸۸).

۶. الرضی بالله (۳۲۲ـ۳۲۹ ه) بیستمین خلیفهٔ عباسی

پس از آن که «القاهر بالله» به وسیلهٔ افسران ترک از خلافت خلع شد، با برادرزاده‌اش، ابوالعباس، محمد بن جعفر، پسر مقتدر ملقب به الراضی بالله، بیعت کردند. آغاز خلافت وی ۶ جمادی الاولی سال (۳۲۲ ه) و پایانش ۱۰ ربیع الاوّل سال (۳۲۹ ه) بود و مدت خلافت وی ۶ سال و ۱۱

ماه و ۳ روز بود.

در زمان «الراضی بالله»، ابوعلی، محمد بن علی بن مقله، ابوعلی، عبدالرحمان بن عیسی بن داود بن جراح، ابوالقاسم کرخی، ابوالقاسم، سلیمان بن حسن بن مخلد، ابوالفتح بن جعفر بن فرات و ابوعبدالرحمان محمد بریدی، یکی پس از دیگری وزیر خلیفه شدند.

رابطهٔ راضی با حسین بن روح سومین نائب ویژه امام مهدی علیه السلام خوب بود. او گاهی می‌گفت: دیگران می‌گویند: امامیه خمس مال را به «ابن روح» می‌دهند، ولی ما این اتهام را رد می‌کنیم و مدعی هستیم که دروغ است و اگر هم درست باشد مگر این کار خلاف است؟! به خدا سوگند آرزو دارم تا ۱۰۰۰ انسان به مانند او بودند و امامیّه می‌توانستند دارائی‌ها و اموال خود را آنقدر به آنها بدهند تا بی‌نیاز شوند.

جریان شلمغانی در زمان راضی پیش آمد و به دستور او شلمغانی به دار آویخته شد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، دکتر جاسم حسین، ص ۲۰۵ـ۲۰۶).

۷. الکامل، ج ۶، ص ۲۰۶ (به نقل از: تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۳۴۸).

۸. تاریخ الخلفا، سیوطی، ص ۳۶۷.

۹. الکامل، ج ۶، ص ۲۳۷ (به نقل از: تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۳۴۷)؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۴.

۱۰. تاریخ الخلفا، سیوطی، ص ۳۶۵.

۱۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۰۹.

۱۲. تاریخ الخلفا، ص ۳۰۸.

۱۳. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۴۷.

۱۴. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹.

۱۵. تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۳۴۹ـ ۳۵۰.

۱۶. «قرامطه» فرقه‌ای از «اسماعیلیه» هستند که به امامت محمد بن اسماعیل معتقدند و می‌گویند: محمد فرزند اسماعیل هفتمین امام، قائم، مهدی و پیامبر است. او زنده است و در بلاد روم زندگی می‌کند. (مراجعه شود به فرق الشیعه، نوبختی).

۱۷. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۳۸ ـ ۶۶۶؛ الغیبة الصغری، محمد صدر، ص ۳۵۶ ـ ۳۶۱، دایرة المعارف، محمد فرید وجدی، واژهٔ قرمط، ج ۷، ص ۷۱۹.

۱۸. الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۳۶۲.

۱۹. دکتر جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ترجمهٔ دکتر سید محمد تقی آیت‌اللهی، ص ۱۹۹.

۲۰. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

۲۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

۲۲. الکامل، ج ۸، ص ۱۸۶ـ۱۸۹، (اقتباس از: کتاب انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عمید زنجانی، ص ۱۵۶ـ۱۵۷).

۲۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۶۳.

۲۴. تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۳۵۳ـ۳۵۵.

۲۵. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۱۲۶.

۲۶. همان، ص ۱۵۷.

۲۷. همان، ص ۱۶۲ به بعد.

۲۸. یکی از شهرهای قدیمی اسپانیا است که در دورهٔ حکومت امویان بر اندلس، این شهر مرکز حکومت آنان بود.

۲۹. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۱۷۰.

۳۰. همان، ص ۶۵.

۳۱. همان، ص ۷۳.

۳۲. همان، ص ۱۴۶ به بعد.

۳۳. همان، ص۱۱۵ به بعد؛ در بارهٔ حکومت حمدانیان ر.ک. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، ص۶۹۲ـ۶۸۸.

۳۴. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۱۰۳ به بعد.

۳۵. همان، ص ۱۳۵ به بعد.

۳۶. همان، ج ۲، ص ۱۴۵.

۳۷. همان، ص ۲۵۳.

۳۸. العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۵۳ـ۶۶.

۳۹. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۲۳.

۴۰. همان، ص ۴۲۴؛ تاریخ الخلفا، ص ۳۸۴.

۴۱. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۲۴؛ العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۸۳.

۴۲. العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۹۲.

۴۳. تاریخ الخلفا، ص ۳۸۶؛ تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۳۳.

۴۴. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۳.

۴۵. العصر العباسی الثانی، ص ۵۵ـ ۵۶.

۴۶. الکامل، ج ۶، ص ۷۳؛ تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۳۴۶.

۴۷. الکامل، ج ۶، ص ۵۵؛ تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۳۵۳.

۴۸. مروج الذهب، ج ۲، ص ۶۱۰.

۴۹. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۵۸.

۵۰. همان، ص ۴۴۰.

۵۱. برای اطلاع بیشتر ر.ک: العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، ص ۵۳ـ۹۱؛ تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۴۲۳ـ۴۵۹.

۵۲. ابوالحسن، علی بن اسماعیل بن اسحاق بن سالم بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی بن بلال بن ابی بردة بن ابی موسی اشعری، (۲۶۰ـ۳۲۴ هـ) برای اطلاع دربارهٔ زندگی او ر.ک: بحوثٌ فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۱۰ـ ۱۷.

۵۳. همان، ص ۳۱.

۵۴. برای توضیح دربارهٔ مکتب اشعری ر.ک: بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج ۲.

۵۵. اضواء علی السنة المحمدیه، محمود ابوریّه، ص ۴۳.

۵۶. صحیح بخاری، به شرح کرمانی، ج ۲، ص ۶؛ سیرهٔ پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۳۲۶.

۵۷. الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۴۰.

۵۸. تاریخ الغیبة الصغری، ص ۳۴۵.

۵۹. حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ص ۱۱۴ـ۱۱۵.

۶۰. سید محمد صدر در این باره می‌نویسد: «از برخی نقل شده است که مدت غیبت صغرای حضرت حجّت علیه السلام ۷۴ سال بود. این یا مبنی بر تسامح است و یا آن که آغاز غیبت صغری را از

هنگام ولادت امام مهدی علیه السلام؛ یعنی سال (۲۵۵ ه) دانسته‌اند. و البته این ادعا مبنی بر تسامح است. زیرا امام مهدی علیه السلام گرچه در زمان حیات پدر گرامی‌اش مخفی بود، ولی این اختفا را نباید جزء غیبت صغری به حساب آورد. چون که امام مهدی علیه السلام در زمان حیات پدر بزرگوارش مسؤولیت امامت را بردوش نداشت. به هر صورت بعد از پدر، این منصب به آن حضرت موکول گردیده است.» (تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۳۴۱).

۶۱. سیرة الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی، ج ۲، ص ۴۹۲.

۶۲. نهج الدعوات و منهج العبادات، علی بن موسی بن محمد بن طاووس، ص ۲۷۵، (به نقل از: حیاة الامام العسکری علیه السلام، باقر شریف القرشی).

۶۳. الارشاد، مفید، ص ۳۸۳ (به نقل از: حیاة الامام العسکری علیه السلام).

۶۴. کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ج ۲، ص ۴۷۳ـ۴۷۴؛ بحارالانوار، مجلسی، ج ۵۰، ص ۳۲۷ـ۳۲۹؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۰۵.

۶۵. الارشاد، مفید، ص ۳۶۲ (به نقل از: حیاة الامام عسکری علیه السلام).

۶۶. حیاة الامام عسکری علیه السلام.

۶۷. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.

۶۸. کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ج ۲، ص ۴۷۵.

۶۹. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۰۵؛ بحارالانوار، مجلسی، ج ۵۰، ص ۳۲۸ ـ ۳۲۹؛ کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ج ۲، ص ۴۷۶.

۷۰. سیرة الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی، ج ۲، ص ۵۳۴.

۷۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۵.

۷۲. همان، ج ۲، ص ۳۷۹؛ سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۵۳۴ ـ ۵۳۵؛ الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۰۵.

۷۳. الغیبة، شیخ طوسی؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۵.

۷۴. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۸۴.

۷۵. منتخب الاثر، لطف الله صافی، ص ۳۷۲.

۷۶. ر.ک: حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، باقر شریف القرشی، ص ۱۱۵ ـ ۱۲۰.

۷۷. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۳۷؛ کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ج ۲، ص ۴۴۰.

۷۸. اقتباس از: مجلهٔ حوزه، ش ۷۱ ـ ۷۰، ویژهٔ بقیة الله الاعظم علیه السلام، ص ۴۴ ـ ۴۵.

۷۹. بحارالانوار، مجلسی، ج ۵۲، ص ۵۱.

۸۰. کمال الدین و تمام النعمة، صدوق ـ ج ۱، ص ۲۵۶ ـ ۲۸۵.

۸۱. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۸۲. اقتباس از: در فرایند تکامل، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۶.

۸۳. مراد از طالبیون آنانی هستند که از نسل حضرت ابوطالب، پدر گرامی علی علیه السلام می‌باشند.

۸۴. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۲۱۵.

۸۵. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.

۸۶. کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، ج ۲، ص ۴۸۲؛ منتخب الاثر، لطف‌الله صافی، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۷؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۱.

۸۷. الغیبة، نعمانی، تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۱۴۱.

۸۸. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۳.

۸۹. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۳.

۹۰. الکافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۹۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۹۲. الغیبة، نعمانی، ص ۱۴۱.

۹۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲.

۹۴. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵.

۹۵. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۰.

۹۶. الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۱.

۹۷. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۰۳؛ دربارهٔ فلسفهٔ غیبت ر.ک: مجلهٔ حوزه، ش ۷۱ ـ ۷۰، ویژهٔ بقیة الله الاعظم، ص ۳۵۳ ـ ۳۸۲؛ سیرهٔ پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۶۹ ـ ۶۷۲.

۹۸. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.

۹۹. ر.ک: «کمال الدین و تمام النعمة» شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۸۲ ـ ۵۲۲.

۱۰۰. پژوهشی پیرامون زندگانی نواب خاص امام زمان علیه السلام، علی غفارزاده، ص ۳۳.

۱۰۱. ر.ک: مجلهٔ حوزه، ش ۷۱ ـ ۷۰ ویژهٔ بقیة الله الاعظم علیه السلام، ص ۷۲ ـ ۱۲۲.

۱۰۲. فرقه‌هایی که پس از درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام به وجود آمدند، در کتاب «فرق الشیعة، نوبختی» ۱۴ فرقه بیان شده است و در کتاب بحارالانوار، علامه مجلسی، جلد ۳۷، و الفصول المختاره، شیخ مفید نیز همان ۱۴ فرقه بیان شده است. اما سعدبن عبدالله در کتاب المقامات و الفرق، تعداد آن را به ۱۵ فرقه رسانده است.

۱۰۳. مسعودی در مروج الذهب می‌نویسد: پس از وفات حسن بن علی علیه السلام پیروان وی اختلاف کردند و ۲۰ فرقه شدند و ما دلایل هر فرقه را دربارهٔ عقیدهٔ مذهبی که دارد و آنچه دربارهٔ غیبت می‌گویند در کتاب «سیرالحیات» و کتاب «المقالات فی اصول التدیانات» آورده‌ایم. (مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۵۷۲).

۱۰۴. الفصول المختاره، ص ۳۲۱، مجلهٔ حوزه، ش ۷۱ ـ ۷۰، ص ۷۰.

۱۰۵. دورهٔ فترت به دوره‌ای می‌گویند که در آن دوره، پیامبر و یا امامی نباشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«ان الفترة هی الزمان الذی لایکون فیه رسول و الامام.»

«همانا فترت زمانی است که در آن پیامبر و یا امامی نباشد.»

۱۰۶. اقتباس از: بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۰ ـ ۳۴؛ فرق الشیعه، نوبختی.

۱۰۷. در بین شیعیان این ۴ تن؛ یعنی عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سَمَری را با عناوینی؛ مانند نواب خاص امام زمان علیه السلام و سفرای آن حضرت، «وکلای خاص»، «نواب اربعه» و یا «سفرای اربعه» می‌خوانند.

۱۰۸. اقتباس از: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین،ترجمهٔ دکتر سید محمد تقی آیت اللهی.

۱۰۹. شیخ طوسی در کتاب الغیبة، ص ۲۱۴ می‌نویسد: «**و انما سمی العَمْری لما رواه ابونصر هبة الله بن محمد بن احمد الکاتب، ابن بنت ابی جعفر العَمْری ـ رحمه الله ـ . قال ابونصر: کان اسدیاً فنسب الی جده فقیل العمری**»؛ به نوشتهٔ «جواد علی»، پدربزرگ عثمان، عمرو بن حریث صیرفی کوفی بود (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۴۱).

۱۱۰. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴.

۱۱۱. همان؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۴.

۱۱۲. اختیار معرفة الرجال، (معروف به رجال کشی)، ص ۵۲۳؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۴۹.

۱۱۳. علامهٔ حلی در «خلاصه» می‌نویسد: «عثمان بن سعید بفتح السین، العَمْری بفتح العین یکنی اباعمرو السمان، یقال له الزّیات الاسدی من اصحاب ابی جعفر محمد بن علی الثانی علیه السلام، خدمه و له احدی عشرة سنة و له الیه عهد معروف، و هو ثقة جلیل القدر وکیل ابی محمد علیه السلام».

ابن شهر آشوب هم در «مناقب» دربارهٔ وی می‌نویسد: «ان عثمان بن سعید العَمْری کان باباً لابی جعفر محمد بن علی النقی علیه السلام».

بین سخن علامهٔ حلی و ابن شهر آشوب از یک سو و از سوی دیگر کلام شیخ طوسی در این باره تنافی دارد. چون یکی می‌گوید: عثمان بن سعید باب امام جوادعلیه‌السلام و از ۱۱ سالگی نزد آن حضرت خدمت می‌کرد و دیگری می‌گوید: از ۱۱ سالگی خادم امام هادیعلیه‌السلام بود. مرحوم خویی در کتاب گرانسنگ «معجم رجال الحدیث» بعد از ذکر این تعارض می‌نویسد:

«اقول: ان ما ذکره ابن شهر آشوب و العلامة لایجمع مع ما ذکره الشیخ من ان عثمان بن سعید خدم الامام الهادی علیه السلام و له احدی عشرة سنة، والله العالم بحقیقة الامر،» (جلد ۱۱، صفحهٔ ۱۱۳). و نیز تنقیح المقال دربارهٔ عثمان بن سعید، بحث تحقیقی خوبی دارد. ر.ک: ذیل ترجمهٔ عثمان بن سعید.

۱۱۴. رجال کشی، (اختیار معرفة الرجال)، شیخ طوسی، ص ۵۲۶.

۱۱۵. همان، ۵۸۰؛ تاریخ سیاسی امام دوازدهمعلیه‌السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۴۹.

۱۱۶. احمد بن اسحاق بن سعد اشعری قمی، از بزرگان شیعه است. از امام جوادعلیه‌السلام و نیز از امام هادیعلیه‌السلام روایت نقل کرده است. شیخ طوسی دربارهٔ عظمت این عالم جلیل القدر می‌نویسد: احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک بن الاحوص الاشعری، ابوعلی: کبیر القدر، وکان من خواص ابی محمد علیه السلام و رأی صاحب الزمان علیه السلام و هو شیخ القمیین. (معجم رجال الحدیث، خویی، ج ۲، ص ۴۷).

۱۱۷. اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۵؛ منتخب الاثر، لطف‌الله صافی، ص ۳۹۲ـ۳۹۳.

۱۱۸. عبدالله بن جعفر بن حسن بن مالک بن جامع حمیری، ابوالعباس قمی، شیخ و بزرگ قمی‌ها از علمای بزرگ شیعه است که کتاب‌های زیادی نوشته است. شیخ طوسی در کتاب رجالش او را از اصحاب امام هشتم، نهم، دهم و یازدهم شمرده است. (معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۳۹ و ۱۴۰).

۱۱۹. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۵؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۵.

۱۲۰. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶؛ منتخب الاثر، صافی، ص ۳۹۴.

۱۲۱. کمال الدین، شیخ صدوق، و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۳۵، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۱۲۲. کمال‌الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۷۸.

۱۲۳. مکتب در فرآیند تکامل، مدرسی طباطبائی، ص ۱۲۹ ـ ۱۳۰.

۱۲۴. سال در گذشت عثمان بن ابوسعید را به دست نیاوردیم.

۱۲۵. اعیان الشیعه، علامه سید محسن امینی، جزء مربوط به امام مهدی علیه السلام.

۱۲۶. اقتباس از تاریخ سیاسی امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۵۵.

۱۲۷. تاریخ سیاسی امام دوازدهم علیه السلام، جاسم حسین، ص ۱۵۶؛ رجال نجاشی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۱۲۸. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۱۲۹. الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰

۱۳۰. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۶.

۱۳۱. همان.

۱۳۲. همان، ص ۲۲۱ ـ ۲۲۲.

۱۳۳. ابونصر هبة الله بن احمد بن محمد کاتب، مادربزرگ مادری او، ام کلثوم دختر سفیر دوم امام مهدی علیه السلام، ابی جعفر محمد بن عثمان عَمْری است که از وی روایات زیادی نقل شده است. ر.ک: معجم رجال الحدیث، خویی، ج ۱۹، ص ۲۵۱ ـ ۲۵۲.

۱۳۴. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۱.

۱۳۵. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۷۰.

۱۳۶. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۶؛ کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۰۳.

۱۳۷. حسین بن روح نوبختی، از طایفهٔ بنو نوبخت قم بود، او در زمان نخستین نایب و سفیر خاص حضرت حجّت علیه السلام به بغداد مهاجرت کرد. و در آنجا تحت سرپرستی محمد بن علی بن بلال رشد کرد. (تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۹۲).

۱۳۸. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۳، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، دکتر جاسم حسین، ص ۱۹۲.

۱۳۹. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۱۹۲.

۱۴۰. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۷.

۱۴۱. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۵؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۷.

۱۴۲. کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ج ۲، ص ۵۰۱ـ ۵۰۲؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۵ ـ ۲۲۶.

۱۴۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۰۵ـ ۵۰۶.

۱۴۴. همان، ص ۵۰۳.

۱۴۵. اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، محمد بن حسن حر عاملی، ج ۳، ص ۶۹۲، ح ۱۰۷؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمؑ، جاسم حسین، ص ۱۹۷.

۱۴۶. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمؑ، همان، ص ۱۹۵؛ سیراعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، ج ۱۵، ص ۲۲۲.

۱۴۷. حیاة الامام محمد المهدیؑ، باقر شریف القرشی، ص ۱۳۰.

۱۴۸. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۷.

۱۴۹. سَمَری منسوب به «سَمَر» یکی از قراء بصره، واقع در بین بصره و واسط است. ر.ک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۴.

۱۵۰. اثبات الوصیة، مسعودی، ج ۳، ص ۲۶۶ ـ ۲۶۷؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمؑ، دکتر جاسم حسین، ص ۲۱۰.

۱۵۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۷.

۱۵۲. اثبات الوصیة، همان، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۷.

۱۵۳. کمال الدین و تمام النعمة، صدوق، ج ۲، ص ۵۱۶؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۲ ـ ۲۴۳؛ بحارالانوار، مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۶۱.

۱۵۴. برای روشن شدن معنای مشاهده به مجلهٔ حوزه، ش ۷۱ ـ ۷۰، ص ۷۲ ـ ۱۲۲ مراجعه نمایید.

۱۵۵. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶.

۱۵۶. همان، ص ۵۰۳.

۱۵۷. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۳۷.

۱۵۸. همان.

۱۵۹. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمؑ، دکتر جاسم حسین، ص ۱۴۹.

۱۶۰. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۰؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۹.

۱۶۱. الغبیة، شیخ طوسی، ص ۲۳۶.

۱۶۲. اقتباس از تاریخ الغیبة الصغریٰ، سید محمد صدر.

۱۶۳. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۱۰، الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۹۵؛ تاریخ الغیبة الصغری، ص ۹۱.

۱۶۴. همان.

۱۶۵. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷.

۱۶۶. همان، ص ۱۸۴.

۱۶۷. همان، ص ۱۹۵.

۱۶۸. همان، ص ۱۸۸.

۱۶۹. الکافی، ج ۱، ص ۵۱۷ـ ۵۱۸.

۱۷۰. الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ـ ۳۳۱؛ کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۳۵ و ۳۴۰؛ تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمؑ، دکتر جاسم حسین، ص ۱۴۳ و ۱۴۴؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۱ـ ۲۲۲.

۱۷۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۲.

۱۷۲. همان، ص ۲۴۰.

۱۷۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵.

۱۷۴. کمال الدین و تمام النعمة، همان، ص ۴۴۰ـ ۴۴۱.

۱۷۵. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۶ـ ۱۷۷.

۱۷۶. اعلام الوری، طبرسی، ص ۴۵۲ـ ۴۵۳.

۱۷۷. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۲۹ـ ۲۳۶.

۱۷۸. همان، ص ۱۹۷ـ ۱۹۹.

۱۷۹. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۸.

۱۸۰. معجم رجال الحدیث، خوئی، ج ۲، ص ۳۵۶؛ قاموس الرجال، تستری، ج ۱، ص ۶۷۴؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۷ (و نقل از: «الغیبه»، شیخ طوسی، ص ۲۲۷).

۱۸۱. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۴.

۱۸۲. تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۴۲۶.

۱۸۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷.

۱۸۴. تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۱۸.

۱۸۵. رجال، شیخ طوسی، ص ۴۹۶.

۱۸۶. ر.ک تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمعليه‌السلام، ص ۱۷۴.

۱۸۷. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۷.

۱۸۸. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۲۷۵۷.

۱۸۹. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۷۵۲.

۱۹۰. رجال، شیخ طوسی،ص ۴۳۶.

۱۹۱. کمال الدین، و تمام النعمة، ص ۴۸۳.

۱۹۲. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۲، ش ۱۰۲۲۲.

۱۹۳. تفصیل نقل شیخ را در تنقیح المقال، ج ۲، ش ۹۵۸۸ مطالعه نمائید.

۱۹۴. ر.ک: کمال الدین، ص ۵۰۴؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۳۶.

۱۹۵. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۰۸۴۳.

۱۹۶. همان، ج ۲، ش ۷۹۰۲.

۱۹۷. همان، ج ۲، ش ۹۶۰۷.

۱۹۸. همان، ج ۱، ش ۱۲۸۶.

۱۹۹. همان، ج ۲، ش ۸۲۳۹.

۲۰۰. همان، ج ۱، ش ۲۸۶۰.

۲۰۱. رجال کشی، ص۵۳۴، ح۱۰۱۹؛ تنقیح المقال، ج ۲، ش ۱۰۶۱۵.

۲۰۲. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهمعليه‌السلام، ص ۱۴۹ ـ ۱۵۰ و ۱۷۰ ـ ۱۷۱.

۲۰۳. رجال کشی، ص ۴۹۳، ح۹۴۶؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۳.

۲۰۴. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۴۴.

۲۰۵. رجال کشی، ص ۴۸۲، ح ۹۰۸.

۲۰۶. تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۲۸۴۶.

۲۰۷. در این باره ر.ک: رجال کشی، ص ۵۲۳، ح ۱۰۰۶؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۹۹؛ مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۰۰.

۲۰۸. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۰۴؛ و ج ۱۱، ص ۱۵۰؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۹۰. دربارهٔ شخصیت و سرانجام وی ر.ک: رجال کشی، ص ۵۷۳، ح ۱۰۸۶؛ تنقیح المقال، ج ۲، ش ۷۸۸۵؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۲۰ و ۴۳۳.

۲۰۹. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۴؛ مناقب، ج ۴، ص ۴۳۳.

۲۱۰. متن توقیع طبق نقل شیخ (ره) چنین است:

«روی محمد بن یعقوب قال: خرج الی العَمْری فی توقیع طویل اختصرناه: و نحن نبرء الی الله ـ تعالی ـ من ابن هلال لا رحمة الله و ممّن لایبرء منه، فأعلم الاسحاقی و اهل بلده مما أعلمناك من حال هذا الفاجر و جمیع من کان سألک و یسألک عنه.» (ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۴).

۲۱۱. ر.ک: رجال کشی، ص ۵۳۵.

۲۱۲. شیخ طوسی در بارهٔ وی از ابوعلی بن همام نقل کرده است که، احمد بن هلال از اصحاب امام عسکری علیه السلام بود. وقتی شیعه بر وکالت محمد بن عثمان باتوجه به تصریح امام عسکری علیه السلام اتفاق نمودند، وی از قبول این امر امتناع نمود و گفت: من نشنیده‌ام که امام عسکری علیه السلام تصریح به وکالت او داشته باشد. بله، من وکالت پدرش عثمان بن سعید را انکار نمی‌کنم. شما خود دانید و آنچه شنیده‌اید! و لذا توسط شیعه و سپس امام علیه السلام مورد لعن واقع شد. توقیعی نیز به دست ابن روح در تبرّی از او صادر شد. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵.

با توجه به این که احمد بن هلال معروف به تصوّف بوده و در حالات وی نقل شده است که ۵۴ حج به جای آورد که ۲۰ مورد از آنها باپای پیاده بوده است، لذا در توقیع صادر شده در مورد وی آمده: «احذروا الصوفیّ المتصنّع...» ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، ش ۵۷۳.

۲۱۳. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۶. در این جریان یکی از کسانی که ناظر این صحنه و شاهد بر سخنان ابن بلال بود و گرایشی نیز به وی داشت از او جدا شد.

۲۱۴. متن این جریان طبق نقل شیخ(ره) چنین است:

«حج أبوطاهر بن بلال فنظر الی علی بن جعفر و هو ینفق النفقات العظیمة فلما انصرف کتب بذلک الی أبی محمد علیه السلام فوقع فی رقعته: قد کنّا امرنا له بمائة الف دینار، ثم أمرنا له بمثلها فأبی قبوله ابقاءً علینا، ما للناس و الدخول فی أمرنا فی ما لم ندخلهم فیه، قال: و دخل علی أبی الحسن العسکری علیه السلام فأمر له بثلاثین الف دینار». (الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۲).

۲۱۵. ر.ک. تنقیح المقال، ج ۳، ش ۱۱۰۹۵.

۲۱۶. شیخ طوسی در «الغیبة» نقل نموده که شلمغانی به هنگام نوشتن کتاب تکلیف، آن را به صورت باب باب می‌نوشت و به حسین بن روح عرضه می‌نمود و اگر تأیید می‌شد آن را نقل می‌کرد و ابن روح امر به استنساخ آن می‌نمود. طبق روایتی، وقتی ابن روح آن کتاب را ملاحظه نمود گفت:

همهٔ آن را از ائمه علیهم‌السلام نقل نموده، مگر دو یا سه موضع که دروغ بر آنها بسته است. (الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۳۹).

۲۱۷. علت این امر آن بود که وی وقتی خبر تکذیب خود توسط ابن روح را شنید با عوام فریبی به بنی بسطام گفت: از آنجا که من افشاء سر نمودم در حالی که از من پیمان بر کتمان گرفته بودند بدین صورت معاقب شده‌ام، زیرا این امر، بسیار عظیم است و جز مَلَک مقرّب یا نبیّ مرسل یا بندهٔ مؤمن امتحان‌شده از عهدهٔ آن بر نمی‌آید. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸.

۲۱۸. هنگامی که خبر لعن او توسط ابن روح به گوشش رسید با نفاقی عجیب شروع به گریستن کرد و گفت: این سخن را باطنی است عظیم، و آن این است که، لعنت؛ یعنی إبعاد، و معنای کلام ابن روح که گفته: لعنه‌الله؛ یعنی بٰاعَدَه الله من العذاب و النار، و اکنون به مقام و منزلت خود پی بردم. سپس صورت خود را برزمین مالید و سجده کرد و بنی بسطام را توصیه به کتمان این سخنان نمود. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۸.

۲۱۹. شیخ طوسی در کتاب «الغیبة»، از ام کلثوم، بنت ابوجعفر عَمْری نقل می‌کند:

«روزی وارد بر مادر ابوجعفر بن بسطام (از بنی بسطام) شدم. او با کمال احترام با من رفتار نمود و مرا گرامی داشت و حتی شروع به بوسیدن پای من نمود. وقتی سبب را جویا شدم گفت: شیخ ابوجعفر، محمد بن علی (شلمغانی) سرّی را برای ما فاش ساخته است و ما را امر به کتمان آن نموده و اگر آن را فاش کنیم عِقاب خواهیم شد! وقتی من اصرار شدید نمودم و وعده دادم که این سر را فاش نکنم (در حالی که در درونم ابوالقاسم، حسین بن روح را استثناء کردم) گفت: شلغمانی به ما گفته است که روح رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به بدن پدرت ـ یعنی ابوجعفر محمد بن عثمان ـ و روح أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به بدن شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح، و روح فاطمه علیهاالسلام به بدن تو (ام کلثوم) منتقل شده است پس، چگونه تو را اعظام و اکرام نکنم؟ وقتی من این عقاید را تکذیب نمودم، گفت: اینها سرّی عظیمند و اگر تو مرا وادار به افشای آنها نکرده بودی آنها را باز نمی‌گفتم.»

ام کلثوم می‌گوید: هنگامی که این جریان را به «ابن روح» گفتم، گفت: دخترم، مبادا دیگر هیچ گونه ارتباطی با این زن برقرار کنی! این سخنان، کفر به خدا، و الحاد است که این ملعون در قلوب این جماعت جایگزین کرده تا این که راه را برای قول به حلول خدا در خودش باز کند، همان گونه که نصاری درحق مسیح علیه‌السلام گفتند، و حلاج گفت... (الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۹).

۲۲۰. متن توقیع چنین است:

«ان محمد بن علی المعروف بالشلمغانی، وهو ممن عجل‌الله له النقمة و لا أمهله، قد ارتدّ عن الاسلام و فارقه و ألحد فی دین الله و ادعی ما کفر معه بالخالق ـ جل و علا ـ و افتری کذبا و زورا و قال بهتانا و اثماً عظیماً، کذب العادلون بالله وضلّوا ضلالا بعیدا و خسروا خسرانا مبیناً. و اننا قدبرئنا الی الله ـ تعالی ـ ـ و الی رسوله و اله ـ صلوات الله و سلامه و رحمته و برکاته علیهم منه ـ و لعنّاه، علیه لعائن الله تتری من الظاهر و الباطن فی السّر و العلن و فی کل وقت و علی کلّ حال و علی من شایعه و تابعه أو بلغه هذا القول منّا و أقام علی تولّیه بعده. و أعلمهم اننا من التوقّی و المحاذرة منه علی ما کنّا علیه ممن تقدّمه من نُظَرائه من الشریعی و النُمَیْری و الهلالی و البلالی و غیرهم. و عادة الله عندنا جمیلة، و به نثق و ایاه نستعین و هو حسبنا فی کلّ امورنا و نعم الوکیل.» (الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۳).

۲۲۱. تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۵۲۰.

۲۲۲. رجال، کشی، ص ۶۰۶، ح ۱۱۲۸.

۲۲۳. تنقیح المقال، ج ۲، ش ۹۵۷۲ و ۵۲۱۱؛ رجال، کشی، ص ۵۱۶، ح ۹۹۴ تا ۹۹۷.

۲۲۴. رجال، کشی، ص ۵۲۰، ح ۹۹۹.

۲۲۵. تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۷۲۳.

۲۲۶. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۴.

۲۲۷. شیخ طوسی از یحیی بن عبدالرحمن بن خاقان نقل کرده که، او محمد بن نُصَیر را در حال انجام فعلی شنیع با غلام بچّه‌ای دیده و وقتی او را مورد عِتاب قرار داده، وی در پاسخ گفته است که این یکی از لذّات، و نشانهٔ تواضع به پیشگاه خدا، و ترک تجبّر و تکبّر است! ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵.

۲۲۸. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۵.

۲۲۹. و لذا بنا به نقل شیخ، در مجلسی که جمعی از وجوه شیعه به همراه ابوجعفر عَمْری مشغول سخن گفتن بودند، وقتی ابوبکر بغدادی وارد مجلس شد، ابوجعفر عَمْری به حضّار گفت: ساکت باشید این شخص از شما نیست. و این جریان نشانگر جهل بعضی از شیعیان نسبت به انحراف فکری وی می‌باشد. (الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۶).

۲۳۰. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۵.

۲۳۱. ر.ک: تاریخ الغیبة الصغری، ص ۵۰۹.

۲۳۲. هنگامی که حلاّج وارد قم شد و در نامه‌ای علی بن بابویه قمی ـ که از بزرگان علمای قم و جزء محدّثین معروف است را به سوی مذهب خود فرا خواند، توسط علی بن بابویه به شدت مورد نکوهش و بی‌حرمتی واقع و از قم رانده شد. تفصیل این جریان را در کتاب الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۷ و تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۰۷۹ و تاریخ الغیبة الصغری، ص ۵۳۱ مطالعه کنید.

۲۳۳. وقتی حلاّج وارد بغداد شد به قصد این که أبوسهل نوبختی، که از بزرگان و متکلّمین شیعه بود، را به سوی خود جلب کند ادعای سفارت و نیابت را تکرار کرد، ولی ابوسهل نوبختی از او طلب آیه و دلیل نمود، از جمله گفت: اگر موی سرم را به من بازگرداند و محاسنم را بدون نیاز به خضاب سیاه گرداند به او ایمان می‌آورم. و همین امر موجب رسوائی و مضحکه حلاّج، نزد جماعت شیعه شد. تفصیل این جریان را در الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۴۷ و تاریخ الغیبة الصغری، ص ۵۲۹، مطالعه کنید.

۲۳۴. تنقیح‌المقال، ج ۳، ش ۱۱۰۹۵.

۲۳۵. ر.ک: تنقیح المقال، ج ۱، ش ۲۰۷۹.

۲۳۶. مخمّسه گروهی از غلات بودند که معتقد بودند: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و عمرو بن أمیة الضمری از جانب خداوند، برای مصالح عالَم موکّل شده‌اند. ر.ک: الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۶ پاورقی.

۲۳۷. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۶.

۲۳۸. همان، ص ۲۵۴؛ تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ص ۵۳۴.

۲۳۹. بحار الانوار، ج ۵۰ ص ۲۲۶ ـ ۲۳۲.

۲۴۰. بحار الانوار ج ۵۰ ص ۸۲ ـ ۸۳.

۲۴۱. همان، ص ۱۸۶ ـ ۱۸۷.

۲۴۲. همان، ص ۸۸.

۲۴۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۷۹.

۲۴۴. دربارهٔ بنو فرات. ر.ک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۳۸۲ ـ ۳۹۲.

۲۴۵. لغتنامهٔ دهخدا، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲۴۶. مراد ما از پایگاه اجتماعی شیعه این است که، شیعه در این دوره تا چه اندازه مقبولیت اجتماعی داشت. مقبولیت اجتماعی یک فرد، یا یک گروه و یا یک مذهب را پایگاه اجتماعی می‌گوییم.



مروری بر برخی از مهم‌ترین مسائل عصر غیبت کبریٰ

با صدور توقیعی از جانب امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به آخرین سفیر خود، و پس درگذشت او به عنوان آخرین نفر از «نواب اربعه»، عصر «غیبت کبرا»ی امام دوازدهم(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) فرا می‌رسد. در این دوره با پشت سر گذاشتن «غیبت صغریٰ»، مرحلهٔ جدیدی از تاریخ شیعه آغاز می‌شود.

در فصل پیشین، از این «توقیع»، و تحلیل آن سخن گفتیم. در این فصل به عنوان مهم‌ترین مباحث این دوره، مروری خلاصه خواهیم داشت به چهار بحث ذیل :

الف ـ تاریخ شیعه، نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبریٰ.

ب ـ مبارزات فکری و سیاسی علمای شیعه در این عصر.

ج ـ دوره‌های مرجعیت دینی و سیاسی دراین عصر.

د ـ مدعیان مهدویت در عصر غیبت صغریٰ و کبریٰ.

الف ـ تاریخ شیعه، نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبری

مناسب است قبل از پرداختن به تاریخ شیعه در عصر «غیبت کبریٰ»، در آغاز مروری خلاصه به تاریخ شیعه در عصر «غیبت صغریٰ» نیز داشته باشیم.

۱ ـ شیعه قبل از غیبت کبری (از قرن ۱ تا ۴ ه)

«شیعهٔ امامیه به کسانی گفته می‌شود که، خلافت و جانشینی پیامبر اکرمﷺ و مرجعیت علمی و دینی را حق خالص ومنحصر به فرد علیؑ می‌دانسته و مراجعه علمی و معنوی را تنها به او و ۱۱ فرزندش روا می‌دانند.[1]

علیؑ و یاران او پس از اعتراض، به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی، دست به قیام خونین نزدند، ولی تسلیم عقیدهٔ اکثریت نیز نشدند.

اعتقاد شیعه بر آن بود که آنچه برای جامعه در درجهٔ اول اهمیت دارد روشن شدن تعالیم اصیل اسلام، و در درجهٔ دوم جریان کامل آن تعالیم در جامعه می‌باشد. و فقط یک رهبر معصوم، توانائی تحقق این دو هدف را دارد. در غیر این صورت «حکومت»

به یک «سلطنت استبدادی» تبدیل گشته و معارف پاک دینی دستخوش تحریف می‌گردد.

تاریخ اسلام صحت این اعتقاد را به اثبات رساند، و شیعه نیز در عقیدهٔ خود استوارتر گشت، هر چند که برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام مخالفت علنی نمی‌کردند، بلکه دوش به دوش اکثریت، به جهاد می‌رفتند و در امور عامه دخالت می‌کردند.[۲]

در اواخر سال (۳۵ ه) و پس از ۲۵ سال انحراف پی در پی، حکومت انقلابی علی علیه السلام درگیر مبارزه با مخالفان مصلحت پرست و منحرف شد و پس از ۴ سال و ۵ ماه، امیرمؤمنان علی علیه السلام به دست «خوارج» به شهادت رسید و «معاویه» بادسیسه‌های گوناگون بر خلافت چیره گشت و آن را به سلطنتی موروثی تبدیل نمود و سخت‌ترین روزگار برای شیعه در زمان حکومت بیست ساله‌اش فراهم نمود.

شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام و یاران صدّیق علی علیه السلام، تراژدی فجیع کربلا، بیداد گری و بی‌بندو باری بنی‌امیه، در برابر مظلومیت و طهارت اهل بیت عصمت علیهم السلام، شیعه را روز به روز در عقیده استوارتر می‌ساخت. شهادت ابا عبدالله الحسین علیه السلام در توسعه یافتن «تشیع» به ویژه در مناطق دور از مرکز حکومت بنی‌امیه، چون «عراق»، «یمن» و «ایران» کمک به سزائی کرد[۳].

لذا در پایان قرن اول، حکومت بنی‌امیه رو به ضعف گرایید و شیعه از اطراف کشور اسلامی چون سیل به دور امام باقر علیه السلام گرد آمده و معارف اسلامی را از خرمن او چید. شهر «قم» بنیان نهاده و شیعه نشین شد، ولی شیعه در حال تقیه بود. بر اثر فشارهای حکومت بنی امیه، سادات علوی قیام‌های مکرر داشته، هر چند که با شکست روبه‌رو شده و جان‌های خود را در این راه مقدس گذاشتند.

خونخواهی شهدای اهل بیت علیهم السلام و تبلیغات عمیق شیعه، عاملی بود که به وسیلهٔ آن «بنی عباس» خلافت را ربودند و در آغاز، چند روزی روی خوش نشان دادند و «بنی امیه» را قتل عام کردند، ولی دیری نگذشت که شیوهٔ ظالمانهٔ «بنی‌امیه» را در پیش

گرفتند، و در بیدادگری و بی بندو باری از آنان نیز گذشتند. لذا وضع شیعه با آمدن «بنی عباس» کوچک‌ترین تغییری پیدا نکرد.

به دلیل روی آوردن مردم به علوم عقلی، و آزادی دادن «مأمون» عباسی معتزلی مذهب (۱۹۵ ـ ۲۱۸)، علمای شیعه نفس تازه‌ای کشیده و از تبلیغ مذهب خود دریغ نکَردند.

واگذاری ولایتعهدی به امام هشتم، «علویان» را تا حدودی از تعرض دستنشاندگان دولت به آنان مصون نمود، ولی «متوکل» عباسی دم برندهٔ شمشیر را به سوی شیعه برگرداند و حتی مزار حسین بن علی علیه السلام از دست او در امان نماند.

۲ ـ شیعه در عصر غیبت کبری

فساد و بیدادگری «بنی‌عباس» و نهضت‌های پی‌درپی «علویان»، ارکان حکومت «عباسیان» را سست نموده و زمینه را برای ظهور دولت‌هائی انقلابی و شیعی آماده کرد و برای شیعه آزادی تبلیغ مذهب را به همراه داشت.

در قرن چهارم هجری، قسمت عمدهٔ شبه «جزیرة العرب» به استثنای شهرهای بزرگ، شیعه بودند. در «بصره» نیز که مرکز «اهل سنت» بود عده‌ای قابل توجه شیعه بودند. در «طرابلس»، «نابلس»، «طبریّة»، «حلب» و «هرات» شیعه بسیار بود، و «اهواز» و سواحل «خلیج فارس» جایگاه شیعیان بود.

بسیار اتفاق می‌افتاد که در شهرهای بزرگی، چون «بغداد» «بصره» و «نیشابور» زد و خورد میان شیعه و سنی در می‌گرفت و در برخی از آنها شیعه غلبه پیدا می‌کرد.

در مدت ۵ قرن (از پنجم تا نهم) شیعه به گسترش خود ادامه داده و دولت‌هائی شیعی نیز بر سر کار آمد. «اسماعیلیه» در حدود یک قرن و نیم در اواسط «ایران» در حال استقلال کامل می‌زیستند[۴]. سادات مرعشی در «مازندران» تا «قزوین»، از نیمهٔ قرن هشتم تا بعد از نیمهٔ قرن نهم سلطنت کردند.[۵] «سلطان محمد خدابنده» از سلاطین «مغول» مذهب شیعه را اختیار کرد (۷۰۳ ـ ۷۱۶ ه) و در پی او پادشاهانی،

«تشیع» را ترویج کردند. نفوذ «علامّهٔ حلی» و فرزندش در دربار او تحولات چشم گیری را در زمینهٔ گسترش دامنهٔ «تشیع» و پایه ریزی علمی و فرهنگی مکتب انقلابی اهل بیت علیهم‌السلام به وجود آورد.[۶]

سلاطین «قره قویونلو» و «آق قویونلو» در «تبریز» حکومت کرده و دامنهٔ حکمرانی‌شان تا «فارس» و «کرمان» کشیده شد.[۷]

با آمدن سلاطین «آل ایّوب» شیعهٔ «مصر» و «شامات» آزادی مذهبی را به کلی از دست داده و جمع کثیری از شیعیان از دَمِ شمشیر گذشتند و «شهید اول» (محمد بن مکی عاملی) که یکی از نوابغ فقهای شیعه بود در سال (۷۸۶ ه) در دمشق به جرم «تشیّع» کشته شد و «شیخ اشراق» (شهاب الدین سهروردی) در «حلب» به جرم تبیین «فلسفه» به قتل رسید.

شیعه در این پنج قرن از لحاظ جمعیت در افزایش، و از لحاظ قدرت و آزادی مذهبی تابع مذهب و قدرت سلاطین وقت بودند. و در این برهه در هیچ یک از مناطق اسلامی مذهب شیعه، مذهب رسمی اعلام نشد.[۸]

در آغاز قرن دهم، «اسماعیل صفوی» (شیعه مذهب) قیام خود را از «اردبیل» شروع کرد. او با برانداختن «ملوک الطوایفی» در «ایران»، و جنگ با «عثمانیان»، «ایرانِ» قطعه قطعه شده را به شکل یک کشور در آورده و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود رسمیّت داد، و تا اواسط قرن دوازدهم، حکومت «صوفیه» یا به رسمیت شمردن مذهب شیعه به سلطنت خود ادامه دادند.

«شاه عباس کبیر» توانست وسعت کشور و جمعیت را به بیش از دو برابر «ایران» کنونی برساند و تا قرن چهاردهم هجری «تشیع» مذهب رسمی «ایران» ماند. همچنین در «یمن» و «عراق»، شیعه اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهد و در همهٔ کشورهای مسلمان نشین جهان، کم و بیش شیعه وجود دارد و در جهان بالغ بر ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ شیعه زندگی می‌کنند.[۹]

در طلیعهٔ قرن پانزدهم هجری و پس از مبارزهٔ طولانی با استبداد داخلی و استعمار

فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خارجی یک حکومت اسلامی تمام عیار بر اساس نظریهٔ مترقی «ولایت فقیه» ـ با تدارک کلیهٔ نقاط ضعف انقلاب‌های گذشته در مبارزهٔ بی امان با استبداد و استعمار ـ در «ایران» شیعه نشین به وجود آمد و آثار و برکات معنوی و مادی این انقلاب به شرق و غرب جهان اسلام گسترش پیدا کرد، و چون خاری در چشم دشمنان اسلام از تمام نهضت‌های اسلامی در جهان، حمایت نموده و مایهٔ امیدواری و عاملی بزرگ در پیروزی این نهضت‌ها به شمار می‌رود و جهان را به عصری جدید وارد نموده و همهٔ ابرقدرت‌ها نیز برای مبارزه با مذهب شیعهٔ اثنا عشری بسیج شده‌اند، در حالی که مبانی و نظریات شیعه به سرعت در تمام جهان اسلام و در شرق و غرب جهان، رو به گسترش است.

۳ـ نهضت‌ها و دولت‌های شیعی در عصر غیبت کبری

شیعیان، نخستین کسانی هستند که تفکر انقلابی و پرچم قیام را در اسلام بر ضد طغیان به دوش کشیدند و همواره نظریات شیعه، روح انقلاب را با خود به همراه داشت. عقیده به «امامت»، که شیعه سخت بدان ایمان داشت آنها را به انتقاد و اعتراض نسبت به هیئت‌های حاکمه و بالأخره جبهه گیری در برابر آنها وا می‌داشت، و این حقیقت در سراسر تاریخ شیعه مشهود است.

به عقیدهٔ شیعه هر حکومتی غاصب و ظالم است به هر شکل و در هر قالبی که باشد، مگر آن که امام معصوم علیه السلام یا نائب آن، زمام حکومت را در دست گیرد. به همین دلیل شیعه در تاریخ به طور مداوم در یک جریان انقلابی مستمر به سر می‌بردند؛ نه آرام می‌گرفتند و نه آن را رها می‌کردند.[۱۰]

مبارزان و رهبران شیعه هرگز بیم از قدرت حاکم به دل راه ندادند و با شیوهٔ رازداری (و تقیه) سخت‌ترین شرایط را تحمل نمودند و در برابر طوفان‌های بنیان کن، با شهادت و رشادت، همواره قد برافراشته و به عنوان نیرومند ترین سازمان انقلابی در اسلام در جهت استقرار ارزش‌های والای اسلامی و عدالت خواهی جلوه گر شده است.

مبارزات سیاسی شیعه به صورت زیر زمینی و تشکیلاتی به رهبری یاران ائمه علیهم‌السلام استمرار داشت، و «دعاةِ»[۱۱] شیعه در جذب نیرو و آگاه نمودن مردم نقش فعّال بر عهده داشتند. اسامی (دعاة) در دفاتر خاصی نزد برخی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام نگهداری می‌شد و حتی از دیوار نویسی برای احیای شعارهای انقلابی استفاده می‌کردند.[۱۲]

«قیام‌های شکوهمند شیعه از حمایت مردمی توده‌ها و شخصیت‌های نام آور اسلامی برخوردار بوده و فقها و محدثان و قضات از جمله کسانی بودند که در صف مقدم جبهه، هوا دار و پشتیبان نهضت‌های شیعی بودند.

نهضت‌های شیعی از همان آغازِ پیدایش انحراف در سطحِ زمامداری و رهبری دولت اسلامی پس از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، تلاش انقلابی خود را آغاز نموده و با حرکتی بی امان در مرکز جهان اسلام و سایر مراکز کلیدی و در سراسر دوران ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام، با راهنمائی آن بزرگواران پرچم مبارزه را بر علیه طاغوت و طاغوتیان برداشته و یک سلسلهٔ متصل و پیوسته از نهضت‌ها را تا دوران غیبت کبری و تا عصر حاضر با گذشتن از فراز و نشیب‌های گوناگون مبارزه و انقلاب، به راه خود ادامه داده و گاهی این نهضت‌ها شکست خورده و گاهی نیز به ثمر نشسته و دولت‌های انقلابی در گوشه و کنار جهان اسلام و گاهی نیز در مراکز مهم و حیاتی به وجود آورده و در این ۶ قرن اخیر، شیعه همواره در مرکز «تشیع» و در «ایران» اسلامی از قدرت مذهبی و سیاسی خوبی برخوردار بوده و پیام خود را به جهانیان ابلاغ نموده است.

بسیاری از نهضت‌های شیعی، در «عراق»[۱۳] و «حجاز»[۱۴] بوده است. شیعه در برابر قدرت خلفا نیز دولت‌هائی در شرق و غرب مرکز خلافت به پا داشته و هیچ‌گاه سنگر مبارزه را رها ننموده و همواره شعار «عدالت» و «امامت» را به عنوان اصیل‌ترین پیام وحی به دوش کشیده است و تا تحقق نهایی این دو اصل، مبارزهٔ با تمام قدرت‌های ظالم را بر خود واجب دیده و بخش اجتناب ناپذیر ایمان می‌داند.

در اکثر قیام‌ها، شیعه پیشتاز بود و شیعیان در صفوف مقدم، ولی این نهضت‌ها هرگز جنبهٔ گروهی و مذهبی نداشت و به آن معنا نبود که پیروان اهل بیت علیهم‌السلام جدا از

مردم به این حرکت‌ها دست می‌یازیدند و با آنها همکاری می‌کردند؛ زیرا مخالفت شیعه با اساس حکومت «امویان» و «عباسیان» از اعماق قلوب توده‌های وسیع مردم مسلمان سرچشمه می‌گرفت، ولی ستیزه‌گری مسلحانه و خونبار شیعه، به کمک افکار عمومی جوامع ستمدیده، ریشه در دفاع مقدس به منظور حفظ هویت اسلامی خود و پاسداری از حریم اسلام و «تشیع» داشت.

چهرهٔ انقلابی و تابناک پیروان اهل بیت علیهم‌السلام را نباید فقط در میدان‌های شهادت جستجو کرد، بلکه این چهره‌ها را می‌توان در قالب انقلاب فرهنگی در شکل آرام تبلیغ نیز مشاهده کرد. «ادریس بن حسن مثنی»، کشور «مغرب» را با تبلیغ فتح نمود و همچنین «اندونزی» و شرق دور جهان اسلام با تبلیغ گشوده شد، در قرن پنجم هجری انبوهی از مردم «هند» توسط دو نفر شیعی مسلمان شدند، در حالی که «عباسیان» ۳۰۰ سال بود که به زور شمشیر زیر شعار دروغین دعوت به اسلام، کشور گشائی می‌کردند.

نهضت‌های انقلابی شیعی در سراسر جهان روح حماسه و انقلاب را زنده نگه داشت، و علی رغم شکست‌های پی‌درپی در قرن‌های اول تا سوم هجری، توانست نیمهٔ قرن سوم تا قرن چهارم، و پس از آن به نتایج قابل توجّهی دست یابد و به شکل گیری یک سلسله دولت‌های انقلابی در سرتاسر جهان اسلام بینجامد و بارقهٔ امیدی بر دل‌های یأس گرفته بتاباند و عاملی برای کاهش ستمگری‌ها و طغیان‌های بیشتر حاکمان ستمگر باشد.

دولت انقلابی «ادریسیان» در «مغرب» از اواخر قرن دوم تا پس از نیمهٔ دوم قرن چهارم هجری در حدود دو قرن، و دولت «علویان» از نیمهٔ قرن سوم تا دههٔ دوم قرن چهارم در «طبرستان» و «دیلم»، بیش از نیم قرن، و دولت «آل بویه» در «عراق» و «ایران» از نیمهٔ اول قرن چهارم تا نیمه دوم قرن پنجم، بیش از یک قرن، و دولت «فاطمیان» در «مصر» و «شمال آفریقا» از اواخر قرن سوم تا نیمهٔ دوم قرن ششم در حدود سه قرن، تشکیل گردید. همچنین در «سوریه»، «حلب» و «طرابلس»،

«حمدانیان»، «بنی مرداس» و «بنی عمّار» از نیمهٔ اول قرن چهارم تا اوائل قرن ششم در حدود یک قرن و نیم در منطقهٔ «شامات» حکومت کرده و «تشیع» و آرمان‌های شیعی را تبلیغ و گسترش داده‌اند..

این دولت‌ها گرچه از نظر تئوری و عمل در مقایسه با نظام ایده آل توحیدی، بسیاری از معایب و انحراف‌های دولت‌های «اموی» و «عباسی» را داشتند و یا در عمل به آنها آلوده شدند، ولی این نکته در تحول دولت در اسلام حائز اهمیّت است که دولت‌های انقلابی در مقایسه با رژیم‌های حاکمی؛ چون «اموی» و «عباسی» حرکتی در جهت پیشبرد اهداف نظام مطلوب اسلامی محسوب می‌گردد. این دولت‌های انقلابی شیعی ـ عموماً ـ خدمات ارزنده‌ای در ترویج علم و ادب داشته و دانشمندان را مورد حمایت و تشویق فراوان قرار می‌دادند.

«آل بویه» فرهنگ اسلام و تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام را زیر بنای حکومت خویش قرار دادند، و با وجود این که شیعی مذهب بودند دربارهٔ پیروان مذاهب دیگر و علمای آنان رفتاری نیکو و بردبارانه داشتند و از تکریم و انعام فروگذار نبودند. این ویژگی برای تمام دولت‌های انقلابی شیعی یاد شده است، در حالی که شیعه عموماً در دولت‌های اسلامی غیر شیعی در فشار و تقیه بوده و گاهی نیز از دم شمشیر گذرانده می‌شدند.

به همین جهت قرن چهارم هجری ـ که قرن دولت‌های انقلابی شیعه در سراسر جهان اسلام به شمار می‌رود[۱۵] ـ اوج تمدن اسلامی و اعتلای فرهنگ جهان اسلام دانسته شده[۱۶] و هیچ عاملی برای آن، جز آزادی فکر و عقیده که در پرتو دولت‌های شیعی همراه با تشویق و تکریم علم و دانشمندان بود نمی‌یابیم. ارمانی بودن این دولت‌ها با انگیزه‌های والای مؤسسان آن، بزرگ‌ترین عامل این ترقّی و تمدّن بوده است، و به فساد آلوده شدن گام به گام حاکمان، و دور شدن از آرمان‌های اصلی، خود عامل تباهی و اضمحلال این دولت‌ها گردید.

با فرو پاشی دولت‌های انقلابی در نتیجهٔ اختلاف میان رهبران، و آلوده شدن کارگزاران به فساد قدرت و دوری از آرمان‌های انقلابی و اصیل، جهان اسلام در قرن

ششم و هفتم هجری شاهد سقوط دولت «عباسی»، تجزیهٔ قدرت سیاسی، شکل‌گیری دولت‌های کوچک، کشمکش‌ها، برادر کشی‌ها و رقابت‌های ابلهانه بر سر تصاحب قدرت بود.

در سال (۴۸۹ ه) اولین دورهٔ جنگ‌های صلیبی به صورت سازمان یافته آغاز گردید، در حالی که در مرکز خلافت، اندیشه‌ای جز خوشگذرانی و جمع آوری اموال خبری نبود. در چنین شرایطی تهاجم بنیان کن «مغول» بر جهان اسلام آغاز شد و حکومت اسلامی پیش پای مغولان فرو ریخت و نابود گردید.

و اگر اسلام توانست همچنان سرفراز بماند، به خاطر حرکت اندیشمندانهٔ جمعی پیشتاز گمنام و به دور از قدرت سیاسی بود که توانستند «مغول»های پیروزمند را در برابر اسلام خاضع گردانند و دل‌های آنان را به روی اسلام بگشایند و آن را فتح کنند.[۱۷]

و اگر «هلاکو خان» پس از قتل عام ۹۰۰ هزار تن بی گناه از اهالی «بغداد» قبل از بازگشت از آنجا دستور می‌دهد که مسجد خلیفه و ضریح و مرقد حضرت کاظم علیه السلام را تجدید بنا کنند[۱۸]، به خاطر حرکت شجاعانه و بازدارنده‌ای بود که «مؤیدالدین ابن علقمه» و «خواجه نصیر الدین طوسی» (دو شخصیت ممتاز شیعی) افتخار آن را از آنِ خود کردند، هر چند آماج تهمت‌ها و بدنامی‌های بسیار قرار گرفتند.

هدف خواجه جلوگیری از خونریزی و خسارت‌های معنوی بود و او توانست با نفوذ در تشکیلات «مغول»ها باعث نجات جان بسیاری از علمای جهان اسلام از تیغ خونریز «تاتار» شود و توانست متجاوز از ۶۰ کتاب ارزنده در علوم و فنون مختلف به رشتهٔ تحریر در آورد، و شهرهائی را از نابودی نجات دهد و سخت‌ترین دشمنان اسلام را در برابر اسلام و شعائر مذهب «تشیع» مجبور به ایمان و تعظیم نماید[۱۹] و اسلام در برابر همهٔ خرابی‌ها و مصائب کمر راست کند و سرافراز گردد و بر فاتحان وحشی پیروز شود و منزلت علم، و حافظان دین تا آن حد ارتقا یابد که بالاترین مناصب دولتی و سیاسی را اشغال نمایند و با تدبیر و کیاست، ویرانگران مساجد و کتابخانه‌ها را، بانیان جدید مساجد و کتابخانه‌ها کند.

«مغول»ها دین «بودائی» و «مسیحیت» را همراه خود به سرزمین‌های اسلامی آورده بودند، چنانچه سیاست خود را با این ادیان می‌آمیختند. با توجه به شکست همهٔ مقاومت‌ها، چه آینده‌ای در انتظار جهان اسلام بود[۲۰]؟

لذا نهضت انقلابی باز دارندهٔ علمای شیعه توانست دین مردمی که زیر پای «مغول»ها خرد و نابود شده بود بر دل و جان همان‌ها حاکم گرداند و آنها را به صورت ابزاری برای پیشرفت دین درآورد.

در قرن های هشتم و نهم هجری، شمال و شرق «ایران» شاهد دولت‌های انقلابی سربداران در «خراسان» و جنبش ضد منکرات در «هرات» و نهضت حروفیه در برابر «تیموریان» و سادات مرعشی در «مازندران» بود.

با توجه به تعصب شدید «عثمانی»ها و حملات مکرر به خاک «ایران»، در اوج مبارزهٔ عثمانی‌ها با اروپای مهاجم در آغاز قرن دهم، نهضت «قزلباش»، «صفویه» را به قدرت رسانید و از پشت سر بر عثمانی‌ها حمله کرد و فرزندان شیخ «صفی الدین اردبیلی» (شیعه مذهب) با استفاده از روح فتوّت، شهامت و گستاخی تصوّف، شیوهٔ عیّاری سنتی «ایران»، نیروی نظامی «قزلباش» و بهره‌گیری از مایه‌های انقلابی «تشیع» که در عمق وجدان جامعهٔ ایرانی ریشه دوانده بود، به منظور استقلال «ایران» و تحقق بخشیدن به آرمان‌های اسلامی و دیدگاه‌های سیاسی «تشیع»، با انفجاری حاصل از مجموعه نفرت‌های ۱۰ قرن نسبت به حکومت‌های ستمگر «تسنن» که بر روی هم انباشته شده بود، نظام سیاسی شیعی خود را بر اعماق روح و وجدان اندیشهٔ توده‌ها بنا کردند و «تشیع» در قالب نظام سیاسی مقتدر «صفویه» توانست در مقابل جبههٔ نیرومند اکثریت عظیم «تسنّن» و امپراطوری «عثمانی» با صلابت، استقلال خود را حفظ نماید.

روابط به ظاهر حسنهٔ علمای «تشیع» با شاهان صفوی از این واقعیت نشأت می‌گرفت که آنان، وجود یک قدرت سیاسی و دولت با کفایتی را برای حفظ میراث «تشیّع» و پاسداری از «ایران شیعه» و جلوگیری از تهاجم «تسنّنی» که ثواب شیعه

کشتن را برتر از هر عبادت می‌شمرد، ضرورتی اجتناب ناپذیر می‌دانستند.[۲۱]

دولت «صفویه» با تمام ضعف‌هایش، ترویج کنندهٔ شعائر مذهب بود و اهل تسنن نیز عموماً تحت فشار نبودند و نسبت به «مسیحیان»، «یهودیان» و «زردشتیان» نیز روش مدارا اعمال می‌شد، در حالی که اکثر کشورهای غربی حتی با آزادی نسبی ادیان، بیگانه بودند[۲۲].

رونق کشاورزی، رشد اقتصادی و رفاه نسبی عمومی، رضایت طبقهٔ متوسط را نسبت به سیاست اقتصادی دولت «صفویه» جلب نمود و بیشتر شاهان صفوی را از حمایت مردمی برخوردار کرده بود.

توسعهٔ فرهنگی و گسترش مراکز علمی و حمایت همه جانبه از علما و مؤلفان، از برجسته‌ترین امتیازات دوران «صفویه» است و ابتکار بهره گیری از هنر، صنعت و معماری در خدمت فرهنگ و معارف اسلامی از خصوصیات دیگر این دوره است.

ایجاد تحول در سیستم سیاسی و اداری حکومت و وجود زمینه برای ایفای نقش بیشتری برای علما در امور سیاسی، قضائی و فرهنگی را می‌توان از دیگر ویژگی‌های این دوره برشمرد. باز گرداندن استقلال و هویت شیعی و رهائی از بیگانه ترسی و حمایت کامل از موجودیت دین، موجب گردید که علمای شیعه بر مشروعیت قدرت سیاسی پادشاهان «صفویه» صحه بگذارند.

با غلطیدن دولت «صفویه» به ورطهٔ تجمل پرستی و اشرافیت و گرفتار شدن در دام جنگ‌های خانگی و همسایگان شرقی و غربی، زمینه‌های فرو پاشی خود را فراهم نمود و پس از دو قرن و نیم، مرکز دولت صفوی (اصفهان) به دست «افغان»های مهاجم و متعصّب سقوط کرد. در چنین شرایطی شکل گیری نهضت‌های اسلامی اجتناب ناپذیر بود، بسیاری از شهرها و روستاهای «ایران» سر به شورش و مقاومت نهاده، و دلیرانه ایستادگی نمودند و با وجود این که بزرگان «صفویه»، روحیهٔ خود را باخته بودند، مردم با استفاده از جنگ‌های چریکی توانستند پیروزی‌ها را در کام فاتحان تلخ سازند[۲۳].

حکومت «زندیان» پس از ترور «نادر شاه» ـ که کلیهٔ زمینه‌های به وجود آمده برای نهضت در اواخر دوران صفویه را از میان برده بود ـ با پیروزی «کریم خان زند» در سال (۱۱۶۴ ه) شروع شد و مایه‌های مذهبی و مردمی رو به افزایش نهاد و روحانیون از حکومت «کریم خان» حمایت کردند، ولی طولی نکشید که رقابت بین دوایل مقتدر «زندیه» و «قاجاریه» بر سر قدرت یک بار دیگر «ایران» را به صحنهٔ نبرد و خشونت مبدّل ساخت و در اثر بی توجهی به اعتقادات و خواسته‌های مردم و طمع دشمنان دیرین صلیبی، «ایران» را در حد یک مستعمره برای غرب به سقوط کشاند.

هجوم استعمار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی غرب به جهان اسلام در بیداری مشرق زمین نقش آگاه کننده داشت و به نهضت‌های اسلامی سرعت و عمق بیشتری بخشید و استبداد داخلی نیز در کشورهای اسلامی نقش قابل توجهی در ملموس تر شدن دردها و رو آمدن مشکلات و مردمی شدن مبارزات داشت.

با پیوندی که بین نهضت‌های اسلامی در سراسر جهان اسلام در یک قرن اخیر به وجود آمد[۲۴]، سرانجام همهٔ آنها به یک حرکت انقلابی در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری تبدیل شده و مناطق وسیعی از جهان اسلام زیر پوشش این موج عظیم بیداری و مبارزه قرار گرفت، و کشورهائی چون «مصر»، «سوریه»، «لبنان»، «عراق»، «ترکیه»، «افغانستان»، «پاکستان»، «الجزایر»، «تونس»، «مراکش»، «حجاز»، «اندونزی»، «هندوستان» و «ایران» را در بر گرفت و مفهوم جدیدی از اندیشه‌های سیاسی و مبانی عدالت اجتماعی اسلام را به دنبال چند قرن رکود، ستم و تسلیم مطرح نمود.[۲۵]

در بیشتر کشورهای اسلامی خصلت تاریخی ـ مردمی بودن روحانیت، رسالت رهبری حرکت‌ها و جنبش‌ها را در یکصد سال اخیر بر دوش رهبران دینی نهاد. و نهضت اسلامی امام خمینی﵀ اوج تمام جنبش‌های اسلامی تاریخ اسلام و «تشیع» به شمار می‌رود، و همهٔ آرمان‌های انقلابی نهضت‌های اسلامی در سراسر جهان در این نهضت تبلور یافت.[۲۶]

ب ـ مبارزات فکری و سیاسی علمای شیعه
در عصر غیبت کبری

اسلام دین تفکر[۲۷]، تعقل[۲۸] و تکامل علمی[۲۹] و معنوی[۳۰] است.

سراسر آیات قرآن و احادیث پیامبر اسلامﷺ و جانشینان راستین آن حضرت، علم و معرفت و راهنمائی و راهگشائی است.

دین مبین اسلام رابطهٔ صحیح انسان با خدا و خود و جامعه و طبیعت را تبیین و ترسیم می‌کند و برای تضمین رشد و تعالی معنوی انسان بهترین نظام آموزشی، تربیتی، اجتماعی و سیاسی را به انسان معرفی نموده، تمام زمینه‌های رشد را از راه آگاهی و گواهی در انسان بارور می‌کند و تمام موانع رشد را چه در درون وجود انسان و چه خارج از وجود او به او می‌شناساند و تمام امکانات او را در جهت رفع این موانع بسیج می‌کند.

به همین دلیل عوامل درونی انسان؛ چون: عقل و فطرت و سایر ابزار کسب معرفت مورد عنایت ویژه و از اولین درجهٔ اهمیت برخوردار بوده و سپس عوامل برونی؛ چون: خانواده، جامعه و محیط زندگی نیز مورد توجه کامل بوده، و بر همین اساس نظام‌های معرفتی، اجتماعی و سیاسی پی ریزی شده‌اند. و در برابر، تمام موانع

درونی و برونی برای رشد انسان، چون تحجر، جمود، جهالت، غرور، هواپرستی و طاغوت‌گرائی مورد مبارزه قرار می‌گیرند و انسان را به مبارزه با آنها دعوت و تشویق و الزام می‌نماید.

از همین جا مبارزهٔ فکری و سیاسی برای رفع موانع رشد و استقرار عوامل تکامل و تعالی شروع می‌شود و حاکمیت کامل تعالیم و قوانین اسلام محمدی تحریف نشده در تمام جهان، هدفی نهائی برای اسلام عنوان شده است.

در زمان خاتم پیامبران ﷺ، هدایت فکری و سیاسی بر عهدهٔ آن حضرت و پس از رحلت او امامت و هدایت و مرجعیت فکری و سیاسی بر عهدهٔ برجستگان و شایستگان از خاندان آن حضرت علیهم‌السلام بوده و در زمان غیبت، دانشمندان لایق و شایسته این دو رکن مهم امامت و مرجعیت (هدایت فکری و سیاسی) را بر عهده می‌گیرند.

با توجه به مجموعهٔ وظایف امامان معصوم علیهم‌السلام، وظایف نایبان خاص و عام امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در عصر «غیبت کبری» نیز مشخص می‌شود.

پیامبر اسلام ﷺ اضافه بر آوردن یک دین کامل برای زندگی انسان در دنیا و تضمین سعادت او در دنیا و آخرت، یک نظام سیاسی و یک دولت الهی را نیز تأسیس نمود و یک امّتی را به وجود آورد که آگاه به تعلیمات او و مجری فرمان‌های خدا و رسولش بوده و پس از رحلت او، پاسداری از دین کامل، و دولت جدید التأسیس، و امت نوپا بر عهدهٔ خلفای بر حق او بود. لذا تبیین و تفسیر قرآن کریم و احکام مورد نیاز جامعه و صیانت دولت و امت از تمام خطرات و انحرافات در حد امکان اعم از انحرافات فکری، عقیدتی، اخلاقی، علمی فقهی و عملی، چه در سطح امت و چه در سطح کارگزاران و متصدّیان رهبری، از وظایف امامان معصوم علیهم‌السلام بوده است که تاریخ اسلام، مرجعیت و امامت فکری و سیاسی آنان را به خوبی منعکس نموده و شایسته بودن آنان برای رهبری فکری و سیاسی جامعهٔ اسلامی را به اثبات رسانده است.

رسالت سنگین امامان معصوم علیهم‌السلام و آگاهی آنان از دوران غیبت کبری و مستلزمات آن، باب جدیدی را برای تضمین تداوم هدایت فکری و سیاسی در سطحی شایسته و

مطلوب پس از عصر حضور باز نموده، و بخش وسیعی از تلاش‌های آنان در جهت تربیت کادرهای رهبری آینده جهان اسلام قرار گرفته، و بر همین اساس شیعه و پیروان امامان معصوم علیهم‌السلام مؤسس و پایه گذار تمام علوم اسلامی به شمار رفته[۳۱] و بیشترین نقش را در بارور نمودن علوم اسلامی داشته‌اند.[۳۲] اولین مدافعان اسلام ناب محمدی ـ در برابر اسلام تحریف شده و در برابر زندقه و اِلحاد و جریان‌های فکری منحرف و منحرف کننده و جریان‌های ضد اخلاقی و انحرافات سیاسی ـ دانشمندان شیعه بودند، و برخی از آنان برای پاسداری از اصول راستین اسلام و تشیع جان خود را تقدیم دین و آیین خود نموده، شربت گوارای شهادت را نوشیدند.[۳۳]

مبارزهٔ دانشمندان شیعه در زمینه سیاسی در سطوح مختلف و با شیوه‌های گوناگون بوده است. از مبارزهٔ سیاسی مسلحانه و غیر مسلحانه با دشمنان خارجی دولت و نظام و امت اسلامی گرفته تا مبارزه با دشمنان داخلی که در انحرافات فکری، سیاسی و اخلاقی حاکمان ستمگر و غاصب تبلور یافته ـ اعم از مبارزهٔ منفی و مثبت ـ تا مبارزه برای تصدی رهبریِ حکومت اسلامی و زمامداری دولت‌های انقلابی، همهٔ این زمینه‌ها جولانگاه مبارزات سیاسی دانشمندان والا مقام شیعه در قرون مختلف «غیبت کبری» بوده است.[۳۴]

۱ ـ مبارزهٔ فکری علمای شیعه در عصر غیبت

بهترین و کوتاه‌ترین سخن در نقش علمای شیعه از لحاظ علمی و فکری در دوران «غیبت کبری» با قلم و بیان علامّهٔ عصر، استاد سید محمد حسین طباطبائی می‌باشد. ایشان پس از بیان روش شیعه در علوم اسلامی که بحثی بسیار جالب و مهم و شاید منحصر به فرد باشد[۳۵] به مقدار موفقیت شیعه در پیشبرد علوم اسلامی پرداخته‌اند که اینک مطلع این بخش از نظر شما می‌گذرد

«شیعیان در حدیث و کلام و فقه ـ نظر به این که دائماً گرفتار مشاجره‌های مذهبی با مخالفین خود بوده و از جهت انجام وظایف دینی هم نیاز روزانه به فقه و حدیث

داشته‌اند ـ با تمام قوا کوشیده و این علوم و علوم مربوط به آنها را؛ مانند: درایة، رجال و اصول به سر حدّ کمال می‌رساندند و آخرین نظریات دقیقهٔ وقت را ضبط می‌کردند و قرن‌ها با همین رویه پیش می‌رفتند.»[۳۶]

البته این دیدگاه نامبرده منهای تألیفات ایشان و امثال ایشان در عصر حاضر بوده و همچنین وضعیت موجود را تا پیش از استقرار حکومت اسلامی بیان داشته‌اند.

کتاب تفسیر بسیار پر ارج ایشان (المیزان) و مجموعه معارف و علومی (قرآنی، عقلی و نقلی) که در این سِفر عظیم نهفته است آن را از دیگر تفاسیر اهل سنت و شیعه ممتاز گردانیده و در سطح و اُفقی بسیار بالا قرار داده است. آثار قلمی متفکرانی، چون شهید صدر و شاگردان مکتب علاّمه طباطبائی در پیشرفت علوم اسلامی نقش به سزائی داشته و دارند.[۳۷]

استقرار حکومت اسلامی و باز شدن فضای سیاسی و فرهنگی و آماده شدن زمینه‌های تحقیقات علمی کلان و همه جانبه و متناسب با نیازهای گستردهٔ یک حکومت اسلامی در جهان معاصر، جامعهٔ علمی شیعه را به سوی افقی بسیار مطلوب و ایده‌آل رهنمون می‌سازد، و پر رونق شدن علوم و معارف مختلف را در پی خواهد داشت.

کتاب‌های «تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام»[۳۸]، «الذریعة الی تصانیف الشیعة»[۳۹] و «أعیان الشیعه»[۴۰] به طور بسیار ملموسی ادعاهای مطرح شده را تأیید و اثبات می‌نماید و دورنمائی از این حقیقت را در کتاب «خدمات متقابل اسلام وایران» می‌یابیم.[۴۱]

۲ـ فقاهت شیعه و مراکز آن در عصر غیبت

فقه و فقاهت مهم‌ترین رشتهٔ علوم اسلامی است که مرجعیت دینی بر اساس آن استوار می‌باشد، به همین جهت علی رغم فراز و نشیب حاصل در رشته‌های دیگر در طول قرن‌های گذشته، رشتهٔ «فقه» عموماً روز به روز گسترده تر و نیرومندتر شده و

یک مسیر تکاملی روشنی را طی کرده است.

گواه بر این مطلب سخن گهربار یک محقق متتبع و سترگ (استاد شهید مرتضی مطهری) می‌باشد که می‌فرماید:

«از قرن سوم[۴۲] تاکنون، «فقه» یک حیات مستمر داشته و هرگز قطع نشده است. حوزه‌های فقهی بدون وقفه در این ۱۱ قرن و نیم دایر بوده است. رابطهٔ استاد و شاگردی در همه این مدت هرگز قطع نشده است، چنین حیات متسلسل و متداوم ۱۱ قرن و نیمی ظاهراً در هیچ تمدن و فرهنگ غیر از تمدن و فرهنگ اسلامی وجود ندارد. استمرار فرهنگی به معنای واقعی که یک روح و یک حیات بدون هیچ وقفه و انقطاع، طبقات منظم و مرتب و متوالی را در قرونی این چنین دراز مدت به یکدیگر پیوند دهد و یک روح بر همه حاکم باشد، جز در تمدن و فرهنگ اسلامی نتوان یافت. در تمدن و فرهنگ‌های دیگر ما به سوابق طولانی تری احیاناً بر می‌خوریم، ولی با وقفه‌ها، بریدگی‌ها و انقطاع‌ها.

این که قرن سوم راکه مقارن با «غیبت صغری» است مبدا قرار دادیم، نه بدان جهت است که حیات فقه شیعه از قرن سوم آغاز می‌شود، بلکه بدان جهت است که قبل از آن عصر، عصر حضور ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام است و فقهای شیعه تحت الشعاع ائمه‌اند و استقلالی ندارند. و الاّ آغاز اجتهاد و فقاهت در میان شیعه و آغاز تالیف کتاب فقهی به عهد صحابه می‌رسد».[۴۳]

۳ـ مراحل تکامل فقه و فقاهت شیعه

فقه شیعه از دوران حضور ائمه علیهم‌السلام تا عصر غیبت صغری و از آن زمان تاکنون دوران‌های گوناگونی را پشت سر نهاده که در ذیل به آن اشاره می‌گردد.

● فقه و فقاهت در دوران حضور ائمه علیهم‌السلام

از عصر امامت حضرت علی علیه‌السلام تا شهادت امام حسن عسکری علیه‌السلام با توجه به

فرهنگی بودن نهضت اسلامی و تعهد اهل بیت علیهم‌السلام به نگهداری و صیانت شریعت اسلامی با به وجود آمدن حرکت ارتجاعی و التقاطی نسبت به فرهنگ اصیل اسلامی، و پیش بینی توطئه‌های پیوسته سران جاهلیت و شهادت‌های پی در پی سروران دین و معصومین اهل بیت علیهم‌السلام، مجموعهٔ امامان معصوم یک حرکت علمی و یک جریان فکری قوی در جامعه اسلامی به وجود آوردند تا پشتوانهٔ واقعی مرجعیت دینی در دوران غیبت قرار گیرد.

به همین جهت در دوران حضور ائمه علیهم‌السلام شالودهٔ یک مکتب فکری و یک مدرسهٔ ویژهٔ خط اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که پاسدار مفاهیم ناب اسلامی بوده، پی ریزی می‌شود و چون بذری آبیاری می‌گردد تا در دوران غیبت درختی تنومند و قوی گردد.

مجموعه مواد اولیه لازم برای این مدرسه و مکتب که در ۳ یا ۴ عنصر خلاصه می‌گردند، فراهم می‌گردد: ۱ ـ مواد علمی و فکری ۲ ـ شیوهٔ آموزش و پرورش و تحقیق و تکامل ۳ ـ شخصیت‌های حامل این بار علمی و فکری؛ اعم از اساتید و طلاب.

مربیان اصلی و معلمان واقعی در این مکتب، امامان معصوم علیهم‌السلام بوده و پرورش یافتگان آنان شخصیت‌هائی، چون «زرارة»، «محمد بن مسلم»، «أبان»، «ابو حمزهٔ ثمالی»، «یونس بن عبدالرحمان» و .... بوده‌اند.

مجموعهٔ متون لازم برای این مدرسهٔ ویژهٔ اعم از تفسیر، فقه، اصول و سایر معارف اسلامی توسط امامان معصوم علیهم‌السلام به راویان و اصحاب آنان منتقل گشته و اصحاب امامان نیز با راهنمائی آنان تمام روایات را تدوین، ثبت و ضبط نموده و به مرور زمان کتاب‌های زیادی در حدیث گرد آوری شده و بر همین معارف تعداد زیادی از یاران و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام پرورش یافتند و شخصیت‌های علمی برجسته‌ای در جهان اسلام قد علم نمودند و مدرسهٔ فقهای پیرو اهل بیت علیهم‌السلام حضوری جدی در جامعهٔ اسلامی پیدا کرد که به تمام امکانات لازم برای رشد و تکامل مجهز گشته بود.

● فقه و فقاهت شیعه در دوران غیبت صغری

در دوران «غیبت صغری» که دوران آماده سازی جامعهٔ شیعه برای ورود به عصر «غیبت کبری» و انقطاع از فیوضات مستقیم امام معصوم علیه السلام بود، بلکه کمی پیش از شروع «غیبت صغری»، دو امام دهم و یازدهم علیهما السلام مردم را بر اساس رجوع به فقهای مدرسهٔ اهل بیت علیهم السلام پرورش می‌دادند و زمینه را ـ هم از لحاظ فکری و هم از لحاظ عملی ـ برای مرجعیت فقها و استقلال آنان در ادارهٔ امور جامعه فراهم می‌کردند.

در این دوره کتاب‌های حدیثی بسیار زیادی که در معرض تلف و گم شدن قرار گرفته و دوران تقیه و فشار بر شیعه شمرده می‌شد، تلاشی جدی در جهت جمع آوری این متون در متن واحد انجام گرفت و اولین مجموعهٔ حدیثی مهم شیعه را «محمدبن یعقوب کلینی» در کتاب شریف «کافی» جمع آوری نمود که ۴ برابر صحاح ششگانهٔ اهل سنت در آن حدیث از امامان معصوم علیهم السلام نقل شده است.

ضمناً راویان حدیث طبقه بندی شده و درجهٔ اعتبار هر کدام مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته تا فقها با دور شدن از عصر حضور امام علیه السلام بتوانند به اطلاعات دقیق و صحیح نائل گردند.

همچنین فهرست‌هائی برای ثبت و ضبط مجموعهٔ تألیفات اصحاب ائمه علیهم السلام تهیه گردید و متون فقهی گوناگونی آماده شد. و مرحله فقه استدلالی نیز آغاز گردید، شیوهٔ استنباط و فقاهت نیز کم کم شکل روشن خود را یافت. و تعدادی از مراکز علمی، آموزشی و تحقیقی تأسیس گردید.

دو مکتب فقهی عمده در این دو دوران شکل گرفته بود؛ یکی مکتب فقهی «راویان حدیث» با مرکزیت «قم»، و دیگری مکتب فقهی «متکلّمان» یا «عقل گرایان» با مرکزیت «بغداد».

● فقه و فقاهت شیعه در دوران غیبت کبری

مکتب «شیخ مفید» تولد یافتهٔ دو مکتب فقهی پیش گفته است که جامع امتیازات و

کمالات هر دو مکتب بوده و از آغاز «غیبت کبری» تاکنون سیر تکاملی خود را طی کرده و روز به روز بارورتر، محکم‌تر و ریشه‌دار تر می‌گردد.[۴۴]

پس از «شیخ مفید» شاگردان برومندش «سید مرتضی» و سپس «شیخ طوسی» پایه‌گزاران «مکتب فقهای اصولی» بوده‌اند. «شیخ طوسی» فقه شیعه را وارد مرحله‌ای جدید نمود، و در تمام زمینه‌های علمی مربوط به فقاهت از نو آوری و ابتکار برخوردار بود، و در تمام زمینه‌ها آثار علمی بسیار گرانبهائی را برای ما به ارث گذاشت.

«شیخ مفید»، «سید مرتضی» و «شیخ طوسی» مرجعیت شیعه را از انزوا در آورده و با تسلط بر فقه و کلام و تفسیر و مبانی علمی اهل سنت توانستند، کرسی استادی کلام و فقه را در «بغداد» به انحصار خود درآورند و علمای سایر مذاهب را نیز به شاگردی خود قبول کنند.

البته طولی نکشید که جریانات فرقه‌ای و اوضاع سیاسی، «شیخ طوسی» را مجبور به مهاجرت نمود و از این تاریخ به بعد «نجف اشرف» مرکز فقاهت شیعه شد.

مرجعیت دینی در این عصر عهده دار ادارهٔ علمی و مالی مؤسسات آموزشی شیعه بوده و بالاترین سطح آموزشی به عهدهٔ مرجع وقت بود، و تعیین وکلا و قضات از وظایف مرجعیت به شمار می‌رفت. افتاء و جواب دادن به سؤالات وارده نیز بر عهدهٔ «مرجع» بوده است.

فقه شیعه در عصر حاضر نیز تداوم همان مکتب پویا و متکامل «شیخ مفید» است و از همان پویائی و شکوفائی و رشد برخوردار است.

۴ـ حوزه‌های علمیه و مراکز فقاهت شیعه در دوران غیبت کبری

در آغاز «غیبت کبری»، «بغداد» مرکز فقه و فقاهت بود. با هجرت «شیخ طوسی» به «نجف اشرف» در سال (۴۴۸ ه)، حدود یک قرن، این شهر مرکز عمدهٔ فقاهت قرار گرفت.

همزمان با «نجف»، شهر «حلب» نیز توسط یکی دیگر از شاگردان «سید مرتضی» معروف به «سلاّر» متوفای (۴۶۳ه) مرکزیتی پیدا کرد، و تا حدود نیمهٔ قرن هشتم، این مرکزیت را دارا بود. از بزرگان معروف این حوزه «سید ابو المکارم بن زهرة» صاحب کتاب «الغنیّه» می‌باشد.

با رو به ضعف نهادن حرکت علمی در حوزهٔ «نجف اشرف» پس از یک قرن پیروی از آرای قوی «شیخ طوسی» و کُند شدن حرکت اجتهاد، «ابن ادریس حلی» در «حلّه» نهضت فقهی خود را آغاز نمود و مرکزیت علمی فقه شیعه به شهر «حلّه» ـ در عراق ـ منتقل گردید. فقهای نامداری چون «محقق حلی» و «علامه حلی» که پایه‌گذاران مرحلهٔ جدید فقاهت شیعه ـ پس از شیخ طوسی ـ به شمار می‌روند در این مرکز مطرح بوده و فقه شیعه را از حالت رکود علمی به یک وضعیت پویا و متکامل منتقل کرده و تداوم خط فقهی «شیخ مفید» را تضمین نمودند.

پس از «حلّه» مرکزیت فقاهت شیعه به «جبل عامل» و منطقهٔ «شام» منتقل شد. «شهید اول» شاگرد «فخر المحققین» فرزند «علامه حلی» و سپس «شهید ثانی»، از فقهای نامدار این مرکز بوده‌اند و همان مکتب فقهی «شیخ مفید» را با کمال اقتدار علمی، و جامع دیگر مزایای مراکز فقهی (بغداد، نجف و حله) را به «جبل عامل» در آوردند و حوزه‌ای قوی و با نشاط و پر تحرک پدید آمد که منشأ برکات زیادی برای دولت شیعی «صفوی»، حوزهٔ علمیهٔ «اصفهان» و حوزهٔ علمیهٔ «نجف اشرف» بود.

طرح فقه سیاسی شیعه توسط «شهید اول» و سپس «شهید ثانی» و شاگردان آن دو فقیه سترگ، حرکت نوینی در کالبد جهان تشیع به وجود آورد. «شهید اول» برای رئیس دولت شیعی سربداران، متن «لمعة» را نوشته و ارسال نمود تا بر اساس آن عمل کنند، که یکی از علل به شهادت رسیدن این فقیه بزرگ، همین نظریهٔ فقهی سیاسی او به شمار رفته است.[۴۵]

«شهید مطهری» دربارهٔ نقش فقهای «جبل عامل» در خط مشی دولت شیعی «صفوی» و حوزه‌های علمیه «ایران» چنین می‌نویسد:

«فقهای جبل عامل نقش مهمی در خط مشی ایران صفویه داشته‌اند. چنان که می‌دانیم «صفویه» درویش بودند، راهی که ابتدا آنها بر اساس سنت خاص درویشی خود طی کرده‌اند، اگر با روش فقهی عمیق فقهای «جبل عامل» تعدیل نمی‌شد، اگر وسیلهٔ آن فقیهان حوزهٔ فقهی عمیقی در «ایران» پایه گذاری نمی‌شد به چیزی منتهی می‌شد نظیر آنچه در علوی‌های «ترکیه» یا «شام» هست. این جهت تأثیر زیادی داشت در این که، اولاً: روش عمومی دولت و ملت ایران از آن گونه انحرافات مصون بماند، و ثانیاً: عرفان و تصوّف شیعی نیز راه معتدل‌تری را طی کند. از این رو، فقهای «جبل عامل» از قبیل «محقق کرکی»، «شیخ بهائی» و دیگران با تأسیس حوزهٔ فقهی «اصفهان» حق بزرگی به گردن مردم این مرز و بوم دارند.»[۴۶]

«در همان زمان حوزهٔ «نجف» وسیلهٔ مقدس اردبیلی و دیگر اکابر احیاء شد که تا امروز ادامه دارد. از شهرهای «ایران» تنها شهر قم است که در قرون اول اسلامی در همان زمان که «بغداد» مرکز فقاهت اسلامی بود، وسیلهٔ فقهائی نظیر «ابن بابویه» و «محمدبن قولویه» به صورت یکی از مراکز فقهی در آمد. همچنان که در دورهٔ «قاجار» وسیلهٔ «میرزا ابوالقاسم قمی» صاحب «قوانین» نیز احیا شد و در سال (۱۳۴۰ ه) وسیلهٔ مرحوم «حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی» بار دیگر احیا شد و اکنون یکی از دو مرکز بزرگ فقهی شیعه است[۴۷].

البته با پیروزی «انقلاب اسلامی ایران» و هجوم‌های پی در پی بعثیان «عراق» به حوزهٔ علمیهٔ «نجف اشرف» و به شهادت رساندن بزرگان آن حوزه و هجرت دادن عمدهٔ فضلا و طلاب آنجا به «ایران»، برای بار دیگر مرکزیت فقاهت شیعه عملاً در «قم» تجلی کرده و با وجود دانشمندانی ارجمند در حوزهٔ «نجف»، نشاط، حرکت و پویائی در حال حاضر مخصوص به «قم» می‌باشد.

«شهید مطهری» اضافه می‌نماید:

«در طول تاریخ مخصوصاً بعد از «صفویه» در شهرهای دیگر «ایران» از قبیل: «همدان»، «شیراز»، «یزد»، «کاشان»، «تبریز»، «زنجان»، «قزوین» و «تون» (فردوس

فعلی) حوزه‌های علمیهٔ عظیم و معتبری بوده است، ولی هیچ یک از شهرهای «ایران» به استثنای «قم» و «اصفهان» و در مدت کوتاهی «کاشان» مرکز فقهای طراز اول نبوده، و عالی‌ترین و یا در ردیف عالی‌ترین حوزه‌های فقهی به شمار نمی‌رفته است. مهم‌ترین دلیل بر نشاط علمی و فقهی این شهرها وجود مدارس بسیار عالی و تاریخی است که در همهٔ شهرستان‌های نامبرده موجود است و یادگار جوش و خروش‌های علمی دوران‌های گذشته است.[۴۸]

البته پس از دوران «صفویه» که در حوزهٔ «نجف» روحی تازه دمیده شد، با رشد حرکت اخباری گری، تا مدتی «کربلا» مرکز فقاهت شیعه قرار گفت و پس از افول حرکت اخباری گری توسط «وحید بهبهانی» عمدهٔ شاگردان آن فقیه و اصولی سترگ و مجدد، به حوزهٔ «نجف اشرف» انتقال یافته و برای بار سوم «نجف» را اولین مرکز فقاهت شیعه در آورده و تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران حرف اول رهبری شیعه را فقها و پرورش یافتگان حوزهٔ علمیهٔ «نجف اشرف» می‌زدند.[۴۹]

۵ـ مبارزات سیاسی علمای شیعه در عصر غیبت کبری

مجموعه مبارزات سیاسی علمای شیعه در عصر «غیبت کبری» را می‌توانیم در دو مطلب خلاصه کنیم:

۱ـ زمینهٔ فعالیت سیاسی

۲ـ مراحل فعالیت سیاسی و انواع آن در هر مرحله

● زمینه‌های فعالیت سیاسی

زمینه‌های فعالیت سیاسی نیز در دو زمینه بوده است:

الف: در داخل مرزهای دولت اسلامی و در برابر استبداد سیاسی حاکمان مسلمان یا غیر مسلمان.

ب: در خارج‌از مرزهای دولت اسلامی و در برابر قدرت‌های خارجی واستعمارگران.

□ فعالیت‌های درون مرزی

مجموعهٔ فعالیت‌های سیاسی درون مرزی عبارتند از:

۱ـ کشاندن امت اسلامی و نگه داشتن شیعیان در صحنهٔ سیاست از راه تبلیغ، هدایت، و تربیت، و تأسیس و هدایت حرکت‌های اسلامی برای مبارزه با استبداد و ستمگری حاکمان مسلمان و مبارزه با تز «جدائی دین از سیاست»، و مطالبهٔ حقوق سیاسی پایمال شده امت اسلامی.

۲ـ مبارزهٔ مستقیم و غیر مستقیم با انحراف حاکمان، از راه کشف انحرافات و پی‌آمدهای فکری، اخلاقی و عملی (فردی و اجتماعی) و مبارزه با غصبِ خلافت و تسلّط طاغوت‌ها بر امت اسلامی، و هدایت و حمایت نهضت‌ها و حرکت‌های اسلامی مبارز.

۳ـ حفظ وحدت کلمهٔ امت اسلامی و جامعهٔ شیعی از راه تبلیغ اهمیت این وحدت و مبارزه با هر گونه تفرقه گرائی توسط گروه‌های افراطی متعصب و متحجّر.

۴ـ حفظ هویت اسلامی جامعه و اصالت فکری مسلمانان و شیعیان با تربیت علما، دانشمندان و محققان، و ترویج علم و معرفت و تأسیس حوزه‌های علمیه در سراسر نقاط جهان اسلام.

۵ـ مبارزه با انحرافات فکری و اخلاقی که توجیه گر سیاست‌های حاکمان منحرف بوده است.

□ فعالیت‌های برون مرزی

مجموعهٔ فعالیت‌های سیاسی برون مرزی علمای شیعه در عصر «غیبت کبری» نیز عبارتند از:

۱ـ مبارزه با نفوذ و تهاجم فرهنگی غرب و تلاش برای بیرون آوردن خودباختگان، از غرب زدگی یا شرق زدگی از راه مبارزه با حرکت‌های تبشیری مسیحی و استشراقی و حرکت‌های الحادی و ضد اخلاقی (ولا ابالی‌گری) که تماماً

زمینه را برای سلطهٔ سیاسی و فرهنگی بیگانگان فراهم می‌کنند.

۲ـ رهبری، هدایت و شرکت فعال در مبارزات مسلحانه برای رفع تهاجم نظامی استعمارگران در نقاط مختلف کشورهای پهناور اسلامی.

۳ـ مبارزهٔ بی امان با سلطه گری سیاسی و اقتصادی دو ابر قدرت غرب و شرق و تلاش برای جلوگیری از زیر سلطه بردن کشورهای اسلامی.

۴ـ مبارزه با تضعیف و ایجاد تفرقه در میان امت اسلامی و تجزیهٔ سیاسی و غصب اراضی کشورهای اسلامی.

۵ـ مبارزه با ابرقدرتی استکبار جهانی و به خاک مالیدن جبروت و باطل کردن افسانهٔ شکست ناپذیر بودن ابرقدرت‌ها.

● مراحل فعالیت سیاسی و انواع آن در هر مرحله

به طور طبیعی فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی از انتقاد و اعتراض شروع می‌شود و در صورت مساعد بودن شرایط، این اعتراض به تناسب درجهٔ انحراف از وضع مطلوب، و درجه مقاومت منحرفین و ایستادگی بر سر مواضع انحرافی خود و به تناسب درجه ستمگری و سلب حقوق طبیعی افراد، یک سیر صعودی به خود می‌گیرد و از یک برخورد سرد و ساده به برخوردی خصمانه و تند تبدیل می‌گردد تا جائی که جز خون و شمشیر و قیام مسلحانه چاره‌ای برای علاج انحراف نباشد، و چنانچه شرایط مساعد نبود، حرکات سیاسی مخفیانه و نیمه مخفیانه تشکیل می‌گردد.

به تناسب قدرت جذب نیرو و فراگیر شدن فرهنگ اعتراض در جامعه، مخفی کاری و حرکات زیر زمینی درجه بندی می‌شوند تا به حدی برسند که بتوانند صدای خود را آشکار کنند و از نابودی و تصفیه ایمن گردند.

شیعه در طول ۱۴ قرن مبارزهٔ سیاسی پی در پی برای رساندن اسلام به مرحلهٔ حاکمیت و استقرار نظام سیاسی اسلامی در قرن‌های گذشته و با یک دید کلی از سه مرحلهٔ کلی گذر کرده است:

۱ـ مرحلهٔ «تقیه» و ایجاد تشکیلات سیاسی پنهان برای مبارزه با طاغوت‌ها و طاغوتچه‌ها.

۲ـ مرحلهٔ مبارزهٔ سیاسی علنی منهای تشکیل نظام سیاسی اسلامی.

۳ـ مرحلهٔ مبارزهٔ سیاسی علنی با تشکیل نظام سیاسی اسلامی.

در هر یک از مراحل سه گانه حرکات سیاسی، گاهی مسلحانه و گاهی غیر مسلحانه عمل می‌کرده‌اند. و گاهی مبارزهٔ مثبت و گاهی مبارزهٔ منفی را پیشهٔ خود می‌ساخته‌اند.

مبارزات غیر مسلحانه؛ چون: احتجاج، مناظره، تبلیغ حقایق، کشف واقعیت‌های تلخ و پرده برداشتن از انحرافات و خطاهای کارگزاران و مسؤولان نظام یا انحرافات مهاجمان و سلطه گران. همچنین عضو گیری و کادر سازی برای گسترش نیرو، تعمیم فرهنگ اعتراض و مبارزه، و تأیید غیر مستقیم فعالیت‌های مسلحانه نیز می‌تواند در این نوع مبارزات قرار گیرد.

فعالیت‌های مسلحانه؛ چون: تأسیس یک نهضت انقلابی مسلح و تعیین رهبری آن، یا تأیید و حمایت از آن به طور مستقیم می‌باشد.

مقاطع تاریخی مربوط به مراحل سه گانه مبارزات سیاسی در طول تاریخ فعالیت‌های سیاسی علمای شیعه می‌تواند بدین نحو مورد تبیین قرار گیرد.

مرحلهٔ اول: این مرحله از لحاظ تاریخی تقریباً ـ به جز چند مورد ـ از ابتدای تسلّط خلفا بر منصب حکومت پس از پیامبرﷺ تا اوایل دوران «غیبت کبری» در قرن چهارم هجری طول کشید.

مرحلهٔ دوم: «تشیع» در این مرحله در صحنهٔ سیاست حضوری جدّی داشته ودولت‌های انقلابی شیعی زمینه را برای تبلیغ اعتقادی و سیاسی «تشیع» فراهم نمودند و از اواخر قرن سوم آغاز، و در قرن چهارم و پنجم این مرحله تداوم داشت، ولی یک نظام سیاسی شیعی استوار و پایدار در این برهه نمی‌بینیم.

پس از این دوره، دورهٔ فرو پاشی دولت‌های انقلابی در برابر تهاجم «مغول»ها به جهان اسلام و ظهور مجدد «تشیع» نه به عنوان یک نظام سیاسی، بلکه به عنوان یک

مذهب مورد قبول برخی حاکمان «مغول» در ایران بوده است.

مرحلهٔ سوم : و آن مرحله‌ای است که «تشیع» به عنوان یک مذهب رسمی در چارچوب یک نظام سیاسی مورد قبول در جهان و در صحنهٔ بین‌المللی مطرح شد و با استمرار حکومت‌های مختلف که همگی «تشیع» را به عنوان یک اصل مسلم و حیاتی برای قدرت خود می‌دیدند، همواره به عنوان یک نظام سیاسی در طول ۵ قرن (از قرن ۱۰ تا ۱۴) و تاکنون حضور جدی در جهان داشته است.

ج ـ دوره‌های مرجعیت دینی (علمی و سیاسی) شیعه در عصر غیبت کبری

۱ ـ نهاد مرجعیّت و تداوم خط امامت و رسالت

اسلام، دینی است جامع، کامل، جهانی و ابدی [۵۰]. جامعیت اسلام به معنای توجه به تمام ابعاد وجودی انسان در تمام مراحل زندگی است. پس در این نگرش، جامعه نیز، چون فرد مورد توجه است و دنیا همچون آخرت. بنابراین، بهترین برنامهٔ مناسب را برای انسان به ارمغان آورده و کمال بشریّت را به مبارزه و تحدّی طلبیده است.

جهانی بودن و جاودانگی (ابدیت اسلام) نیز مسألهٔ رهبری را حیاتی ترین بخش از نظام اسلام قرار می‌دهد.

با توجه به پیشبینی‌های پیامبرﷺ از آیندهٔ جامعهٔ اسلامی و ایمان آوردن آیندگان به آرمان‌های والای اسلام و توجه دادن به امامت ۱۲ امام پس از او، و غیبت طولانی دوازدهمین امام، ناچار برای تضمین تداوم رهبری اسلامی که باید حافظ و پاسدار تمام ارزش‌های انقلاب باشد ـ در عصر غیبت کبری ـ باید برای امام غایب جای گزین و قائم مقامی باشد تا کمال، جامعیت و جاودانگی اسلام مورد مخاطره قرار نگیرد.

بنابراین، «رهبری» در عصر غیبت امام معصومؑ اصلی منطقی و معقول، و نهادی

عقلائی و بسیار ضروری و هماهنگ با اصول اولیهٔ اسلام است.

انکار چنین نهادی در متن دین و شریعت، انکار کمال، جامعیت و توانائی شریعت در ادارهٔ امور زندگی جوامع بشری است.

مرجعیت فقیه باکفایت و جامع شرایط، بهترین فرض ممکن در صورت غیبت امام معصوم علیه السلام می‌باشد. به همین دلیل نهاد مرجعیت در متن تعلیمات دین؛ یعنی قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام و سیرهٔ مبارک آنان، مطرح بوده و عملاً نهاد مرجعیت را در جامعهٔ اسلامی تأسیس و عینیت بخشیده و مشکل و معضل جامعهٔ اسلامی را در عصر غیبت تا حدود زیادی برطرف نمودند و شیعه، به برکت چنین نهادی در طول تاریخ پرپیچ و خم و با بدترین شرایط اجتماعی و حکومتی، در بهترین وضعیت فکری، علمی و سیاسی قرار داشته است.

آیهٔ مبارکهٔ «تفقه و انذار»[۵۱] و آیهٔ «سؤال از اهل ذکر»[۵۲] خط کلی شریعت را در فهم و فراگیری احکام دین از متخصصان مطرح نموده و آیهٔ حکومت دین توسط انبیا و اوصیا «ربانیون و احبار» (علما و دانشمندان)[۵۳] مرجعیت سیاسی خط علم و فقاهت راکه در پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و فقهای جامع شرایط متبلور می‌باشد، تشریع و تقنین نموده است.

روایات وارده از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز علما را وارثان انبیا دانسته و فقها را امانتداران پیامبران، و حاکمان بر مردم و امیران قرار داده است[۵۴].

روایات وارده از معصومین علیهم السلام نیز لزوم تقلید از فقها و مرجعیت علمی و دینی آنان را یادکرده[۵۵] و آنان را حاکم و حجت بر مردم قرار داده است، و عملاً مردم را در طول مدت دو قرن و نیم بر همین مسلک تربیت نموده و بزرگ‌ترین مشکل عصر غیبت را عملاً چاره اندیشی کرده است.

نهاد وکالت و نیابت در عصر «غیبت صغری» فعالّ‌ترین و مهم‌ترین نهاد متصل و مربوط به نهاد امامت امام معصوم علیه السلام بوده و حلقهٔ وصل میان عصر حضور و عصر غیبت به شمار می‌رود.

لذا تمام وظایف ممکن و لازم برای یک رهبر در عصر حضور، به نایب و وکیل خاص یا عام محوّل گشته و به تناسب شرایط زمانی و مکانی موجود، فقیهان، همچون امامان معصوم علیهم‌السلام وارد میدان عمل شده و کمّ و کیف مسائل را بررسی کارشناسانه نمودند. در شرایط تقیه به گونه‌ای، و در شرایط غیر تقیّه به گونه‌ای دیگر عمل کرده‌اند.

تبیین و تبلیغ دین، رفع شبهات فکری و اعتقادی و رفع مشکلات علمی، سیاسی و قضائی از اولین وظایف مراجع بوده و در طول تاریخ، مرجعیت شیعه در عصر «غیبت کبری» انواع تألیفات در علوم مختلف داشته‌اند. اسناد تاریخی، گویای حضور فعّال آنان در صحنه‌های علمی و سیاسی است.

۲ـ مراحل و دوره‌های مرجعیت

در عصر «غیبت کبری» با توجه به شرایط عینی جامعهٔ اسلامی و جامعهٔ شیعه و با توجه به اهداف کلی دین و امکانات و تجربیات فقها و مراجع، می‌توانیم برای نهاد مرجعیت مراحلی را ترسیم نماییم که در این مراحل حرکت بالندهٔ این نهاد مجسّم می‌شود.

با توجه به اهداف حرکتی و انقلابی دین، و اصول و شیوه‌های مبارزه برای رسیدن به حاکمیت دین، سه مقطع تاریخی به نظر می‌رسد که مورد توجه مورخین برای نهاد مرجعیت بوده و می‌باشد.

۱ـ مرحلهٔ تقیه : پنهان کاری در زمینه ارتباط دینی و سیاسی پیش از شروع «غیبت کبری» آغاز می‌گردد و به تناسب شرایط سیاسی هر منطقه، درجهٔ «تقیه» تنظیم گشته و رابطهٔ مردم با فقها و مراجعِ خود تحقق می‌یابد. دولت‌های انقلابی شیعی در این دوره، زمینه را برای ظهور ـ البته به تناسب قدرت و فضای جغرافیای آن دولت ـ مهیا نمودند و یک حالت یکنواخت برای تمام مناطق نمی‌یابیم.

۲ـ مرحلهٔ تلاش برای تصدی حکومت : با توجه به این که فقها خودشان زمام امور را

مستقیماً به دست نگرفته بودند می‌توانیم قرن دهم به بعد را به مرحلهٔ دوم از دوران‌های سه گانه مرجعیت اختصاص دهیم.

۳ـ **مرحلهٔ تصدی حکومت:** این مرحله از قرن پانزدهم و آغاز پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در «ایران» شروع می‌گردد که یک «فقیه جامع شرایط»، خود مستقیماً مسئولیت ولایت و رهبری سیاسی را بر دوش گرفته و با توجه به تجربیات تلخ گذشته که فقها به دیگران اعتماد می‌نمودند و به تدریج دولت و حاکمان دچار انحراف فکری یا عملی می‌شدند و به فساد قدرت کشیده می‌شدند و زمام امور و حاصل خون‌های پاک شهیدان را به هدر می‌دادند. در تجربهٔ اخیر، امام خمینی ﷺ با استفاده از تمام تجربیات گذشته، نهاد «ولایت فقیه» را قانوناً و عملاً در رأس امور قرار داده و تمام شؤون دولت را به این نهاد (مرجعیت فقیه جامع شرایط) در مسائل سیاسی کشور وابسته کرده و زمینهٔ غلطیدن قدرت به سوی ابرقدرت‌ها یا دست نشاندگان آنان را از بین برده است.[۵۶]

● مراحل مرجعیت شیعه (از دیدگاه شهید صدر)

شهید بزرگوار و مرجع عالیقدر «سید محمد باقر صدر ﷺ» برای نهاد مرجعیت در طول تاریخ شیعه ۴ یا ۵ مرحله مطرح نموده که زاویهٔ دید در این تقسیم بندی، درجهٔ تحول در بافت این نهاد، نوع تصدّی مراجع برای امور، و درجهٔ تصدّی برای انجام وظایف نیز مدّ نظر می‌باشد. مراحل ذیل مروری است بر این مراحل.

مرحلهٔ ۱ : ارتباط فردی و مستقیم مردم با مراجع در حد استفتا و افتا که از زمان اصحاب ائمه علیهم‌السلام تا عصر علامه حلّی بوده است.

مرحلهٔ ۲ : تشکیلاتی شدن دستگاه مرجعیت و ارتباط مردم توسط وکلای مرجع با مرجع و تقسیم وکلا بر مناطق مختلف و جذب حقوق به سوی آنان توسط وکلا. مؤسس این مرحله را مرحوم «شهید اول» می‌دانند و شهادت این مرجع عالیقدر را می‌توان در رابطه با همین موضوع دانست.

این مرحله تا عصر «وحید بهبهانی» ادامه داشت. در این مرحله مراجع، متعدد بوده‌اند و مردم به تناسب دسترسی و شناخت خود از فقها به آنان رجوع می‌کردند.

مرحلهٔ ۳ : مرحلهٔ گسترش و تمرکز مرجعیت که از عصر مرحوم «شیخ جعفر کاشف العظاء» تا عصر ورود استعمار به جهان اسلام ادامه داشت. در این مرحله کارهای ویژهٔ هر مرجع، تقسیم‌بندی شده و برای هر کاری مسؤولی قرار داده شد، تمام مردم به سوی یک مرجع توجه داده شدند و معمولاً یک مرکز برای مرجعیت شیعه از طرف علما معرفی می‌شد. بدین ترتیب دایرهٔ مرجعیت از لحاظ مراجعهٔ مردم به آنان، هم گسترش و هم تمرکز پیدا کرد.

مرحلهٔ ۴ : مرحلهٔ ورد به صحنهٔ مبارزات سیاسی با استعمار خارجی و استبداد داخلی و حرکت به سوی حاکمیت اسلام در صحنهٔ زندگی و در سطح سیاسی بین المللی که از عصر استعمار تا مطلع قرن پانزدهم هجری طول کشیده است.

مرجعیت، وظیفهٔ دفاع از هویت اسلامی جامعه را ـ که با ورود استعمار این هویت اسلامی مسخ می‌گشت ـ بر عهده گرفته و تمام امکانات موجود را در جهت این دفاع فکری و سیاسی و نظامی بسیج نموده، و به کار برد، و تجدید حیات اسلام را در زندگی مردم امری ضروری دانسته و مستقیماً رهبری مبارزات را با جان و دل بر دوش کشید. با رهبری مستمرِ این نهضت‌های ضد استعمار و ضد استبداد حضور فعال خود را در صحنهٔ سیاست‌های بین‌المللی واقعیت بخشید، و عملاً تخطی قدرت‌ها از مرجعیت شیعه و نادیده گرفتن آن، امری غیر ممکن شد، مردم نیز تمام آرزوهای خود را در حاکمیت مراجع متعهد، وارسته، امانت دار و دلسوز خود تبلور یافته دیدند و دل به این رهبری سپردند.

لذا **مرحلهٔ پنجم** برای مرجعیت، مرحلهٔ تصدی حکومت و ولایت همه جانبهٔ مقام فقاهت و ولایت، بر تمام شؤون زندگی جامعهٔ اسلامی می‌باشد که با تأسیس نظام مقدس «جمهوری اسلامی» در مطلع قرن پانزدهم هجری شروع شد و مرجعیت به دوران تجدید حیات واقعی و بازسازی فرهنگی و دینی جامعه بر اساس تعالیم دین

مبین اسلام آن هم براساس «فقه جعفری» وارد گشت و مرحلهٔ جدیدی برای مرجعیت شیعه آغاز گردید.[۵۷]

د ـ مدعیان مهدویت و بابیّت

«مهدویت» به معنای مهدی موعود و امام منتظر بودن. و «بابیّت» در لغت به معنای دربان بودن و در اصطلاح به معنای سفیر، وکیل و یا نائب خاص امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بودن است.

طبق معتقدات مذهب شیعه، و روایات بسیاری که از کتاب‌های اهل سنت و جماعت وارد شده است، در آخر الزمان «مهدی» از آل محمد ﷺ ظهور خواهد کرد. در اینجا به دو نمونه از این روایات بسنده می‌کنیم.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«لو لم يبق من الدهر إلاّ يوم لبعث الله رجلاً من أهل بيتي يملؤها عدلاً كما ملئت جوراً.»

«اگر تنها یک روز از عمر دنیا باقی بماند، خداوند متعال در آن روز از خاندان من مردی را بر انگیزاند وجهان را پر از عدل و داد کند، چنان که پراز ظلم وستم شده‌بود.»[۵۸]

ونیز فرمود:

«لو لم يبق من الدنيا إلاّ يوم لطوّل الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلاً مني أو من أهل بيتي يواطى اسمه اسمي.»

«اگر تنها از عمر دنیا یک روز باقی بماند، خداوندآن روز را به درازا خواهد کشاند تا این که از خاندان من مردی به پاخیزد. اسم او اسم من است و...»[۵۹]

روایات مربوط به «مهدی موعود» که از پیامبر ﷺ و اهل بیت آن حضرت صادر شده و در کتاب‌های شیعه و سنی مدون است، به قدری زیاد و گسترده است که نمی‌توان آن را انکار و یا در وجود آن شک وتردید نمود.

کثرت و فراوانی روایات «مهدویّت» که از پیامبر وعترت به مارسیده است، موجب شد تا اعتقاد به «مهدویّت» در بین تمام مذاهب وفرقه‌های اسلامی فراگیر شود وهمه به آن معتقد گردند.

آن گونه که روایات، ویژگی‌های «مهدی موعود» را بیان کرده است، او فرزند امام حسن عسکری ؑ، و به عنوان دوازدهمین امام از اهل بیت رسول الله ﷺ است. وی صاحب دو غیبت «صغری» و «کبری» است.

لیکن برخی از افراد و پیروان مذاهب و فرق اسلامی، از این باور فراگیر (مهدویّت) سوء استفاده کرده‌اند و برای خود فردی را به عنوان «مهدی موعود» ادعا نمودند، در حالی که آن افراد، فرزند امام حسن عسکری ؑ نیستند. برخی از افراد فرصت طلب نیز به جهت اغراض سیاسی و جاه طلبی به دروغ خود را «مهدی موعود» خواندند. این افراد به نام «متمهدیان» یا «مدعیّان دروغین مهدویّت» نامیده شده‌اند.

در تاریخ اسلام هر دو انگیزه برای ادعای «مهدویت» وجود دارد. چه افراد فرصت طلبی که خود را «مهدی موعود» معرفی کرده‌اند و چه افراد با فضیلتی که خود چنین ادعایی نداشته، ولی دیگران آنان را «مهدی موعود» معرفی نموده‌اند.

افراد با فضیلتی؛ مانند «محمد حنفیه» فرزند امام علی ؑ، «محمد بن عبدالله بن حسن»، «امام جعفر صادق ؑ»، «امام موسی کاظم ؑ»، «اسماعیل بن جعفر» (فرزند امام صادق ؑ)، «امام محمد باقر ؑ» و «امام حسن عسکری ؑ»، را برخی از جُهّال «مهدی موعود» پنداشتند.

ونیز برخی از افراد خون آشام و ستمگری؛ مانند «مهدی عباسی» و «ابومسلم خراسانی» را برخی از شیادان به عنوان «مهدی موعود» معرفی کردند.[۶۰]

از سوی دیگر برخی از افراد جاه طلب و حیله گر، از اعتقاد «مهدویت» سوء استفاده کرده و به دروغ خود را «مهدی موعود» معرفی نموده‌اند که به نام چند نفر از آنان به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم.

۱ـ عبیدیان

«عبیدالله بن محمد فاطمی» (۲۵۹ ـ ۳۲۲ هـ.) ملقب به «مهدی» که سلسله «عبیدیان» یا «فاطمیان» را بنانهاد. او نخست در «شام» زندگی می‌کرد و در آنجا کسانی را به «مغرب» فرستاد تا مردم را به ظهور «مهدی موعود» بشارت دهند. عده‌ای دعوت او را پذیرفتند. در پایان قرن سوم هجری درشمال آفریقا در منطقهٔ «سجلماسه» قیام کرد و تمام آن ناحیه را تصرّف نمود و درسال (۲۹۷هـ) خود را خلیفه خواند و در سال (۳۰۳هـ) در نزدیکی «قیروان» شهری بنا نهاد که به مناسبت انتساب به وی آن را «مهدیه» خواندند. «عبیدالله مهدی» در سال (۳۲۲هـ) در گذشت.[۶۱]

۲ـ حاکم بامرالله

«حاکم بامر الله» از خلفای عبیدیان مصر، در سال (۳۸۶هـ) به خلافت رسید. او در سن ۱۱ سالگی به مرضی شبیه به جنون مبتلا شد و بعد که به حکومت رسید یک سری دستورات نا بخردانه صادر کرد.

روزی به مردم فرمان داد که بر در و دیوار مساجد و معابر، بر خلفا و صحابه دشنام بنویسند، زمانی فرمان صادر کرد که مردم باید همهٔ سگ‌ها را بکشند، و نیز دستور داد تا زنان در خانه زندانی باشند، هیچ کدام از زنان نباید از خانه بیرون روند؛ برای عملی شدن این فرمان، کفّاشان را از تولید کفش زنانه نهی کرد.

«حاکم» در آغاز ادعای «مهدویت» و سپس ادعای «الوهیّت» نمود.

در «مصر» او را ربودند و کشتند و بعد از مدّتی لباس‌های خون آلود وپاره پاره شدهٔ

او را یافتند. پیروانش ادعا کردند که او نمرده، بلکه به آسمان عروج کرده است[۶۲].

۳ـ محمد بن تومرت

از دیگر متمهدیان، محمد بن تومرت (۴۸۵ ـ ۵۲۴ هـ.)، است او مؤسس سلسلهٔ «الموحدین» و از قبیلهٔ «مصامده» بود که در جبال اطلس «مراکش» مسکن دارند. وی در آغاز مردم را به ظهور «مهدی» بشارت می‌داد، لیکن بعد در سال (۵۲۲ هـ) ادعا کرد که «مهدی موعود» خود او است. گروهی از اقوام «بربر» گرد او جمع شدند و چون فوت کرد (۵۲۴ هـ) جانشین و پیرو او «عبد المؤمن» موقع را غنیمت شمرد و اقوام «بربر» را سیل‌وار متوجه «مراکش» ساخت و بعد به «اسپانیا» تاخت و آنجا را تصرف کرد و سلسلهٔ «الموحدین» را تأسیس نمود.[۶۳]

۴ـ تهامی

فردی در منطقهٔ «تهامیهٔ یمن» در سال (۱۱۵۹م). ادعای «مهدویت» نمود و گروهی به او گرویدند. او توانست در آن منطقه، دولتی تأسیس کند. سر انجام «توران شاه»، حاکم و «صلاح الدین ایوبی» کارگزار او را شکست داد.[۶۴]

۵ـ بابا اسحاق

فردی به نام «بابا اسحاق، محمد قرمانی»، در زمان سلطان سلیمان قانونی از پادشاهان عثمانی، در سال (۶۳۷ هـ / ۱۲۳۹م) در «اناطولی»، ادعای «مهدویت» نمود و گروه زیادی از مردم را قتل عام کرد، اموال آنان را به غارت برد و سرانجام «کیخسرو» امیر «قونیّه» او را به قتل رساند.[۶۵]

۶ـ عباس الریفی

«عباس الریفی» از اهالی «ریف» از بلاد مغرب، در بین سال‌های (۶۹۰ ـ ۷۰۰ هـ / ۱۲۹۰ ـ ۱۳۰۰م) در آن منطقه ادعای «مهدویت» نمود و فتنهٔ عظیمی بر پا کرد.[۶۶]

۷ـ الرجل الجبلی

فردی به نام «عبدالله» یا «قرطیاوس» در «جبل»، سال (۷۱۷ ه / ۱۳۱۷م) ادعای «مهدویت» نمود و از طایفهٔ «نصریه» حدود سه هزار نفر با او بیعت کردند[۶۷].

۸ـ ملا عرشی کاشانی

در سال (۸۵۰ ه / ۱۴۴۶م) فردی به نام «ملا عرشی کاشانی» در «اصفهان» ادعای «مهدویّت» نمود و بعد ادعای «نبوّت» کرد ودر سال (۸۸۰ ه) کشته شد. جسد او را پس از کشته شدن سوزاندند[۶۸].

۹ـ میرزای بلخی

یکی از علمای «بلخ» معروف به «میرزای بلخی» در سال (۸۹۰ ه / ۱۴۸۵م) ادعای «مهدویت» کرد وبعد کشته شد.[۶۹]

۱۰ـ شیخ عبد القدیر بخارائی

در سال (۹۰۰ ه / ۱۴۹۴م) در «بخارا» فردی به نام «شیخ عبد القدیر بخارایی» ادعای «مهدویت» نمود وامیر «بخارا» او را به قتل رساند.[۷۰]

۱۱ـ محمد جونپوری هندی

«محمد جونپوری هندی» یکی دیگر از «متمهدیان» است که به دروغ خود را «مهدی موعود» معرفی نمود.

او در سال (۸۴۷ ه) متولد شد، در سال (۹۱۰ ه / ۱۴۹۵م) ادعای «مهدویت» نمود ودر سال (۹۱۰ ه) مرد.[۷۱]

۱۲ـ مغربی

«شیخ شمس الدین محمد فریانی» فرزند «احمد مغربی» در سال (۸۲۴ه/۱۴۰۲م) در جبال «حمیده» در «مغرب» ادعّا کرد که او «مهدی موعود» است[۷۲].

۱۳ـ شیخ مغربی

در سال (۹۵۰ هـ / ۱۵۴۳م) در بلاد «مغرب»، فردی ادعای «مهدویت» نمود که در تاریخ به عنوان «شیخ مغربی» از او نامی به میان آمده است[۷۳].

۱۴ـ شیخ زادهٔ کردستانی

در سال (۱۰۷۷ هـ / ۱۶۶۶م) در «کردستان» شیخ زاده‌ای خود را «مهدی» خواند و چون اورا دستگیر کردند و به نزد سلطان «عثمانی» بردند، از ادعای خود منصرف شد. او در پاسخ به پرسش‌های سلطان به گونه‌ای سخن می‌گفت که سلطان شیفته او شد و او را در ردیف ندیمان خود قرار داد.[۷۴]

۱۵ـ عبد الله العجمی

در روز جمعه ۲۶ رمضان (۱۰۸۱ هـ / ۱۶۷۰م) در «مسجد الحرام» فردی به نام «عبد الله العجمی» ادعای «مهدویت» نمود ودر همان جاکشته شد[۷۵].

۱۶ـ بنگالی

مردی از اهالی «بنگالهٔ هند» در «مسجد الحرام»، در ماه رجب (۱۲۰۳ هـ / ۱۷۸۸م) ادعای «مهدویت» نمود ودر همان جاکشته شد[۷۶].

۱۷ـ سنگالی

در سال (۱۲۴۴ هـ / ۱۸۲۸م) در «سنگال» مردی ادعای «مهدویت» نمود و خود را «مهدی منتظر» خواند و پرچم مبارزه را بر افراشت و بعد از چند صباحی شکست خورد و کشته شد.[۷۷]

۱۸ـ شیخ سعید یمانی

در سال (۱۲۵۶ هـ / ۱۸۴۰ م) در «یمن» مردی به نام «شیخ سعید یمانی» ملقب به «فقیه» ادعا کرد که او «مهدی موعود» و منتظر است. پادشاه «یمن» ملقب به «امام الهادی» او را به قتل رساند[۷۸].

۱۹ـ سودانی

«محمد، احمد بن سید عبدالله» معروف به «مهدی سودانی» (۱۲۶۰ ـ ۱۳۰۴ هـ / ۱۸۴۴ ـ ۱۸۸۵م). یکی از مدعیان معروف «مهدویت» در «سودان» بود. او در آغاز، نزد دوتن از علمای حوالی «خارطوم» درس خواند و سپس به جزیرهٔ «أبا» واقع در «نیل ابیض» رفت و در آنجا برای خود «خانقاه» ساخت و به مدت ۱۵ سال در آن جزیره در انزوا به سرد برد. پس از مدتی با شیخ و مرشد خود، به نام «محمد شریف»، اختلاف پیداکرد و به مرشد دیگری به نام «شیخ القرشی» روی آورد. قبیلهٔ «بگارا» که در آن ناحیه از همه مقتدرتر بوند او را تقدیس می‌کرند.

وی در شعبان (۱۲۹۸هـ) برابر باژوئیهٔ (۱۸۸۱م) در سن ۴۰ سالگی ادعای «مهدویت» کرد و قبیلهٔ «بگارا» به آسانی دعوت او را پذیرفتند. او در سال (۱۳۰۰ هـ ـ ۱۸۸۲م) منادیانی به اطراف و نواحی به نزد شیوخ قبایل روانه ساخت تا خبر دهند که او «مهدی منتظر» است و پیامبر اکرم ﷺ از جانب خدا «مهدویت» را به او بشارت داده است. او در «سودان» بر ضد «مصر» و «انگلستان» قیام نمود. رئوف پاشا حاکم «سودان» او را به «خارطوم» دعوت کرد، ولی او نپذیرفت. پیروان او با سپاه «رئوف پاشا» جنگیدند و آنان را شکست دادند. دولت «مصر» سپاهی به فرماندهی «جیگلر پاشا» به نبرد با او ویارانش روانه کرد، ولی «مهدی» با ۵۰/۰۰۰ سرباز «سودانی» او را شکست داد. سپس سپاهی به فرماندهی «هکس پاشا» به جنگ با آنان رفت و شکست خورد. پس از این پیروزی‌ها پیروانش در سال (۱۸۸۵م) به شهر «خارطوم» حمله کردند و ژنرال «گوردون پاشا» حاکم «خارطوم» راکشتند و بر پایتخت «سودان» مسلط شدند. «مهدی» در سال (۱۳۰۲هـ / ۱۸۸۵م) مُرد و سپاهیانش در سال (۱۸۸۹م) شکست خوردند و متلاشی شدند.[۷۹]

۲۰ـ صومال

او در سال (۱۳۱۷ هـ / ۱۸۹۹م) ادعای «مهدویت» نمود. وی نزد قبیلهٔ «اوگادین» نفوذ وسیعی داشت و بانیروهای «انگلستان»، «ایتالیا» و «اتیوپی» به مدت ۲۰ سال درگیر شد و سرانجام در سال (۱۹۲۰م) مُرد.[۸۰]

۲۱ـ علی محمد شیرازی

او در سال (۱۲۳۵ه/ ۱۸۱۹م) در «شیراز» متولد شد، در ۱۹ سالگی به «بوشهر» رفت و ۵ سال به تجارت پرداخت پس از آن به «نجف اشرف» رفت و در درس «سید کاظم رشتی» شرکت می‌کرد. پس از وفات او، خود را «باب» امام زمان و سپس «مهدی موعود» خواند. در «مکه» مردم را به خود فراخوند، سپس به «بوشهر» برگشت. وی به خاطر این ادعا دستگیر وزندانی شد. و در سال (۱۲۶۶ه/ ۱۸۵۰م) در «تبریز» اعدام شد.[۸۱]

۲۲ـ قادیانی، میرزا غلام احمد

«میرزا غلام احمد»، مؤسس فرقهٔ «احمدیه» در قادیان پنجاب هندوستان به دنیا آمد و علوم متداول زمان خود را در فارسی و عربی به خوبی آموخت وبر خلاف میل پدرش که می‌خواست او را به خدمت دولت «انگلستان» در آورد، گوشه نشینی گزید و از در آمد املاک خود زندگی می‌کرد. در حدود چهل سالگی کتاب مهمی به نام «براهین احمدیه» منتشرکرد. در ۵۰ سالگی اعلام کرد که وحی به او رسیده و مجاز در گرفتن بیعت از مردم شده است. گروهی از مردم به او گرویدند، ۲ سال بعد خود را مصلح و «مهدی موعود» خواند و تا آخر عمر گرفتار مخالفت مسلمانان ونیز مسیحیان و هندوها بود.[۸۲]

آنچه‌در این‌بخش از آن یادشد تنها اشاره‌ای‌بود به‌برخی ازمدعیان‌دروغین«مهدویت».

افزون بر این، عده‌ای هم در طول تاریخ، خود را «باب» و سفیر امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) معرفی نمودند که ۴ نفر از این عده به حق سفیر حضرت بودند که در فصل ششم، بحث «نواب اربعه» ذکر شد.

ادّعای «بابیت» در مجموع در دورهٔ «غیبت صغری» و به ویژه در زمان سفارت «ابو جعفر عَمْری» اتفاق افتاد که در فصل گذشته یادآور شدیم.

در عصر «غیبت کبری» نیز برخی خود را «سفیر» حضرت معرفی نمودند ومفتضح شدند.

به عنوان نمونه افراد ذیل، خود را «باب» و «نایب خاص» امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) معرفی نموده‌اند:

۱ـ «ابودلف مجنون» (محمد بن مظفر). او بعد از درگذشت «ابوالحسن، علی بن محمد سَمَری»، آخرین نایب خاص امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ادّعای نیابت وبابیّت نمود ومفتضح شد. او در آخر زندگی‌اش به جنون مبتلا شد[۸۳].

۲ـ «محمد بن سعد»، شاعر کوفی، متوفای (۵۴۰ هـ/ ۱۱۴۵ م).

۳ـ «احمد بن حسین رازی»، متوفای (۶۷۰ هـ/ ۱۲۷۱ م).

۴ـ «حسین بن علی اصفهانی کاتب»، متوفای (۸۵۳ هـ/ ۱۴۴۹ م).

۵ـ «علی بن محمد سجستانی» ساکن بغداد، متوفای (۸۶۰ هـ/ ۱۴۵۵ م).

۶ـ «سید محمد هندی»، ساکن مشهد، متوفای (۹۸۷ هـ/ ۱۵۷۹ م).

۷ـ «شیخ محمد مشهدی»، متوفای (۱۰۹۰ هـ/ ۱۶۷۹ م).

۸ـ «سید محمد علی شیرازی»، معروف به «باب»، متوفای (۱۲۶۶ هـ/ ۱۸۵۰ م).[۸۴]

□ ■ □

خلاصه

اکثریت شیعه، همان شیعهٔ دوازده امامی بوده که برای احیای حقوق اهل بیت: پس از رحلت پیامبرﷺ در خصوص خلافت و مرجعیّت علمی به انتقاد و اعتراض پرداختند و از اکثریت مردم ممتاز گشتند.

شیعه در عصر خلفای راشدین (۱۱ ـ ۳۵ هـ) پیوسته زیر فشار بودند، و در زمان بنی امیه (۴۰ ـ ۱۳۰ هـ) از هر گونه مصونیت مالی و جانی محروم بودند، هر چه بر فساد و بیدادگری اضافه می‌شد، آنان در عقیدهٔ خود استوارتر می‌گشتند و از مظلومیت خود در پیشرفت عقیده، بیشتر بهره می‌بردند.

شیعیان در اواسط قرن دوم و در آغاز خلافت عباسیان، نفسی تازه کردند، ولی پس از چندی عرصه بر آنان تنگ شد و تا اواخر قرن سوم روز به روز تنگ‌تر می‌شد.

در اوایل قرن چهارم تا اواخر قرن پنجم با روی کار آمدن دولت‌های انقلابی شیعه چون

«آل بویه» «فاطمیان، «حمدانیان» و «علویان»، شیعه با کسب قدرت تا حدودی آزادی عمل یافته و به مبارزهٔ فکری و اعتقادی آشکار پرداختند.

در دو قرن ششم و هفتم با حملهٔ «مغول»ها به جهان اسلام و ادامه یافتن جنگ‌های صلیبی، چندان فشاری به عالم «تشیع» وارد نشد و شیعه شدن برخی سلاطین «مغول» در «ایران» و حکومت «مرعشیان مازندران» و «سربداران خراسان» در دو قرن هشتم و نهم، قدرت و وسعت جمعیت شیعه رو به فزونی گذاشت و در هر گوشه از ممالک اسلامی خصوصاً در «ایران» تراکم میلیون‌ها شیعه محسوس شد.

در آغاز قرن دهم ـ با ظهور دولت صفویّه ـ مذهب شیعه به رسمیت شناخته شد و تا کنون مذهب رسمی دولت‌های پی در پی «زند»، «قاجار» و «مشروطه» پابرجا ماند و در سراسر نقاط جهان هوادار و مدافع پیدا کرد و برای پنج قرن متوالی، «ایران» و «عراق» مرکز «تشیع» بوده و حوزه‌های علمیهٔ شیعه در این دو کشور متمرکز شده و مرجعیت شیعه، مرکز واقعی جهان تشیع به شمار رفته است.

آغاز قرن پانزدهم هجری سرآغاز استقرار حکومت اسلامی در عصر غیبت بر مبنای نظریهٔ مترقی «ولایت فقیه» و رهبری فقیهی عارف، عادل و شجاع پس از مبارزه‌ای بی امان با استبداد داخلی و استعمار خارجی است. این حکومت در عصر حاضر، مرجع، ملجأ و تحقق بخش آرزوهای تمام مسلمانان جهان می‌باشد.

بنابراین، قرن‌های سوم تا پنجم هجری را می‌توانیم «دورهٔ دولت‌های انقلابی شیعی» که در اطراف دولت پهناور عباسی تشکیل شده بود بدانیم.

و قرن‌های ششم تا نهم را باید دورهٔ فرو پاشی خلافت و گذر از مرحلهٔ «تقیه» به مرحلهٔ ظهور سیاسی و با اقتدار «تشیّع» بنامیم.

و قرن‌های دهم تا پانزدهم، دورهٔ رسمی شدن «تشیع» به عنوان یک مذهب اسلامی مقتدر که دارای یک نظام سیاسی روشن بوده، و در دو جبههٔ استبداد داخلی و رو در رویی با استعمار خارجی مبارزه‌ای بی امان داشته است.

مجموعهٔ نهضت‌های یک قرن اخیر با پیروزی «انقلاب اسلامی ایران» در طلیعهٔ قرن پانزدهم هجری به ثمر رسید.

شیعه مؤسس علوم اسلامی بوده و رشد دهندهٔ حرکت علمی در جهان اسلام به‌شمار

می‌رود. رشد شیعه در علوم حدیث، فقه، کلام، فلسفه و علوم مربوط به این رشته‌ها بسیار چشمگیر است.

فقه و فقاهت شیعه از یک حیات مستمر و پویا برخوردار بوده است. به تناسب شرایط زمانی، فقه و فقاهت شیعه در دوران‌های سه گانه (حضور، غیبت صغریٰ و غیبت کبری) از ویژگی‌های خاصی برخوردار بوده و هست.

مکاتب فقهی افراطی و تفریطی شیعه به مرور زمان رو به افول رفته و در حال حاضر مکتب فقهی شیعه، جامع تمام امتیازات وکمالات مکاتب فقهی گذشته است. مراکز فقاهت شیعه که حرف اول را می‌زدند در دوران غیبت کبری به ترتیب: «قم» ، «بغداد» ، «نجف» ، «حله» ، «جبل عامل» ، «اصفهان» ، «نجف» ، «کربلا» و «قم» بوده است.

فعالیت‌های سیاسی علمای شیعه در زمینه‌های گوناگون، مراحل گوناگونی را سپری نمود، و در دفاع از موجودیت شیعه تا استقرار «حکومت اسلامی»، بر اساس مذهب فقهی اهل‌البیت علیهم‌السلام سیر تکاملی داشته واز یک نوع پویائی برخوردار بوده است.

و در نهایت اشاره‌ای گذرا داشتیم به مدعیان دروغین مهدویت و بابیت در عصر غیبت.

پی‌نوشت‌های فصل هشتم

۱. ر.ک: شیعه در اسلام، علامه طباطبایی، ص ۲۸.

۲. همان: ص ۲۸ ـ ۳۰.

۳. همان: ص ۴۶ ـ ۴۸.

۴. همان، ص ۵۶.

۵. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عباسعلی عمید زنجانی، ص ۲۰۸ ـ ۲۱۵.

۶. همان: ص ۱۹۵.

۷. شیعه در اسلام، ص ۵۶.

۸. همان: ص ۵۷.

۹. این آمار در سال تألیف کتاب. (۱۳۴۶ هـ.ش) می‌باشد.

۱۰. وعاظ السلاطین مورخ معروف اهل تسنن، علی الوردی، ص ۲۹۳.

۱۱. جمع داعی، لقبی بود که به رهبران هر کدام از تشکیلات گروه زیر زمینی شیعه داده بودند.

۱۲. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۲۲ ـ ۱۲۴.

۱۳. در قرن‌های اول و دوم هجری قیام‌های توابیّن، مختار، زیدبن علی، فرزند امام سجاد علیه السلام، ابراهیم بن عبدالله بن حسن، عیسی، فرزند زید بن علی، و محمدبن ابراهیم حسنی، در مناطق مختلف عراق بود.

۱۴. قیام سرور آزادگان حسین بن علی علیه السلام و قیام اهل مدینه پس از شهادت امام حسین علیه السلام، قیام محمدبن عبدالله بن حسن مثنی و قیام حسین بن علی صاحب فخ، در حجاز بود.
قیام یحیی فرزند زیدبن علی نیز در گرگان و قیام محمدبن قاسم در خراسان شکل گرفت.
ابو الفرج اصفهانی مورّخ مشهور جهان اسلام تا سال (۳۱۳ هـ) شهادت تعداد ۲۱۸ نفر از فرزندان علی علیه السلام را به ثبت رسانده و گفته است که در اطراف یمن و محدودهٔ طبرستان گروهی از این تبار دست به قیام‌های پیروزمند ویا شکست خورده‌ای زده‌اند که از آن ماجراها اطلاعی در دست نیست. ر.ک: انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۴۵.

۱۵. ادریسیان در مغرب، علویان در طبرستان، آل بویه در عراق و ایران، فاطمیان در مصر و شمال آفریقا، حمدانیان و بنی مرداس و بنی عمار در شامات.

۱۶. ر.ک: تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، آدم متز، جلد ۱ و ۲.

۱۷. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۸۶.

۱۸. البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۲۰۲؛ تاريخ الاسلام السياسي، ج ۴، ص ۱۶۱.

۱۹. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۱۸۸ ـ ۱۹۰.

۲۰. همان، ص ۱۹۲ ـ ۱۹۳.

۲۱. همان، ص ۲۲۷ (به نقل از: اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی دوران صفوی، ثابتیان، ص ۲۳۱ ؛ تاریخ ایران ترجمهٔ کریم کشاورز، ص ۵۱۱).

۲۲. ر.ک: تاریخ ایران، ترجمهٔ کریم کشاورز، ص ۵۲۲.

۲۳. همان، ص ۵۸۴ ـ ۵۸۵.

۲۴. این پیوند را بسیاری از مورخان به سید جمال الدین اسد آبادی نسبت داده، هر چند که غیر از او از دانشمندان بزرگوار شیعه مواضع بسیار ارزنده‌ای در این زمینه داشته‌اند. ر.ک: انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۲۳۸ ـ ۲۴۳.

۲۵. انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، ص ۲۴۱.

۲۶. با یک نگاه سریع به وصیت نامهٔ سیاسی ـ الهی امام خمینی و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تاریخ پر فروغ این انقلاب تا تشکیل دولت و رهائی از توطئه‌های پی در پی این تبلور را به خوبی می‌توانیم لمس کنیم.

۲۷. انعام، آیهٔ ۵۰.

۲۸. انفال، آیهٔ ۲۲؛ زمر، آیهٔ ۱۸.

۲۹ ـ بقره، آیهٔ ۲۸۲.

۳۰. همان.

۳۱ ـ ر.ک: تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، سید حسن صدر. او مؤسس بودن شیعه را در تمام علوم، مورد بررسی قرار داده و اثبات کرده است.

۳۲. در این کتاب مؤلفان و مصنفان در علوم اسلامی که عامل باروری هر علم بوده‌اند مورد توجه قرار گرفته‌اند. در کتاب ارزندهٔ خدمات متقابل اسلام و ایران، اطلاعات شایسته و دقیقی از تلاش‌های علمی و فکری دانشمندان شیعه در طول ۱۴ قرن هجری، مورد بررسی و تحقیق قرارداده شده است.

۳۳. ر.ک: شهداء الفضیلة، علامه امینی. در این کتاب شهدای دانشمند شیعه را در طول ۱۴ قرن مورد توجه قرار داده است.

۳۴. ر.ک: انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، بخش نهضت‌ها و بخش دولت‌ها.

۳۵. ر.ک: شیعه در اسلام؛ مجموعهٔ مذاکرات با آقای هانری کربن.

۳۶. مجموعه مذاکرات با آقای هانری کربن.

۳۷. آثار شهید صدر در کلام جدید، نظام اقتصادی، نظریهٔ اقتصادی اسلام، بانک بدون ربا، پایه‌های منطقی استقراء، و تجدید در حوزهٔ علم اصول و تفسیر موضوعی، قابل مطالعه می‌باشد، همچنین آثار پر برکت شهید مطهری در عرضهٔ بسیار خوب مطالب پیچیدهٔ فلسفی وتجدید طرح مباحث کلامی، بسیار حائز اهمیت است وتمامی آثار قلمی استاد علامه طباطبائی که استاد اساتید نسل حاضر ومجدّد علمی در قرن حاضر به شمار میروند، باید در این بحث بسیار ظریف مورد توجه قرار گیرند.

۳۸. سید حسن صدر.

۳۹. آقا بزرگ تهرانی.

۴۰. سید محسن امین عاملی.

۴۱. استاد شهید مرتضی مطهری.

۴۲. یعنی آغاز غیبت صغری و آماده نمودن جامعهٔ شیعی برای استمرار حیات بدون حضور امام در دوران غیبت کبری.

۴۳ ـ خدمات متقابل اسلام و ایران، ج۲، ص ۱۲۴.

۴۴. برای توضیح بیشتر ر.ک: مقدمه‌ای بر فقه شیعه، دکتر سید حسین مدرسی و تاریخ التشریع الاسلامی، دکتر عبدالهادی الفضلی.

۴۵. ر.ک: المحنة، دو سخنرانی شهید صدر.

۴۶. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۲، ص ۱۲۵ ـ ۱۲۶.

۴۷. همان، ص ۱۲۵. تألیف این کتاب پیش از انقلاب اسلامی ایران بوده است.

۴۸. همان، ص ۱۲۵.

۴۹. آیت الله بروجردی نیز از پرورش یافتگان حوزهٔ علمیه نجف اشرف بودند.

۵۰. جامعیت و کمال در آیهٔ مبارکهٔ «الیوم اکملت لکم دینکم ....» آمده است، جهانی بودن در آیاتی

چون «هدیً للعالمین» و ابدیت، از آیهٔ خاتمیت «ومن یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» روشن می‌شود.

۵۱. توبه، آیهٔ ۱۲۵.

۵۲. انبیاء، آیه ۷.

۵۳. مائده، آیهٔ ۴۴.

۵۴. ر.ک: ولایت فقیه، امام خمینی ﷺ.

۵۵. همان.

۵۶. ر.ک: الاجتهاد و التقلید، شیخ محمد مهدی آصفی.

۵۷. ر.ک: المحنة، سخنرانی‌های شهید سیدمحمد باقر صدر.

۵۸. بحار الأنوار، مجلسی، ج ۵۱، ص ۸۵ـ ۱۰۴؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۴۲۸۳.

۵۹. سنن ابی داود، ج ۲ ص ۳۰۹ ـ ۳۱۰، ح ۴۲۸۲.

۶۰. ر.ک: الملل والنحل، شهرستانی، ج ۱؛ فرق الشیعة، نوبختی.

۶۱. تاریخ الاسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۱۴۶ به بعد؛ لغتنامه، علی اکبر دهخدا، ص ۱۹۳۳۱، دایرةالمعارف مصاحب، ص ۶۷۸.

۶۲. تاریخ ادیان ومذاهب جهان، مبلغی، ج ۳، ص ۱۱۱۴؛ تاریخ ابن اثیر، و ابن خلکان.

۶۳. لغتنامه، علی اکبر دهخدا، ص ۱۹۳۷.

۶۴. تاریخ الشعوب الاسلامیه، ص ۳۲۴ ـ ۴۲۶ (به نقل از: حیاة الامام محمد المهدی ﷺ باقر شریف‌القرشی، ص ۱۴۴).

۶۵. تاریخ ادیان ومذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۸.

۶۶. همان، ص ۱۱۱۵.

۶۷. همان.

۶۸. همان، ص ۱۱۲۱.

۶۹. همان.

۷۰. همان.

۷۱. همان، ص ۱۱۱۶.

۷۲. همان، ص ۱۱۱۷ ـ ۱۱۱۸.

۷۳. همان، ص ۱۱۱۸.

۷۴. لغتنامه، علی اکبر دهخدا، ص ۱۹۳۳۱.

۷۵. تاریخ ادیان ومذاهب، ج ۳، ص ۱۱۱۷ (به نقل از: زین دحلان).

۷۶. همان.

۷۷. حاضرالعالم الاسلامی، ج ۲، ص ۱۹۵ (به نقل از: حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، ص ۱۴۴).

۷۸. تاریخ ادیان ومذاهب جهان، ج ۳، ص ۱۱۱۷ (به نقل از: تاریخ عبد الواسع یمانی).

۷۹. حیاةالامام محمد المهدی علیه السلام، ص ۱۳۹ ـ ۱۴۳، لغتنامه، دهخدا، ص ۱۹۳۳۱، دایرة المعارف، مصاحب، ص ۲۶۹۰.

۸۰. تاریخ الشعوب الاسلامیة، ص ۶۴۰ (به نقل از: حیاة الامام محمد المهدی علیه السلام، ص ۱۴۴).

۸۱. دایرة المعارف، مصاحب، ص ۳۵۶.

۸۲. همان، ص ۱۹۸۵ ـ ۱۹۸۶.

۸۳. الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۵۵.

۸۴. تاریخ ادیان ومذاهب جهان، مبلغی، ج ۳، ص ۱۱۲۳. دربارهٔ سید محمد علی باب، ر.ک: همان، ص ۱۴۰۳ ـ ۱۴۱۹.



سیرت و آثار امام مهدی

(عجل الله تعالی فرجه الشریف)

ختامه مسک

دربارهٔ «سیرت» و «آثار» امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، مطالب متعددی به دست ما رسیده که مناسب است در پایان و به عنوان «ختامه مسک» به برخی از آنها اشاره‌ای کوتاه داشته باشیم.

● سیرت

روش، رفتار و سیرت امام مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از دو جهت قابل بررسی است؛ یکی در «عصر غیبت» و دیگری در «دوران ظهور». از آنجا که این سیرت‌ها می‌تواند برای ما نمونه‌ها و سرمشق‌های خوبی باشد، مناسب است در این مقام دربارهٔ برخی از این سیرت‌ها به اشاره سخنی بیاوریم.

الف ـ عصر غیبت

امام شؤونی دارد؛ شأن هدایت و رهبری، حفظ مسلمین و شیعیان، ایجاد زمینه و تهیهٔ یاور برای انقلاب جهانی خود و....

آن حضرت به تمامی شؤون و وظائف خود به بهترین وجه اقدام می‌کند، و جز آنچه با «غیبت» ناسازگار باشد، تماماً مورد عنایت آن حضرت می‌باشد. هم‌چنان که در روایتی نیز آمده‌است:

«الانتفاع بی فی غیبتی فکالانتفاع بالشمس اذا غیّبها عن الابصار السحاب.»[1]

بهره بردن از من در عصر غیبتم، مانند بهره‌بردن از آفتاب است هنگامی که زیر ابرها باشد.

اصولاً آن حضرت را غایب نامیده‌اند، چون «ظاهر» نیست، نه آن که «حاضر» نیست. غیبت به معنای «حاضر نبودن»، تهمت ناروایی است که به آن حضرت زده‌اند، و آنان که بر این پندارند، فرق میان «ظهور» و «حضور» را نمی‌دانند. آمدن آن حضرت به معنای «ظهور» است، نه «حضور» و شیفتگان آن حضرت، ظهورش را از خدا می‌طلبند نه حضورش را. همین است که وقتی ظاهر می‌شود همه انگشت حیرت به دندان می‌گزند و با تعجب می‌گویند که او را پیش از این هم دیده‌اند.

برای به دست آوردن «سیرت» آن حضرت در دوران غیبت می‌توان از برخی روایات، دعاها، زیارت‌نامه‌ها، توقیعات و نامه‌های آن حضرت به بعضی از شیعیان و یا نقل‌قول‌های متواتر از افراد کاملاً مورد وثوق که به شرف حضور نائل آمده‌اند، استفاده برد.

آنچه بیش از همه در میان ادعیه، توقیعات و... به چشم می‌خورد، عنایت خاص آن حضرت به وضعیت شیعیان و گرفتاری‌های آنان در «عصر غیبت» است. به برخی از نکاتی که در این متون آمده، اشاره می‌شود:

۱ـ آگاهی از وضعیت و احوال شیعیان

در توقیعی که برای «شیخ مفید» صادر شده، آمده است:

«فانّا نحیط علماً بأنبائکم و لا یعزب عنّا شیٌ من اخبارکم.»[2]

ما بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نمی‌ماند.

۲ـ حفظ و نجات شیعیان از گرفتاری‌ها و شر دشمنان

نیز در همان توقیع این گونه آمده‌است:

«انّا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین لذکرکم، و لو لا ذلک لنزل بکم اللأواء و اصطلمکم الاعداء.»[۳]

ما در رسیدگی و سرپرستی شما کوتاهی و اهمال نکرده و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم، که اگر جز این بود، دشواری‌ها و مصیبت‌ها بر شما فرود می‌آمد، و دشمنان، شما را ریشه‌کن می‌نمودند.[۴]

از جملهٔ این موارد، نجات مردم «بحرین» از دست نوکران و دست نشاندگان استعمار است. آنگاه‌که نخست‌وزیر این کشور حیله و نقشه‌ای ریخت تابا شیعیان همچون کفار حربی از اهل کتاب رفتار شود؛ یا «جزیه» پرداخته و ذلت پرداخت آن را تحمل کنند، و یا مردانشان کشته و زنان و کودکانشان به اسارت گرفته شوند، که آن حضرت در خنثیٰ ساختن این توطئه نقش بزرگی داشت.[۵]

۳ـ حضور در میان مردم

«... ان یکون صاحبکم المظلوم، المجحود حقّه، صاحب هذالامر یتردّد بینهم و یمشی فی اسواقهم و یطأ فرشهم و لا یعرفونه حتی یأذن الله له ان یعرّفهم نفسه....»[۶]

صاحب این امر... در میان آنها راه می‌رود، در بازارهایشان رفت و آمد می‌کند، روی فرش‌هایشان گام برمی‌دارد، ولی او را نمی‌شناسند، مگر خداوند به او اجازه دهد تا خودش را به آنان معرفی کند.

در روایتی دیگر از امام امیر المومنین علیه السلام نیز چنین آمده است:

«فورب علیّ ان حجتها علیها قائمة، ماشیة فی طرقاتها، داخلة فی دورها و قصورها، جوّالة فی شرق الارض وغربها، تسمع الکلام و تُسلّم علی الجماعة،تری ....»[۷]

سوگند به خدای علی، حجت خدا در میان آنان هست، در کوچه و بازار آنها گام بر می‌دارد و برخانه‌های آنان وارد می‌شود و در شرق و غرب جهان به سیاحت می‌پردازد و گفتار مردمان را می‌شنود و بر اجتماعات آنان وارد شده، سلام می‌دهد. او مردمان را می‌بیند....

در دعای «ندبه» نیز چنین می‌خوانیم:

«بنفسی انت من مُغیّب لم یخل منّا، بنفسی انت من نازح ما نزح عنّا.»

جانم فدایت! تو آن غایبی هستی که از میان ما بیرون نیستی، جانم فدایت! تو آن دور شده از وطنی هستی که از ما دور نیستی.

۴ـ حضور همیشگی در مراسم حج

«یحضر الموسم کل سنة فیری الناس فیعرفهم و یرونه و لایعرفونه.»[۸]

آن حضرت هر سال در موسم حج حضور می‌یابد، همگان را می‌بیند و می‌شناسد، اما دیگران او را می‌بینند ولی نمی‌شناسند.

۵، ۶ و... ـ دست‌گیری درماندگان، راهیابی گمشدگان، شفای بیماران لاعلاج، خیرخواهی و دعا برای مؤمنان، شرکت در تشییع برخی از آنان، حل بعضی از مشکلات علمی علماء، خبردادن از پاره‌ای رویدادهای مهم،[۹] دست‌گیری باطنی افراد و...[۱۰] از جمله کارهای آن حضرت در این دوران است، چه او را بشناسند و چه نشناسند، و چه مستقیماً توسط خود آن حضرت صورت گیرد و یا توسط برخی یاران و خواص آن حضرت.

ب: دوران ظهور

۱ ـ سیرت تربیتی و اخلاقی

۱ـ«اذا قام قائمنا وضع یده علی رؤوس العباد فجمع به عقولهم واکمل به اخلاقهم.»[۱۱]

چون «قائم» ما قیام کند، دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و عقول آنها را متمرکز ساخته و اخلاقشان را به کمال می‌رساند. در پرتو عنایات و ارشادات حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، مغزها واندیشه‌ها شکوفا می‌شود و بدین وسیله تمام کوته‌بینی‌ها، تنگ‌نظری‌ها و رذایل اخلاقی که منشاء بسیاری از درگیری‌های اجتماعی است، از بین می‌رود.

۲ـ «تؤتون الحکمة فی زمانه.»[۱۲]

در دولت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به همهٔ مردم، حکمت و علم بیاموزند.

۳ـ «اذا خرج المهدی القی الله الغنیٰ فی قلوب العباد.»[۱۳]

زمانی که مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) قیام کند، خداوند در قلب بندگان بی‌نیازی افکند.

۴ـ «لو قام قائمنا... لذهب الشحناء من قلوب العباد.»[۱۴]

اگر «قائم» ما قیام کند... کینه‌ها از سینه‌ها بیرون رود.

۵ـ «اذا قام القائم عرض الایمان علی کل ناصب، فان دخل فیه بحقیقته والاّ ضرب عنقه.»[۱۵]

چون «قائم» قیام کند، ایمان را بر هر ناصبی [دشمن اهل بیت] عرضه می‌کند، اگر به راستی آن را بپذیرد از او می‌گذرد و اگر نپذیرد، گردنش را می‌زند.

۶ـ «یدعو الناس الی کتاب الله و سنة نبیه و الولایة لعلی بن ابی طالب و البراءة من عدوه.»[۱۶]

او مردم را به‌سوی کتاب خدا، سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ولایت علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام و بیزاری از دشمنان او دعوت می‌کند.

۷ـ «سنته سنتی یقیم‌الناس علی‌ملتی و شریعتی ویدعوهم الی‌کتاب ربی عزوجل.»[۱۷]

سیرت و سنت او سیرت و سنت من است. مردم را بر دین و آیین من به‌پا خواهد داشت و آنان را به کتاب پروردگارم دعوت می‌کند.

۲ ـ سیرت اجتماعی

۱ ـ «یملاءها قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و عدواناً.»[۱۸]

زمین را سراسر قسط و عدل می‌کند، همان‌گونه که سراسر ستم و دشمنی شده بود.

۲ ـ «فیریکم کیف عدل السیرة.»[۱۹]

مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به شما نشان خواهد داد که سیرت عادلانه چگونه است.

۳ ـ «ویسعهم عدله.»[۲۰]

عدالتش همه را فرامی‌گیرد.

۴ ـ «اما والله لیُدخلنّ علیهم عدلَه جوف بیوتهم، کما یدخل الحَرُّ والقُرُّ.»[۲۱]

به خدا سوگند، مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) عدالت را هم چنان که سرما و گرما وارد خانه‌ها می‌شود، وارد خانه‌های مردمان کند.

۵ ـ «و یذهب الزنیٰ و شرب الخمر و یذهب الربا، و یُقبل الناس علی العبادات و تؤدّی الأمانات، و تهلک الاشرار و تبقی الاخیار.»[۲۲]

روابط نامشروع، مشروبات الکلی و رباخواری از بین می‌رود، مردم به عبادت و اطاعت روی می‌آورند، امانت‌ها را به خوبی رعایت می‌کنند، مردمان شرور نابود می‌شوند و افراد صالح باقی می‌مانند.

۶ ـ «... حتی اذا قام القائم جاءت المزاملة و یأتی الرجل الی کیس اخیه فیأخذ حاجته، لایمنعه.»[۲۳]

هنگامی که «قائم» ما قیام کند، دوستی واقعی و صمیمیت حقیقی پیاده می‌شود، هر نیازمندی دست می‌برد و از جیب برادر ایمانی‌اش به مقدار نیاز برمی‌دارد، و برادرش او را منع نمی‌کند.

۷ ـ «یوسع الطریق الاعظم و یهدم کل مسجد علی الطریق و یکسر کل جناح و یسد کل کوّةٍ الی الطریق... و یهدم کل جناح و کنیف و میزاب الی الطریق.»[۲۴]

جاده‌های اصلی را توسعه دهد، هر مسجدی که بر سر راه باشد تخریب می‌کند، بالکن‌ها را می‌شکند، پنجره‌هایی که به کوچه باز شود، می‌بندد. هر بالکن، فاضل آب و ناودانی را که به کوچه‌ها باشد، از بین می‌برد.

۸ـ «ابشرکم بالمهدی... یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض، یقسم المال صحاحاً. فقال له رجل: و ما صحاحاً؟ قال : السویة بین الناس.»[۲۵]

شما را مژده می‌دهم به آمدن مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ... ساکنان آسمان و زمین از او راضی هستند. او سرمایه‌ها را به‌طور صحیح تقسیم می‌کند. مردی از پیامبرﷺ پرسید: به‌طور صحیح یعنی چه؟ فرمود: یعنی به مساوات میان مردم تقسیم می‌کند.

۹ـ «یسوی بین الناس حتی لا تری محتاجاً الی الزکاة.»[۲۶]

مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) اموال را میان مردم چنان به تساوی تقسیم کند که دیگر نیازمندی یافت نمی‌شود تا به او زکات دهند.

۳ـ سیرت سیاسی

۱ ـ «اذا قام القائم ذهب دولة الباطل.»[۲۷]

هنگامی که «قائم» قیام کند، هر دولت باطلی از بین می‌رود.

۲ ـ «و لا یکون ملکٌ الا للاسلام.»[۲۸]

در آن روز حکومتی، جز حکومت اسلامی نخواهد بود.

۳ ـ «ولیبلغنَّ دین‌محمد مابلغ اللیل والنهار حتی لایکون شرک علی ظهر الارض.»[۲۹]

بدون تردید آیین محمدﷺ به هر نقطه‌ای که شب و روز می‌رسد، خواهد رسید و دیگر اثری از شرک روی زمین نمی‌ماند.

۴ـ «لیس شأنه الا السیف.»[۳۰]

او فقط شمشیر را شناسد.

۵ـ «یبلغ سلطانه المشرق والمغرب.»[۳۱]

دولت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، شرق وغرب جهان را فراخواند.

۶ـ «یقتل اعداء الله حتی یرضی الله.»[۳۲]

دشمنان خدا را می‌کشد تا خدا راضی گردد.

۷ـ «اذا قام القائم لا یبقی أرض الا نودی فیها شهادة ان لااله الا الله وان محمداً رسول‌الله.»[۳۳]

*هنگامی که مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) قیام کند، زمینی باقی نمی‌ماند، مگر آن‌که گلبانگ محمدی: «**اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله**» در آن بلند گردد.*

۸ـ «... فما یکون من اهل الذمة عنده؟ قال: یسالمهم کما سالمهم رسول الله و یؤدون الجزیة عن یدٍ و هم صاغرون.»[۳۴]

... امام زمان با اهل ذمه چه خواهد کرد؟ فرمود: مانند پیامبر اکرمﷺ با آنان پیمان می‌بندد، آنان هم با کمال خضوع با دست خودشان جزیه می‌پردازند.

۹ـ «اذا قام، حکم بالعدل و ارتفع فی ایامه الجور و اَمِنَت السبل...»[۳۵]

چون قیام‌کند به عدالت حکومت کند، و در زمان او ستم ریشه کن، و راه‌ها امن می‌گردد...

۱۰ـ «یسیر بالقتل و لا یستتیب احداً، ویلٌ لمن ناواه.»[۳۶]

او در میان نابکاران شمشیر نهد و از هیچ‌کس توبه نپذیرد. وای به حال کسی‌که با مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بستیزد.

۱۱ـ «اللهم انا نرغب الیک فی دولةٍ کریمةٍ تعزّ بها الاسلامَ و اهلَه و تذّل بها النفاقَ و اهلَه.»[۳۷]

خدایا! از تو امید داریم که دولت باکرامت امام زمان را به ظهور آوری، و اسلام و اهلش را با آن عزت بخشی، و نفاق و اهل نفاق را ذلیل و خوار گردانی.

۱۲ـ «... لیصلح الامة بعد فسادها.»[۳۸]

... خداوند به‌وسیلهٔ حضرت مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) این امت را پس از آن‌که تباه شده‌اند، اصلاح می‌کند.

۱۳ـ «لا یکفّون سیوفهم، حتی یرضی اللّه عزّوجلّ»[۳۹]

یاران قائم، شمشیرهای خویش را بر زمین ننهند، تا این که خدای عزوجل راضی شود.

۱۴ ـ «... لوقد خرج قائمنا، لم یکن الاّ العَلَقَ والعَرَقَ، والقوم علی السروج.»[۴۰]

هنگامی که «قائم» ما خروج کند، خون است و عرق ریختن، و سوار مرکب‌ها بودن در میدان‌های مبارزه.

۱۵ ـ «اَیْنَ قاصم شوکة المعتدین، این هادم ابنیة الشرک والنفاق، این مبید اهل الفسوق و العصیان و الطغیان، این... .»[۴۱]

کجا است در هم شکنندهٔ شوکت متجاوزان؟ کجا است ویران‌کنندهٔ بناهای شرک و نفاق؟ کجا است نابودکننده اهل نادرستی و عصیان و طغیان؟ کجا است...؟

۴ ـ سیرت اقتصادی

۱ ـ «تنعم فیه امتی نعمة لم ینعموا مثلها قط تؤتی الارض اکلها و لا تدّخر منهم شیئاً و المال یومئذ کدوس، یقوم الرجل فیقول: یا مهدی اعطنی. فیقول: خذ.»[۴۲]

در آن زمان، امت من چنان ازنعمت برخوردار شوند که هرگز امتی آن چنان از نعمت برخوردار نشده باشد، سرتاسر زمین محصول دهد و هیچ چیز را از آنان دریغ ندارد و اموال، انبوه شود. هرکس نزد مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) آید و بگوید: به من مالی ده، او بی‌درنگ می‌گوید: بگیر.

۲ ـ «و یذهب الربا.»[۴۳]

در دولت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) رباخواری از بین می‌رود.

۳ ـ «و یأمرهم بعمران المدن.»[۴۴]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به کارگزاران خود در تمامی بلاد فرمان می‌دهد که شهرها را آباد سازند.

۴ ـ «و تعمر الارض و تصفو و تزهو.»[۴۵]

زمین به‌وسیلهٔ مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) آباد، خرم و سرسبز می‌شود.

۵ـ«و تظهر له الکنوز و لا یبقی فی الارض خراب الاّ یعمّره.»[۴۶]

تمام معادن وگنج های زیر زمینی در حکومت او آشکار و استخراج می‌شود و در روی زمین مخروبه‌ای باقی نمی‌ماند، مگر آن‌که به‌وسیلهٔ آن حضرت آباد می‌شود.

۶ـ«و تخرج الارض نباتها و یعطی المال و تکثر الماشیة.»[۴۷]

زمین همهٔ نباتات خود را می‌رویاند و دام‌ها فراوان می‌شوند.

۷ـ«ترسل السماء مدراراً و لم‌تدّخر الارض شیئاً من نبات.»[۴۸]

به هنگام ظهور آن حضرت ، آسمان باران فراوان دهد و زمین هیچ رویـیدنی را در دل نگاه نمی‌دارد.

۸ـ«یقسم المال و لا یعدّه.»[۴۹]

اموال را بدون آن‌که شمارش نماید، تقسیم می‌کند.

۹ـ«اذا قام قائمنا اضمحلّت القطائع فلا قطائع.»[۵۰]

زمانی که «قائم» ما قیام کند، قطایع زمین‌هایی که زمامداران و حکام جور در مالکیت خود در آورده و یا واگذار کرده‌اند از بین می‌رود، به طوری که دیگر قطایعی در میان نخواهد بود.

۱۰ـ«یسوّی بین الناس حتی لاتری محتاجاً الی الزکاة.»[۵۱]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) اموال را میان مردم چنان به تساوی قسمت می‌کند که دیگر نیازمندی یافت نمی‌شود تا به او زکات دهد.

۵ـ سیرت علمی

۱ـ«العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمیع ما جاءت به الرسل حرفان، فلم یعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین، فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرین حرفاً فبثّها فی الناس و ضمّ الیها الحرفین، حتی یبّثها سبعة و عشرین حرفاً.»[۵۲]

علم و دانش ۲۷ حرف شعبه و شاخه است و تمام آنچه پیامبران برای مردم آورده‌اند، دو حرف بیش نبوده، و مردم تاکنون جز آن دو حرف را نشناخته‌اند، اما هنگامی که «قائم» ما قیام کند، ۲۵ حرف دیگر را آشکار می‌سازد.

۲ ـ«ان قائمنا اذا قام مد الله بشیعتنا فی اسماعهم و ابصارهم حتی لایکون بینهم و بین القائم برید یکلمهم فیسمعون و ینظرون الیه و هو فی مکانه.»[۵۳]

هنگامی که «قائم» ما قیام کند، خداوند آنچنان گوش و چشم شیعیان ما را تقویت می‌کند که میان آنها و «قائم»، نامه‌رسان نخواهد بود. با آنها سخن می‌گوید و سخنش را می‌شنوند و او را می‌بینند در حالی‌که او در مکان خویش است و آنها در نقاط دیگر.

۳ ـ«ان المؤمن فی زمان القائم و هو بالمشرق سیری اخاه الذی فی المغرب و کذا الذی فی المغرب یری اخاه بالمشرق.»[۵۴]

مؤمن در زمان «قائم» در حالی‌که در مشرق است، برادر خود را در مغرب می‌بیند، همچنین کسی‌که در مغرب است، برادرش را در مشرق می‌بیند.

۴ ـ«... و لَأُسخرنّ له الریاح، و لاذلّلنّ له الرقاب الصعاب، و لَأُرقینّه فی الاسباب».[۵۵]

... بادها را مسخر او خواهم کرد. ابرهای تندرآگین سخت را، رام او خواهم نمود. و او را از طریق اسبابی ـ که برای سفر به آسمان‌ها است ـ به سفر کردن به آسمان‌ها موفق خواهم داشت.

۶ـ سیرت قضایی

۱ ـ«... و حکم بین الناس بحکم داوود.»[۵۶]

... او بین مردم مانند حضرت داوود؛ [بر حسب باطن و واقع] قضاوت کند.

۲ ـ«یقضی بقضاء داوود و سلیمان لا یسأل بینة.»[۵۷]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) *بر اساس داوری‌های حضرت «داوود» و «سلیمان» داوری می‌کند و مطالبهٔ گواه و دلیل نمی‌کند.*

۳ ـ«... یحکم بین اهل التوراة بالتوراة و بین اهل الانجیل بالانجیل و بین اهل الزبور بالزبور و بین اهل القرآن بالقرآن.»[۵۸]

... بین اهل تورات با تورات و بین اهل انجیل با انجیل و بین اهل زبور با زبور و بین اهل قرآن با قرآن، قضاوت خواهد کرد.

۴ـ«... حتی ان المرأة لتقضی فی بیتها بکتاب الله تعالی و سنة رسول الله ﷺ.»[۵۹]

... حتی زنان در خانه‌ها با کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ قضاوت می‌کنند.

۵ـ«... و لا یأخذفی حکمه الرشی.»[۶۰]

... در حکمش رشوه راه ندارد.

۷ـ سیرت احیاگری

۱ـ«و یُحیی میّت الکتاب و السنّة.»[۶۱]

او آنچه راکه از کتاب و سنت متروک مانده، زنده خواهد کرد.

۲ـ«سیمیت الله به کل بدعة و یمحو کل ضلالة و یحیی کل سنّة.»[۶۲]

خداوند به‌وسیلهٔ او بدعت‌ها را نابود می‌سازد و گمراهی‌ها را از بین می‌برد و سنت‌ها را زنده می‌کند.

۳ـ«یحیی الله به الارض بعد موتها و یظهر به الدین، یحق الحق و لو کره المشرکون.»[۶۳]

خداوند به وسیلهٔ او زمین مرده را زنده می‌گرداند، دین را به‌دست او آشکار نموده، و حق را احقاق نماید، گر چه مشرکان خوش ندارند.

۴ـ«لا یدع بدعة الا ازالها و لا سنة الا اقامها.»[۶۴]

بدعتی نمی ماند جز این‌که از بین می‌برد و سنتی نمی‌ماند جز این‌که برپا می‌دارد.

۵ـ امام صادق ﷺ در تفسیر آیهٔ « اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها.»، فرمود: « کفر اهلها، فیحییها الله بالقائم.»[۶۵]

... پس از مرگ زمین به وسیلهٔ کافر شدن مردمان ، خداوند آن را به وسیلهٔ «قائم» زنده می‌کند.

۶ـ«اَیْنَ المؤمَّل لاحیاء الکتاب و حدوده، اَیْنَ محیی معالم الدین و اهله.»[۶۶]

کجا است آن مورد آرزو برای زنده کردن کتاب قرآن و حدود آن؟ کجا است زنده کنندهٔ نشانه‌های دین و اهل دین؟

۸ـ سیرت نبوی و علوی

۱ ـ «یسیر فیهم بسیرة رسول الله و یعمل بینهم بعمله.»[۶۷]

در میان آنها با سیرهٔ رسول اکرمﷺ رفتار می‌کند و در میان آنها راه و روش او را انجام می‌دهد.

۲ ـ «یسیر بسیرة رسول الله و لا یعیش الا عیش امیر المؤمنین.»[۶۸]

ازسیرهٔ جدش رسول اکرمﷺ پیروی می‌کند و شیوهٔ زندگی‌اش همچون امیرمؤمنان علیه‌السلام است.

۳ ـ «المهدی یقفوا اثری لا یُخطِیء.»[۶۹]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) روش مرا دنبال می‌کند و هرگز از روش من بیرون نمی‌رود.

۴ ـ «لا یدع بدعة الا ازالها و لا سنة الا اقامها.»[۷۰]

بدعتی نمی‌ماند جز این‌که مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) آن را از بین می‌برد و سنتی نمی‌ماند، مگر آن‌که بر پای دارد.

۵ ـ «اذا قام القائم جاء بامر جدید کما دعا رسول اللهﷺ فی بدء الاسلام الی امر جدید.»[۷۱]

زمانی‌که «قائم» قیام کند امری تازه می‌آورد، چنان‌که رسول‌خداﷺ در صدر اسلام امری تازه آورد.

۹ ـ سیرت فردی

۱ ـ «یعتاده مع سمرته صفرة من سهرالليل، بأبی مَنْ لیله یرعی النجوم ساجداً و راکعاً، بأبی من لایاخذه فی اللّه لومة لائم، مصباح الدجی، بأبی القائم بامراللّه.»[۷۲]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بر اثر تهجد و شب زنده داری رنگش به زردی متمایل است. پدرم فدای کسی باد که شب‌ها در حال سجده و رکوع، طلوع و غروب ستارگان را مراعات می‌کند. پدرم فدای کسی که در راه خدا ملامت ملامتگران در او تأثیر نمی‌گذارد. او چراغ هدایت در تاریکی‌های مطلق است. پدرم فدای کسی که به امر خدا قیام می‌کند.

۲ـ«خاشع لله کخشوع النسر لجناحه.»[۷۳]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، در برابر خداوند فروتن است، همچون عقاب، در برابر بالَش.

۳ـ«المهدی خاشع للّه کخشوع الزجاجة.»[۷۴]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در برابر پروردگارش چون شیشه خاشع است.

۴ـ«یکون اشدَّ الناس تواضعاً للّه عزّوجلّ.»[۷۵]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در برابر خداوند از همه متواضع‌تر است.

۵ـ«الجَحْجاح المجاهد المجتهد.»[۷۶]

او شتابنده به سوی نیکی‌ها و بزرگواری‌ها، مبارز و سخت کوش است.

۶ـ«علیه کمال موسی، و بهاء عیسی و صبر ایّوب.»[۷۷]

او دارای کمال موسی، شکوه عیسی و شکیبایی ایّوب است.

۷ـ«انَّ العلم بکتاب اللّه و سنة نبیّه لینبت فی قلب مهدیّنا کما ینبت الزرع علی احسن نباته.»[۷۸]

علم به کتاب خدا و سنت پیامبرﷺ در دل مهدی ما (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ریشه می‌دواند آن چنان که گیاه در دل مساعدترین سرزمین‌ها ریشه می‌دواند.

۸ـ«اذ بعث الله رجلاً من اطایب عترتی و ابرار ذریتی، عدلاً مبارکاً زکیاً، لا یغادر مثقال ذرة،... یکون من الله علی حذوٍ لا یغترُّ بقرابة، و لا یضع حجراً علی حجر.»[۷۹]

آنگاه خداوند مردی را از بهترین فرزندان و پاک‌ترین عترت من بر می‌انگیزد که سراپا عدل و برکت و پاکی است، از کوچک‌ترین حق کشی چشم نمی‌پوشد... او فرمان خدا را پیروی می‌کند، با کسی حساب خویشاوندی ندارد، و سنگی روی سنگ نگذارد (از متاع دنیا چیزی برنگیرد.)

۹ـ«تعرفون المهدی بالسکینة و الوقار، و بمعرفة الحلال و الحرام، و بحاجة الناس الیه، و لا یحتاج الی احدٍ.»[۸۰]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) *را با سکینه و وقار، شناخت حلال و حرام، نیاز همگان به او، و بی نیازی او از همه خواهید شناخت.*

۱۰ ـ «... یکون اعلمَ الناس، و احکمَ‌الناس، و اتقی الناس، و احلم الناس، و اسخی الناس، و اعبد الناس... و تنام عیناه و لاینام قلبه، و یکون محدَّثاً... و یکون دعاؤه مستجاباً حتی انه دعا علی صخرة لانشقّت بنصفین.»[۸۱]

او داناترین، حکیم‌ترین، پرهیزکارترین، بردبارترین، بخشنده‌ترین و عابدترین مردمان است،... دیدگانش در خواب فرو می‌رود، ولی دلش همیشه بیدار است و فرشتگان با او سخن گویند،... دعایش همواره به اجابت می‌رسد. اگر در مورد سنگی نفرین کند، از وسط به دو نیم می‌شود.

۱۱ ـ «دلالته فی خصلتین، فی العلم واستجابة الدعوة.»[۸۲]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) *دو نشانهٔ بارز دارد که با آنها شناخته می‌شود، یکی دانش بیکران و دیگری استجابت دعا.*

۱۲ ـ «اکثرکم علماً، و ارحمکم رحماً.»[۸۳]

دانش او از همه افزون‌تر و مرحمتش از همه گسترده‌تر است.

۱۳ ـ «فوالله ما لباسه الا الغلیظ و لا طعامه الا الجشب.»[۸۴]

به‌خدا سوگند که لباس مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) *جز پوشاکی درشت، و خوراک او جز غذایی سخت و بی‌خورش نیست.*

۱۴ ـ «و یشترط علی نفسه لهم، ان یمشی حیث یمشون و یلبس کما یلبسون و یرکب کما یرکبون و یکون من حیث یریدون و یرضی بالقلیل و یملاء الارض بعون الله عدلاً کما ملئت جوراً، یعبد الله حق عبادته، و لایأخذ حاجباً و لا بوّاباً.»[۸۵]

او نیز در حق خود تعهد می‌کند که از راه آنها برود، جامه‌ای مثل جامهٔ آنها بپوشد، مرکبی همانند مرکب آن‌ها سوار شود آن گونه که مردم می‌خواهند، و به کم راضی و قانع شود، زمین را به یاری خداوند پر از عدالت کند، چنان که پر از ستم شده باشد. خدا را آن طورکه شایسته است بپرستد، و برای خود دربان و نگهبان اختیار نکند.

۱۵ ـ «یسیر بالتقی و یعمل بالهدی.»[۸۶]

تقوا را پیشهٔ خود می‌سازد و از روی بصیرت و هدایت گام برمی‌دارد.

۱۰ ـ سیرت مدیریتی

۱ ـ «المهدی سمح بالمال، شدید علی العمال، رحیم بالمساکین.»[۸۷]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) *بخشنده‌ای است که مال را به وفور می‌بخشد، بر کارگزاران و مسؤولان دولت خویش بسیار سخت می‌گیرد، بر بی‌نوایان بسیار رؤوف و مهربان است.*

۲ ـ «یفرق المهدی اصحابه فی جمیع البلدان و یا مرهم بالعدل والاحسان و یجعلهم حکاماً فی الاقالیم و یأمرهم بعمران المدن.»[۸۸]

حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، *یارانش را در همهٔ شهرها پراکنده می‌کند، و به آنان دستور می‌دهد که عدل و احسان را شیوهٔ خود سازند، و آنان را فرمانروایان کشورهای جهان گرداند و به آنان فرمان می‌دهد که شهرها را آباد سازند.*

۳ ـ «یبعث الی امرائه بسائر الأمصار بالعدل بین الناس.»[۸۹]

والیان خود را به شهرها می‌فرستد و دستور می‌دهد که عدالت را در میان مردم پیاده کنند.

۴ ـ «یکون من الله علی حذوٍ لا یغترّ بقرابة، و لا یضع حجراً علی حجرٍ،... یفتح الله به باب حق و یغلق به باب کل باطل.»[۹۰]

او دقیقاً فرمان خدا را اجرا می‌کند، با کسی حساب خویشاوندی ندارد، سنگ روی سنگ نگذارد،... وخداوند به‌وسیله او درهای حق و حقیقت را بگشاید و درهای باطل را ببندد.

۵ ـ «یحق الحق.»[۹۱]

حق را احقاق نماید.

۶ ـ «لا یدعُ بدعةً الا ازالها و لا سنة الا اقامها.»[۹۲]

بدعتی در همهٔ جهان نمی‌ماند جز این‌که از بین می‌برد، و سنتی نمی‌ماند جز این‌که برپای می‌دارد.

۷ـ«فیستشیر المهدی اصحابه.»[۹۳]

مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) با یاران خود مشورت می‌کند.

۸ـ«وزراء المهدی من الأعاجم ما فیهم عربی، یتکلمون العربیة و هم اخلص الوزراء، و افضل الوزراء.»[۹۴]

وزیران حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، همه «عجم» غیر عرب هستند، و در میان آن‌ها حتی یک نفر هم «عرب» نیست، اما به عربی سخن می‌گویند و آنها خالص‌ترین و برترین وزیران هستند.

۹ـ«... یعمل بکتاب الله، لایری منکراً الا انکره.»[۹۵]

به کتاب خدا عمل می‌کند و هرکجا منکری را ببیند، آن‌را زشت و ناپسند شمرده و انکار نماید.

۱۰ـ«الولیّ الناصح.»[۹۶]

سرپرست خیرخواه.

۱۱ـ«یخذو فیها علی مثال الصالحین.»[۹۷]

او بر رویهٔ نیکان رفتار می‌نماید.

۱۲ـ«یکون اولی الناس بالناس من انفسهم، واشفق علیهم من آبائهم و امهاتهم، و یکون اشدّ الناس تواضعاً للّه عزوجل، و یکون آخذَ الناس بما یامر به، واکفَّ الناس عمّا ینهی عنه.»[۹۸]

او برای مردم از خودشان سزاوارتر، از پدر و مادرشان مهربان‌تر، و در برابر خداوند از همه متواضع‌تر است. آنچه به مردم فرمان می‌دهد، خود بیش از دیگران به آن عمل می‌کند، و آنچه مردم را از آن نهی کند خود بیش از همگان از آن پرهیز می‌کند.

۱۳ـ«یعطف الهَوی علی الهُدی، اذاعطفوا الهدی علی الهوی، و یعطف الرأی علی القرآن اذا عطفوا القرآن علی الرأی ... یأخذ الوالی من غیرها عمالَّها علی مساوی اعمالها... فیریکم کیف عدل السیرة و یحیی میت الکتاب و السنة.»[۹۹]

چون مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) ظهور کند، خواهش‌های نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند، پس از آن‌که رستگاری را به هوای نفس بازگردانده باشند. آرا و افکار را پیرو قرآن کند، پس از آن‌که قرآن را تابع رأی خود گردانده باشند...،کسی بر شما حکومت خواهد کرد که غیر از خاندان حکومت‌های امروزی است،او مسؤولان و کارگزاران را بر اعمال بدشان کیفر خواهد داد... .پس مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)به شما نشان خواهد داد که روش عادلانه در حکومت چگونه است و آنچه را که از کتاب و سنت متروک مانده، زنده خواهد ساخت.

□

● آثار

با توجه به حضور محدود و کوتاه مدت آن حضرت در دوران پدر بزرگوار خود و محدودیت‌های فراوانی که در دورهٔ غیبت برای آن حضرت وجود داشت، نباید انتظار داشت که مطالب زیادی از آن امام همام به‌دست ما برسد، اما با وجود همهٔ این محدودیت‌ها، از آن حضرت آثاری چند به یادگار مانده است که گر چه محدود است، اما برخی از آنها بسیار مهم و راهگشا می‌باشد.[۱۰۰] آثار آن حضرت عبارتند از:

۱ـ روایات و احتجاج‌ها

این روایات به ایام کودکی و دوران کوتاه زندگی آن حضرت در زمان حیات پدر بزرگوارشان بازمی‌گردد.[۱۰۱]

۲ـ دعاها و نمازها

دعا، رابطهٔ صمیمانه و زمزمهٔ عاشقانهٔ انسان با خداست. در دعاهایی که از آن حضرت به دست ما رسیده، مضامین بلند و متعددی مطرح شده است. مضامینی همچون: شناخت خداوند، مقام شامخ اهل بیت علیهم‌السلام، مقام امام زمان (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، قیامت، انتظار فرج، وظائف مؤمنان در عصر انتظار، پیروزی حق بر باطل،

صبر در شدائد، رفع گرفتاری‌ها از مؤمنین، دعا در حق پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام، قضای حوائج، و بسیاری مسائل اخلاقی و رفتاری دیگر.[۱۰۲] افزون بر دعاها، نمازهای متعددی نیز از آن حضرت نقل شده است.[۱۰۳]

۳ـ زیارت‌نامه‌ها

زیارت، امام‌شناسی و گویای رابطه انسان با امام است. در زیارتنامه‌های منسوب به آن حضرت معارفی بلند از امام‌شناسی، شأن و مرتبت آن بزرگواران و وظائف و تکالیف مؤمنان نسبت به آنان و نیز برخی حقایق و مجاهدت‌ها و تاریخ امامان معصوم علیهم‌السلام آورده شده است.[۱۰۴]

۴ـ توقیعات و بیانات

آن حضرت توقیعات (نامه‌های) متعددی به برخی از نایبان خاص[۱۰۵] (نواب اربعه)، یا نایبان عام (همچون شیخ مفید)[۱۰۶] و یا بعضی از شیعیان و پیروان[۱۰۷] خود دارد. بعضی از این نامه‌ها در جواب برخی پرسش‌ها[۱۰۸] و بعضی دیگر ابتدائاً از جانب آن حضرت صادر شده است. محتوای این نامه‌ها حاوی مسائل متعدد و مختلفی است. مسائلی همچون: پرسش و پاسخ‌های فقهی، نقش امام در دوران غیبت، برخی هشدارها و پیشگوئی‌ها، تایید و تکذیب برخی افراد، وظائف منتظران، مرجعیت فقها در عصر غیبت و....[۱۰۹]

افزون بر توقیعات، از آن حضرت سخنان فراوانی نیز در باب مسائل مختلف به یادگار مانده است.این سخنان از جانب کسانی نقل شده است که به حضور حضرت شرفیاب شده‌اند. «محمد بن عثمان عَمْروی». دومین سفیر آن حضرت می‌گوید: آن حضرت را برای آخرین بار در کنار خانهٔ خدا در «مکه» دیدم که چنین می‌گفت: «**اللهم انجز لی ما وعدتنی**» (بار خدایا آنچه که به من وعده کردی، انجام ده)، و دیدم که در «مستجار»، پردهٔ کعبه را گرفته و عرضه می‌دارد: «**اللهم انتقم لی من اعدائی**»[۱۱۰] (بار خدایا انتقام مرا از دشمنانم بگیر).[۱۱۱]

خلاصه

در مورد «سیرت» و «آثار» امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، اخبار فراوانی به دست ما رسیده است.

«سیرت» امام مهدی(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) از دو زاویه قابل بررسی است: «عصر غیبت» و «دوران ظهور.»

در «عصر غیبت»، امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در میان جامعه و مردم حضور دارد و از احوال ایشان باخبر است و در حفظ و نجات آنان سعی وافر دارد.

در «دوران ظهور» از سیرت تربیتی، اخلاقی، مدیریتی و... ویژه‌ای برخوردار است. توجه به این سیرت‌ها می‌تواند الگو و سرمشق خوبی برای پیروان آن حضرت باشد.

از امام(عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) علی‌رغم محدودیت‌های فراوان، آثار گرانبهای زیادی به یادگار مانده است. از جملهٔ این آثار، دعاها و توقیعات آن حضرت است که حاوی مطالب عمیق و نکات در خور توجهی است.

پی‌نوشت‌های فصل نهم

۱. بحارالانوار، ج ۵۳. ص ۱۸۱. («ابر»، کنایه از مخفی بودن عنوان و شخصیت است و «خورشید»، کنایه از تأثیر سودبخش آن حضرت در جامعهٔ انسانی). تاریخ الغیبة الکبری، سید محمد صدر، ص ۵۱.

۲. الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۵۹۶.

۳. همان.

۴. دفع گرفتاری‌ها و بلاها ممکن است مستقیماً توسط خود آن بزرگوار، و یا از طریق وسائط و یاران مخصوص وی، و یا به وسیلهٔ دعای آن حضرت صورت گیرد (تاریخ الغیبة الکبری، سید محمد صدر، ص ۱۵۳). می‌دانیم که حضرت، مستجاب الدعوة است (این المضطرّ الذی یجاب اذا دعا)، دعای ندبه.

۵. النجم الثاقب، ص ۳۱۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۱۷۸؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۱۶، (به نقل از: تاریخ الغیبة الکبری، سید محمد صدر، ص ۱۱۶ ـ ۱۱۷).

۶. الغیبة، نعمانی، ص ۸۴، (باب ان فی القائم سنةً من الانبیاء)؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶ (با اندکی تفاوت در عبارات)؛ بحار الانوار، ج ۵۱. ص ۱۴۲ و ج ۵۲. ص ۱۵۴؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۷۵.

۷. الغیبة، نعمانی، ص ۷۲. (به نقل از: روزگار رهایی، کامل سلیمان، ترجمهٔ علی اکبر مهدی پور، ج ۱، ص ۲۲۳).

۸. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۴۰.

۹. برای آگاهی از نمونه‌هایی از موارد مذکور، ر.ک: تاریخ الغیبة الکبری، سید محمد صدر، ص ۱۲۲ ـ ۱۳۰.

۱۰. علامه طباطبایی در این زمینه بیانی نغز دارد که فلسفهٔ حضور امام غایب را در میان جامعه روشن می‌کند. وی می‌گوید: «امام چنان‌که نسبت به ظاهر اعمال مردم پیشوا و راهنمااست، همچنان در باطن نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد و اوست قافله سالار کاروان انسانی که از راه باطن به سوی خدا سیر می‌کند.» ر.ک: شیعه در اسلام، علامه طباطبایی، ص ۱۸۳ ـ ۱۸۷.

۱۱. امام باقر علیه السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۳۶؛ منتخب الاثر، ص ۴۸۲. لازم به یادآوری است که در

کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲. ص ۳۳۸، به جای « اخلاقهم»، « احلامهم» آورده شده است؛ یعنی حضرت «قائم» فرزانگی آنان را به تمامیت می‌رساند. و در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۵ از امام باقر علیه السلام این گونه روایت شده است: « اذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت بها احلامهم.»

۱۲. امام باقر علیه السلام، بحار الانوار، ج ۵۲. ص ۳۵۲ (به‌نقل از: الغیبة، نعمانی).

۱۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، الملاحم و الفتن، ص ۷۱. و نیز ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱. ص ۹۱ (یملاء الله قلوب امة محمد صلی الله علیه و آله غنیً).

۱۴. امام علی علیه السلام، منتخب الاثر، ص ۴۷۳ ـ ۴۷۴.

۱۵. امام باقر علیه السلام، بشارة الاسلام، ص ۲۳۹ و ۲۶۱ (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۲۹).

۱۶. امام باقر علیه السلام، الزام الناصب، ص ۱۷۷.

۱۷. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۱.

۱۸. امام صادق علیه السلام، الغیبة، شیخ طوسی ، ص ۳۲.

۱۹. نهج البلاغة، خ ۱۳۸.

۲۰. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بحار الانوار، ج ۵۱. ص ۷۵؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۱۴.

۲۱. امام صادق علیه السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۶۲.

۲۲. امام صادق علیه السلام، منتخب الاثر، ص ۴۷۴ .

۲۳. امام باقر علیه السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۷۲.

۲۴. امام صادق علیه السلام، الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۸۳؛ الکافی، ج ۳، ص ۳۶۸.

۲۵. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بحار الانوار، ج ۵۱. ص ۸۱؛ منتخب الاثر، ص ۱۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۳.

۲۶. امام باقر علیه السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۹۰.

۲۷. امام باقر علیه السلام، الکافی، ج ۸، ص ۲۷۸.

۲۸. الملاحم و الفتن، ص ۶۶.

۲۹. امام باقر علیه السلام، منتخب الاثر، ص ۱۵۷؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۷۸ و ۱۳۲؛ روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۰۲.

۳۰. امام باقر علیه السلام، الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۵۴.

۳۱. امام باقر علیه السلام، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳۲. امام صادق علیه السلام، الغیبة، شیخ طوسی، ص ۳۲.

۳۳. امام صادق علیه السلام، بحار الانوار، ج ۵۲. ص ۳۴۰.

۳۴. امام صادق علیه السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۷۶ و ۳۸۱.

۳۵. امام صادق علیه السلام، منتخب الاثر، ص ۳۰۸؛ بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۳۸.

۳۶. امام باقر علیه السلام، الغیبة، نعمانی، ص ۲۳۱؛ بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۵۳.

۳۷. مفاتیح الجنان، دعای افتتاح.

۳۸. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بحارالانوار، ج ۵۱. ص ۸۳.

۳۹. امام صادق علیه السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۲۷.

۴۰. امام رضا علیه السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۵۹.

۴۱. دعای ندبه.

۴۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سنن ابن‌ماجه، تحقیق، محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۲، ص ۱۳۶۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱. ص ۸۸.

۴۳. امام صادق علیه السلام، منتخب الاثر، ص ۴۷۴.

۴۴. امام صادق علیه السلام، الامام المهدی، ص ۳۷۱ (به‌نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۵۰).

۴۵. امام باقر علیه السلام، منتخب الاثر، ص ۱۵۷.

۴۶. منتخب الاثر، ص ۴۸۲.

۴۷. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۱۵.

۴۸. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، الزام الناصب، ص ۱۶۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۸۳ (با اندکی تفاوت).

۴۹. صحیح مسلم به شرح النووی، ج ۱۸، ص ۳۹.

۵۰. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۰۹.

۵۱. امام باقر علیه السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۹۰.

۵۲. امام صادق علیه السلام، بحار الانوار، ج ۵۲. ص ۳۳۶ (به‌نقل از: الخرایج والجرایح).

۵۳. امام صادق علیه السلام، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

۵۴. امام صادق علیه السلام، منتخب الاثر، ص ۴۸۳.

۵۵. «حدیث معراجیه»، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۶؛ بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۷ (در صفحه ۳۲۱ از

امام باقر علیه السلام چنین آمده: «... و یرقی فی الاسباب» مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) بر مرکب‌های پرصدایی که آتش و نور در آنها تعبیه شده است، سوار می‌شود و به همهٔ آسمان‌ها سفر می‌کند). و نیز ر.ک: خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، ص ۳۹.

۵۶. امام صادق علیه السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۳۸.

۵۷. امام صادق علیه السلام، بشارة الاسلام، ص ۲۴۰ و ۲۵۹ (به‌نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۶۴۵).

۵۸. امام باقر علیه السلام، الغیبة، نعمانی، ص ۱۲۵ (به‌نقل از: تاریخ مابعدالظهور، سید محمد صدر، ص ۸۵۰).

۵۹. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۳۵۳.

۶۰. امام صادق علیه السلام، بحار الانوار، ج ۵۲. ص ۲۶۹.

۶۱. امام علی علیه السلام، نهج البلاغة، خ ۱۳۸.

۶۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، الکافی، ج ۱، ص ۴۱۲.

۶۳. امام حسین علیه السلام، اعلام الوری، ص ۳۸۴ (به‌نقل از: روزگار رهایی، ج ۱، ص ۸۶).

۶۴. امام صادق علیه السلام، ینابیع المودة، ج ۳، ص ۶۲.

۶۵. الزام الناصب، ص ۲۴۲.

۶۶. دعای ندبه.

۶۷. امام صادق علیه السلام، الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۹۱؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۷۰۵ (به‌نقل از: روزگار رهایی، ج ۱، ص ۴۶۴).

۶۸. امام صادق علیه السلام، الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۷۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲. ص ۳۵۴.

۶۹. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، منتخب الاثر، ص ۴۹۱.

۷۰. امام صادق علیه السلام، ینابیع المودة، ج ۳، ص ۶۲؛ الزام الناصب، ص ۲۲۳.

۷۱. امام صادق علیه السلام، الغیبة، نعمانی، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲. ص ۲۹۲ و ۳۳۸.

۷۲. امام کاظم علیه السلام، بحارالانوار، ج ۸۶، ص ۸۱.

۷۳. امام رضا علیه السلام، عقدالدرر، ص ۱۵۸.

۷۴. امام صادق علیه السلام، الملاحم و الفتن، ص ۵۸. (شاید تشبیه به شیشه از جهت تسلیم و عدم مقاومت آن باشد).

۷۵. امام رضا علیه السلام، الزام الناصب، ص ۱۰.

۷۶. امام رضاعليه‌السلام، جمال الاسبوع، ص ۳۱۰؛ صحیفهٔ مهدویه، ص ۲۹۰.

۷۷. امام صادق عليه‌السلام، عیون اخبار الرضاعليه‌السلام، جلد ۱، ص ۳۶.

۷۸. امام باقرعليه‌السلام، بحارالانوار، جلد ۵۲. ص ۳۱۷؛ منتخب الاثر، ص ۳۰۹.

۷۹. پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله، الملاحم والفتن، ص ۱۰۸ (به نقل از: روزگار رهایی، جلد ۲، ص ۹۵۰).

۸۰. امام حسینعليه‌السلام، الغیبة، نعمانی، ص ۱۲۷؛ منتخب الاثر، ص ۳۰۹.

۸۱. امام رضاعليه‌السلام، الزام الناصب، ص ۹. (به نقل از: روزگار رهایی، ج ۱، ص ۱۳۲)

۸۲. امام رضاعليه‌السلام، عیون اخبار الرضاعليه‌السلام، جلد ۱، ص ۱۷۰؛ الزام الناصب، ص ۱۰.

۸۳. امام امیرالمؤمنینعليه‌السلام، الغیبة، نعمانی، ص ۱۱۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱. ص ۱۱۵؛ منتخب الاثر، ص ۳۰۹.

۸۴. امام صادق عليه‌السلام، الغیبة، نعمانی، ص ۱۲۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲. ص ۳۵۴.

۸۵. امام علیعليه‌السلام، منتخب الاثر، ص ۴۶۹.

۸۶. امام صادق عليه‌السلام، بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۲۶۹. (در بعضی نسخ «یشیر» آمده است).

۸۷. امام صادق عليه‌السلام، الملاحم و الفتن، ص ۱۳۷؛ الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۵۰ (به‌نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۵۹۸).

۸۸. امام صادقعليه‌السلام، الامام المهدی، ص ۲۷۱.

۸۹. الزام الناصب، ص ۲۰۲ و ۲۲۸.

۹۰. پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله، الملاحم و الفتن، ص ۱۰۸ (به‌نقل از: روزگار رهایی، ج ۲، ص ۹۵۰).

۹۱. اعلام‌الوری، ص ۳۸۴.

۹۲. الزام الناصب، ص ۲۳۳؛ ینابیع المودة، ج ۳، ص ۶۲.

۹۳. امام صادقعليه‌السلام، الزام الناصب، ص ۲۰۱.

۹۴. پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله، ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۳۳؛ روزگار رهایی، ص ۵۹۹.

۹۵. امام باقرعليه‌السلام، بحارالانوار، ج ۵۱. ص ۱۴۱ و ۳۷۸.

۹۶. مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر.

۹۷. امام امیرالمؤمنینعليه‌السلام، نهج البلاغه، خ ۱۵۰.

۹۸. امام رضاعليه‌السلام، الزام الناصب، ص ۱۰.

۹۹. امام علیعليه‌السلام، نهج البلاغة، خ ۱۳۸.

۱۰۰. مثل این روایت: «و اماالحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله‌علیهم.» (الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۵۴۳)

۱۰۱. ر.ک: کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۵۴ـ۴۶۵، ح ۲۱؛ الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۵۳۲؛ بحارالانوار، ج ۵۲. ص ۸۶.

۱۰۲. برای اطلاع از مجموعه دعاهای آن حضرت ر.ک: صحیفة المهدی(عجل الله تعالی فرجه‌الشریف) جواد قیومی اصفهانی؛ الصحیفة المهدیّة، سید مرتضی مجتهدی. (و ترجمهٔ فارسی آن با نام صحیفهٔ مهدیه، محمد حسین رحیمیان). در اینجا به یک نمونه از دعاهای آن حضرت اشاره می‌شود:

«اللهم ارزقنا توفیق الطاعة، وبعد المعصیة، وصدق النیّة، وعرفان الحرمة، واکرمنا بالهدی والاستقامة، وسدّد السنتنا بالصواب والحکمة، واملأ قلوبنا بالعلم والمعرفة وطهر بطوننا من الحرام والشبهة، واکفف ایدینا عن الظلم والسرقة، واغضض ابصارنا عن الفجور والخیانة، واسدد اسماعنا عن اللغو والغیبة.

وتفضل علی علمائنا بالزهد والنصیحة، وعلی المتعلمین بالجهد والرّغبة، وعلی المستمعین بالأتباع والموعظة، وعلی مرضی المسلمین بالشفاء والرّاحة، وعلی موتاهم بالرّأفة والرحمة، وعلی مشایخنا بالوقار والسکینة، وعلی الشباب بالانابة والتوبة، وعلی النساء بالحیاء والعفّة. وعلی‌الاغنیاء بالتواضع والسعة، وعلی‌الفقراء بالصبر والقناعة، وعلی الغزاة بالنصر والغلبة، وعلی الاسراء بالخلاص والراحة، وعلی‌الامراء بالعدل والشفقة، وعلی‌الرّعیّة بالانصاف وحسن السیّرة.

وبارك للحجاج والزوار في الزاد والنفقة، واقض ما اوجبت علیهم من الحج والعمرة، بفضلك ورحمتك، یا أرحم الراحمین.» (مصباح، الکفعمي، ص ۲۸۱).

«بارالها! به ما توفیق فرمانبرداری، و پرهیز از گناه ونافرمانی، ونیّت پاك و بی آلایش، و شناخت و معرفت به آنچه نزد تو ارزشمند است، عطا فرما، و ما را به هدایت و پایداری، گرامی دار، وزبان ما را به صدق وصواب بر کلام حکیمانه وشایسته گویا ساز، ودل ما را از علم ومعرفت لبریز فرما، وشکم ما را از طعام حرام وشبهه ناک پاک گردان، ودست ما را از ظلم وتعدی وتجاوز بازدار، وچشم ما را از گناه وخیانت محفوظ دار، وگوش ما را از شنیدن سخنان بیهوده وغیبت مسدود گردان.

و به دانشمندان ما زهد وبی‌رغبتی به دنیا ونصیحت وخیر خواهی، وبه دانش آموزان ما

جدّیت و شوق و رغبت، و به شنوندگان، پیروی و پندپذیری، وبه بیماران مسلمان شفا وآسایش، وبه مردگان آنان رأفت و رحمت، وبه پیرمردان ما وقار ومتانت، وبه جوانان، بازگشت به سوی تو و توبه، و به زنان، حیا وعفت عنایت فرما.

و به ثروتمندان تواضع وسعهٔ صدر، و به فقیران صبر وقناعت، وبه رزمندگان نصرت وپایداری، وبه اسیران آزادی وآسایش، و به امیران و فرماندهان دادگری ومهربانی، وبه مردم انصاف و سرشت نیك عطا فرما.

و به توشه و سرمایهٔ حجاج وزائران برکت عنایت کن، وحج و عمره‌ای که بر آنان واجب ساخته‌ای ادا فرما، به فضل ورحمتت،ای مهربان‌ترین مهربانان.»

۱۰۳. ر.ک: صحیفهٔ مهدیه، سید مرتضی مجتهدی، ترجمهٔ محمد حسین رحیمیان، ص ۱۲۷ ـ ۱۵۲.

۱۰۴. همان؛ بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۹۵ و ۲۱۲، و ج ۱۰۱، ص ۳۱۷، و ج ۹۴، ص ۳۶.

۱۰۵. ر.ک: الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۵۳۵ و ۵۴۲.

۱۰۶. همان، ج ۲، ص ۵۹۶.

۱۰۷. بحارالانوار، ج ۵۱. ص ۲۹۴، ۲۹۷ و ۲۹۹.

۱۰۸. الاحتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۵۵۷.

۱۰۹. برای اطلاع از مجموعه توقیعات آن حضرت ر.ک: فرمایشات حضرت بقیة الله، محمد خادمی شیرازی؛ روزگار رهایی، کامل سلیمان، ترجمهٔ علی اکبر مهدی پور، ج ۲، ص ۱۲۸۵. مناسب است در انتها یک نمونه از نامه‌های آن حضرت (نامه به شیخ مفید)، ضمیمه شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

أمّا بعد: سلام عليك أيها الولي المخلص في الدين، المخصوص فينا باليقين، فإنّا نحمد اليك الله الذي لا اله الا هو، ونسأله الصلاة على سيّدنا، ومولانا، ونبيّنا محمد وآله الطاهرين، ونعلمك ـ أدام الله توفيقك لنصرة الحقّ، وأجزل مثوبتك على نطقك عنّا بالصّدق ـ أنه قد أذن لنا في تشريفك بالمكاتبة، و تكليفك ما تؤديه عنّا الى موالينا قبلك، أعزّهم الله بطاعته، وكفاهم المهم برعايته لهم وحراسته، فقف ـ ايّدك الله بعونه ـ على أعدائه المارقين من دينه على ما أذكره، وأعمل في تأديته الى من تسكن اليه بما نرسمه ان شاء الله.

نحن وان كنا ناوين بمكاننا النائي عن مساكن الظالمين، حسب الذي أراناه الله تعالى لنا من الصّلاح، ولشيعتنا المؤمنين في ذلك، ما دامت دولة الدنيا للفاسقين، فإنا نحيط علماً بأنبائكم،

ولا يعزب عنا شيء من أخباركم، ومعرفتنا بالذلّ الذي أصابكم مذ جنح كثير منكم الى ما كان السلف الصالح عنه شاسعاً ونبذوا العهد المأخوذ وراء ظهورهم كأنهم لا يعلمون. انا غير مهملين لمراعاتكم، ولا ناسين لذكركم ولولا ذلك لنزل بكم اللأواء و اصطلمكم الاعداء، فاتقوا الله ـجل جلالهـ و ظاهرونا على انتياشكم من فتنة قد أنافت عليكم، يهلك فيها من حمّ أجله، ويحمى عنه من أدرك أمله، و هي امارة لِأَزوف حركتنا ومباثّتكم بأمرنا ونهينا، والله متم نوره ولو كره المشركون.

اعتصموا بالتقيّة من شبّ نار الجاهلية يحشّشها عُصَبٌ أَمَويَّة، يهوِّل بها فرقةً مهديَّة، أنا زعيم بنجاة من لم يرم فيها المواطن، وسلك في الطعن منها السبل المرضية.

اذا حل جمادى الاولى من سنتكم هذه، فاعتبروا بما يحدث فيه، واستيقظوا من رقدتكم لما يكون في الذي يليه.

ستظهر لكم من السماء آية جليّة، ومن الارض مثلها بالسوية، و يحدث في ارض المشرق ما يُحزن، و يُقلق، و يغلب من بعد على العراق طوائف عن الاسلام مراق، تضيق بسوء فعالهم على أهله الارزاق. ثم تنفرج الغمّة من بعد ببوار طاغوتٍ من الاشرار ثم يَسُرُّ بهلاكه المتقون الاخيار، و يتفق لمريدي الحج من الآفات ما يؤمِّلونه منه على توفيرٍ عليه منهم و اتفاق، و لنا في تيسير حَجِّهم على الاختيار منهم والوِفاق، شأنٌ يظهر على نظام و اتساق.

فليعمل كل امرىء منكم بما يقرب به من محبتنا، و يتجنّب ما يُدنيه من كراهتنا فان أمرنا بغتة فجاءة، حين لا تنفعه توبة، و لا يُنجيه من عقابنا ندمٌ على حَوْبة.

والله يُلهمكم الرشدَ، ويلطف لكم في التوفيق برحمته.»(الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۹۶).

به نام خداوند بخشنده مهربان

«اما بعد، سلام بر تو ای دوست با اخلاص در دین، که در اعتقاد به ما از روی علم و یقین امتیاز داری. در منظر تو خداوندی راکه جز او خدایی نیست سپاس گذارده و از او، درود و رحمت بر آقا و مولا و پیامبرمان حضرت محمد و نیز خاندان پاکش را خواستاریم.

و تو ـکه پروردگار، توفیقت را برای یاری حق دوام بخشد و پاداشت را به خاطر سخنانی که با صداقت از جانب ما می‌گویی افزون گرداند ـرا آگاه می‌کنیم که به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت و افتخار مکاتبه مفتخر سازیم و موظف کنیم که آنچه به تو می‌نویسیم به دوستان ما که نزد تو می‌باشند برسانی؛ دوستانی که خداوند به اطاعت از خود گرامی‌شان بدارد و با

حراست و عنایت خود امورشان راکفایت نماید و مشکلاتشان را برطرف سازد. پس تو ـ که خداوند با یاری‌اش در برابر دشمنانش که از دینش خارج شده‌اند تأییدت نماید ـ به آنچه که یادآور و متذکر می‌شویم متوجه و آگاه باش و در رسانیدن و ابلاغ آن به کسانی که اعتماد به آنها داری بر طبق آنچه که برای تو ـ اگر خدا بخواهد ـ ترسیم و تعیین می‌کنیم، عمل نما.

ما اگر چه هم اکنون در مکانی دور از جایگاه ستمگران سکنی گزیده‌ایم ـ که خداوند صلاح ما و شیعیان با ایمان‌ما را مادامی که حکومت دنیا به دست تبهکاران می‌باشد در این کار به ما ارائه فرموده است، ولی در عین حال بر اخبار و احوال شما آگاهیم و هیچ چیز از اوضاع شما بر ما پوشیده و مخفی نیست. از خواری و مذلّتی که دچارش شده‌اید باخبریم؛ از آن زمان که بسیاری از شما به برخی کارهای ناشایستی میل کردند که پیشینیان صالح شما از آنها دوری می‌جستند، و عهد و میثاق مأخوذ خدائی را آن‌چنان پشت سر انداختند که گویا به آن پیمان آگاه نیستند.

ما شما را رها نکرده و یادتان را از خاطر نبرده‌ایم؛ که اگر جز این بود (توجهات ما نبود) بلاها و مصیبت‌ها بر شما فرود آمده، و دشمنان، شما را ریشه‌کن می‌نمودند. پس تقوای خدا پیشه کنید، و ما را یاری دهید، تا از فتنه‌ای که به شما روی آورده، شما را نجات بخشیم؛ فتنه و آشوبی که هر کس مرگش فرا رسیده باشد از آن دور ماند. و آن فتنه، نشانهٔ نزدیک شدن حرکت و جنبش ما و آگاه کردن شما به امر و نهی ما است (یا، اظهار و پخش کردن شما، امر و نهی ما را). و خداوند نور خود را تمام خواهد کرد، گر چه مشرکان را خوش نیاید.

چنگ زنید (در آن فتنه)به تقیه. چه هر که آتش جاهلیّت را برافروزد، گروه‌های اموی آن را شعله‌ور ساخته و با آن، گروه هدایت شده را هراسان کنند. من عهده‌دار نجات کسی هستم که در آن فتنه، برای خود مقام و جایگاهی نجوید، و در عیب جویی از آن به راهی پسندیده گام گذارد.

از حادثه‌ای که به هنگام فرارسیدن ماه جمادی الاولی در همین سال روی خواهد داد، عبرت گیرید، و از خوابی که شما را فراگرفته برای حوادث بعدی بیدار شوید.

به زودی از آسمان نشانه‌ای روشن و آشکار و از زمین نیز علامتی همانند آن برای شما پدیدار می‌شود. در مشرق زمین، حوادثی غمبار و نابسامان کننده، روی خواهد داد، و بعد از آن گروه‌هایی که از اسلام روی گردانیده و خروج کرده‌اند، بر عراق سلطه پیدا خواهند کرد. و

بر اثر بدکاری و سوء اعمال آنان، اهل عراق دچار سختی معیشت می‌گردند. و پس از مدتی با هلاکت و نابودی فرمانروائی بدکار، ناراحتی‌ها برطرف می‌شود، و سپس پرهیزکاران نیکوکار از هلاکت و نابودی او شاد می‌گردند.

کسانی که از گوشه و کنار دنیا به حج می‌روند، به تمام آروزها و اهداف خود می‌رسند، و هر چه می‌خواهند در دسترس آنها وجود خواهد داشت. و ما را در آسان نمودن حج آنان بر طبق دلخواهشان، برنامه‌ای است که با انسجام و نظم ظاهر می‌گردد.

بنابراین، هر یک از شما باید کاری کند که وی را به محبت و دوستی ما نزدیک می‌نماید؛ و از آنچه که خوش‌آیند ما نبوده و باعث کراهت و خشم ما است، دوری گزیند، زیرا امر ما ناگهان فرا می‌رسد، در هنگامی که توبه و بازگشت برای او سودی ندارد و پشیمانی او از گناه، از کیفر ما نجاتش نمی‌بخشد.

خداوند راه رشد و هدایت را به شما نشان دهد و به رحمت خود، وسائل توفیق را به آسانی برایتان فراهم فرماید.»

سپس امضا و گواهی امام علیه السلام در پایان نامه آمده است.

لازم به یادآوری است که برای «شیخ مفید» دو توقیع صادر شده است؛ یکی در سال (۴۱۰ ه) و دیگری در سال (۴۱۲ ه). آنچه در اینجا آورده شد، توقیع اول است.

۱۱۰. بحارالانوار، ج ۵۱. ص ۳۵۱، و ج ۵۲. ص ۳۰؛ الغیبة، شیخ طوسی، ص ۱۵۱، منتخب الاثر، ص ۳۵۹.

۱۱۱. برای اطلاع از مجموعه سخنان آن حضرت (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) به همان منابع پی نوشت شمارهٔ ۱۰۹ رجوع شود.

فهرست منابع و مآخذ

اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، محمد بن الحسن الحرّ العاملی، قم، بی‌تا.

اثبات الوصیة، علی بن الحسن المسعودی، نجف ۱۹۵۵.

الاجتهاد والتقلید وسلطات الفقیه، محمد مهدی آصفی، ط ۱، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۶ ه.

اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، شیخ طوسی، تصحیح حسن مصطفوی، نشر دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش.

اضواء علی السنة المحمّدیه، محمود ابوریّه، بیروت، مؤسسة الاعلمی.

اعلام الوری، ابوعلی فضل بن الحسن الطبرسی، نجف، ۱۳۹۰ ه.

اعیان الشیعة، سید محسن امین عاملی، به اهتمام حسن امین، (۱۰ مجلد) بیروت، ۱۹۸۶ م.

اقبال، سید بن طاووس.

الارشاد فی معرفة حجج اللّٰه علی العباد، محمدبن محمدبن نعمان تلعکبری بغدادی، شیخ مفید، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۹ ه (در فصل پنجم و ششم و قسمت ۷ ـ ۷ فصل هفتم از این چاپ استفاده شده است).

الارشاد فی معرفة حجج اللّٰه علی العباد، محمد بن محمد بن نعمان تلعکبری بغدادی، شیخ مفید، ۲ مجلد، ط ۲، قم، مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ ه.

امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، محمد تقی مدرسی، ط ۳، مشهد، نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.

انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، عباسعلی عمید زنجانی، ط ۵، تهران نشر کتاب سیاسی وابسته به کتاب طوبی، ۱۳۷۱ ش.

بحار الانوار، علاّمه مجلسی، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه / ۱۹۸۳ م.

بحار الانوار، علاّمه مجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامی، ۱۳۷۶ ه (در فصل پنجم، ششم و قسمت ۷ ـ ۷ فصل هفتم از این چاپ استفاده شده است).

بصائر الدرجات فی فضایل آل محمد ﷺ، ـ محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی، قم، منشورات کتابخانهٔ آیة اللّٰه العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۱۴ ق.

بین الخلفاء والخلعاء، دکتر منجد، صلاح الدین، ط ۳، بیروت، دارالکتاب الحدیث، ۱۹۸۰ م.

پژوهشی پیرامون زندگی تواب خاص امام زمان(عج)، علی غفار زاده، قم، انتشارات نبوغ، ۱۳۷۵ ش.

تاریخ ادیان و مذاهب جهان، عبداللّٰه مبلغی آبادانی، ط ۱، قم، انتشارات منطق (سینا)، ۱۳۷۳ ش.

تاریخ الاسلام (السیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی)، دکتر حسن ابراهیم حسن، ط ۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۴ م.

تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، محمد بن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روایع التراث العربی، ۱۳۷۸ ق.

تاریخ اهل البیت علیهم‌السلام منسوب به ابن ابی الثلج بغدادی، تحقیق سید محمد رضاحسینی جلالی، مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام ۱۴۱۰ ه.

تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.

تاریخ التشریع الاسلامی، دکتر عبدالهادی الفضلی، بیروت، دارالنصر، ۱۴۱۳ ه / ۱۹۹۲ م.

تاریخ الخلفا، جلال الدین سیوطی، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، مطبعة السعاده، ۱۳۷۱ ه / ۱۹۵۲ م.

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، دکتر جاسم حسین، ترجمه دکتر سید محمد تقی آیت اللهی، تهران، موسسهٔ انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷ ش.

التاریخ العباسی (السیاسی و الحضاری)، دکتر ابراهیم ایوّب، بیروت، الشرکة العالمیة للکتاب، ۱۹۸۹ م.

تاریخ الغیبة الصغری، سید محمد صدر، ط ۲، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۰ هـ.

تاریخ فقه و فقها، دکتر ابوالقاسم گرجی، انتشارات سَمت، ۱۳۷۵ ش.

تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (معروف به ابن واضح)، بیروت، دار صادر، ۱۳۷۹ هـ.

تجارب الامم، ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ هـ)، چهار مجلد، قاهره، ۱۹۱۴ م.

تحریر الوسیلة، امام خمینی، تهران، مکتبة اعتماد الکاظمینی، ۱۴۰۷ هـ.

*تحلیلی از زندگانی امام کاظم*علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمهٔ محمد رضا عطایی، کنگره جهانی حضرت رضاعلیه‌السلام ۱۳۶۸ ش.

تنقیح المقال، علاّمه مامقانی، نجف، مکتبة المرتضویة، ۱۳۵۰ هـ.

تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، تصحیح حسن موسوی خرسان، نجف، ۱۹۸۵ م.

جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی، چاپ رنگین، ۱۳۳۴ ش.

جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۴ هـ.

*زندگانی امام حسن عسکری*علیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمهٔ سید حسن اسلامی، قم، انتشارات جامعهٔ مدرسین، ط ۳، ۱۳۷۳ ش.

*حیاة الامام العسکری*علیه‌السلام، شیخ محمد جواد طبسی، ط ۲، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ ش.

حیاة الامام محمد المهدی، باقر شریف قرشی، قم، ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۶ م.

خدمات متقابل اسلام و ایران، استاد شهید مرتضی مطهری، ط ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰ ش.

الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، قم، تحقیق و نشر مؤسسه الامام المهدیعلیه‌السلام، ۱۴۰۹ هـ.

خلاصة الاقوال، علاّمه حسن‌بن یوسف‌بن علی‌بن مطهّر حلّی، نجف، مطبعهٔ حیدریه، ۱۹۶۱ م.

الخلافة العباسیة فی عصر الفوضی العسکریّة (۲۴۷ / ۳۳۴ هـ ـ ۸۶۱ / ۹۴۶ م)، دکتر فاروق عمر، ط ۲، بغداد، منشورات مکتبة المثنّی. ۱۹۷۷ م.

خورشید مغرب، محمد رضا حکیمی، ط ۷، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش.

دایرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب، تهران، شرکت سهامی افست، ۱۳۴۵.

دایرة المعارف القرن العشرین، محمد فرید وجدی، بیروت، دارالمعرفه.

دبستان مذاهب، کیخسرو اسفندیار، تهران، کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۶۲ ش.

دعوی السفارة فی الغیبه الکبری، محمّد سَنَد، قم، مکتبة الداوری، ۱۴۱۱ ق.

دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری، نجف، مطبعهٔ حیدریة.

دولت مهدیعلیه‌السلام**، سیرت مهدی**علیه‌السلام، مصطفی دلشاد تهرانی، ط ۲، مؤسسهٔ نشر و تحقیقات، ۱۳۷۵ ش.

الدولة العباسیة، محمد بک الخضری، بیروت، موسسة الکتب الثقافیة، ۱۴۱۵ هـ / ۱۹۹۵ م.

الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ آقا بزرگ تهرانی، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ هـ.

رجال الطوسی، محمدبن حسن طوسی، نجف، مکتبة الحیدریة، ۱۳۸۰ هـ.

رسائل خوارزمی، مصر، مطبعهٔ عثمانی، ۱۳۱۲ هـ.

روزگار رهایی (ترجمهٔ یوم الخلاص)، کامل سلیمان، ترجمه علی اکبر مهدی‌پور، ط ۳، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۶ ش.

زندگانی امام علی الهادیعلیه‌السلام، باقر شریف قرشی، ترجمهٔ سید حسن اسلامی، ط ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ ش.

زندگانی سیاسی امام جوادعلیه‌السلام، جعفر مرتضی عاملی، ترجمه سید محمد حسینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم.

سنن ابی داود، حافظ ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر.

سیر اعلام النبلاء، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ط ۹، ۱۴۱۳ هـ.

سیرهٔ پیشوایان، مهدی پیشوایی، قم، مؤسسهٔ تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادقعلیه‌السلام، ۱۳۷۲ ش.

سیرة الائمة الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی، ط ۱، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۴ هـ.

شیعه در اسلام، علامه سید محمد حسین طباطبائی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲ ش.

صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، به شرح کرمانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

صحیفة المهدیعلیه‌السلام، جواد قیومی اصفهانی، ط ۱، قم، تحقیق مؤسسة النشر الاسلامی.

صحیفهٔ مهدیّه، سید مرتضی مجتهدی، ترجمه محمد حسن رحیمیان، قم، دارالثقلین، ۱۳۷۹ ش.

عبدالرحمن الداخل فی الاندلس و سیاسته الخارجیه والداخلیة، ابراهیم یاسر خضیر الدوری، عراق، دار الرشید، ۱۹۸۲ م.

العباسیون الاوائل، دکتر فاروق عمر، ج ۱، ط ۲، جامعة بغداد، ۱۹۷۷ م.

۱۰ (عشر) **ثوراث فی الاسلام**، دکتر علی حسنی خربوطلی، ط ۲، بیروت. دارالآداب، ۱۹۷۸.

العصر العباسی الثانی، دکتر شوقی ضیف، مصر، دارالمعارف، ۱۹۷۵ م.

الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، بیروت مؤسسة الاعلمی، ۱۴۰۳ ه. (در فصول پنجم، ششم و قسمت ۷ ـ ۷ از فصل هفتم از این چاپ استفاده شده است).

الغیبة، محمد بن ابراهیم نعمانی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبة الصدوق.

الفخری، ابن طباطبا، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ ه.

فرق الشیعه، حسن‌بن موسی نوبختی، تحقیق و ترجمه محمد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱ ش.

فهرست اسماء مصنّفی الشیعة (رجال نجاشی)، احمدبن علی‌بن عباس نجاشی، قم، مکتبة الداوری، بی‌تا.

قاموس الرجال، محمد تقی تستری، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ ق.

الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، بیروت، دارالاضواء.

الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، (۱۳ مجلد) بیروت، دار صادر، ۱۴۰۲ ه / ۱۹۸۲ م.

کتاب الغیبة، شیخ طوسی، تحقیق شیخ عبادلله تهرانی و شیخ علی احمد ناصح، ط ۲، قم، موسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۷ ه.

کتاب الغیبة، شیخ طوسی، بیروت، مؤسسه اهل البیت، ۱۴۱۲ ه. (در فصول پنجم و ششم و قسمت ۷ ـ ۷ از فصل هفتم از این چاپ استفاده شده است).

کشف الغمّه فی معرفة الائمّة، علی بن عیسی الاربلی، (۳ مجلد) تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، بیروت، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۰۱ ه / ۱۹۸۱ م.

کشف المحجّه لثمرة المهجة، سید رضی الدین علی‌بن طاووس، نجف، ۱۳۷۰ ه / ۱۹۵۰ م.

کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، مرکز مدیریت حوزهٔ علمیهٔ قم، ۱۳۶۶ ش.

کمال الدّین و تمام النّعمة، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ ه.

لغت نامه، علی اکبر دهخدا، ویرایش جدید، چاپ دانشگاه تهران.

مآثر الانافة فی معالم الخلافة (۳ مجلد)، قلقشندی (۷۵۶ ـ ۸۲۰ ه)، تحقیق عبدالستار احمد فراج، بیروت، عالم الکتب.

المحنة، شهید سید محمد باقر صدر، ط ۱، قم، انتشارات ذوالفقار.

مروج الذهب و معادن الجوهر، علی‌بن حسین مسعودی، (۴ مجلد) تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۲ ه.

مروج الذهب و معادن الجوهر، علی‌بن حسین مسعودی (۲ مجلد) بیروت، نشر شرکة العالمیة، (در فصل ششم از این چاپ استفاده شده است).

المسالک والممالک، ابن خرداذبه، ابوالقاسم عبید اللّٰه، لیدن، ۱۸۸۹ م.

مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، بیروت، مؤسسة آل البیت، ۱۴۰۸ ه.

مصباح الکفعمی، ابراهیم بن علی الکفعمی، قم، منشورات اسماعیلیان.

مصباح المتهجّد وسلاح المتعبّد، شیخ طوسی.

مطلع العصر العباسی الثانی (الاتجاهات السیاسیة والحضاریة فی خلافة المتوکل علی اللّٰه، ۲۳۲ ـ ۲۴۷ ه) دکتر نادیة حسنی صَقْر، جدّه، دار الشروق، ۱۴۰۳ ه / ۱۹۸۳ م.

المعارف، ابن قتیبه، ابی محمد عبداللّٰه بن مسلم، تحقیق ثروة عکاشه، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۵ ق.

معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ ه / ۱۹۷۹ م.

معجم رجال الحدیث، آیةالله العظمی سید ابوالقاسم خوئی، بیروت، ۱۹۸۳ ه.

المعجم المفهرس لألفاظ احادیث بحار الانوار، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳ ش.

معجم مقائیس اللغة، احمد بن فارس بن زکریا، الدار الاسلامیة، ۱۴۱۰ ه.

المعجم الوسیط، ط ۳، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ه.

مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.

مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، شرح و تحقیق سید احمد صَقر، قم، منشورات رضی، ۱۴۱۴ ه.

مکتب در فرایند تکامل، دکتر حسین مدرّسی طباطبائی، ترجمهٔ هاشم ایزدپناه، نشر داروین، آمریکا نیوجرسی، ۱۳۷۴ ش.

*مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم*علیه‌السلام، محمد تقی موسوی اصفهانی، قم، مدرسة الامام المهدی علیه‌السلام، ۱۴۰۴ه / ۱۳۶۳ ش.

*الملاحم والفتن فی ظهور الغائب المنتظر*علیه‌السلام، ابن طاووس، ط ۶، بیروت، مؤسسةالوفاء، ۱۴۰۳ ه.

الملل والنحل، جعفر سبحانی، قم، نشر مرکز مدیریت حوزهٔ علمیّه.

الملل والنحل، شهرستانی، قاهره، مکتبة الانجلو المصریة.
مناقب آل ابی طالب، محمدبن علی‌بن شهر آشوب مازندرانی، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۵ ه.
*منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر*ﷺ، لطف اللّٰه صافی گلپایگانی، تهران، مکتبة الصدر، بی‌تا.
*من هو المهدی*ﷺ، ابوطالب تجلیل تبریزی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ه.
مهج الدعوات و منهج الدعوات، سید رضی‌الدین، علی‌بن طاووس، منشورات سنایی.
مهدی موعود، علامه مجلسی (ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار) مترجم علی دوانی، تهران دارالکتب الاسلامیه.
النفقات و ادارتها فی الدولة العباسیة، دکتر ضیف اللّٰه یحیی الزهرانی، مکّه، مکتبة الطالب الجامعی ۱۴۰۶ ه / ۱۹۸۶ م.
الواقفیّه، ریاض محمد حبیب الناصری، کنگرهٔ امام رضاﷺ (مشهد)، قم، نشر مهر، ۱۴۰۹ ه.
وسائل الشیعه، شیخ محمدبن حسن حرّ عاملی، تهران، مکتبة الاسلامیة، ۱۳۷۶ ه.
وسیلة النجاة، سید أبوالحسن اصفهانی، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۳۹۷ ه.
یادنامهٔ شیخ طوسی، ج ۲، چاپ دانشگاه مشهد، دیماه ۱۳۵۰ ش.
یوم الخلاص، کامل سلیمان، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ط ۳، ۱۴۲۰ ق/ ۱۹۸۲ م.